

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

النساء : ٧٩ ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ

## درآمدی بر چیستی و چگونگی پول اسلامی از دیدگاه قرآن کریم و روایات

(نسخه پیش نویس شماره ٠٠١)

عنوان پیشنهادی دوم: درآمدی بر فقه النقود ( فقه المسكوكات)

واحد پژوهشی گروه طلبگی تا اجتهاد

توضیح:

از چندی پیش به مقاله ای درباره فقه رمزارزها مشغول شدیم لیکن از آنجا که بحث از ماهیت پول اسلامی پیش نیاز آن مقاله بود جبرا کار پژوهشی به سوی این مقاله کشیده شد. این مقاله می تواند خود در قالب پنج مقاله ی زیر به چاپ برسد: یک: تاریخ پول از دیدگاه تواریخ اسلامی به همراه تاریخ پول در صدر اسلام - دو: مفهوم شناسی واژگان مرتبط با پول در آیات و روایات - سه: بررسی مفاهیم مرتبط با پول در قرآن کریم - چهار: قاعده شناسی پول اسلامی بر اساس روایات مرتبط با پول و ارز - پنج: ادله موافقین و مخالفین پول اعتباری از دیدگاه فقهی

در گذشته رساله های علمی فقها از چند صفحه تا چند صد صفحه به تناسب موضوع و کشش فقهی آن متفاوت بود و حق هم همان بود و نمی توان بحث علمی را در تعداد صفحه ی مشخص محصور کرد. در هر حال با توجه به ضیق وقت برای پژوهش حاضر مطالب دهها کتاب و مقاله ی تهیه شده، فرصت حضور در این رساله را نیافتند و تکمیل بحث مترصد فرصت جدید مانده است. پیشاپیش از برخی کم و کاستی ها در پژوهش که ناشی از ضیق وقت و کمی وسع و توان نگارندگان بوده است عذرخواهیم.

## چکیده:

موضوع پول یکی از زیربناهای اصلی علم اقتصاد در حوزه نظری و یکی از زیربناهای اصلی اقتصاد هر کشوری در حوزه اجرایی است. هر تمدن و هر مملکت و حتی هر روستایی پیش از هرگونه فعالیت اقتصادی باید کالا یا ماده‌ی ارزشمند مشترکی را تعیین کند که مبادلات تجاری بر اساس آن انجام شود. یکی از سوالات اصلی درباره‌ی پول آن است که آیا اسلام در مورد پول نظر خاصی دارد یا نه عرف عقلانی و مبنای عقلانی رایج و سیره‌ی عمومی مردم را تایید می‌کند. سوال دوم آن است که آیا از نظر اسلام پول اعتباری مثل اسکناس می‌تواند به عنوان نقد جاری کشورها قرار گیرد یا نه؟ و سوال سوم آن است که آیا اگر بپذیریم که اسلام پول اعتباری را قبول دارد پشتوانه داشتن پول اعتباری در اسلام لازم است یا نه صرف داشتن اعتبار کننده‌ی دارای مقبولیت و مشروعیت کافی است. برای پاسخ دادن به این سوالات آیات و روایات مختلفی می‌تواند مورد استناد قرار گیرد که در ادامه تقدیم می‌گردد. همچنین در پاسخ به سوالات گفته شده نظرات مختلفی با ادله‌ی گوناگونی ارائه شده است که در این مقاله به این نظرات پرداخته شده و در نهایت جمع بندی خواهد شد.

واژگان کلیدی: ماهیت پول، پول دینی، دینار شرعی، ارز اسلامی، فقه النقود، پول اسلامی

## فهرست مطالب

- توضیح: ۱.....
- چکیده: ۲.....
- ضرورت بحث: ۸.....
- درآمد: ۸.....
- مطالبه ی ولایت برای حل فقهی مشکل ماهیت پول ..... ۸.....
- مقدمات: مباحث تاریخ شناختی و تاریخچه ی پول و مسئله ی مورد پژوهش: ۱۳.....
- تاریخ تخیلی پول از زبان کتب انگلیسی: ۱۷.....
- تاریخ حقیقی پول از زبان کتب تاریخی موثق: ۱۷.....
- تاریخ پول قبل از طوفان: ۱۸.....
- تحلیل جمله ی حضرت آدم علیه السلام و تمثیل میان فرزندان ..... ۱۸.....
- چرایی نیاز به صرافان ..... ۱۹.....
- صرافی حرام و صرافی حلال: ..... ۲۰.....
- تاریخ پول بعد از طوفان تا ظهور اسلام: ..... ۲۱.....
- تاریخ پول بعد از اسلام در تمدن اسلامی: ..... ۲۷.....
- داستان عبدالملک مروان و قیصر روم: ..... ۴۴.....
- تاریخ پول در ایران بعد از صفویه: ..... ۶۵.....
- تاریخ پول در اروپا و آمریکا: ..... ۷۱.....
- بخش اول: واژه شناسی ..... ۷۳.....
- یک: درهم ..... ۷۳.....

- دو: دینار..... ۷۵
- سه: ورق..... ۷۶
- چهار: تقدین..... ۷۷
- پنج: زیف..... ۷۸
- شش: فلوس..... ۸۰
- هفت: صک و صکوک..... ۸۱
- هشت: سکه و سکوک و مسکوکات..... ۸۳
- نه: اوقیة..... ۸۵
- ده: صره..... ۸۶
- یازده: تبر..... ۸۶
- دوازده: قنطار..... ۸۷
- سیزده: بهرج..... ۸۸
- چهارده: سام..... ۸۹
- پانزده: متقال..... ۸۹
- شانزده: صرف..... ۸۹
- بخش دوم: آیه شناسی..... ۹۰
- ۱: آیات ذهب و فضه:..... ۹۰
- الف: حب ذاتی و فطری طلا و نقره..... ۹۰
- ب: حرمت کنز طلا و نقره:..... ۹۳
- ج: حرمت ترویج دنیاگرایی با نمایش زرق و برق طلا و نقره ای:..... ۹۵

- د: دلیل حداکثری نبودن عنایت و عطای دنیوی خداوند به کفار و نقره نکردن سقف خانه کفار ..... ۹۶
- ۲: آیه ورق به معنی درهم مسکوک: (تک استعمالی)..... ۹۶
- ۳: آیه دراهم: (تک استعمالی)..... ۹۷
- ۴: آیه دینار: (تک استعمالی)..... ۹۸
- ۵: آیه کتابت دین: ..... ۹۸
- بخش سوم: روایت شناسی ..... ۱۰۰
- الف) اولویت و اصل بودن مبادله کالا به کالا به دلیل برکت و استقلال بیشتر و نبود خوف گرفتاری در دام طلا و نقره ..... ۱۰۰
- ب) اصل در مبادله دست به دست و عدم مطلوبیت معاملات دین محور و نسیه ای ..... ۱۰۱
- ج) روایات حرمت معاملات خاص برای نزدیک نشدن به ربا ..... ۱۰۶
- یک: حرمت نسیه و سلم و معاوضه زمان مند در خرید و فروش نقود ..... ۱۰۸
- دو: حرمت و کراهت معاوضه ی غیر هم مقدار و یا زمان مند در طعام ..... ۱۱۹
- د) پرهیز از زیاد شدن ارتباطات اعتباری ..... ۱۲۱
- یک: نهی از بیع کالی به کالی و دین به دین و ضم دین به دین ..... ۱۲۱
- دو: کراهت دین و بدهی ..... ۱۲۲
- علت نهی از پول شدن اوراق اعتباری: قلع ماده ی شرور اقتصادی و دعاوی حقوقی ..... ۱۲۶
- ه) روایات مرتبط با تعیین طلا و نقره به عنوان نقود و پول در گردش بین جامعه: ..... ۱۲۷
- یک: روایات خلق طلا و نقره برای پول شدن ..... ۱۲۷
- دو: روایت حرمت ظروف طلا و نقره ..... ۱۲۹
- سه: روایات رد پول فلوس و پولهای غیر طلا و نقره ..... ۱۳۰

- چهار: روایت حرمت انباشت و کنز کردن طلا و نقره ..... ۱۳۲
- پنج: روایات حرمت استخراج بیش از حد طلا و نقره ..... ۱۳۴
- شش: روایات جواز استفاده حداقلی از طلا و نقره برای زیور آلات و ابزار زندگی ..... ۱۳۵
- هفت: روایاتی که نشان می دهد وجوهات طلا و نقره برای فقرا کافیهست ولی امروزه با خارج شدن طلا و نقره از حالت ارز رایج روایات از کارایی افتاده اند ..... ۱۳۶
- هشت: روایات نهی از شکستن و تخریب سکه و ارز رایج بین مسلمین ..... ۱۴۱
- نه: روایات عدم انحصار ارز رایج در طلا و نقره ..... ۱۴۱
- (و) روایات عدم مطلوبیت ورود حکومتی در مسئله اقتصاد: ..... ۱۴۲
- یک: روایات مبتنی بر عدم اجازه ی حکومت ها در تصرف در پول جامعه: ..... ۱۴۲
- دو: روایات مبتنی بر عدم اجازه ی حکومت ها در تصرف در قیمت اجناس در جامعه: ..... ۱۴۳
- سه: روایات مبتنی بر عدم اجازه ی حکومت ها در تصرف در معاملات اقتصادی در جامعه: ..... ۱۴۳
- (ز) روایات تعیین مرجع پول و وزن و پیمانۀ توسط دو شهر دینی مکه و مدینه ..... ۱۴۴
- (ح) روایات حکمت و کم و کیف و اختلاف صدقه و زکات و خمس ..... ۱۴۶
- بخش چهارم: بررسی فقهی پولهای اعتباری ..... ۱۴۹
- اصل تایید معامله ی صکوک اعتباری توسط پیامبر ..... ۱۵۶
- موافقان پول اعتباری به عنوان پول اسلامی ..... ۱۵۷
- نظر حجت الاسلام موسویان رحمه الله: ..... ۱۵۷
- مخالفان پول اعتباری به عنوان پول اسلامی ..... ۱۷۴
- نظر حجت الاسلام متولی امامی ..... ۱۷۴
- مناظره حجج اسلام موسویان و متول امامی: ..... ۱۸۲

- ۱۸۹ ..... جمع بندی بخش چهارم:
- ۱۹۱ ..... بخش پنجم: حرمت و حلیت خلق پول:
- ۱۹۷ ..... بخش ششم: بررسی فقهی کاهش ارزش پول و روش جبران آن
- ۲۰۰ ..... بخش هفتم: نظام اقتصادی امام محور
- ۲۰۰ ..... چکیده:
- ۲۰۳ ..... بخش هشتم: بانک و گردشگاه های اقتصادی در نظام اقتصادی اسلام
- ۲۰۵ ..... بخش نهم: فرایندهای تغییر نظام پول و ارز کشور به نظام پول و ارز اسلامی
- ۲۰۶ ..... جمع بندی و تحلیل:
- ۲۰۷ ..... منابع

ضرورت بحث:

درآمد:

یکی از مشکلات اصلی در کارهای پژوهشی درباره ی اقتصاد اسلامی نگاه غیر سیستمی به اقتصاد اسلامی است. بسیاری از پژوهش های اسلامی صرفاً نگاهشان جمع آوری مجموعه ای از گزاره های اسلام درباره ی اقتصاد به صورت گزاره های پراکنده و غیر مرتبط است. از طرفی نظام اقتصاد غربی یک مجموعه ی منسجم و یک دست و سیستمی است لذا اکثر فقهای اسلام وقتی در برابر پدیده های اقتصادی غربی مواجه می شوند چاره ای جز تسلیم یا نهایتاً تعویض اسم پدیده های غربی یا نهایتاً دادن ظاهر اسلامی به آنها ندارند. علت اصلی آن است که نظام اقتصادی اسلام هنوز به عنوان یک سیستم منسجم و به هم پیوسته ی ارگانیک تبیین نشده است. برای کشف این سیستم باید فارغ از نظام اقتصادی غربی چندی در دل گزاره های اسلامی تنفس کرد و کم کم سازوکار و ارتباط منطقی گزاره های اسلامی را کشف کرد. برخی نگارندگان پس از خوانش ده ها هزار صفحه متون اقتصادی در طی بیش از ده سال به این نتیجه رسیده اند که تنها دو نفر از متفکرین اقتصادی کشور هستند که این نگاه را دارند که باید از ریشه و عمق و به تعبیر دیگر از دل گزاره های اسلامی فارغ از نظرات غربی نظام اقتصادی اسلام را شناسایی کرد و تشکیل داد. این بزرگواران حضرت آیت الله محی الدین حائری شیرازی رحمه الله و حضرت حجت الاسلام احمد علی یوسفی حفظه الله نویسنده ی کتاب ارزشمند نظام اقتصاد علوی هستند که این کتاب سالهاست بهترین کتاب تالیف شده در این زمینه است.

مطالبه ی ولایت برای حل فقهی مشکل ماهیت پول

از اولین مطالبات فقهی حضرت آقا از حوزه های علمیه در سال ۷۴ حل قضیه ی ماهیت پول بود ولی متأسفانه هنوز این قضیه با یک پژوهش استخوان دار جواهری حل نشده است، ایشان می فرمایند:

«فقه» که کار اصلی ماست، به زمینه های نوظهور گسترش پیدا نکرده، یا خیلی کم گسترش پیدا کرده است. امروز، خیلی از مسائل وجود دارد که فقه باید تکلیف این ها را معلوم کند؛ ولی معلوم نکرده است. فقه، توانایی دارد؛ لیکن روال کار طوری بوده است که فاضل محقق کارآمد، به این قضیه نپرداخته است؛ مثل قضیه ی پول. اصلاً پول چیست؟ درهم و دینار که این همه در ابواب مختلف فقهی - مثل زکات و دیات و مضاربه - اسم آنها آمده، چیست؟ باید به



موضوع درهم و دینار پرداخت و باید تکلیف آن روشن شود. خیلی راحت است اگر ما عملیات بانکی - غیر از مسأله پول - و ودیعه‌گذاری‌ها را تحت عنوان قرض و آن هم قرض ربوی بگذاریم و دورش را خط بکشیم! آیا جای این نیست که قدری بیشتر در عمقش فروبرویم و ببینیم که آیا واقعاً قرض است یا خیر. ما در بانک پول می‌گذاریم و به بانک قرض می‌دهیم؛ بانک از ما قرض می‌گیرد. چه کسی این را قبول دارد؟ شما در بانک ودیعه می‌گذارید؛ قرض که به او نمی‌دهید. از این قبیل مسائل زیاد است. بحث ارزش پول در هنگام تورم‌های سرسام‌آور و سنگین - نه آن تورمی که به‌طور قهری در حرکت عمومی هر جامعه وجود دارد و موجب رشد است - چه می‌شود؟ بدون تورم، جامعه به رکود خواهد انجامید. آن موارد را نمی‌گوییم. منظور، این تورم‌های بیست و سی و پنجاه درصدی و تورم‌های سه رقمی است که از این هفته تا آن هفته، از ارزش پول کم می‌شود. در این حالتها، قضیه پول چه می‌شود؟ بدهکاریهای پولی و قرضهایی که از هم می‌گیریم چه می‌شود؟ اگر شش ماه پیش صد تومان از شما قرض گرفتیم و حالا می‌خواهیم بدهیم، آن صد تومان با صد تومان حالا فرق دارد. بالاخره تکلیف این مسئله، در فقه باید روشن شود. باید برای این کارها، مینا درست کرد. البته انسان می‌تواند کار خودش را به اطلاعات و عموماً، آسان کند؛ اما مسائل این‌گونه حل نمی‌شود. (سخنان رهبر انقلاب در دیدار با جمعی از نخبگان حوزه علمیه قم ۱۳/۰۹/۱۳۷۴ حوزه و روحانیت، ص: ۶۷۴ و ۶۷۵)

البته تلاش‌های زیادی خصوصاً از طرف حضرت آیت الله شاه‌رودی رحمه الله و فقهای طراز اول کشور انجام شد ولی به دلیل طرح شدن فریبنده‌ی موضوع توسط غربی‌ها و دلایل دیگر این موضوع حل نشد. صد‌ها صفحه از قوی‌ترین مجله‌ی فقهی حوزه یعنی کجله‌ی فقه اهل بیت علیهم السلام، به مقالاتی در مورد ماهیت پول اختصاص یافت و با بزرگترین فقهای قم گفتگوها و مصاحبه‌های تخصصی در این مورد انجام شد ولی باز هم آفاقه نکرد تا جایی که حجت الاسلام محمد اسماعیل توسلی از اساتید طراز اول اقتصاد کشور در مقاله‌ی بررسی و نقد نظریات برخی از اندیشه‌وران اسلامی درباره ماهیت پول، بعد از طرح و بررسی چهار نظریه مهم و فقیهانه اصلی در حوزه، در مورد ماهیت پول که بعد از انقلاب توسط بزرگان از فقهای حوزه مطرح شده است می‌نویسد:

مقاله حاضر براساس معیارهای عمومی نظریه‌پردازی و برخی پذیره‌های مسلم فقهی و عرفی، با طرح اشکالات مبنایی و بنایی این نظریات، نشان داده است که اولاً مفروضات اساسی این نظریات قابل جرح و تعدیل است و ثانیاً

این نظریات نه تنها پذیره‌های مسلم فقہ جواهری را تقویت نکردند، بلکه می‌توانند ناقص تعدادی از این پذیره‌ها باشند؛ از این رو، هیچ‌یک از این نظریات قابل استناد نبوده و نیاز به نظریه‌پردازی جدید درباره ماهیت پول هست.<sup>۱</sup>

یکی از علل اصلی کافی نبودن این نظریه پردازی‌ها ضعف موضوع شناسی و کاستی در بررسی تاریخ مسئله است، ضرت امام خامنه ای حفظه الله می‌فرماید:

دومین موضوعی که در تاریخ مشعشع روحانیت، مایه ی ضعف و دست نیافتن به مقاصد عالی و نهایی شده است، ضعف در تشخیص موضوعات احکام شرعی است که در مواردی - نمی‌گویم در همه جا - مسأله‌ی بسیار مهمی است. من از آقایانی که در مباحث فقهی کار می‌کنند، خواهش می‌کنم روی قضیه‌ی تشخیص موضوعات واقعاً تأمل کنند. ما در گذشته در این زمینه کوتاهی‌هایی داشته‌ایم که امروز هم این کوتاهی‌ها بعضاً ادامه دارد. ما امروز نمی‌توانیم بحث زکات، بحث مالیات‌های اسلامی، بحث بسیاری از معاملات، بحث دیات و بسیاری از مباحث دیگر را درست و فقیهاً حلّ و فصل کنیم؛ مگر این‌که بدانیم موضوع «پول» چیست. این، از موضوعات امروز ماست که در گذشته شاید به این شدت مطرح نبوده است. در قدیم پول رایج، درهم و دینار بوده و معلوم است که درهم و دینار یعنی چه. امروز که درهم و دینار نیست، ما باید قضیه‌ی اسکناس، اعتبار پولی و اعتبار بانکی و نظایر آن را بدانیم. اگر ندانیم، موضوع حکم الهی برای ما روشن نخواهد شد؛ مسائل بانکداری بر ما روشن نخواهد شد. باید بدانیم که اصلاً بانکداری چیست؟ ندانیم، نمی‌توانیم حکم شرعی را مشخص کنیم. در بسیاری از موارد و قضایای عمده‌ی اجتماعی، به خاطر دسترسی صحیح نداشتن و عدم تنقیح کامل موضوع، حکم «بین الارض و السماء» معلق مانده است.. (حوزه و روحانیت، ص: ۷۹۲)

مجموعه‌ای از علوم انسانی و غیره، که دارای تأثیر در استنباط و تنقیح موضوعات فقهی‌اند، باید مورد عنایت قرار گیرند و فقیه این دوران، با همه‌ی ابزارهای استنباط صحیح، که از آن جمله، تشخیص درست موضوعات است، مجهز گردد. بدیهی است که شناخت درست موضوع، در تصحیح شناخت حکم الهی، دارای تأثیری تمام است. (حوزه و روحانیت، ص: ۴۸۱)

یکی از کمبودهای اساسی فقہ ما، ضعف معرفت به موضوعات است؛ چون حکم فقهی، حکمی کلی است که بر روی موضوع سوار می‌شود؛ به یک موضوع تعلق پیدا می‌کند. اگر فقیه موضوع را نشناسد، در شناخت حکم و در تطبیق، اشتباه خواهد کرد؛ کما اینکه مثلاً در زمینه‌ی مسائل مالی، بعضیها پول را نمی‌شناسند، اعتبار بانکی را نمی‌شناسند،

---

۱ بررسی و نقد نظریات برخی از اندیشه‌وران اسلامی درباره ماهیت پول محمداسماعیل توسلی، مجله اقتصاد اسلامی سال پنجم ۱۳۸۴ شماره ۱۹

بانک را نمی‌شناسند؛ در نتیجه حکم ربای قرآنی را درست نمی‌فهمند و ممکن است طور دیگری فتوا بدهند.  
(۲۲) اردیبهشت ۱۳۷۷) بیانات در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشگاه تهران)<sup>۲</sup>

البته قضیه‌ی پول تنها مصداق منتج نبودن تلاشهای فقهای شیعه به دلیل ضعف در مباحث موضوع شناسی نیست بلکه هر یک از مباحثی مانند مشروطه و توتون و تنباکو و سیگار و خاویار و توبکتومی و وازکتومی و بانک و بورس و بیمه ... درنامه‌ای همراه خود در بحث موضوع شناسی دارند خصوصاً مشروطه که اهمال موضوع شناسانه‌ی فقهای شیعه در آن قضیه دردآور و تاثیر برانگیز شهادت شیخ فضل الله نوری عزیز انجامید.

آیت الله بروجردی رحمه الله در این زمینه فوق العاده فقیه هوشمندی بودند که علاوه بر بررسی مصاد مسئله و تاریخ آن نظرات اهل سنت و روایات آنها را هم حتما می‌دیدند:

آیت الله بروجردی اقوال را معمولاً بدون واسطه از کتب فقها می‌گرفت و به ما هم گاهی می‌فرمود: من به کتاب مفتاح الکرامه تا فرصت داشته باشم، مراجعه نمی‌کنم... ایشان می‌فرمودند: من تا فرصت دارم، خودم مراجعه می‌کنم به مأخذ و مدارک، شما هم خودتان اقوال را از مأخذ و مدارک، بلاواسطه بگیرید... آیه الله بروجردی، در نتیجه سبک تدریس که گفته شد، تحولی در طرز درس فقه در حوزه مقدسه قم به وجود آورد؛ زیرا توجه دادن به کتب و اقوال عامه و ادله‌ای که آنان دارند و سیر تاریخی مسئله را در طی قرون و اعصار بیان کردن، و توجه دادن به این نکته که ائمه علیهم السلام در تمام روایاتشان، به اقوال عامه و ادله آنها نظر داشته‌اند؛ زیرا این اقوال، زمانی از ائمه علیهم السلام صادر شده که فتاوی فقهای عامه بدون توجه به مکتب اهل بیت علیهم السلام و تنها بر اساس کتاب و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها آن اندازه که در دست داشتند و نیز با آن اساسی که در دست داشتند (قیاس و استحسان) صورت می‌گرفته است. در آن زمانی که ائمه علیهم السلام آن اخبار را فرمودند باید ببینیم در برابر آنان، در دست‌رسشان چه بوده، چه می‌گفتند که امام، این روایت را در برابرشان گفته است. مرحوم بروجردی می‌فرمودند: بدون توجه به فقه عامه و روایات آنان، اگر کسی بخواهد استنباط کند، فقهِش، فقه کاملی نخواهد بود. موقعی استنباط ما کامل خواهد بود که تسلط و توجهی به فقه عامه داشته باشیم. ایشان خودش هم، این جوری بود. بنابراین، تحولی در حوزه قم به وجود آورد که تاکنون -الحمد لله- باقی است... (شکوه فقاها: یادنامه مرحوم آیه الله حاج آقا حسین بروجردی قدس سره صفحه ۵۲۴)

درباره ایشان آمده است:

<sup>۲</sup> خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، بیانات، جلد: ۲۰، صفحه: ۹، [بی‌نا]، [بی‌جا] - [بی‌جا]

و قال في عرض حديثه عمّا جرى على الحركة الدستورية المعروفة بالمشروطة التي قام بها استاذہ الآخوند الخراساني: لقد تعلّمت من تلك القضايا أن لا أتدخل إطلاقاً في ما لا علم لي بمنشئه أو ما أجهل مصيره (المنهج الرجالي و العمل الرائد في الموسوعة الرجالية لسيد الطائفة آية الله العظمى البروجردی (قدس سره); صفحه ۴۴)

برای موضوع شناسی دقیق لازم است حتماً روایات اهل سنت هم دیده شود. شهید بزرگوار مرتضی مطهری رحمه الله درباره اختلال فقهی در کشف حکم ربای معاملی می فرماید:

ما در اثر مطالعه‌ای که آن وقت کردیم به این نتیجه رسیدیم که مکیل و موزون هم خصوصیت ندارد. مقدّر خصوصیت دارد، یعنی قابل تقدیر و مقصود همان کمیت است. در واقع آنچه که در فقه شیعه و فقه اهل تسنن در این باره آمده همه، تفاسیری است بر یک سلسله روایاتی که از پیغمبر اکرم رسیده است. اگر انسان ابتدا به آن سلسله روایات که از پیغمبر اکرم در مورد ربای معاملی رسیده توجه کند بعد روایات شیعه را ببیند که در مقام توضیح آنهاست، مطلب کاملاً روشن می‌شود و علت اشتباه هم به عقیده من این بوده که به روایات نبوی که در کتب اهل سنت است توجه نشده. در نتیجه به این مطلب رسیده‌اند که فقط مکیل و موزون خصوصیت دارد و مثلاً در معدود ربای معاملی جاری نیست. (فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۲۰، ص: ۲۹۴ و ۲۹۵)

مقدمات: مباحث تاریخ شناختی و تاریخچه ی پول و مسئله ی مورد پژوهش:

در هر مسئله یکی از مهم ترین عواملی که نگاه آیندگان را به مسئله تشکیل می دهد تاریخ و ظرف تاریخی مسئله است. خیلی اوقات اگر ما شرایط پیرامون مسئله را بدانیم قضاوتمان تغییر می کند و برای برخی رفتارها به افراد حق می دهیم و حتی به جای مخالفت موافق آنها می شویم. مثلا اگر بدون نگاه به ظرافت های تاریخی به داستان تحویل ندادن قاتلان عثمان توسط حضرت امیر علیه السلام به مسئله نگاه کنیم یک طور قضاوت می کنیم و اگر تاریخ مسئله را بدانیم قضاوتمان عوض می شود. همین طور در مسئله ی تعدد زنان پیامبر اگر بدانیم ازدواج های هجده گانه ی نبی اکرم صلوات الله علیه چه اهمیت و ظرفیتی برای رشد اسلام در حجاز ایجاد کرد هیچگاه نبی اکرم صلوات الله علیه را در مورد آنها با نگاه کوتاه فکرا نه ی خود قضاوت نمی کنیم. درباره ی مسئله ی پول تاریخ مسئله فوق العاده مهم است باید دانست که پول از کجا آمده است و چه شده است که پول کاغذی امروزی جای پولهای طلا و نقره را گرفته است. متاسفانه در این مسئله تحریف تاریخ فراوانی رخ داده است و عموما در ابتدای کتب اقتصاد یک تاریخ تحریف شده از مسئله ی پول مطرح می شود که اذهان به سمت خاصی منحرف شود و از اصل مطلب غافل شود. یکی از مهم ترین ترفندهای یهود در تحریف تاریخ همین داستان پردازی های خیالی است که هر کس با اسرئیلیات وارد شده در کتب تفسیری و امثال آن مانوس باشد این قضیه را تایید می نماید.

حضرت علی علیه السلام در وصیت نامه شان به فرزند عزیزشان اهمیت تاریخ را گوشزد فرموده و می فرمایند:

أَيُّ بَنِي إِثْنِي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرَ مِنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرِّهِ فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ وَتَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ (نهج البلاغه (للصباحي صالح)، ص: ۳۹۳ و ۳۹۴)

حضرت آقا حفظه الله نیز درباره اهمیت ظرف تاریخی مسائل می فرمایند:

هر موضوعی، مثل همه ی موضوعات دیگر، تاریخی دارد. اگر تاریخ یک پدیده را انسان نداند، بعید است بتواند آن را درست بشناسد و ابعاد است که بتواند آینده ی آن را پیش بینی یا ترسیم کند، یا بر آن آینده اثر بگذارد (حوزه و روحانیت، ص: ۷۸۲)

در مسئله ی پول هم قرائن فراوانی وجود دارد که می تواند فهم مسئله را صد و هشتاد درجه تغییر دهد لذا خواهش ما این است که مباحث تاریخی آورده شده گرچه طولانی و مفصل است ولی با دقت خوانده شوند.

متأسفانه در این مسئله بسیاری از فقها گرفتار داستان پردازی تخیل های یهودی انگلیسی شده اند. دشمنان نفوذ کرده در بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی از جمله ایران اولین پولهای اسکناسی را دینار نام نهادند تا مردم فکر کنند این هم همان دینار طلا است و پشتوانه ی طلا دارد و حال آنکه مثلاً در قضیه اسکناس های ایران در زمان ناصرالدین شاه از اول پشتوانه ای در کار نبود و برای فریب عمومی اسکناس پشتوانه اسکناس شده بود .

یا مثلاً در ایران واژه تومان به معنی ده هزار را از عصر مغول آوردند که دارای انس ذهنی مردم باشد و به عنوان یک پول کلان جذابیت داشته باشد. و مردم آن را برای اسکناس های انگلیسی بپذیرند.

یکی از سوالات مهمی که از حدود صد سال پیش<sup>۳</sup> در میان فقها مطرح شده است بحث مشروعیت اسکناس و اوراق کاغذی به جای پولهای طلا و نقره است. غالب فقها با توجه به حاکمیت حکومت ها و قوه قاهره ی آنها و عسر و حرج داشتن مقابله با پولهای رایج مملکتی از مواجهه ی تقابلی با این پولها خودداری نموده و دست به تایید آنها زده اند. اما اکنون که الحمدلله چهل سال است که حکومت اسلامی در کشور عزیز ایران تشکیل شده است آیا باز هم چنین رویکردی به پول کاغذی صحیح است و باید ادامه یابد؟

اولین اسکناسهای رسمی ایرانی در زمان ناصرالدین شاه در انگلستان به چاپ رسیده است<sup>۴</sup>:

پس از تاسیس بانک شاهنشاهی ایران، نخستین سری اسکناسهای ایرانی به سفارش این بانک در سال ۱۲۶۹ هجری شمسی در کشور انگلستان و بوسیله چاپخانه برادبری ویلکینسون و شرکا در ارقام ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۱۰ و ۲۰ و ۲۵ و ۵۰ و ۱۰۰ و ۵۰۰ و ۱۰۰۰ تومانی به چاپ رسید و تمامی اسکناسها به استثنای اسکناس یک هزار تومانی که به عنوان پشتوانه در خزانه بانک نگه داری می شد در چرخه معاملات قرار گرفت.

<sup>۳</sup> قریب به صد سال پیش بود که بحث از پولهای کاغذی کم کم وارد کتب فقهی شد. در ادامه نقل قول از مباحث فقها از صد سال پیش تا کنون آورده می شود.

<sup>۴</sup> نقل از مطلب منتشر شده در همین باره در سایت خبرگزاری رسمی فارس نیوز



تصویر شماره یک: اسکناس هزار تومانی که به عنوان پشتوانه ی بقیه ی پولها در بانک شاهنشاهی نگهداری می شد

جالب آن است که انگلیسی ها که زحمت چاپ اسکناس را متقبل شده بودند از اینکه پشت پولها را به زبان خودشان ترجمه نمایند هم استنکاف نموده و بدون هیچ دستمزدی یک طرف از اسکناس ها را به زبان انگلیسی منتشر کردند و هیچ کس هم نپرسید این چه زبانی است که ما باید حروف آن را در پشت پولهایمان تحمل کنیم و به چه مناسبتی باید چنین باشد. حال آنکه عملا انگلیس با جا انداختن اسکناسهای نیمه انگلیسی در کشور نیمی از اقتصاد کشور را به نام خود ثبت نموده بود و با نفوذ در بانک شاهنشاهی و در اختیار داشتن انحصاری چاپخانه ی این بانک جای پای خود را محکم نموده بود.



تصویر شماره دو: پشت و روی اولین اسکناسهای ایران در زمان ناصرالدین شاه<sup>۵</sup>

در طول تاریخ همواره شاهان به منقوش شدن تصویرشان بر روی پول فخر فروخته اند<sup>۶</sup> و به این قضیه مغرور و فریفته شده اند کما اینکه انگلیس ناصرالدین شاه را با همین قضیه فریفت و علاوه بر اسکناس، سکه های طلای با ضرب ماشینی را هم اولین بار برای ناصرالدین شاه و با شمایل او انجام داد (در اینترنت تصویرش هست با جستجوی کلید واژه سکه ی طلای ناصرالدین شاه می توانید مشاهده بفرمایید). اسکناس در کشورهای همسایه هم عموماً در چاپخانه های انگلیسی و با سناریویی مشابه ایجاد شده است.

در تاریخ سکه های ایران قبل از اسلام آمده است که تصویر عاقل یعنی پادشاه همواره روی سکه ها ضرب می شد و سال شروع پادشاهی او نیز در ذیل تصویرش نوشته می شد. (به کتابهای تاریخ النقود و تاریخ النقود الاسلامیه مراجعه شود). اما حضرت امام راحل رضوان الله علیه وقتی به ایشان پیشنهاد شد که تصویرشان بر روی پول منقوش شود فرمودند عکس شهید مدرس رحمه الله و عکس حرکات انقلابی ملت بزرگ و حماسه ساز ایران بر روی پولها ثبت شود :

سزاوار است که [بر] اولین اسکناس که در ایران به طبع می رسد، عکس اولین مرد مجاهد در رژیم منحوس پهلوی چاپ شود. خداوند رحمت فرماید ایشان را. روح الله الموسوی الخمینی (۷ آذر ۱۳۶۴ صحیفه امام، ج ۱۹، ص:

(۴۳۱)

و در ابتدای انقلاب چنین می شد ولی متأسفانه بعدها این سنت حسنه تغییر کرد. داستان تلاش رضاخان برای فریب شهید مدرس با اسکناس های هزار تومانی چاپ انگلیسی که در بانک شاهنشاهی به عنوان پشتوانه اسکناسهای کشور نگهداری می شدند هم داستانی جالب و از افتخارات شیعه است.<sup>۷</sup>

---

<sup>۵</sup> دانشنامه ی ویکی پدیا مدخل فهرست اسکناس های ایران

<sup>۶</sup> در این زمینه به کتابهایی مثل تاریخ النقود الاسلامیه و تاریخ النقود مراجعه شود که نسخه پی دی اف آنها در اینترنت قابل دسترس است.

<sup>۷</sup> رضاخان یک صد قطعه اسکناس هزار تومانی برای مدرس فرستاده بود تا او کاری به کار رضاخان نداشته باشد. به گفته حدادعادل مدرس هم در پاسخ رضاخان گفته است که همه آن پولها را صرف مخالفت با وی خواهد کرد. البته اندکی بعد هم کسی که پول را آورده بود دوباره آمد و پولها را پس گرفت. صفحه ۹۲۸ کتاب سرگذشت، افکار و آثار آیت الله شهید سیدحسن مدرس، به نقل از جلد اول کتاب «جرعای از دریا» تألیف آیت الله شبیری زنجانی (ص ۵۴۶-۵۴۹)



پیش تر بیان شد که حضرت آقا حفظه الله یکی از اولین عناوینی که مطرح فرمودند که در حوزه باید از نظر فقهی موضوع شناسی آن برای مسائل روز حل شود به مسئله ی ماهیت پول اشاره فرمودند ولی تا امروز متاسفانه هنوز این مسئله حل نشده باقی مانده است.

تاریخ تخیلی پول از زبان کتب انگلیسی:

یهود و انگلیس داستان ها را به گونه ای هنرمندانه تخیل و داستان پردازی می کنند که خواننده به نتیجه دلخواه آنها برسد مثلا تهاتر را منسوخ و قدیمی و از دور خارج شده جلوه می دهند و معاملات طلا و نقره را مستلزم حمل کیسه های سنگین جلوه می دهند مثلا در مقاله ای به نقل از کتب اقتصادی تالیف شده با کمک ترجمه آثار غربی آمده است:

بشر به تدریج در جریان زندگی اجتماعی پی برد که برآوردن نیازهایش در همه زمینه ها به صورت فردی امکان پذیر نیست و طبعاً برای برآوردن یکی از نیازهای مهم خود که نیاز اقتصادی بود نظام مبادله کالاهای خود با کالاهای دیگران و به عبارت دیگر مبادله پایاپای را ابداع کرد اما این روش مبادله مشکلاتی داشت... با توجه به مشکلات مذکور ضروری بود که این نظام مبادله عوض شود و جای خود را به نظام دیگری بدهد که در آن مبادله به راحتی صورت گیرد. به همین دلیل اول کالاهایی که بیشتر مورد نیاز بودند معیار سنجش قرار گرفتند. مثلا در هندوستان صدف در ایران غلات و در حبشه بسته های فلفل و نمک معیار سنجش بودند، اما این نیز مشکلاتی به همراه داشت، بعضی موارد فاسد می شدند و برخی مکان وسیعی را اشغال می کردند و حمل و نقل آنها نیز مشکل بود. از این رو متولیان امور در جستجوی واحد ارزشی برآمدند که هم ارزش بیشتری داشته باشد و هم حجم کمی را اشغال کند. تا این که سرانجام فلزاتی مانند طلا و نقره را که دارای چنین خواصی بودند به عنوان وسیله مبادله انتخاب کردند. ( مقاله پول و احکام فقهی آن نوشته ی فیاض قرائی ، به نقل از کتاب پول نوشته ی باقر قدیری اصل مرکز نشر سپهر تهران)

تاریخ حقیقی پول از زبان کتب تاریخی موقت:

اما برای فهم دقیق مسئله لازم است تاریخ حقیقی و درست مسئله از آیات و روایات و کتب تاریخ اسلامی مطرح شود. گرچه از صدر اسلام یهود در تلاش برای تحریف کتب تاریخی و تفسیری اسلامی با اسرائیلیات بوده اند و در چند قرن اخیر هم انگلیسی ها در مکه و مدینه در حال نفوذ در کتب تاریخ اسلام هستند که بعدها شواهد این حرف را در کتب تاریخی جدید مثل تاریخ مکه و تاریخ مدینه خواهید دید.

## تاریخ پول قبل از طوفان:

روایت حضرت آدم علیه السلام:

فی الحدیث: إنَّ أوَّلَ من ضرب الدینار و الدرهم حین استخراج المعادن آدم علیه السلام و قال: لا تصلح المعیشة إلَّا بهما. (رحلة ابن معصوم المدنی، ص: ۵۷)

و أخرج ابن أبی شیبة فی المصنف عن کعب قال أوَّل من ضرب الدینار و الدرهم آدم علیه السلام و أخرج ابن عساکر عن معاویة بن یحیی قال أوَّل من ضرب الدینار و الدرهم آدم و لا تصلح المعیشة الا بهما (الدر المنثور فی تفسیر المأثور سیوطی، ج ۱، ص: ۶۱)

در کتب تاریخی هم به این مطلب اشاره شده است:

و اجتمع آدم و حواء بجمع - أَعْنَى المزدلفة - فلذلك سمیت لیلة جمع، و تعارفا بعرفات فلذلك سمیت عرفات و هو أوَّل من ضرب الدینار و الدرهم، و كان أمردا، و إنما نبتت اللحي لذریته. و أنزلت علیه حروف المعجم فی إحدى و عشرين ورقة، و أنزل علیه عشر صحائف، و جمیع الصحف مائة و أربعة كتب: علی آدم عشر، و علی شیث خمسين، و علی إدريس ثلاثين، و علی إبراهیم عشرة، و التوراة، و الإنجیل، و الزبور، و الفرقان نزل بها جبریل علیه السلام. (بهجة النفوس و الأسرار فی تاریخ دار هجرة النبی المختار، ج ۲، ص: ۷۴۹)

احتمالا حدیث زیر هم در مورد ماجرای بعد از همین ضرب بود که ابلیس این دو سکه را بوسید:

«إنَّ أوَّلَ ما ضرب الدینار و الدرهم رفعهما إبلیس ثمَّ وضعهما علی جبهته، ثمَّ قبلهما و قال: من أحبَّكما فهو عبدی»  
نخستین بار که سکه درهم و دینار زده شد، ابلیس آن دو را برداشت و بر پیشانی خود نهاد، سپس آنها را بوسید و گفت: «هر کس شما را دوست بدارد، بواقع بنده من است.» (الحیة / ترجمه احمد آرام، ج ۴، ص: ۱۶۴)

تحلیل جمله ی حضرت آدم علیه السلام و تمثیل میان فرزندان

تصویر این که حضرت آدم علیه السلام در آن حدیث شریف فرمودند معاش دنیا جز با درهم و دینار صلاح نمی یابد آن است که فرضا اگر حضرت آدم علیه السلام در زمان ضرب سکه ها دارای چهار فرزند بوده باشند و این چهار فرزند دامدار و کشاورز گندم کار و بافنده و پنبه کار باشند. در این حالت بین دامدار و کشاورز گندم کار و نساج به راحتی می تواند مبادله ی کالا به کالا صورت گیرد زیرا هر یک به تولید دیگری نیاز دارند اما کشاورز پنبه کار فقط محصولش

به درد بافنده می خورد و با او می تواند مبادله ی کالا به کالا داشته باشد و لذا از محصولات دامی و گندم محروم می شود. حال برای او سه حالت باقی می ماند یا این که آن دو برادر دامدار و گندمکار به رایگان و خیرات و صلواتی به این برادر پنبه کار محصولات دامی و گندم بدهند که خب فرض بعیدی است و چنین خودساختگی و تہذیب نفسی اگر در بین فرزندان ایشان بود قایل به راحتی فریب ابلیس را نمی خورد. می ماند دو راه دیگر یکی این که برادر پنبه کار از برادر بافنده در ازای پنبه ها لباس بیشتر بگیرد و در مقابل محصولات دامی و گندم به دو برادر دیگر لباس بدهد که فرض معقولی نیست زیرا خود برادر بافنده که هم تولید کننده است و هم محتاج مبادله با آن دو است بیشتر نیاز آنها را تامین می کند و لذا تنها راهی که می ماند این است که بین آنها مبادله ی ارزی با طلا و نقره صورت گیرد و بیشتر حضرت آدم علیه السلام سکه ضرب فرموده باشند و بین آنها سکه توزیع فرموده باشند. در ادامه احادیث دیگری همچون بخشی از توحید مفضل که موید ضرورت ارز و طلا و نقره برای راحتی و صلاح معیشت دنیوی و مادی است تقدیم خواهد شد.

#### چرایی نیاز به صرافان

اما چرا به صراف نیاز است؟ پاسخ آن است که مبادلات ارزی در حجم های کوچک و بزرگ انجام می شود و لذا باید ارزهای مختلف برای مبادلات مختلف وجود داشته باشد. ضمن این که اگر از سکه های پرقیمت استفاده شود وقتی مبادلات کوچک انجام می شود همیشه یک طرف بدهکار می شود و در دین الهی بدهکاری شدیداً مکروه است که روایات آن خواهد آمد ان شاء الله.

گرچه صرافی همانند زرگری به شدت شغل خطرناکی است و به ربا بسیار نزدیک می شود و کار هر کسی نیست اما در روایات به ضرورت آن تاکید شده است:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَبَّرْتَهُ أَنَّهُ وُلِدَ لِي غُلَامٌ فَقَالَ أَلَا سَمَّيْتَهُ مُحَمَّدًا قَالَ قُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ قَالَ فَلَا تَضْرِبْ مُحَمَّدًا وَلَا تُسَبِّهِ جَعَلَهُ اللَّهُ قُرَّةَ عَيْنٍ لَكَ فِي حَيَاتِكَ وَخَلْفَ صَدَقٍ مِنْ بَعْدِكَ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فِي أَيِّ الْأَعْمَالِ أَضَعُهُ قَالَ إِذَا عَدَلْتَهُ عَنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ فَضَعَهُ حَيْثُ شِئْتَ لَا تُسَلِّمُهُ صَيْرَفِيًّا<sup>٨</sup> فَإِنَّ الصَّيرَفِيَّ لَا يُسَلِّمُ مِنَ الرَّبَا وَلَا تُسَلِّمُهُ بِيَّاعِ الْأَكْفَانِ فَإِنَّ صَاحِبَ الْأَكْفَانِ يَسْرُهُ الْوَبَاءُ إِذَا كَانَ وَلَا تُسَلِّمُهُ بِيَّاعِ الطَّعَامِ فَإِنَّهُ لَا يُسَلِّمُ

مِنَ الْاِحْتِكَارِ وَ لَا تُسَلِّمُهُ جَزَارًا فَإِنَّ الْجَزَارَ تُسَلَّبُ مِنْهُ الرَّحْمَةُ وَ لَا تُسَلِّمُهُ نَخَاسًا<sup>۱۰</sup> فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۱۱۴)

عَنْ سَدِيرِ الصَّرِيفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثٌ بَلَّغَنِي عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ بَلَّغَنِي أَنَّ الْحَسْنَ الْبَصْرِيَّ كَانَ يَقُولُ لَوْ غَلِيَ دِمَاغُهُ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ مَا اسْتَنْظَلَ بِحَائِطِ صَرِيفِيٍّ وَ لَوْ تَفَرَّتْ كَبِدُهُ عَطْشًا لَمْ يَسْتَسْقِ مِنْ دَارِ صَرِيفِيٍّ مَاءً وَ هُوَ عَمَلِي وَ تِجَارَتِي وَ فِيهِ نَبْتٌ لِحِمِّي وَ دَمِي وَ مِنْهُ حَجَبِي وَ عَمْرَتِي فَجَلَسْتُ ثُمَّ قَالَ كَذَبَ الْحَسَنُ خُذْ سَوَاءً وَ أَعْطِ سَوَاءً فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَدَعْ مَا بِيَدِكَ وَ انْهَضْ إِلَى الصَّلَاةِ أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكُهْفِ كَانُوا صَيَارِفَةً (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۱۱۳ و ۱۱۴)

### صرافى حرام و صرافى حلال:

در احاديث آمده است که حضرت امير عليه السلام به دليل خطر رباگيرى توسط يهود آنها را از صرافى منع فرموده بودند:

وَ أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نَهَوْا عَنْهُ فَأَخْبِرْ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ كَانَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الرِّبَا وَ إِنَّمَا اسْتَحْلَهُ مِنْهُمْ مِنْ اسْتَحْلَهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ مَا حَرَفَهُ لَهُمْ أَحْبَابُهُمْ وَ رَهْبَانُهُمْ فَأَحْلَوْا لَهُمُ الرِّبَا وَ كَذَلِكَ كَتَبَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رِفَاعَةَ يَأْمُرُهُ بِطَرْدِ أَهْلِ الذِّمَّةِ مِنَ الصَّرْفِ (دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۳۸)

شيعو ربا در يهود به حدى بود که رسول خدا صلوات الله عليه در پيمان هاى گرفتن جزيه از آنها، به طور مستقل براى نگرستن ربا توسط آنها با آنها شرط مى فرمودند:

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ لَمَّا قَبِلَ الْجَزِيَّةَ عَنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَقْبَلْهَا إِلَّا عَلَى شُرُوطٍ اشْتَرَطَهَا عَلَيْهِمْ مِنْهَا أَنْ لَا يَأْكُلُوا الرِّبَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ بَرَّتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ رَسُولِهِ. (دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۳۷)

با توجه به اهميت حرمت ربا و شدت خطر آن بود که حضرت رسول هر گونه معاوضه ي دو كالاي هم جنس با تفاضل وزنى و كيلى و هر گونه معاوضه طلا و نقره با بازه ي انتظار بازگشت پول را نهى و حرام اعلام فرمودند.

<sup>۹</sup> قصاب

<sup>۱۰</sup> برده فروش

عن النبي صلوات الله عليه وآله وسلم: لا تأخذوا الدينار بالدينارين ولا درهم بدرهمين ولا صاع بصاعين اني اخاف عليكم الربا (موسوعه حديث نبوي ج ٧ ص ٤٣٩)

تاریخ پول بعد از طوفان تا ظهور اسلام:

در برخی از کتب تاریخی آمده است که اولین ضرب دینار و درهم توسط هرقل روم از نبیره زادگان حضرت نوح علیه السلام بوده است.

" هرقل": أول من ضرب الدينانير. و أحدث البيعة للأولاد. (كنوز الذهب في تاريخ حلب، ج ٢، ص: ٩٤)

«هرقل»، كسبِحْل و زَبْرَج: مَلِكُ الروم، أول من ضرب الدينانير، و أول من أحدث البيعة. (القاموس المحيط، ج ٢، ص ١٤١٣)

الروم الاول منهم بنو روم بن يونان بن يافت بن نوح عليه السلام. و الفرس بسكون الراء قوم معروفون نسبوا الى فارس بن سام بن نوح.... و كان ملك الروم هرقل كسبحل و زبرج و هو أول من ضرب الدينانير و أول من أحدث البيعة قيل فارس و الروم قريش العجم و في الحديث (لو كان الايمان معلقا بالثريا لناله اصحاب فارس) - روى - ان النبي عليه السلام كتب الى قيصر ملك الروم يدعوه الى الإسلام فقرأ كتابه و وضعه على عينيه و رأسه و ختمه بخاتمه ثم أوثقه على صدر (تفسير روح البيان، ج ٧، ص: ١١٤)

در برخی از کتب تاریخ عرب قبل از اسلام به هرقلی بودن مثقال در اهل مکه اشاره شده است:

قال: أخبرنا محمد بن عمر الأسلمي قال: فحدثني يزيد بن عبد الملك بن المغيرة النوفلي عن أبيه قال: فاصطلحوا يومئذ أن ولي هاشم بن عبد مناف بن قصي السقاية و الرفادة. و كان رجلا موسرا. و كان إذا حضر الحج قام في قريش فقال: يا معشر قريش إنكم جيران الله. و أهل بيته. و إنه يأتىكم في هذا الموسم زوار الله يعظمون حرمة بيته

---

<sup>١١</sup> «پارس ولایتی است سخت نیکو، چنانک هم سهل است و هم جبل و هم بروهم بحر و باز هرچه در سردسیرها و گرمسیرها باشد. جمله در پارس باشد ... و همیشه مردم پارس را احرار الفارس نوشتندی یعنی آزادگان ... و پارسیان را قریش العجم گویند؛ یعنی در عجم شرف ایشان همچنانست که شرف قریش در میان عرب ...» فارسنامه ابن بلخی ص ٥ و ٦. - در ادامه شواهدی خواهد آمد که این احتمال را تقویت می کند که ضرب سکه بعد از طوفان ابتدا در میان پارسیان بوده است.

فهم ضيف الله. و أحق الضيف بالكرامة ضيفه. و قد خصكم الله بذلك و أكرمكم به. و حفظ منكم أفضل ما حفظ جار من جاره. فأكرموا ضيفه و زوره. يأتون شعنا غربا من كل بلد على ضوامر كأنهن القداح. قد أزحفوا و تفلوا و قملوا و أرملموا فأقروهم و اسقوهم. فكانت قريش ترافد على ذلك. حتى إن كان أهل البيت ليرسلون بالشىء اليسير على قدرهم. و كان هاشم بن عبد مناف بن قصي يخرج فى كل عام مالا كثيرا. و كان قوم من قريش أهل يساره يترافدون. و كان كل إنسان يرسل بمائة مثقال هرقلية. و كان هاشم يأمر بحياض من آدم فتجعل فى موضع زمزم. ثم يستقى فيها الماء من البئر التى بمكة فيشربه الحاج. و كان يطعمهم أول ما يطعم قبل التروية بيوم بمكة و بمنى و جمع و عرفة. و كان يثرد لهم الخبز و اللحم. و الخبز و السمن. و السويق و التمر. و يجعل لهم الماء فيسقون بمنى. و الماء يومئذ قليل فى حياض الأدم. إلى أن يصدروا من منى فتقطع الضيافة و يتفرق الناس لبلادهم. (الطبقات الكبرى، ج ١، ص: ٦٣ و ٦٤)

درباره ی قوم فارس نیز در حدیث و تاریخ آمده است:

حدثنا أبو عمرو و عبد العزيز بن محمد بن الفضل، حدثنا إبراهيم بن الجنيد حدثنا بشر بن محمد بن أبان عن داود بن المخير عن الصلت بن دينار عن عبد الله بن أبي مليكة قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و سلم): أهل فارس عصبتنا. و يروى عن أنس بن مالك قال: إن الله خير بين خلقه، فخيرته من العرب قريش و خيرته من العجم فارس. و يروى عن النبي (صلى الله عليه و سلم) أنه قال: أسعد الناس بالإسلام أهل فارس. و أشقى العرب به بهراء و تغلب. و قال ابن لهيعة: فارس و الروم قريش العجم. و قال فى قوله عز و جل و اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ. قال: الناس إذ ذاك فارس و الروم. و فى قوله يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أُمَّتَكُمُ قال: فارس. و لما هدم ابن الزبير البيت، قال اطلبوا من العرب من بينيه. فلم يجدوا. فقال استعينوا بأهل فارس فإنهم ولد إبراهيم. و لن يرفع البيت إلّا ولد إبراهيم. و قال رسول الله (صلى الله عليه و سلم): أبعد الناس من الإسلام الروم، و لو كان معلقا بالثريا لتناولته فارس. يعنى الإسلام. قال و ذكر النبي (صلى الله عليه و سلم) كسرى أنوشروان فقال: ويل أمه، ما أعمق سلمه لو كان أسلم. و روى عن ابن عباس فى قول الله عزّ و جلّ «ستدعون إلى قوم أولى بأس شديد» قال: أهل فارس. و قال عليه السلام: لا تسبوا فارس فإنهم عصبتنا. و قال (عليه السلام): إن لله جندا فى أهل فارس إذا غضب على قوم انتقم بهم. و قال الشعبي: أول من استنبت الأنهار العظام أنوشروان و مادة الملك و استصلح الرعية بعده مثله. و كان أنوشروان إذا أفرض، يقدم الفارسى على رجلين من الديلم و على خمسة من الترك و على عشرة من الروم و على خمسة عشر من العرب و على الثلاثين من الهند. لأنهم كانوا أشجع ممن ذكرنا قلوبا و أعزهم نفرا و أعظمهم ملكا و أكثرهم عددا و أوسعهم بلدا و أخصبهم جنابا و أشدهم قلوبا و أرجحهم عقولا و أحسنهم تدبيرا و أصحهم جوابا و أطلقهم ألسنا. و قال أبو البخترى: بلغنا أن إسحاق بن إبراهيم ولد ابنا يقال له نفيس:

فولد لنفیس، العیص، قبائل من فارس منهم أهل إصطخر و شاپور و أردشیر... و كان إدريس بن عمران يقول: أهل إصطخر أكرم الناس أحسابا، ملوک أبناء الأنبیاء. و قال أردشیر: الأرض أربعة أجزاء. فجزء منها أرض الترك ما بین مغارب الهند إلى مشارق الروم. و جزء منها أرض المغرب، ما بین مغارب الروم إلى القبط و البرابر. و جزء منها أرض کور السواد، ما بین البرابر إلى الهند. و الجزء الرابع هذه الأرض التي تنسب إلى فارس ما بین نهر بلخ إلى منقطع آذربيجان و أرمينية الفارسية إلى الفرات. ثم برية العرب إلى عمان و مکران و إلى کابل و طخارستان. فكان هذا الجزء صفوة الأرض. و هو من الأرضین بمنزلة الرأس و السرة و السنام و البطن. أما الرأس، فإن ملوک أقطار الأرض مذ كان ایرج بن أفريدون، كانت داتنة لملوکنا یسمونهم أملاک الأرض و یهدون لهم صفایا ما فی أرضهم. (البلدان، ابن الفقیه، ص: ۴۰۳ تا ۴۰۵)

در کتب دیگری آمده است:

ولایت فارس منسوب است به فارس بن بهلو بن سام بن نوح علیه السلام<sup>۱۲</sup>، و زبان فارسی بدین فارس منسوب است و بهلوی بدین بهلو. و مملکت فارس را ملک سلیمان نیز خوانند. فارس ولایتی وسیع است، هم سهل و هم جبل و هم برّ و هم بحر. باز هر چه در سردسیرها و گرمسیرها باشد جمله در فارس یابند. به عهد حجّاج بن یوسف یکی را از حکماء عرب آنجا فرستادند تا احوال آن ولایت بدانند و معلوم او گردانند. چون حکیم نزدیک حجّاج باز رسید، در جمله (صفات) فارس که همی کرد و گفت: جبال و رجال و فیها من کل بلد بلد. یعنی کوههاست و مردانند مانند هر شهری که در جهان است آنجا شهری هست. و در قدیم مردم فارس را از احرار الفارس نبشتندی، یعنی آزدگان فارس. از پیغمبر صلوات الرّحمن علیه نقل کنند که فرمود انّ لله خیرا من خلقه: من العرب قریش، و من العجم فارس. یعنی خدای عزّ و جلّ را دو گروه گزینند از خلق او. از عرب، قریش؛ و از عجم فارس. فارسیان را به حکم این حدیث، قریش العجم خوانند. (جغرافیای حافظ ابرو، ج ۲، ص: ۱۰۱)

در معجم البلدان یاقوت حموی هم آمده است:

قال ابن لهیعة: فارس و الروم قریش العجم، و قد روی عن النبیّ، صلّى الله علیه و سلّم، أنه قال: أبعد الناس إلى الإسلام الروم و لو كان الإسلام معلقا بالثریا لتناولته فارس، و كانت أرض فارس قدیما قبل الإسلام ما بین نهر بلخ إلى منقطع آذربيجان و أرمينية الفارسية إلى الفرات إلى برية العرب إلى عمان و مکران و إلى کابل و طخارستان و

<sup>۱۲</sup> در کتب دیگر درباره نسب قوم فارس تا حضرت نوح اقوال دیگری هم مطرح شده است مثلا رجوع فرمایید به التعریف بطبقات الامم ابن مسکویه ص ۱۵۹ و تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۱ و تاج العروس، ج ۵، ص: ۳۷۸ و تاریخ طبری بخش تاریخ فارس

هذا صفوة الأرض و أعدلها فيما زعموا، و فارس خمس كور: إصطخر و سابور و أردشير خرّه و دارابجرد و أرجان  
(معجم البلدان، ج ٤، ص: ٢٢٧)

در شاهنامه نخستین بار در ذکر دوران فریدون سخن از دینار آمده است:

همه یال اسپان پر از مشک و می \*\*\* پراکنده دینار در زیر پی

دومین بار نیز در دوران پادشاهی منوچهر سخن از درم و دینار آمده است:

بسی مشک و دینار بر ریختند \*\*\* بسی زعفران و درم بیختند

درباره ضرب سکه در پادشاهی اردشیر نیز چنین آمده است:

وزان پس دگر کرد میخ درم \*\*\* همان میخ دینار و هر بیش و کم

به یک روی بد نام شاه اردشیر \*\*\* به روی دگر نام فرخ وزیر

شاهنامه درباره ضرب سکه از طلاهای هند در زمان پادشاهی شیرویه نیز آورده است:

چو گنج درمها پراکنده شد \*\*\* ز دینار نو به دره آکنده شد

ز یاقوت وز گوهر شاهوار \*\*\* همان آلت و جامه ی زرنگار

چو دیهیم ما بیست و شش ساله گشت \*\*\* ز هر گوهری گنجه ماله گشت

درم را یکی میخ نو ساختم \*\*\* سوی شادی و مهتری آختم

بدان سال تا باژ جستم شمار \*\*\* چو شد باژ دینار بر صد هزار

پراکنده افگند پند او سی \*\*\* همه چرم پند او سی پارسی

بهر به دره‌ای در ده و دو هزار \*\*\* پراکنده دینار بد شاهوار

...

چنان دان که این گنج من پشت تست \*\*\* زمانه کنون پاک در مشت تست

هم آرایش پادشاهی بود \*\*\* جهان بی‌درم در تباهی بود



شود بی‌درم شاه بیدادگر \*\*\* تهی دست را نیست هوش و هنر  
به بخشش نباشد ورا دستگاه \*\*\* بزرگان فسوسیش خوانند شاه  
ار ای دون که از تو به دشمن رسد \*\*\* همی بت بدست بر همین رسد  
ز یزدان پرستنده بیزار گشت \*\*\* ورا نام و آواز تو خوار گشت  
چو بی‌گنج باشی نباید سپاه \*\*\* تو را زیردستان نخوانند شاه  
سگ آن به که خواهنده ی نان بود \*\*\* چو سیرش کنی دشمن جان بود

همچنین طبق نقل شاهنامه اسکندر نیز بعد از شکست دادن دارابشاه (اردشیر بن داراب) فرمان می‌دهد که درهم‌ها را از آن پس به نام او ضرب کنند:

درم را به نام سکندر زنید<sup>۱۳</sup> \*\*\* بکوشید و پیمان ما مشکیند

در مقاله‌ی دیگری درباره دره یا سکه‌ی طلای داربشاه چنین آمده است:

دره یا دریک نام کهن‌ترین سکه شناخته‌شده ایرانی، یکی از کهن‌ترین پول‌های جهان و از نخستین پول‌های سراسری و بین‌کشوری در تاریخ است. این پول با ابداع داریوش یکم در سراسر سرزمین‌های تابعه رواج یافت و تا عصر حمله اسکندر در سرزمین‌هایی از آسیای میانه و هند تا ایتویپی و یونان رایج بود. سکه دریک را در یونان دریکوس

---

<sup>۱۳</sup> گرچه تاریخ‌نویسان غربی مدعی‌اند که درم (به تعبیر آنها دراخما) در روم و یونان پایه‌گذاری شده است اما گزنفون شاگرد سقراط در کتاب لشکرکشی سیروس (کوروش) به ایران که مشاهدات حضورش در این سفر بوده است چنین می‌آورد که سیروس برای به زیر کشیدن برادرش اردشیر شاه که فرزند ارشد و جانشین رسمی دارابشاه دوم (دارابشاه پسر داربشاه - و به قول غربی‌ها داریوش دوم) بود به کلارخوس از پناهندگان اسپارتی هزار دره (سکه زر منسوب به دارابشاه اول - به قول غربی‌ها دریک) داده است. لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که پول ایرانی در آن دیار نیز رایج بوده است. (لشکرکشی کوروش، گزنفون ص ۳۰ و ۳۱ نسخه اینترنتی) شاهنامه اصلاً اسمی از سیروس نمی‌آورد و این لشکرکشی را به اسکندر برادر اردشیر داراب نسبت می‌دهد و لذا به نظر می‌رسد کوروشی که غربی‌ها به نام شاه بزرگ هخامنشی که خود لفظ هخامنشی نیز موهوم و ساختی است علم کرده‌اند کسی جز اسکندر شاهنامه نیست که فرزند فلیقوس و به تعبیر غربی‌ها فلیپ است ولی در اصل از نسل ایرانی و نوه‌ی فلیپ است در کتاب مجمع‌الفنون واجد علی‌خان و شاهنامه داستان اسکندر یا به تعبیر غربی‌ها کوروش مفصل آمده است: . غربی‌ها مدعی‌اند محل ضرب درم در یونان و روم بوده و حتی سکه‌های ایران هم در آنجا ضرب می‌شده است ولی علاوه بر کتب تاریخ در شعر شاهنامه نیز دیده می‌شود که اسکندر به ضرابهای ایران دستور می‌دهد که درم را به نام او بزنند. در کل غربی‌ها با توجه به این که ریشه‌ی تمام فنون و هنر‌ها به ایرانیان بر می‌گردد بغض عجیبی نسبت به ایران دارند و تاریخ علم و فن را با سعی بسیار و تحریف فراوان، عموماً به سمت یونان و روم می‌کشاند.

(dareikos) می‌نامیدند در زمینه معنای واژه «در یک» نظرات گوناگونی بیان شده است. برخی آنرا برگرفته از نام داریوش می‌دانند و برخی دیگر آنرا برگرفته از واژه فارسی باستان دَرَنیه در اوستایی زَرَنیه به معنای زر / طلا می‌دانند. (رضا مرادی غیاث آبادی، صفحه سوم روزنامه اطلاعات ۲۰ مرداد ۱۳۹۰)

در شاهنامه نیز مکرر از لفظ دره به عنوان سکه ی طلای ایرانی استفاده شده است.

در داستان هایی از حضرت داود و حضرت عیسی علیهما السلام در کتاب مقدس نیز نام درهم و دینار آمده است:

چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند. ایشان آمده بدو گفتند: «ای استاد ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی باک نداری چون که به ظاهر مردم نمی‌نگری بلکه طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟» اما او ریاکاری ایشان را درک کرده بدیشان گفت: «چرا مرا امتحان میکنید؟ دیناری نزد من آرید تا آنرا ببینم.» چون آنرا حاضر کردند بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» وی را گفتند: «از آن قیصر.» عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه از قیصر است به قیصر رد کنید و آنچه از خداست به خدا.» و از او تعجب شدند. (کتاب متی فصل ۲۲)

داود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «بِسْمِ سَلِيمَانَ كِه خدَا او را به تنهایی برای خود برگزیده جوان و لطیف است و این مهم عظیمی است زیرا که هیکل به جهت انسان نیست بلکه برای یهوه خداست. و من به جهت خانه دای خود به تمامی قوتم تدارک دیده‌ام طلا را به جهت چیزهای طلایی و نقره را برای چیزهای نقره‌ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ جزع و سنگهای ترصیع و سنگهای سیاه و سنگهای رنگارنگ و هر قسم سنگ گرانها و سنگ مرمر فراوان. و نیز چونکه به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم آنرا علاوه بر هر آنچه به جهت خانه قدس تدارک دیدم برای خانه خدای خود دادم. یعنی سه هزار وزنه طلا از طلای اوفیر و هفت هزار وزنه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه‌ها. طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته میشود. پس کیست که به خوشی دل خویشتر امروز برای یهوه وقف نماید؟» آنگاه رؤسای خاندانهای آبا و رؤسای اسباط اسرائیل و سرداران هزاره و صده با ناظران کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند. و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار وزنه و ده هزار درهم طلا و ده هزار وزنه نقره و هجده هزار وزنه برنج و صد هزار وزنه آهن دادند. و هرکس که سنگهای گرانها نزد او یافت شد آنها را به خزانه خانه یهوه به دست یحیییل جرشونی داد. آنگاه قوم از آن رو که به خوشی دل هدیه آورده بودند شاد شدند زیرا به دل کامل

هدایای تبرعی برای یهوه آوردند و داود پادشاه نیز بسیار شاد و مسرور شد. و داود به حضور تمامی جماعت یهوه را متبارک خواند. و داود گفت: «ای یهوه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا به ابد متبارک هستی. و ای یهوه عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن توست زیرا هرچه در آسمان و زمین است از آن تو میباشد. و ای یهوه ملکوت از آن توست و تو بر همه سر و متعال هستی. و دولت و جلال از تو می‌آید و تو بر همه حاکمی و کبریا و جبروت در دست توست و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست توست. و الآن ای خدای ما تو را حمد میگوییم و اسم مجید تو را تسبیح میخوانیم. (کتاب مقدس، کتاب اول تواریخ فصل ۲۹)

### تاریخ پول بعد از اسلام در تمدن اسلامی:

در صدر اسلام بعد از فتح ایران کماکان سکه‌ها در ایران از جمله در بخارا و ری که دو شهر اصلی و حکومتی از شهرهای ایران بودند ضرب می‌شد (رجوع فرمایید به الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص: ۴۶۲ و داستان سکه بخارا هم در احادیث آمده است)

أول من ضرب الفضة ببخارى ملك كان اسمه «كانا بخار خداة» و كان ملكا على بخارى ثلاثين عاما، و كان يتاجر فى بخارى بالكرباس و القمح، فأخبروه بأنهم ضربوا الفضة بالولايات الأخرى، فأمر أيضا بأن تضرب النقود الفضية ببخارى من خالص الفضة و أن تنقش عليها صورته بالتاج و كان هذا فى زمان خلافة أبى بكر إلى أن كان عصر هارون الرشيد... و فى ذلك التاريخ كانت فضة خوارزم قد راجت بأيدى الناس. و كان الناس يأخذون هذه الفضة عن غير رضا، و كانت فضة بخارى تلك قد خرجت من أيدى الناس فلما جاء غطريف ابن عطا إلى خراسان ذهب إليه أشرف و أعيان بخارى و قالوا له: لم تبق لنا فضة بالمدينة فليأمر أمير خراسان بأن تضرب لنا نفس السكة على نحو ما كانت فضة بخارى قديما، و ينبغى أن تكون الفضة بحيث لا يخرجها أحد من أيدىنا و لا تخرج من بلدنا حتى نتعامل بها فيما بيننا، و كانت الفضة عزيزة فى ذلك التاريخ، فجمعوا أهل المدينة و طلبوا رأيهم فى هذا الأمر فاتفقوا على أن تضرب العملة الفضية من ستة أشياء هى الذهب و الفضة و المسك و القصدير و الحديد و النحاس، ففعلوا هكذا، و ضربوا تلك السكة القديمة باسم غطريف، أى الفضة الغطريفية. و كان عامة الناس يسمونها غطريفى. و كانت النقود الفضية القديمة من خالص الفضة. و هذه الفضة التى ضربوها أخلاطا، جاءت سوداء فلم يأخذها أهل بخارى، فغضب عليهم السلطان، فكانوا يأخذونها مكرهين. و قوموا الستة دراهم الغطريفية بدرهم واحد من الفضة الخالصة و أخذ السلطان بهذه القيمة حتى راجت، و لهذا السبب ارتفع خراج بخارى لأن خراج بخارى قديما كان مائتى ألف درهم من الفضة إلا قليلا. فلما ضربوا الغطريفى و راج الدرهم الفضى المقوم بستة دراهم غطريفية، ألزمهم السلطان

أداء الخراج بهذا الغديفي، فلما عز الغديفي حتى صار كل درهم منه يعادل درهما من الفضة و لم يطلب السلطان الفضة، و طلب الغديفي ارتفع خراج بخارى دفعة من مائتي ألف درهم إلا قليلا إلى مليون و ثمانية و ستين ألفا و خمسمائة و سبعة و ستين (٥٦٧ و ٠٦٨، ١) درهما غدريفياً. و قد روى محمد بن جعفر أنه فى سنة كان المائتان و العشرون درهما من الفضة الخالصة تعادل خمسة و ثمانين درهما غدريفياً. و يقول أحمد بن نصر إنه فى سنة اثنتين و عشرين (أى ٥٢٢ هـ - ١١٢٨ م) حيث ترجمنا هذا الكتاب، كان المائة درهم من الفضة الخالصة بسبعين درهما غدريفياً، و الذهب الأحمر كان المثقال منه بسبعة دراهم و نصف درهم غدريفية. و قد حكى محمد بن جعفر أن هذا الغديفي ضرب بقصر ماخك فى مدينة بخارى و كانت الفضة فى الدرهم الغديفي أكثر من الأخطاط الأخرى، و قيل إنه كان فى كل درهم قدر من الذهب، و يوجد فى كل عشرة دراهم من نصف درهم إلى أربعة دوانق و نصف دانق ذهب. و قد ضرب كل من آل سامان و الملوك الآخرين بعدهم فى بخارى كثيرا من البشيزات العدلية، و لم يذكر ذلك لأنه لم يكن فيه غرابة. (تاريخ بخارى، نرشخي / تعريب امين عبد المجيد بدوى - نصرالله مبشر طرازى، ص:

٦١ تا ٦٣)

و (الدَّرْهَمُ الْإِسْلَامِيُّ) اسْمٌ لِلْمَضْرُوبِ مِنَ الْفِضَّةِ وَ هُوَ مُعَرَّبٌ وَزَنُهُ فَعَلٌ بِكَسْرِ الْفَاءِ وَ فَتْحِ اللَّامِ فِي اللُّغَةِ الْمَشْهُورَةِ وَ قَدْ تَكْسَرُ هَاؤُهُ فَيُقَالُ (دِرْهَمٌ) حَمَلًا عَلَى الْأَوْزَانِ الْغَالِبَةِ. وَ (الدَّرْهَمُ) سِتَّةُ دَوَانِقَ. وَ (الدَّرْهَمُ) نِصْفُ دِينَارٍ وَ خُمْسُهُ. وَ كَانَتْ الدَّرَاهِمُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مُخْتَلِفَةً فَكَانَ بَعْضُهَا خِفَافًا وَ هِيَ الطَّبْرِيَّةُ. كُلُّ دِرْهَمٍ مِنْهَا أَرْبَعَةُ دَوَانِقَ. وَ هِيَ طَبْرِيَّةُ الشَّامِ وَ بَعْضُهَا ثَقِيلًا. كُلُّ دِرْهَمٍ ثَمَانِيَّةُ دَوَانِقَ. وَ كَانَتْ تُسَمَّى الْعَبْدِيَّةَ وَ قِيلَ الْبَغْلِيَّةُ نِسْبَةً إِلَى مَلِكٍ يُقَالُ لَهُ رَأْسُ الْبَغْلِ فَجُمِعَ الْخَفِيفُ وَ الثَّقِيلُ وَ جُعِلَا دِرْهَمَيْنِ مُتَسَاوِيَيْنِ فَجَاءَ كُلُّ دِرْهَمٍ سِتَّةَ دَوَانِقَ. وَ يُقَالُ إِنَّ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هُوَ الَّذِي فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمَّا أَرَادَ جَبَايَةَ الْخَرَاجِ طَلَبَ بِالْوِزْنِ الثَّقِيلِ فَصَعِبَ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ أَرَادَ الْجَمْعَ بَيْنَ الْمَصَالِحِ فَطَلَبَ الْحُسَابَ فَخَلَطُوا الْوِزْنَيْنِ وَ اسْتَخْرَجُوا هَذَا الْوِزْنَ. وَ قِيلَ كَانَ بَعْضُ الدَّرَاهِمِ وَزَنَ عِشْرِينَ قِيرَاطًا وَ تُسَمَّى وَزَنَ عَشْرَةَ وَ بَعْضُهَا وَزَنَ خُمْسَةَ وَ بَعْضُهَا وَزَنَ اثْنَيْ عَشَرَ وَ تُسَمَّى وَزَنَ سِتَّةَ فَجَمَعُوا مِنَ الْأَوْزَانِ الثَّلَاثَةِ هَذَا الْوِزْنَ فَكَانَ ثَلَاثًا وَ يُسَمَّى وَزَنَ سَبْعَةَ لِأَنَّكَ إِذَا جَمَعْتَ عَشْرَةَ دَرَاهِمٍ مِنْ كُلِّ صِنْفٍ كَانَ الْجَمِيعُ أَحَدًا وَ عِشْرِينَ مِثْقَالًا وَ ثُلُثُ الْجَمِيعِ سَبْعَةَ مِثْقَالٍ وَ سَيِّئَاتِي أَنَّ الْقِيرَاطَ نِصْفُ دَانِقٍ وَ الدَّانِقُ حَبَّتَا خَرْنُوبٍ فَيَكُونُ الدَّرْهَمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ حَبَّةَ خَرْنُوبٍ. وَ هَذَا أَحَدُ الْأَوْزَانِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ وَ أَمَّا الدَّرْهَمُ الْإِسْلَامِيُّ فَهُوَ سِتَّ عَشْرَةَ حَبَّةَ خَرْنُوبٍ فَيَكُونُ الدَّانِقُ حَبَّةَ خَرْنُوبٍ وَ ثُلُثُ حَبَّةَ خَرْنُوبٍ.

(المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، ج ٢، ص: ١٩٣ و ١٩٤)

ابوهلال عسكرى دانشمند قرن سوم هجرى اولين كسى است كه فصلى از كتابش را به تاريخ پول اختصاص داده و مى

نويسد:

أول من ضرب الدراهم في الإسلام و أول ما عملت الاوزان: أخبرنا أبو القاسم عن العقدي عن المدائني و أبي عبد الرحمن الثعلبي، و أخبرنا أبو احمد عن الجوهري عن أبي زيد عن خالد بن عبد العزيز الثقفي، و عن غير هؤلاء جعلت احاديثهم حديثا واحدا، قالوا: كان عبد الملك أول من كتب في صدور الطوامير قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و ذكر النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مع التاريخ، فكتب ملك الروم. إنكم قد أحدثتم في طواميركم شيئا من ذكر نبيكم، فاتركوه، و الا أتاكم في دنائيرنا من ذكره ما تكرهون، فعظم ذلك في صدر عبد الملك، فأرسل الي خالد بن يزيد بن معاوية- و كان أدبيا عالما- فقال: يا أبا هشام، إحدى بنات طبق، قال: أفرج الله روعك يا أمير المؤمنين، حرم دنائيرهم، و اضرب للناس سككا فيها ذكر الله تعالى، و ذكر نبيه- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ-، و لا تعفهم مما يكرهون، ف ضرب الدنائير سنة خمس و سبعين، و كانت الدراهم العشرة منها وزن عشرة مثاقيل، و العشرة منها وزن ستة، فتقدم عبد الملك بذلك و استمر. و ضرب الحجاج الدراهم، و نقش فيها: الله أحد، الله الصمد، فكرهها الناس لمكان القرآن فيها، لان الجنب و الحائض يمسه، و نهى ان يطبخ أحد غيره، فطبع سمير اليهودي دراهمه السميرية، من فضة خالصة و جعل فيها ذهبا، فأتى بها الحجاج و بسمير، فأمر بقتله فقال: انظر اليها فإن لم تكن أجود من دراهمك فاقتلني، فنظر فوجدها أجود، فأمر بقتله لجرأته على ضربها بغير اذنه، قال: فاني أعرض عليك أمرا ان رأيته أصلح للمسلمين من قتلي قبلته و أعفيتني، قال: هاته، فوضع الاوزان: وزن ألف و خمسمائة، و ثلاثمائة، الى وزن ربع قيراط، فجعلها حديدا و نقشها، و جاء بها الحجاج و قال: هذا انفع للمسلمين، لا يغبن احد معها-، و كان الناس انما يأخذون الدرهم الوزان فيزنون به غيره، و أكثر ذلك يؤخذ عددا، حتى كان من أمر سمير ما كان اخبارنا هذا الخبر أبو أحمد عن الجوهري عن أبي زيد عن خالد بن عبد العزيز الثقفي عن أشياخه.(الأوائل، ص: ٢٥٥)

در فتوحات ايران طلاهای زيادی وارد عربستان شد تا جایی که برخی از آنها را که ارزش خاص داشتند در كعبه آویختند:

(و قال) قطب الدين الحنفى فى تاريخ مكة المكرمة: قال الشريفة التقى الفاسى فى شفاء الغرام يقال ان كلاب بن مرة بن كعب بن لؤى بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة القرشى أول من علق فى الكعبة السيوف المحلاة بالذهب و الفضة ذخيرة للكعبة ثم نقل عن الأزرقى فى أشياء أهديت للكعبة منها ان عمر بن الخطاب لما فتح مدائن كسرى كان مما بعث اليه هلالان فبعث بهما فعلقهما فى الكعبة (أعيان الشيعة، ج ١٢، ص: ١٥١)

در اکتشافات اخير معلوم شده است اولين سکه های تماما اسلامى در عصر حضرت على عليه السلام ضرب شده اند:

محمد فوزی عبدالطیف اللثام، رئیس آثار کشف شده در بندر «رفح» در فلسطین در این باره گفت: آغاز ضرب سکه ویژه اسلامی در دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نفی کننده این است که نخستین سکه نقد و درهم‌ها و دینارهای اسلامی را «عبدالملک مروان» که حکومت را در بین سال‌های ۶۵ - ۶۸ هجری در دست داشت، ضرب کرده است. تازه‌ترین بررسی‌های انجام شده، حاکی از آن است که درهم اسلامی در سال ۳۹ هجری ضرب شده که پشت آن عبارت «لااله الاالله» با جمله «بسم الله» احاطه گشته و در روی دیگر آن، در وسط، سوره اخلاص و در پایین آن، عبارت «محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» درج شده است. وی همچنین اشاره می‌کند: ضرب این نمونه در بصره، به تاریخ سال ۴۰ هجری به دستور امام علی (علیه السلام) بوده تا نخستین سبک درهم ویژه عربی اسلامی باشد. این در حالی بود که پیش از آن، مسلمانان با دینارها و درهم‌های رومی، فارسی و حبشی که در بین آنان از سوی تجار کاروان‌های تجاری رد و بدل می‌شد، معامله می‌کردند. از جمله معلوماتی که رئیس آثار کشف شده به آن دست یافته، این که وزن درهمی که امام علی (علیه السلام) دستور ضرب آن را در بصره داده‌اند، مطابق با وزن درهم شرعی است که رسول الله گفته‌اند. این درهم برخلاف وزن درهم‌های عربی و اسلامی ضرب شده در دوره‌های بعد و دوره امویان و عباسیان است که وزن‌های متفاوتی داشته و با وزن شرعی یکسان نبوده است. سایت «بنت جبیل» در پایان می‌نویسد: کشف این اثر مهم، موجب بازگرداندن تاریخ اسلامی است و تأکید می‌کند، سرچشمه آغاز عزت اسلام و مقدمه آن در انحصار ولی خدا، امام علی (علیه السلام) است و این که هر مثالی از پیشرفت اسلام بیان می‌شود، حتی اگر در دوره اموی و عباسی باشد، شبیه چیزی است که رسول اعظم (ص) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را ساخته‌اند. (اثبات ضرب نخستین سکه اسلامی توسط امام علی (علیه السلام) ، سایت شیعه نیوز، کد خبر: ۱۴۹۵ - ۰۸ آبان ۱۳۸۶)

در برخی کتب دیگر نیز تصریح شده است که از بین خلفای اربعه فقط حضرت علی علیه السلام اقدام به ضرب سکه

فرمودند:

و فی تاریخ مصر الحدیث لجرجی زیدان ص (۱۳۸): أما النقود، التي ضربت فی عهد الخلفاء الراشدين، فكانت نحاسیة و فی غاية البساطة كما جرى فی الشكل، و لیس علیها من الكتابة إلا صورة الشهادة بالحرف الكوفی. و لم تضرب النقود الفضية فی الإسلام حتی أيام الخليفة عبد الملك ثم صور نقوده. و قد انتقدته الرحالة الشيخ محمد أمين بن الشيخ حسن الحلواني المدني، فی رسالته «نشر الهدیان من تاریخ جرجی زیدان» بقوله: لم یثبت فی الروایة الصحيحة أن أحدا من الخلفاء الأربعة ضرب سكة أصلا إلا علی بن أبي طالب، فإنه ضرب الدرهم، علی ما نقله

صبحی باشا الموره لی، فی رسالته له، و رسم فیها صورة ذلك الدرهم (التاریخ القویم لمكة و بیت الله الکریم، ج ۳- ۵، ص: ۲۵۹)

و آشنایان با کتب تاریخ اسلامی قدیم و جدید می دانند که جرجی زیدان و بسیاری دیگر از مورخین کتب جدید تاریخ مسلمین که اتفاقاً خیلی هم در رسانه های سعودی و غربی روی اسم آنها تبلیغ می شود، نفوذی های علمی انگلستان و یهود در تاریخ مسلمین هستند. ولی شکر خدا هنوز تاریخ اسلامی صحیح در بین مسلمین برای متتبعین قابل دسترسی است.

در تاریخ کوفه در این باره چنین آمده است:

المسكوكات الكوفية: نذكر في هذا الفصل النقود التي كان اهل الكوفة يتعاملون بها، و كانت مضروبة بالخط الكوفي سواء اكان دار الضرب الكوفة او غيرها من مدن العراق. كان العرب قبل الاسلام يتعاملون بنقود كسرى و قیصر، و هی الدرهم و الدنانیر، و كانت الدنانیر نقوداً ذهبية، و الدرهم نقوداً فضیة، و كانوا يعبرون عن الذهب بالعین، و عن الفضة بالورق، و كانت عندهم ایضاً نقود نحاسية منها الحبة و الدانق، و مرجع قيمة هذه النقود إلى الوزن، لان المراد بالدينار قطعة من الذهب ووزنها متقال عليه نقش الملك و السلطان الذي ضربه و المراد بالدرهم وزن درهم من الفضة و یسمونه ایضاً الوافی. و كان الدينار عندهم عشرة دراهم، و ربما اختلفت قيمته إلى ۱۳، أو ۱۵ درهما او اكثر على حسب الاحوال. و كانت النقود على نوعین، السوداء الوافية و هی البغلیة و الطبرية العتق و هما غالب ما كان البشر يتعاملون به، و كانت لهم ایضاً دراهم تسمى جوارقية، و كانت لهم ایضاً الدرهم السمرية النقال، وزن الواحد منها ستة مثاقیل، و الدرهم السمرية الخفاف وزن الواحد منها خمسة مثاقیل، و كلها فارسية. و كانت الدنانیر عند العرب قبیل الاسلام صنفین هرقلية او رومية و دنانیر كسرویه او فارسية، و كذلك كانت الدرهم، و لكن الغالب كانت معاملتهم بالدنانیر الرومية و الدرهم الفارسية، و لذلك كانت الهرقلية اعز عندهم و ارغب حتى ضربوا المثل بجمالها و زهوها. النقود الإسلامية: و ما زال العرب يتعاملون بالنقود الفارسية و الرومية، و لما ظهر النبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ابتعث للنبوته اقر اهل مكة على ذلك، و قال صلی الله علیه و آله: المیزان میزان اهل مكة، و فی رواية میزان المدينة، و لم استخلف ابو بكر لم یغیر منها شیئاً، و كذلك لما استخلف عمر لم یعترض لها و اقرها على حالها. فلما كانت سنة ۱۸ من الهجرة اتنه الوفود منهم وفد البصرة و فیهم الاحنف ابن قیس فکلم عمر بن الخطاب فی مصالح اهل البصرة ... فضرب الدرهم على نقش الكسروية و شكلها باعیانها، غیر انه زاد فی بعضها (الحمد لله) و فی بعضها (محمد رسول الله) و فی بعضها (لا إله الا الله وحده) و فی آخر مدة عمر جعل وزن كل عشرة دراهم ستة مثاقیل. ذكر الدمیری فی ج ۱ من حياة الحيوان فی فصل خلافة عبد الملك بن مروان وجه تسمية الدرهم بالبغلی قال: ان رأس

البغل (ضراب مشهور بهذا الاسم) ضربها لعمر بن الخطاب بسكة كسروية فى الاسلام مكتوب عليها صورة الملك، و تحت الكرسى مكتوب بالفارسية (نوش خور) اى كل هنيئاً. أه. و لما بويح عثمان بن عفان ضرب فى خلافته دراهم نقشها (الله اكبر) و قد نقل بعض الخبراء عن المجلد ١٧ من دائرة المعارف البريطانية ص ٩٠٤ الطبعة ١٣ ما تعريبه (ان اول من امر بضرب السكة الاسلامية على الفضة هو الخليفة على عليه السلام بالبصرة سنة اربعين من الهجرة موافقة لسنة ستين و ست و مائة ميلادية). و فى ج ٤٩ ص ٥٨ من مجلة المقتطف ما نصه: و فى خلافة حضرة على كرم الله وجهه كان مكتوباً على دائرة السكة التى ضربت فى سنة ٣٧ بالخط الكوفى (ولى الله) و فى عهد امارة معاوية ضرب السود الناقصة من ستة دوائق، فتكون ١٥ قيراطا ينقص حبة او حبتين، و ضرب منها زياد- ايام امارته فى الكوفة و البصرة- و جعل وزن كل عشرة دراهم سبعة مثاقيل، و كتب عليها، فكانت تجرى مجرى الدراهم، و ضرب معاوية ايضا دنانير عليها تمثاله متقلدا سيفاً. و لما قام عبد الله بن الزبير بمكة ضرب دراهم مدورة، فكان اول من ضرب الدراهم المستديرة، و كان ما ضرب منها قبل ذلك ممسوحاً غليظاً قصيراً، و نقش بدورها (عبد الله) و بأحد الوجهين (محمد رسول الله) و بالآخر (امر الله بالوفاء و العدل). و ضرب اخوه مصعب بن الزبير دراهم بالعراق و جعل كل عشرة دراهم سبعة مثاقيل و اعطاها الناس فى العطاء حتى قدم الحجاج بن يوسف العراق من قبل عبد الملك بن مروان فقال ما نبقى من سنة الفاسق، او قال المناقق شيئاً فغيرها. ثم لما استوسق الامر لعبد الملك بن مروان بعد مقتل عبد الله و مصعب ابني الزبير فحص عن النقود و الاوزان و المكاييل و ضرب الدنانير و الدراهم فى سنة ٧٦ من الهجرة؛ فجعل وزن الدينار اثنين و عشرين قيراطاً إلا حبة بالشامى، و جعل وزن الدرهم خمسة عشر قيراطاً سواه و القيراط اربع حبات، و كل دانق قيراطين و نصفاً و كتب إلى الحجاج و هو بالعراق ان اضربها قبلك فضربها و قدمت مدينة رسول الله صلى الله عليه و آله و بها بقايا من الصحابة (رض) فلم ينكروا منها سوى نقشها فان فيه صورة. على ان هذه المسكوكات لم تكن تعتبر رسمية فى الدول الاسلامية بل كانت اكثر معاملاتهم بالنقود الرومية و الفارسية فاتفق ايام عبد الملك بن مروان سنة ٦٥ ٨٦. ان هذا الخليفة اراد تغيير الطراز من الرومية إلى العربية، فشق ذلك على ملك الروم فبعث اليه يهدده بان ينقش على دنانيره شتم النبى (ص) فعظم هذا الأمر على عبد الملك فجمع اليه كبار المسلمين و استشارهم، فلم يجد عند احد منهم رأياً يعمل به، فقال له روح بن زنباع: انك لتعلم المخرج من الامر و لكنك تتعمد تركه، فقال له: و يحك من؟ فقال عليك بالباقر من اهل بيت النبى صلى الله عليه و آله و سلم، قال صدقت، و لكنه ارتج عليه الرأى فيه، فكتب إلى عامله بالمدينة ان اشخص إلى محمد بن على بن الحسين مكرماً و متعه بمئة الف درهم لجهازه و بثلاث مائة الف درهم لفقته و ارح عليه فى جهازه و جهاز من يخرج معه من اصحابه و حبس الرسول قبله إلى موافقات محمد بن على. فلما و افاه اخبره الخبر، فقال له محمد ابن على عليه السلام لا يعظم هذا عليك فانه ليس بشىء من جهتين احدهما ان الله عز و جل لم يكن ليطلق ما تهدد به صاحب الروم فى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و الأخرى وجود الحيلة فيه- ثم علمه الامام عليه السلام



وجه الحيلة- فبعث عبد الملك نقوده إلى جميع بلدان الاسلام و تقدم إلى الناس فى التعامل بها و هدد بقتل من يتعامل بغير هذه السكة من الدراهم و الدنانير و غيرها، و ان تبطل تلك و ترد إلى مواضع العمل حتى تعاد إلى السكك الاسلامية- انظر تفصيل القصة فى ج ١ من حياة الحيوان للدميرى فى فصل خلافة عبد الملك بن مروان- و تسمى دنانير عبد الملك الدنانير الدمشقية. و أمر الحجاج عامله فى العراق ان يضرب الدراهم على ١٥ قيراطا من قراريط الدنانير ثم صار امراء العراق يضربون النقود لبنى امية فى الاكثر. و مات عبد الملك و الأمر على ما تقدم فلم يزل من بعده فى خلافة الوليد ثم سليمان بن عبد الملك، ثم عمر بن عبد العزيز إلى ان استخلف يزيد بن عبد الملك ف ضرب (الهبيرية) بالعراق عمر بن هبيرة على عيار ستة دوانيق. فلما قام هشام بن عبد الملك أمر خالد بن عبد الله القسرى ان يعيد العيار إلى وزن سبعة، و ان يبطل السكك من كل بلدة إلا واسط، ف ضرب الدراهم بواسط فقط و كبر السكة، ف ضربت الدراهم على السكة (الخالدية) حتى عزل خالد فى سنة ١٢٠ و ولى من بعده يوسف بن عمر الثقفى فصغر السكة و اجراها على وزن سبعة و ضربها فى واسط و حدها حتى قتل الوليد بن يزيد سنة ١٢٦. فلما استخلف مروان بن محمد الجعدى آخر خلفاء بنى امية ضرب الدرهم بالجزيرة على السكة بحران إلى ان قتل. و أتت دولة بنى العباس ف ضرب عبد الله بن محمد السفاح الدراهم بالانبار و عملها على نقش الدنانير، و كتب عليها السكة العباسية و قطع منها و نقصها حبة ثم نقصها حبتين. فلما قدم من بعده ابو جعفر المنصور نقصها ثلاث حبات، و سميت تلك الدراهم ثلاث ارباع قيراط، لان القيراط اربع حبات فكانت الدراهم كذلك، و حدثت الهاشمية على الميثاق البصرى إلى سنة ١٥٨ ف ضرب المهدي محمد بن جعفر سكة مدورة فيها نقطة، و لم يكن لموسى الهادى بن محمد المهدي سكة تعرف. و تمادى الامر على ذلك إلى شهر رجب سنة ١٧٨ ف صار نقصانها قيراطا إلا إلى ربيع حبة، فلما صير هارون الرشيد السكك إلى جعفر بن يحيى البرمكى كتب اسمه بمدينة السلام و بالمحمدية من الرى على الدنانير و الدراهم و صير نقصان الدرهم قيراطا إلا حبة. و ضرب المأمون الدنانير و الدراهم و اسقط منها اسم اخيه محمد الامين فلم تجز مدة و سميت الرباعيات، و استمر الامر على ذلك إلى شهر رمضان سنة ١٨٤ ف صار النقص اربعة قراريط و حبة و نصف حبة. فلما قتل هارون الرشيد جعفر بن صير السكك إلى السندى ف ضرب الدراهم على مقدار الدنانير، و كان سبيل الدنانير فى جميع ما تقدم ذكره سبيل الدراهم، فلما كان شهر رجب سنة ١٩١ نقصت الدنانير الهاشمية نصف حبة، حتى كان ايام الامين محمد بن هارون الرشيد ف صير دور الضرب إلى العباس بن الفضل بن الربيع فنقش فى السكة باعلى السطر (ربى الله) و من اسفلها (العباس بن الفضل) فلما عهد إلى ابنه موسى و لقبه الناطق بالحق المظفر بالله ضرب الدنانير و الدراهم باسمه و جعل زنة كل واحد عشرة ... فلما قتل الامين و اجتمع الامر لعبد الله المأمون لم يجد احدا ينقش الدراهم فنقشت بالمخراط كما تنقش الخواتيم. و قد ضرب المأمون دراها باسم الامام على بن موسى الرضا عليه السلام و ذلك بعد ولاية عهده. و قيل ضرب اسمه على الدينار و الدرهم انظر الاغانى لابي الفرج الاصفهانى ج ١٨ ص ٢٩، و وفيات الاعيان عند ترجمة الامام الرضا عليه السلام، و تذكرة

الخواص لسبط ابن الجوزي، وكشف الغمة للاربلي وغيرها. و ما برحت النقود على ما ذكر ايام المأمون و المعتصم و الواثق و المتوكل، فلما قتل المتوكل و تغلب الموالي من الاثراك و تناثر سلك الخلافة و تفننت الدولة العباسية في الترف، و قوى عامل كل جهة على ما يليه و كثرت النفقات و قلت المجابى بتغلب الولاة على الاطراف حدثت بدع كثيرة، من جعلتها غش الدراهم! و يقال اول من غش الدراهم عبيد الله بن زياد حين فر من البصرة سنة ٦٤٤ ثم فشيت في الامصار. أن للنقود الاسلامية تاريخا طويلا، و لكننا نقول بالاجمال ان المسكوكات الاسلامية ضربت في كل عواصم الاسلام، و فى اشهر مدنها فى العراق و الشام و الاندلس و خراسان و صقلية و الهند و غيرها و هى تختلف رسما و سعة و نسا باختلاف الدول و العصور. و كانت الكتابة على النقود تنتقش بالحرف (الكوفى) ثم تحولت إلى الحرف النسخى الاعتيادى سنة ٦٢١ فى ايام العزيز محمد بن صلاح الدين الايوبى بمصر، و كانوا لم يذكروا اسم البلد التى ضربت النقود فيه، إلى اوائل القرن الثانى للهجرة و كانوا إذا ذكروا تاريخ الضرب سبقوه بلفظ (السنة) ثم ابدلوه بلفظ (عام) و كثيرا ما كانوا يقولون و (شهور سنة كذا) او (شهور عام كذا) او (فى ايام دولة فلان). و كان يكتب التاريخ اولا بالحروف على حساب الجمل، ثم كتب بالارقام، و أقدم ما عثروا عليه مؤرخا بالارقام سنة ٦١٤. و كانت دار الضرب ضرورية للدولة، كما نراها ضرورية فى هذه الايام إذ لا تخلو دول الارض المتقدمة من دار تضرب فيها النقود، و كان ذلك شأن الدول الاسلامية فى كل ادوارها، و لم تكن تخلو عاصمة او قسبة من دار للضرب فى بغداد و القاهرة و دمشق و البصرة و قرطبة و غيرها شىء كثير، و كان لدار الضرب ضريبة على ما يضرب فيها من النقود يسمونها ثمن الحطب و اجرة الضراب، و مقدار ذلك درهم عن كل مئة درهم اى واحد فى المئة، و ربما اختلفت هذه الضريبة باختلاف المدن، فكان للدولة من ذلك دخل حسن. و كانت صناعة ضرب النقود فى تلك العصور لا تزال فى ابسط احوالها و هى عبارة عن طابع من حديد تنتقش فيه الكلمات التى يراد ضربها على النقود مقلوبة ثم يقسمون الذهب او الفضة اجزاء بوزن الدنانير و الدراهم، و يضعون الطابع فوق تلك القطعة و يضربون عليها بمطرقة ثقيلة حتى تتأثر و تظهر الكتابة عليها. و كانت هذه الحديدية تسمى اولا (السكة) ثم نقل هذا المعنى إلى اثارها فى النقود و هى النقوش، ثم نقل إلى القيام على ذلك العمل و النظر فى استيفاء حاجاته و شروطه هى الوظيفة، فصارت علما عليها (شذور العقود فى ذكر النقود للمقريزى طبع النجف سنة ١٣٥٦ و تاريخ التمدن الاسلامى لجرجى زيدان ج ١ ص ١٢٠-١٢٣ (المصحح)) ذكر ابن الاثير فى ج ٦ فى حوادث ظهور ابي السرايا فى الكوفة سنة ١٩٩ انه ضرب الدراهم فيها باسمه. و ذكر يوسف رزق الله غنيمه فى كتاب الحيرة ص ٢٨١ ان قطع المسكوكات التى اكتشفتها البعثة الاثرية عرفت تواريخ بعضها فوجدت واحدة منها من ضرب البصرة لسنة ١٥٢ هجرية و واحدة من ضرب الكوفة سنة ١٦٧ و هناك قطعتان من ضرب بغداد لسنة ١٥٧ و نحو عشرين قطعة لم يعرف محل ضربها و هى من منتصف القرن الثانى للهجرة. و مما تقدم عرفت انه كان بالكوفة دار الضرب النقود الاسلامية كما كانت كذلك فى سائر البلدان، و ان كثيرا

من المسكوكات الاسلامية التي كانت تضرب في غير الكوفة كان يتعامل بها في الكوفة لا ريب، و هذا غاية ما اردنا ان نثبته في هذا البحث. ( تاريخ الكوفة، ص: ٢٥٦ تا ٢٦٣ )

در ذيل برخی روايات در كتب حديثي آمده است كه حضرت امام سجاد عليه السلام نيز در تصحيح وزن سكه ها دخيل بوده اند:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِثْمِيِّ عَنْ حَبِيبِ الْخُثْعَمِيِّ فِي حَدِيثٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَنِ الْخُمْسَةِ فِي الزَّكَاةِ مِنَ الْمَائَتِينَ كَيْفَ صَارَتْ وَزَنَ سَبْعَةَ وَ لَمْ يَكُنْ هَذَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص جَعَلَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ أُوقِيَّةً أُوقِيَّةً فَإِذَا حَسِبْتُ ذَلِكَ كَانَ عَلَى وَزَنِ سَبْعَةَ وَ قَدْ كَانَتْ وَزَنَ سِتَّةٍ كَانَتْ الدَّرَاهِمُ خُمْسَةَ دَوَانِيْقٍ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَ هَذَا قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ أُمِّكَ فَاطِمَةَ. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعْدِ وَ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ نَحْوَهُ قَالَ الشَّهِيدُ فِي الذِّكْرِ الْمُعْتَبَرِ فِي الدَّنَانِيرِ الْمُثْقَالِ وَ هُوَ لَمْ يَخْتَلَفْ فِي الْإِسْلَامِ وَ لَا قَبْلَهُ وَ فِي الدَّرَاهِمِ مَا اسْتَقَرَّ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ بِإِشَارَةِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِضَمِّ الدَّرَاهِمِ الْبَغْلِيِّ إِلَى الطَّبْرِيِّ وَ قَسَمْتَهُمَا نِصْفَيْنِ فَصَارَ الدَّرَاهِمُ سِتَّةَ دَوَانِيْقٍ كُلُّ عَشْرَةٍ سَبْعَةَ مِثْقَالٍ وَ لَا عِبْرَةَ بِالْعَدَدِ فِي ذَلِكَ أَنْتَهَى وَ نَحْوَهُ كَلَامُ الْعَلَمَاءِ وَ غَيْرِهِ وَ ذَكَرَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ أَنَّهُ كَانَ فِي زَمَانِ الْمَنْصُورِ وَزَنُ الْمَائَتِينَ مُوَافِقًا لَوْزَنِ مَائَتِينَ وَ ثَمَانِينَ فِي زَمَانِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَيَكُونُ الْمُخْرَجُ مِنْهَا خُمْسَةٌ عَلَى وَزَنِ سَبْعَةَ وَ قَبْلَ زَمَانِ الْمَنْصُورِ كَانَ وَزَنُ الْمَائَتِينَ مُوَافِقًا لَوْزَنِ مَائَتِينَ وَ أَرْبَعِينَ فَيَكُونُ الْمُخْرَجُ خُمْسَةً عَلَى وَزَنِ سِتَّةٍ وَ الْمُخْرَجُ هُوَ رُبْعُ الْعَشْرِ فَلَا تَفَاوُتَ وَ النَّصَابُ يُعْتَبَرُ بِمَا كَانَ فِي زَمَانِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى بَعْضِ الْمَقْصُودِ فِي الْوُضُوءِ . (وسائل الشيعة، ج ٩، ص: ١٤٩ و ١٥٠)

همچنين درباره زياد (سال ١ تا ٥٣ هجري) آورده اند:

قال الأصمعي: أول من ضرب الدنانير و الدراهم و نقش عليها اسم «الله» و محا عنها اسم الروم و نقوشهم زياد. (الأعلام) قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، ج ٣، ص: ٥٣ و الرحلة الحجازية، شكيب ارسلان، ص: ٢٣٤)

و درباره پسر ملعونش آمده است:

و أخرج ابن عساكر عن المغيرة، أول من ضرب الدراهم الزيوف<sup>١٤</sup> عبید الله بن زیاد، و هو قاتل الحسين، نقله السيوطی فی أوائله و الشامی فی سیرته ( تاریخ مدینة دمشق، ج ٣٧، ص: ٤٤٥، تاریخ الموصل، ج ١، ص: ١١٥، التاریخ القویم لمكة و بیت الله الکریم، ج ٣-٥، ص: ٢٥٨)

درباره عبّد الله بن الزُبَیر (١- ٧٣ هجرى) نیز نوشته اند:

كان نقش الدراهم فى أيامه: بأحد الوجهين: «محمد رسول الله» و بالآخر «أمر الله بالوفاء و العدل» و هو أول من ضرب الدراهم المستديرة. (الأعلام) قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، ج ٤، ص: ٨٧)

أول من ضرب الدراهم المدورة: عبد الله بن الزبير (بهجة النفوس و الأسرار فى تاريخ دار هجرة النبى المختار، ج ١، ص: ١٣٤)

در مورد حجاج بن يوسف ثقفی (حیات در سال ٤٠ تا ٩٥ هجرى) نیز آمده است:

أول من ضرب درهما عليه «لا إله إلا الله محمد رسول الله» (الأعلام) قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، ج ٢، ص: ١٦٨)

أنه أول من ضرب درهما عليه لا إله إلا الله. (معجم البلدان، ج ٥، ص: ٣٥٠ و البلدان، ابن الفقيه، ص: ٢٦٦)

اولین حاکم اسلامی که به تبعیت از خسروهای ایران اسم خود را بر روی سکه ها ضرب کرد عبدالملک مروان (حیات در ٢٦ تا ٨٤ هجرى) بود:

أول من ضرب اسمه على السكّة عبد الملك بن مروان. (تاریخ الخلفاء، ص: ٣٩)

همچنین گفته اند همو اولین کسی بود که بر روی سکه ها قرآن ضرب کرد:

أول من ضرب الدنانير عبد الملك، و كتب عليها القرآن. (تاریخ الخلفاء، ص: ٢٥٦)

گفته شده که اولین ضرب سکه توسط او انجام شده است:

---

<sup>١٤</sup> درباره معنی زیوف مراجعه فرمایید به بخش واژه شناسی از همین رساله

و أقدم النقود الإسلامية المعروفة، هو دينار عبد الملك بن مروان الأموي، كتب عليه بالعربية أنه ضرب سنة ٧٧ هجرى و هو أول دينار ضرب فى الإسلام. (الذخائر الشرقية، ج ٣، ص: ٤٦)

هو أول من سمي عبد الملك فى الإسلام، و أول من ضرب الدرهم و الدينار فى الإسلام، و كان النقش على الجانب الواحد لله أحد، و على الآخر الله الصمد. و كانت الدينانير و الدراهم قبل ذلك رومية و كسروية (الأنس الجليل بتاريخ القدس و الخليل، ج ١، ص: ٤٠٠)

أول من ضرب الدينانير و الدراهم فى الإسلام: عبد الملك بن مروان (بهجة النفوس و الأسرار فى تاريخ دار هجرة النبي المختار، ج ١، ص: ١٣)

جالب است حجاج و عبدالملك كه دو تن از خون ريزترين حاكمان در عصر بنى اميه بوده اند اسم خود را بر سكه ضرب مى كردند و به مورخين مى گفتند در تاريخ بنويسيد ما قرآن بر روى سكه ضرب كرديم. شايد هم هر دو كار را مى کرده اند تا هم خدا را داشته باشند و هم خرما.

اولين دينارهاى شامى نيز كه هر يك برابر پنجاه دينار و براى خود مگادينار و گيگادينارى بوده اند و شديدا مخالف سيره نبوى بوده اند در ايام بعد از معاويه ثانى توسط مروان بن حكم (حبات در سال ٢ تا ٦٥ هجرى) ضرب شده اند:

كان مع أبيه بالطائف إلى أن أذن عثمان للحكم فى الرجوع إلى المدينة، فرجع مع أبيه، ثم كان من أسباب قتل عثمان، ثم شهد الجمل مع عائشة، ثم صفين مع معاوية، ثم ولّى إمرة المدينة لمعاوية، ثم لم يزل بها إلى أن أخرجهم ابن الزبير فى أوائل إمرة يزيد بن معاوية، فكان ذلك من أسباب وقعة الحرّة، و بقى بالشام إلى أن مات معاوية بن يزيد بن معاوية، فبايعه بعض أهل الشّام فى قصة طويلة، ثم كانت الوقعة بينه و بين الضّحاک بن قيس، و كان أميراً لابن الزبير، فانتصر مروان، و قتل الضّحاک، و استوثق له ملك الشام، ثم توجه إلى مصر فاستولى عليها، ثم بغته الموت، فعهد إلى ولده عبد الملك، فكانت مدّته فى الخلافة قدر نصف سنة، و مات فى شهر رمضان سنة خمس و ستين. قال ابن طاهر: هو أول من ضرب الدينانير الشّامية التى يباع الدينار منها بخمسين، و كتب عليها: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». (الإصابة فى تمييز الصحابة، ج ٦، ص: ٢٠٤)

اولين درهم هاىي كه در ناحيه غربى تمدن اسلامى در آندلس ضرب شده است در اوایل قرن سوم بوده است:

عبد الرحمن بن الحكم بن هشام بن عبد الرحمن بن معاوية الأموى (٧٥ تا ٢٣٧ هجرى)، و هو عبد الرحمن الأوسط الأمير أبو المطرف صاحب الأندلس. كان عادلاً فى الرعية بخلاف أبيه، جواداً فاضلاً له نظر فى العلوم العقلية، و هو أول من أقام رسوم الإمرة و امتنع عن التبذل للعامة، و هو أول من ضرب الدراهم بالأندلس، و بنى سور إشبيلية، و

أمر بالزيادة في جامع قرطبة، و كان يشبه بالوليد بن عبد الملك، و كان محبا للعلماء مقربا لهم، و كان يقيم الصلوات بنفسه، و يصلى إماما بهم في أكثر الأوقات. اسم أمه حلاوة. و توفي سنة سبع و ثلاثين و مائتين (الوفى بالوفيات، ج ١٨، ص: ١٤٠)

تصویر برخی از سکه های صدر اسلام که آثار کسروی در وسط آنهاست و شهادتین در طرفین آنها ضرب شده است:



دینار صدر اسلام که از سکه‌های ساسانیان الگوبرداری شده است. (ذیل مدخل دینار ویکی پدیا)

در باره سکه های دوران صدر اسلام در مدخل اولین ضرب سکه در اسلام در ویکی فقه آمده است:

اما با نگاهی اجمالی به این موضوع و تاریخچه وجود سکه در اسلام، به اولین سکه‌هایی که در دوران خلفایی چون عمر بن خطاب که در برخی از این سکه‌ها الحمد لله، در برخی دیگر محمد رسول الله یا لا اله الا الله نقش بسته است و عثمان در سال ۲۸ هـ که بر آن نقش بسم الله ربی و دوران خلافت امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) در سال ۳۷ هـ که بر آن نقش ولی الله بود و همچنین سکه‌هایی در سال ۳۸ و ۳۹ هـ که منقوش به نقش الله الصمد لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفوا احد و محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون بود، برمی‌خوریم که حاکی از وجود مسکوکات در صدر اسلام بود؛ و حتی در برخی از این سکه‌ها، تاریخ ضرب آن با این عنوان ضرب هذا الدرهم بالبصرة سنة اربعین درج شده است. هم‌چنین معاویه نیز سکه‌های دینار و سکه‌هایی که دائق (معرب دانگ، یک ششم درهم) نام داشت و بر روی آن شکل مردی که شمشیر به کمر داشت، نقش بسته بود، ضرب کرد. عبدالله بن زبیر سکه‌های درهم را ضرب کرد. او اولین فردی بود که

سکه‌ها را به صورت دایره ضرب می‌کرد و در دو طرف سکه‌ها، محمد رسول الله و امرالله بالوفائ والعدل را نقش کرده بود. اما آنچه که وجه تمایز این سکه‌ها با آنچه که عبدالملک ضرب کرد به حساب می‌آید، وسعت شمول رواج سکه‌های دوره عبدالملک با سایر مسکوکات قبلی است که با فروپاشی حکومت، از بین رفته یا از ارزش می‌افتاد. حرکت عبدالملک در یکسان‌سازی نظام پولی در سرزمین‌های تحت سیطره حکومت اسلامی، چیزی است که آن را دارای اهمیت می‌کند و مورخان را بر آن می‌دارد تا او را اولین ضارب سکه بنامند. "دینوری" در "اخبار الطوال" می‌گوید: گویند در سال هفتاد و ششم هجرت، عبدالملک نخست دستور داد سکه‌های درهم را ضرب کردند و سپس سکه‌های دینار را هم ضرب کردند و او نخستین کسی است که در اسلام سکه زده است و پیش از آن درهم و دینارهای ضرب‌شده در ایران رایج بود. عبدالملک برای توجه ویژه به امر ضرب سکه تلاش کرد تا ضرابخانه‌ای را بنا کند و چاپ‌کننده‌ها را در آنجا جمع کرد. مواد اولیه ضرب مسکوکات مانند خاک معدن و سایر مواد برای این امر جمع‌آوری می‌شد. نقش سکه‌ها به دستور عبدالملک مروان سوره توحید و کلمه محمد رسول الله بود که در دو طرف سکه منقوش بود. از نکات مهم در مورد سکه‌های جدید، توجه ویژه در وزن آن‌ها بود. از آنجا که پول جدید می‌بایست به جای پول‌های متعدد قبلی رواج می‌یافت، در نتیجه عبدالملک برای تسریع در این امر، سیاست زور و فشار یا به یک معنی، زدن دردناک و حبس طولانی و حتی قتل را در پیش گرفت. از مشکلات عدیده‌ای که عبدالملک و حکومت اسلامی به خاطر تعدد مسکوکات دچار آن شده بود، تفاوت در میزان محاسبه زکات، مهریه و دیات بود که تعدد مسکوکات آن را موجب می‌شد، در نتیجه با ضرب این سکه که در آن درهم‌ها به وزن ۱۰ مثقال و دینارها به وزن ۷ مثقال (بنا به فرموده پیامبر) ضرب شد، این مشکل حل گردید.

به نظر می‌رسد عبدالملک بن مروان که از حکام جبار و خون‌ریز هم بوده است با جبر اسم خود را در این قضیه در تاریخ نشانده است. البته داستان دیگری هم درباره قصه ی قیصر روم و سکه‌های رومی و مشاوره حضرت امام باقر علیه السلام وجود دارد که در ادامه می‌آید ولی به نظر می‌رسد که این داستان واقعی نباشد زیرا در روایات و احادیث و تواریخ صدر اسلام معتبر سخنی از درهم و دینار هرقلی و رواج آن در میان مسلمین نیامده است بلکه ظاهراً همه ایرانی بوده است کما اینکه در سخن دینوری هم دیده شد و سکه‌های باقیمانده در موزه‌ها هم چنین نشان می‌دهد. خصوصاً این که در صدر اسلام روم مغلوب شده بود و آیه ی غلبت الروم نازل شده بود و معمولاً بعد از مغلوب شدن یک کشور تمام مسکوکات منقوش به پادشاهان پیشین آن کشور به نام فاتحان جدید ضرب می‌شود کما اینکه اسکندر نیز بعد از فتح ایران چنین کرد. البته طبق پیش بینی قرآنی چند سال بعد دوباره روم بر ایران پیروز شد. و اگر قائل

شویم که بعد از پیروزی روم مجدداً سکه های رومی فراگیر شده است می توان داستان قیصر روم و عبدالملک را پذیرفت ولی در هر حال در برخی نقل ها مشاوره به خالد بن یزید و در برخی دیگر به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است و این هم موجب تضعیف روایت است مگر این که بگوییم که مخالفین شیعه متأسفانه عموماً افتخارات ائمه و بزرگان شیعه را به دروغ به دیگران نسبت می دهند از باب بغض شیعه که این هم شاهد مثال فراوان دارد.

در تصاویر سکه های عصر اسلامی در کتاب نقود هم دیده می شود که درهم و دینارهای صدر اسلام همه به خط پهلوی بوده اند نه خط رومی (تصاویر آورده شود). در تاریخ هم آمده است:

درمها به خط پهلوی بوده است و نام امرای عرب در عرب سکه می شده نه به خط عبرانی (مجموعه التواریخ و القصص ص ۳۰۴ به نقل از دهخدا مدخل درم)

از ایرانی ها اصلاً بعید نیست که زیر بار ضرب کردن درم به خط عربی نرفته باشند و تا مدت ها به همان خط پهلوی ضرب کرده باشند کما اینکه داستان نوشتن دیوان های زمان خلفای راشدین نیز که به خط پهلوی و توسط دبیران ایرانی بوده است هم داستان جالبی است:

در اوایل اسلام اموال و غنائم جنگی را مسلمانان به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در مدینه میبردند و هر قسم که پیامبر مقتضی و مناسب می دانستند تقسیم می کردند. در زمان خلافت ابوبکر نیز به همین نحو عمل می شد و غنائم طبق مقررات قانون شرع تقسیم می گردید. اینکار به همین وضع ادامه داشت تا در سال ۱۵ هجری یعنی در زمان خلافت عمر بن خطاب خلیفه دوم مسلمین که خزائن شاهان ایران به تصرف تازیان درآمد و بارهای زر و سیم و جواهر گرانبها و لباس های فاخر یکی پس از دیگری به مدینه می رسید عمر مصلحت چنان دید که آن اموال را میان مسلمین تقسیم کند لکن نمی دانست چگونه بدین کار دست زند. الفخری می نویسد: در آن هنگام مرزبانی از مرزبانان ایران در مدینه بود، وقتیکه عمر را در کار خود متحیر دید بدو گفت: یا امیر المومنین شاهان ایران را دستگاهی بود که دیوان مینامیدند و کلیه خرج و دخل آنان ثبت دیوان می شد و استثنائی در کار نبود. کسانی که مستحق وظیفه و مستمری بودند مراتب و درجاتی داشتند که خللی در آن روی نمی داد. عمر این کار را پسندید و شرح و وصف دیوان را از آن مرزبان خواست. مرزبان به شرح آن پرداخت و عمر متوجه شد و دستگاه دیوان را به همان ترتیب متداول در دوره ساسانیان برقرار ساخت و بدین ترتیب با تدبیر و راهنمایی یک نفر ایرانی دیوان محاسبات اسلامی تاسیس گردید و از آن تاریخ (سال ۱۵ هجری) به بعد با زبان و ارقام فارسی و زیر نظر حسابداران مجرب ایرانی به کار خود ادامه داد. این کار فکری که تنها در اختیار حسابداران ایرانی به همین وضع



ادامه داشت و به مدت ۶۵ سال یعنی تا زمان خلافت عبدالملکین مروان و حکومت جابرانه ی سردار معروف وی حجاج بن یوسف دیوان محاسبات کشورهای اسلامی بخصوص ولایات عراق و ایران با خط و زمان و رقم فارسی زیر نظر ایرانیان اداره می شد. در این موقع شخصی به نام صالح بن عبدالرحمن منشی پسر یکی از اسیران سیستان که در نزد زادن فرخ ایرانی که سمت ریاست دفتر و حسابداری درآمد سواد (کلده) را داشت کار می کرد مدعی شد که می تواند کلیه ی حسابهای دیوان محاسبات را به عربی بنویسد. حجاج بن یوسف که در دشمنی با مردم غیر عرب به خصوص ایرانیان تعصب و شدت عمل زیادی داشت از این خبر آگاه شد و فوری دستور داد این کار به مرحله ی اجرا درآید. ایرانیان در این هنگام حاضر شدند یکصد هزار درهم به صالح بدهند و او بگوید از عهده ی این کار بر نمی آید ولی صالح نپذیرفت و مردانشاه فرزند زادن که در آن موقع پدرش در راه اجرای این مقصود به قتل رسیده بود بر او بانگ زد و گفت: همچنان که ریشه زبان فارسی را قطع کردی خدا نسلت را در این عالم قطع کند. به هر حال این فرد ناسپاس باعث شد که عبدالملک به دستگیری قائم مقام درنده خوی خود حجاج بن یوسف نفوذ خط و زبان ایرانی را از دوائر دولت اسلامی قطع کند. در این جا نوشته ی بلاذری در کتاب فتوح البلدان نقل می شود که به وضوح می رساند برای اجرای این مقصود نقشه ی قتل زادن فرخ ایرانی را کشیدند و پس از شهید شدن او دفاتر دیوان محاسبات را از فارسی به عربی تغییر دادند. برگرداندن دیوان فارسی به تازی: علی بن محمد بن ابی سیف مدائنی از شیوخ خویش روایت کند که دیوان خراج سواد و دیگر بخشهای عراق به فارسی بود. چون حجاج ولایت عراق جست امر کتابت را به زادن فرخ پسر پیری سپرد. صالح بن عبدالرحمن مولای بنی تمیم که به تازی و پارسی نوشتن می دانست با وی بود پدر صالح از اسیران سیستان بود زادن فرخ وی را به خدمت حجاج آورد و صالح پسند خاطر وی افتاد. روزی صالح زادن فرخ را گفت: تویی که مرا به خدمت امیر برده ای ببینم که کار من سخت پسند وی است ترسم که مرا بر تو مقدم دارد و تو فرو افتی. گفت: چنین مپندار زیرا که حجاج به من نیازمند تر است زیرا کسی جز من نجوید که حسابهای او را کفایت کند. صالح گفت به خدا اگر بخواهم حساب را به تازی درآرم توأم کرد. زادن فرخ گفت: چیزی از آن را به تازی برگردان تا ببینم، صالح آن کار را انجام داد. پس زادن فرخ او را گفت که تمارض کند و وی تمارض کرد. حجاج پزشک خویش را نزد وی فرستاد. پزشک در او علتی ندید. زادن فرخ چون این خبر شنود فرمان داد که صالح دست از تمارض بدارد. پس از آن در آن هنگام که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث کندی قیام کرده بود روزی که زادن فرخ از منزلی بیرون شده به خانه ی خویش یا خانه ی کسی می رفت به قتل رسید و حجاج امر کتابت را به صالح سپرد. صالح سخنی را که میان وی و زادن فرخ در نقل دیوان تازی رفته بود با حجاج بازگفت، حجاج بر آن شد که دیوان را از پارسی به تازی برگرداند و صالح را بر آن امر گماشت. مردانشاه پسر زادن فرخ صالح را پرسید: چه می سازی با دهبویه و ششویه گفت می نویسم ده و نصف ده. پرسید چه سازی با ایداء گفت نویسم ایضا. گفت چه سازی با اند؟ گفت

اند همان نیف است و هر چه زیادت آید برآن بیفزاییم. پس مردانشاه گفت: خدایت ریشه از جهان برکناد که ریشه پارسی برکندی. وی را صد هزار درهم بدادند که خود را از بازگرداندن دیوان به تازی عاجز نمایاند و از آن کار دست بدارد. صالح سر باز زد و آن کار را به انجام رسانید. (تاریخ علوم و فلسفه ی ایرانی از جاماسب حکیم تا حکیم سبزواری، عبدالرفیع حقیقت، نشر کومش چاپ ۱۳۷۲ ص ۱۲۷ تا ۱۲۹)

در ادامه ی همین کتاب درباره تاریخ سکه های رایج در قرن اول هجری آمده است:

در مورد سکه های رایج در کشورهای اسلامی این مطلب قابل تذکر است که پس از استیلای تازیان بر ایران تا مدتی پولی که در این سرزمین رواج داشت همان سکه های ساسانی بود. مثل اینکه تازیان مقصود از سکه و نقش و سجعی را که روی آن بود درست نمی دانستند و متوجه نبودند که آن نقش صورت پادشاه و آن سجه نام پادشاهی است که سکه به نام او زده شده است و هر گاه پادشاه دیگری بر سر کار می آمده صورت و نام خود را بر روی سکه ها نقش می کرده است. شاید هم چون مردم به سکه های ساسانی عادت و به عیار آنها اعتماد داشتند عمال تازی می ترسیدند اگر ظاهر سکه تغییر کند اعتبار آن از میان برود. از آن رو عینا سکه های ساسانیان را تقلید می کردند و نه تنها سکه هایی با تصویر و نام یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی زده بلکه سکه های هرمز چهارم و خسروی دوم پرویز را هم تقلید کردند و حتی در بخارا سکه هایی با تصویر و نام بهرام پنجم زده اند و بدین گونه تا زمان عبدالملک بن مروان که از ۲۷ رمضان سال ۶۵ تا ۱۳ شوال سال ۸۶ هجری خلافت کرده است همان سکه های ساسانی را تقلید می کردند. بدین معنی که تا زمان معاویه هنوز سکه ی نو زده بودند. در زمان معاویه هم که سکه زدند همان نقش های ساسانی را تقلید کردند و نام پادشاه ساسانی را همچنان به خط پهلوی می نوشتند و حتی نام معاویه را به همان خط روی سکه نقش می کردند و سپس در زمان عبدالملک بن مروان بار دیگر به همین ترتیب سکه هایی زدند و نام عبدالملک را به خط پهلوی روی آن نقش کردند و حتی هر عاملی از تازیان که در هر ناحیه ی ایران سکه ای به همین ترتیب می زد نام خود را به خط پهلوی بر سکه نقش می کرد. در سکه هایی که تاکنون به دست آمده، نام عبدالله بن زبیر و زیاد بن ابی سفیان و سمره بن جندب و عبدالله بن عامر و عبیدالله بن زیاد و مسلم بن زیاد و عبدالرحمن بن زیاد و حکم بن ابی العاص و عبدالله بن خازم و محمد بن عبدالله بن خازم و طلحه بن عبدالله و عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر و عبدالملک بن عبدالله بن محمد و مصعب بن زبیر و قاتل بن مسمع و مغیره بن محلب بن ابی صفره و امیه بن عبدالله و بشر بن مروان و عبیدالله بن ابی بکره و حمران بن ابان و عطیه بن اسود و قطری بن الفجائه و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و حجاج بن یوسف و عبدالله بن حارث و اسلم و قحطان دیده می شود که عمال تازی در نواحی مختلف ایران بوده اند. پس از آنکه سکه های ساسانی در نواحی دیگر ایران منسوخ شد و خلفا به نام خود سکه زدند، باز در طبرستان تا چند قرن چه عمال خلفا و چه پادشاهان

و امرای محلی سکه های خود را به زبان و خط پهلوی می زدند، چنان که تا سال ۱۶۱ تاریخ طبرستان که مطابق با ۱۹۵ هجری است، به نام مامون و وزیرش فضل بن سهل سرخسی (ذوریاستین) در طبرستان، به خط و زبان پهلوی، سکه زده اند و اسپهبدان و پادشاهان محلی نواحی مختلف طبرستان خط پهلوی را در سکه های خود به کار برده اند و تا قرن پنجم، هنوز در این سرزمین به خط پهلوی سکه می زدند و گاهی کتیبه می ساختند. آخرین کتیبه ای که به خط پهلوی در مازندران باقی مانده است بر بالای برجی است در لاجیم سوادکوه که بر گور الفوارس شهریار بن عباس بن شهریار، از آخرین شاهزادگان سلسله باوندی ساخته اند و تاریخ آن ۴۱۳ هجری است. اندکی پیش از آن، در سال ۳۷۷ هجری شمس المعانی قابوس بن وشمگیر پادشاه معروف زیاری ۲۶ سال پیش از کشته شدنش، بنای معروف به گنبد قابوس را برای قبر خود ساخته که گذشته از کتیبه ی عربی به خط کوفی، یک کتیبه به خط و زبان پهلوی هم بر آن قرار داده است. (تاریخ علوم و فلسفه ی ایرانی از جاماسب حکیم تا حکیم سبزواری، عبدالرفیع حقیقت، نشر کومش چاپ ۱۳۷۲ ص ۱۲۹ تا ۱۳۱)۱۵

در تخریج الدلالات السمعیة نیز بابی درباره تاریخ مسکوکات و نقود صدر اسلام آمده است:

الباب السابع فی صاحب السکة، و یقال أيضا صاحب دار الضرب: هذه عمالة لم تکن فی عهد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، و اختلف الناس فی أول من ضرب الدرهم: فحکی أبو محمد حسن بن أبی الحسن علی بن محمد بن عبد الملك المعروف بابن القطان رحمه الله تعالى فی «مقالته التي أملاها فی الأکیال و الأوزان» سنة سبع و أربعین و ستمائة فی ذلك ثلاثة أقوال: القول الأول: أن أول من ضرب الدرهم عمر بن الخطاب رضی الله تعالى عنه. و حکى الماوردی: أن عمر بن الخطاب رضی الله تعالى عنه لما رأى اختلاف الدراهم و أن منها البغلی، و هو ثمانية دوانق، و منها الطبری، و هو أربعة دوانق، و منها المغربی، و هو ثلاثة دوانق، و منها الیمنی و هو دانق، قال: أنظر الأغلب مما یتعامل الناس به من أعلاها و أدناها، فكان الدرهم البغلی و الدرهم الطبری فجمع بينهما و كانا اثنتی عشرة فأخذ نصفهما، فكان ستة دوانق، قال ابن القطان: ففي هذا إشارة إلى أن عمر بن الخطاب رضی الله تعالى عنه ضرب الدرهم لكنه لم یغیر نقشه. و القول الثانی: أن أول من ضربه مصعب بن الزبیر عن أمر أخیه عبد الله بن الزبیر سنة سبعین علی ضرب الأكاسرة و علیها «بركة» من جانب و «الله» من جانب. و قال الماوردی: حکى یحیی بن النعمان الغفاری عن أبیه: أن أول من ضرب الدرهم مصعب بن الزبیر عن أمر أخیه عبد الله بن الزبیر سنة سبعین علی ضرب الأكاسرة و علیها «بركة» من جانب و «الله» من جانب. ثم غیرها الحجاج بعد سنة و كتب علیها «باسم الله». «الحجاج». و

۱۵ برای دیدن تصاویری از این سکه ها و متن پهلوی آنها رجوع بفرمایید به کتاب النقود العربیة الاسلامیة محمد ابو الفرج العشی

القول الثالث: أن أول من ضرب الدراهم المنقوشة عبد الملك بن مروان، وأن الدراهم كانت سكتين إحداهما عليها نقش فارس و هي البغلية و هي السود، و الدرهم منها من ثمانية دوانق، الثانية عليها نقش الروم، و هي العتق و هي أيضا الطبرية، و الدرهم منها أربعة دوانق. فاجتمع علماء ذلك العصر على أن جمعوا بين درهم بغلي من ثمانية دوانق و درهم طبرى من أربعة دوانق فكانا اثني عشر دانقا. فقسموها بنصفين و ضربوا الدرهم من ستة دوانق. قال أبو الزناد: أمر عبد الملك الحجاج أن يضرب الدراهم بالعراق فضربها سنة أربع و سبعين؛ و قال المدائني: ضربها الحجاج فى آخر سنة خمس و سبعين، ثم أمر بضررها فى النواحي سنة ست و سبعين؛ و قيل إن الحجاج كتب عليها: «الله أحد» «الله الصمد». فائدتان لغويتان: الأولى: فى «الغريبين»: فى الحديث نهى عن كسر سكة المسلمين إلا من بأس. أراد بالسكة الدينار و الدرهم المضروبين، سمى كل واحد منهما سكة لأنه طبع بالحديده المعلمة، و يقال لها السك، و كل مسمار عند العرب سك. و فى «الديوان» فى باب فعل بفتح الفاء و سكون العين: السك: المسمار و قال: السكة بكسر السين سكة الدراهم. ( تخريج الدلالات السمعية، على بن محمد خزاعى، ص: ٦٢٧ و ٦٢٨ - نرم افزار تراث)

#### داستان عبدالملك مروان و قيصر روم:

داستان ضرب سکه توسط عبدالملك بن مروان به عنوان یک نقطه کلیدی در تاریخ مسکوکات در صدر اسلام نیاز به دقت بیشتری دارد:

عن محمد بن عبد الله بن عبد الحكم: أول من ضرب الدنانير فى الاسلام عبد الملك بن مروان، و انما كانت الدنانير تأتى من بلد الروم، و يطلق لهم القراطيس، و كان يكتب فى رؤوس الطوامير «لن يستنكف المسيح أن يكون (١١٨- و) عبد الله و لا الملائكة المقربون» الى آخر الآية، فلما نظر ملك الروم الى الكتاب قال: ما هذا؟ فقرأ له، شتموا- الهك الذى تعبد، يعنون عيسى، فغضب و كتب الى عبد الملك يقول: و الله لئن كتبت بعد هذا فى الطوامير لأنقشن فى الدنانير شتم نبيك، فاغتم عبد الملك، فدخل عليه خالد بن يزيد بن معاوية و كان داهيا، فأخبره فقال له خالد: لا تغتم اجعل عندك دارا للضرب، و اضرب فيها و امنعه القراطيس فانه سيحتاج اليها فى أخذها على ما تشاء، و أبى ففعل، فكان أول من ضربها فى الاسلام.. (بغية الطلب فى تاريخ حلب، ج ٧، ص: ٣١٩٤)

در ذکر این داستان در کتاب الحيوان دميرى مشورت برأى تصحيح سکه به امام باقر عليه السلام نسبت داده شده است:

خلافة عبد الملك بن مروان: ثم قام بالأمر بعده ابنه عبد الملك. بويع له بالخلافة يوم موت أبيه مروان، و هو أول من سمى بعبد الملك فى الإسلام، و أول من ضرب الدراهم و الدنانير بسكة الإسلام. و كان على الدنانير نقش بالرومية، و على الدراهم نقش بالفارسية. قلت: و لهذا سبب و هو أنى رأيت فى كتاب المحاسن و المساوى، للإمام أبراهيم بن محمد البيهقى ما نصه قال الكسائى: دخلت على الرشيد ذات يوم، و هو فى ديوانه، و بين يديه مال كثير،

قد شق عنه البدر شقا. و أمر بتفريقه فى خدمه الخاصه، و بيده درهم تلوح كتابته، و هو يتأمله و كان كثيرا ما يحدثنى، فقال: هل علمت أول من سن هذه الكتابة فى الذهب و الفضة؟ قلت: يا سيدى هو عبد الملك بن مروان. قال: فما كان السبب فى ذلك؟ قلت: لا علم لى، غير أنه أول من أحدث هذه الكتابة. فقال: سأخبرك كانت القرايطيس للروم و كان أكثر من بمصر نصرانيا على دين ملك الروم، و كانت تطرز بالرومية، و كان طرازها أبا و ابنا و روحا، فلم يزل ذلك كذلك صدر الإسلام كله، يمضى على ما كان عليه، إلى أن ملك عبد الملك بن مروان فتنبه له، و كان فطنا فبينما هو ذات يوم، إذ مر به قرطاس، فنظر إلى طرازه، فأمر أن يترجم بالعربية، ففعل ذلك فأنكره، و قال: ما أغلظ هذا فى أمر الدين و الإسلام، أن يكون طراز القرايطيس، و هى تحمل فى الأوانى و الثياب، و هما يعملان بمصر و غير ذلك مما يطرز من ستور و غيرها من عمل هذا البلد، على سعته و كثرة ماله، و البلد يخرج منه هذه القرايطيس تدور فى الآفاق و البلاد، و قد طرزت بسطر مثبت عليها، فأمر بالكتاب إلى عبد العزيز ابن مروان، و كان عامله بمصر، بإبطال ذلك الطراز على ما كان يطرز به من ثوب و قرطاس و ستر و غير ذلك، و أن يأمر صناع القرايطيس، أن يطرزوها بصورة التوحيد: شهد الله أن لا إله إلا هو، و هذا طراز القرايطيس خاصة، إلى هذا الوقت، لم ينقص و لم يزد و لم يتغير، و كتب إلى عمال الآفاق جميعا بإبطال ما فى أعمالهم من القرايطيس المطرزة بطراز الروم، و معاينة من وجد عنده بعد هذا النهى شىء منها بالضرب الوجيع، و الحبس الطويل. فلما ثبتت القرايطيس بالطراز المحدث بالتوحيد، و حمل إلى بلاد الروم منها انتشر خبرها و وصل إلى ملكهم و ترجم له ذلك الطراز، فأنكره و غلظ عليه و استشاط غيظا، فكتب إلى عبد الملك: أن عمل القرايطيس بمصر و سائر ما يطرز هناك للروم، و لم يزل يطرز بطراز الروم، إلى أن أبطلته فإن كان من تقدمك من الخلفاء قد أصاب فقد أخطأت، و إن كنت قد أصبت فقد أخطأ، فاختر من هاتين الحالتين أيهما شئت و أحببت، و قد بعثت إليك بهدية تشبه محللك، و أحببت أن تجعل رد ذلك الطراز إلى ما كان عليه، فى جميع ما كان يطرز من أصناف الأعلاق، حاجة أشكرك عليها، و تأمر بقبض الهدية، و كانت عزيمة القدر. فلام قرأ عبد الملك كتابه، رد الرسول و أعلمه أنه لا جواب له، ورد الهدية فانصرف بها إلى صاحبه، فلما وافاه أضعف الهدية ررد الرسول إلى عبد الملك، و قال: إني ظننتك استقلت الهدية فلم تقبلها و لم تجبني عن كتابي، فأضعفت الهدية و إني أرغب إليك إلى مثل ما رغبت فيه، من رد الطراز إلى ما كان عليه أولا. فقرأ عبد الملك الكتاب، و لم يجبه ورد الهدية فكتب إليه ملك الروم يقتضى أجوبة كتبه و يقول: إنك قد استخففت بجوابي و هديتي و لم تسعفني بحاجتي، فتوهمتك استقلت الهدية، فأضعفتها فجريت على سبيلك الأول، و قد أضعفتها ثالثة و أنا أحلف بالمسيح، لتأمرن برد الطراز إلى ما كان عليه، أو لأمرن بنقش الدنانير و الدراهم، فإنك تعلم أنه لا ينقش شىء منها إلا ما ينقش فى بلادى، و لم تكن الدراهم و الدنانير نقشت فى الإسلام، فينقش عليها شتم نبيك فإذا قرأته أرفض جيبينك عرقا فأحب أن تقبل هديتي، و ترد الطراز إلى ما كان عليه، و يكون فعل ذلك هدية تودنى بها، و نبقى على الحال بينى و بينك. فلما قرأ عبد الملك الكتاب، صعب عليه الأمر و غلظ، و ضاقت به الأرض، و قال:

أحسبني أشأم مولود ولد في الإسلام، لأني جنيت على رسول الله صلى الله عليه وسلم من شتم هذا الكافر ما يبقى غابر الدهر، و لا يمكن محوه من جميع مملكة العرب، إذا كانت المعاملات تدور بين الناس بدنانير الروم و دراهمهم، فجمع أهل الإسلام و استشارهم، فلم يجد عند أحد منهم رأيا يعمل به، فقال له روح بن زنباع: إنك لتعلم المخرج من هذا الأمر و لكنك تتعمد تركه، فقال: ويحك من؟ فقال: عليك بالباقر من أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم! قال: صدقت، و لكنه ارتج على الرأي فيه فكتب إلى عامله بالمدينة أن أشخص إلى محمد بن علي بن الحسين مكرما و متعه بمائة ألف درهم لجهازه، و بثلاثمائة ألف لثففته، و ارح عليه في جهازه و جهاز من يخرج معه، من أصحابه، و حبس الرسول قبله إلى موافاة محمد بن علي فلما وافاه، أخبره الخبر، فقال له محمد رحمه الله تعالى: لا يعظم هذا عليك، فإنه ليس بشيء من جهتين: إحداهما أن الله عز و جل، لم يكن ليطلق ما تهدد به صاحب الروم، في رسول الله صلى الله عليه وسلم، و الأخرى وجود الحيلة فيه. قال: و ما هي؟ قال: تدعو في هذه الساعة بصناع، فيضربون بين يديك سككا للدراهم و الدنانير، و تجعل النقش عليها صورة التوحيد، و ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم، أحدهما في وجه الدرهم و الدينار، و الآخر في الوجه الثاني، و تجعل في مدار الدرهم و الدينار ذكر البلد الذي يضرب فيه، و السنة التي يضرب فيها تلك الدراهم و الدنانير، و تعمد إلى وزن ثلاثين درهما عددا من الأصناف الثلاثة، التي العشرة منها وزن عشرة مثاقيل، و عشرة منها وزن ستة مثاقيل، و عشرة منها وزن خمسة مثاقيل، فتكون أوزانها جميعا إحدى و عشرين مثقالا، فتجزئها من الثلاثين، فتصير العدة من الجميع وزن سبعة مثاقيل، و تصب صنجات من قوارير لا تستحيل إلى زيادة و لا نقصان، فتضرب الدراهم على وزن عشرة، و الدنانير على وزن سبعة مثاقيل. و كانت الدراهم، في ذلك الوقت، إنما هي الكسروية، التي يقال لها اليوم البغلية، لأن رأس البغل ضربها لعمر رضى الله تعالى عنه، بسكة كسروية في الإسلام مكتوب عليها صورة الملك و تحت الكرسي مكتوب بالفارسية «نوش خور» أى كل هنيئا. و كان وزن الدرهم منها، قبل الإسلام، مثقالا و الدراهم التي كان وزن العشرة منها وزن ستة مثاقيل، و العشرة وزن خمسة مثاقيل، هي السمرية و الخفاف و الثقال، و نقشها نقش فارس ففعل ذلك عبد الملك، و أمره محمد بن علي بن الحسين رضى الله تعالى عنه أن يكتب السكك في جميع بلدان الإسلام، و أن يتقدم إلى الناس في التعامل بها. و أن يتهدد بقتل من يتعامل بغير هذه السكة من الدراهم و الدنانير و غيرها، و أن تبطل و ترد إلى مواضع العمل، حتى تعاد إلى السكك الإسلامية ففعل عبد الملك ذلك. ورد رسول ملك الروم إليه بذلك بقوله: إن الله عز و جل مانع مما قد أردت أن تفعله، و قد تقدمت إلى عمالي في أقطار البلاد بكذا و كذا، و بإبطال السكك و الطروز الرومية. فقيل لملك الروم إفعل ما كنت تهددت به ملك العرب، فقال: إنما أردت أن أغيظه بما كتبت إليه لأني كنت قادرا عليه، و المال و غيره برسوم الروم، فأما الآن فلا أفعل، لأن ذلك لا يتعامل به أهل الإسلام، و امتنع من الذى قال. و ثبت ما أشار به محمد بن علي بن الحسين رضى الله تعالى عنه إلى اليوم. (حياة الحيوان

قلقشندی نیز در صبح الاعشى درباره نقود اسلامى بابى اختصاص داده و مى نويسد:

المعاملات: أول من ضرب الدينير و الدراهم فى الإسلام عبد الملك بن مروان، ضربها بالشأم من فضة خالصة، و كان الناس قبل ذلك يتعاملون بدرهم الفرس و الروم؛ و لما ضربها عبد الملك كتب إلى الحجاج بالعراق باقامة رسم ذلك، ف ضرب الدراهم و نقش عليها «قل هو الله أحد» إلى آخر السورة، فسميت الدراهم الأحديّة، و كرهها الناس لنقش القرآن عليها، مع أنه قد يحملها المحدث، فسميت المكروهة. قلت: و قد رأيت درهما من هذه الدراهم الأحديّة، أرائيه بعض أعيان حلب، و ذكر لى أن فلاحا أصاب ركازا لطيفا بها فأحضره إلى نائب حلب خوف عهده، فاقتمسه هو و أهل مجلسه، و عوضه من كل درهم أضعافه، فحصل لوالد ذلك الرئيس هذا الدرهم فوصل إليه بعده. أول من شدّد فى العيار فى الدراهم يوسف بن عمر، أمر أن لا يضرب درهم بنقص حبة فما فوقها، ثم استخفّ درهما فوجده ينقص حبة، فأمر أن يضرب كل رجل من الضرايين ألف سوط، و كانوا مائة ضراب، ف ضرب فى نقص حبة واحدة مائة ألف سوط. أول من شدّد فى خلوص الذهب أحمد بن طولون صاحب مصر و الشام، و ذلك أنه حين وجد الكنز المشهور بعين شمس، و أتى له منه بميت و على صدره لوح ذهب مكتوب بالقبطية فعربّ فإذا فيه: أنا أكبر الملوك و ذهبى أخلص الذهب؛ فقال: قاتل الله من يكون هذا اللعين أكبر منه أو ذهبه أخلص من ذهبه، ثم شدّد فى التعليق حتى كان قاضى القضاة يحضره بنفسه، و سيأتى الكلام على ذلك فى معاملة الديار المصرية فى المقالة الثانية. أول من ضرب الدراهم الزيوف فى الإسلام عبيد الله بن زياد. أول من اتخذ ألسنة الموازين من الحديد عبد الله بن عامر أمير المدينة من قبل عثمان. أول من عمل الأوزان الحجاج بن يوسف، عملها له سمير اليهودى، و ذلك أن الحجاج حين ضرب الدراهم الأحديّة على ما تقدّم ضربها سمير اليهودى من فضة خالصة أيضا و جعل فيها ذهبا فأراد الحجاج قتله، فقال: ألا أدلك على ما هو خير للمسلمين من قتلى؟ قال: هاته! فوضع الأوزان، وزن ألف، و وزن خمسمائة، و وزن ثلاثمائة إلى وزن ربع قيراط فجعلها حديدا و نقشها و أتى بها إلى الحجاج فعفا عنه، و كان الناس قبل ذلك إنما يأخذون الدرهم الوازن فيوزنون به غيره. أول من اتخذ الذراع التى يذرع بها الأرضون أمير المؤمنين عمر بن الخطاب حين مسح السّواد. و قيل أول من اتخذها زياد، نظر إلى ثلاثة نفر من أطولهم ذراعا و أوسطه و أقصره فجمعها و أخذ ثلثها فجعلها ذراعا. (صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء، ج ١، ص: ٤٨٣ و ٤٨٤)

نوبرى نیز فصلی به تاریخ مسكوكات اختصاص داده و چنین آورده است:

ذكر ضرب الدينير و الدراهم الاسلامية؛ و فى هذه السنة ضرب عبد الملك بن مروان الدينير و الدراهم الإسلامية، و هو أول من أحدث ضربها فى الإسلام؛ و كان سبب ذلك أنه كتب فى صدور الكتب إلى الروم: قل هو الله أحد. و ذكر النبى صلى الله عليه و سلّم مع التاريخ. فكتب إليه ملك الروم: إنكم قد أحدثتم هذا فاتركوه، و إلا أتاكم فى دنانيرنا من ذكر نبيكم ما تكرهون. فعظم ذلك على عبد الملك، و استشار خالد بن يزيد بن معاوية، فقال: حرّم

دنانييرهم، و اضرب للناس سكة فيها ذكر الله تعالى. فضرب الدنانير و الدراهم و نقش عليها: قل هو الله أحد. فكره الناس ذلك لمكان القرآن؛ لأن الجنب و الحائض تمسها، ثم ضربها الحجاج. و قد قيل: إن مصعب بن الزبير ضرب دراهم قليلة أيام أخيه عبد الله، ثم كسرت بعد ذلك فى أيام عبد الملك. و الصحيح أن عبد الملك أول من ضرب الدنانير و الدراهم فى الإسلام. ( نهاية الأرب فى فنون الأدب، ج ٢١، ص: ٢٢٣ و ٢٢٤ )

در فتوح البلدان بلاذرى تاليف شده در قرن سوم هجرى داستان نقود در بابى به عنوان امرالنقود چنين آمده است:

أمر النقود : حدثنا الحسين بن الأسود، قال: حدثنا يحيى بن آدم، قال: حدثنى الحسن بن صالح، قال: كانت الدراهم من ضرب الأعاجم مختلفة كبارا و صغارا فكانوا يضربون منها مثقالا و هو وزن عشرين قيراطا و يضربون منها وزن اثنى عشر قيراطا و يضربون عشرة قيراط و هى أنصاف المثاقيل فلما جاء الله بالإسلام و احتيج فى أداء الزكاة إلى الأمر الواسط فأخذوا عشرين قيراطا و اثنى عشر قيراطا و عشرة قيراط فوجدوا ذلك اثنين و أربعين قيراطا، فضربوا على وزن الثلث من ذلك و هو أربعة عشر قيراطا فوزن الدرهم العربى أربعة عشر قيراطا من قيراط الدينار العزيز، فصار وزن كل عشرة دراهم سبع مثاقيل و ذلك مائة و أربعون قيراطا وزن سبعة. و قال غير الحسن بن صالح: كانت دراهم الأعاجم ما العشرة منها وزن عشرة مثاقيل، و ما العشرة منها وزن ستة مثاقيل، و ما العشرة منها وزن خمسة مثاقيل فجمع ذلك فوجد إحدى و عشرين مثقالا فأخذ ثلثه و هو سبعة مثاقيل فضربوا دراهم وزن العشرة منها سبعة مثاقيل القولان ترجع إلى شىء واحد، و حدثنى محمد ابن سعد، قال: حدثنا محمد بن عمر الأسلمى، قال: حدثنا عثمان بن عبد الله ابن موهب عن أبيه عن عبد الله بن ثعلبة بن صعير، قال: كانت دنانيير هرقل ترد على أهل مكة فى الجاهلية و ترد عليهم دراهم الفرس البغلية، فكانوا لا يتبايعون إلا على أنها تير و كان المتقال عندهم، معروف الوزن وزنه اثنان و عشرون قيراطا إلا كسرا، و وزن العشرة الدراهم سبعة مثاقيل فكان الرطل اثنى عشر أوقية و كل أوقية أربعين درهما، فأقر رسول الله صلى الله عليه و سلم ذلك و أقره أبو بكر و عمر و عثمان و على فكان معاوية فأقر ذلك على حاله ثم ضرب مصعب بن الزبير فى أيام عبد الله بن الزبير دراهم قليلة كسرت بعد فلما ولى عبد الملك بن مروان سأل و فحص عن أمر الدراهم و الدنانير فكتب إلى الحجاج بن يوسف أن يضرب الدراهم على خمسة عشر قيراطا من قيراط الدنانير، و ضرب هو الدنانير الدمشقية، قال عثمان قال أبى: فقدمت المدينة و بها نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم و غيرهم من التابعين فلم ينكروا ذلك قال محمد بن سعد: وزن الدرهم من دراهمنا هذه أربعة عشر قيراطا من قيراط مثقالنا الذى جعل عشرين قيراطا و هو وزن خمسة عشر قيراطا من إحدى و عشرين قيراطا و ثلاثة أسباع. حدثنى محمد بن سعد، قال حدثنا محمد بن عمر، قال حدثنى اسحاق بن حازم عن المطلب بن السائب عن أبى وداعة السهمى أنه أراه وزن المثقال، قال فوزنته فوجدته وزن مثقال عبد الملك بن مروان، قال هذا كان عند أبى وداعة بن ضبيرة السهمى فى الجاهلية. و حدثنى محمد بن سعد، قال: حدثنا الواقدى



عن سعيد بن مسلم بن بابك عن عبد الرحمن بن سابط الجمحي، قال: كانت لقريش أوزان في الجاهلية فدخل الإسلام فأقرت على ما كانت عليه، كانت قريش تزن الفضة بوزن تسميه درهما و تزن الذهب بوزن تسميه دينارا فكل عشرة من أوزان الدراهم سبعة أوزان الدنانير، و كان لهم وزن الشعيرة و هو واحد من الستين من وزن الدرهم، و كانت لهم الأوقية وزن أربعين درهما و النش وزن عشرين درهما، و كانت لهم النواة و هي وزن خمسة دراهم فكانوا يتبايعون بالتبر على هذه الأوزان، فلما قدم صلى الله عليه و سلم مكة أقرهم على ذلك. و حدثني محمد بن سعد عن الواقدي، قال حدثني ربيعة عن عثمان بن وهب ابن كيسان، قال رأيت الدنانير و الدراهم قبل أن ينقشها عبد الملك ممسوحة و هي وزن الدنانير التي ضربها عبد الملك. و حدثني محمد بن سعد عن الواقدي عن عثمان بن عبد الله بن موهب عن أبيه، قال: قلت لسعيد بن المسيب: من أول من ضرب الدنانير المنقوشة، فقال عبد الملك بن مروان، و كانت الدنانير ترد رومية و الدراهم كسروية في الجاهلية. و حدثني محمد بن سعد، قال: حدثنا سفيان بن عيينة عن أبيه أن أول من ضرب وزن سبعة الحارث بن عبد الله بن أبي ربيعة المخزومي أيام ابن الزبير. و حدثني محمد بن سعد، قال: حدثني محمد بن عمر، قال: حدثنا ابن أبي الزناد عن أبيه: أن عبد الملك أول من ضرب الذهب عام الجماعة سنة أربع و سبعين قال أبو الحسن المدائني: ضرب الحجاج الدراهم آخر سنة خمس و سبعين ثم أمر بضربها في جميع النواحي سنة ست و سبعين. و حدثني داود الناقد، قال: سمعت مشايخنا يحدثون أن العباد من أهل الحيرة كانوا يتروجون على مائة وزن ستة يريدون وزن ستين مثقالا دراهم و على مائه وزن ثمانية يريدون ثمانين مثقالا دراهم و على مائة وزن خمسة يريدون وزن خمسين مثقالا دراهم و على مائة وزن مائة مثقال، قال داود الناقد: رأيت درهما عليه ضرب هذه الدراهم بالكوفة سنة ثلاث و سبعين فأجمع النقاد أنه معمول، و قال رأيت درهما شاذًا لم ير مثله عليه عبید الله ابن زياد فأنكر أيضا. حدثني محمد بن سعد، قال: حدثني الواقدي عن يحيى بن النعمان الغفاري عن أبيه، قال: ضرب مصعب الدراهم بأمر عبد الله بن الزبير سنة سبعين على ضرب الأكاسرة و عليها بركة و عليها الله، فلما كان الحجاج غيرها. و روى عن هشام بن الكلبي أنه، قال: ضرب مصعب مع الدراهم دنانير أيضا. حدثني داود الناقد، قال: حدثني أبو الزبير الناقد، قال: ضرب عبد الملك شيئا من الدنانير في سنة أربع و سبعين ثم ضربها سنة خمس و سبعين و أن الحجاج ضرب دراهم بغلية كتب عليها بسم الله الحجاج، ثم كتب عليها بعد سنة الله أحد الله الصمد، فكره ذلك الفقهاء فسميت مكروهة، قال: و يقال: أن الأعاجم كرهوا نقصانها فسميت مكروهة، قال: و سميت السمرية بأول من ضربها و اسمه سمير. حدثني عباس بن هشام الكلبي عن أبيه، قال: حدثني عوانة بن الحكم أن الحجاج سأل عما كانت الفرس تعمل به في ضرب الدراهم فاتخذ دار ضرب و جمع فيها الطباعين، فكان يضرب المال للسلطان مما يجتمع له من التبر و خلاصة الزيوف و الستوقة و البهرجة، ثم أذن للتجار و غيرهم في أن تضرب لهم الأوراق و استغلها من فضول ما كان يؤخذ من فضول الأجرة للصناع و الطباعين و ختم أيدي الطباعين، فلما ولي عمر بن هبيرة العراق ليزيد بن عبد الملك خلص الفضة أبلغ من تخلص من قبله وجود الدراهم فاشتد في الغيار، ثم

ولى خالد بن عبد الله الجعفي، ثم القسري العراق لهشام بن عبد الملك فاشتد في النقود أكثر من شدة ابن هبيرة حتى أحكم أمرها أبلغ من أحكامه، ثم ولى يوسف ابن عمر بعده فأفرط في الشدة على الطباعين وأصحاب الغيار و قطع الأيدي و ضرب الأبخار، فكانت الهبيرية، و الخالدية، و اليوسفية: أجود نقود بنى أمية، و لم يكن المنصور يقبل في الخراج من نقود بنى أمية غيرها فسميت الدراهم الأولى المكروهة. حدثني محمد بن سعد عن الواقدي عن بن أبي الزناد عن أبيه: أن عبد الملك بن مروان أول من ضرب الذهب و الورق بعد عام الجماعة، قال فقلت لأبي: أ رأيت قول الناس أن ابن مسعود كان يأمر بكسر الزیوف، قال تلك زیوف ضربها الأعاجم ففشوا فيها. حدثني عبد الأعلى بن حماد الترسي، قال: حدثنا حماد بن سلمة، قال: حدثنا داود بن أبي هند عن الشعبي عن علقمة بن قيس أن ابن مسعود كانت له بقاية في بيت المال فباعها بتقصان، فنهاه عمر بن الخطاب عن ذلك، فكان يدينها بعد ذلك. حدثني محمد بن سعد عن الواقدي عن قدامة بن موسى أن عمر و عثمان كانا إذا وجدا الزیوف في بيت المال جعلها فضة. حدثني الوليد بن صالح عن الواقدي عن ابن أبي الزناد عن أبيه أن عمر بن عبد العزيز أتى برجل يضرب على غير سكة السلطان فعاقبه و سجنه و أخذ حديده فطرحه في النار. حدثني محمد بن سعد عن الواقدي عن كثير بن زيد عن المطلب بن عبد الله بن حنطب أن عبد الملك بن مروان أخذ رجلا يضرب على غير سكة المسلمين فأراد قطع يده ثم ترك ذلك و عاقبه. قال المطلب: فرأيت من بالمدينة من شيوخنا حسنوا ذلك من فعله و حمدوه. قال الواقدي و أصحابنا يرون فيمن نقش على خاتم الخلافة المبالغة في الأدب و الشهرة، و أن لا يرون عليه قطعا و ذلك رأى أبي حنيفة و الثوري، و قال مالك، و ابن أبي ذئب، و أصحابهما: نكره قطع الدرهم إذا كانت على الوفاء و نهي عنه لأنه من الفساد، و قال الثوري، و أبو حنيفة و أصحابه لا بأس بقطعها إذا لم يضر ذلك بالإسلام و أهله. حدثني عمرو الناقد. قال: حدثنا إسماعيل بن إبراهيم عن ابن عون عن ابن سيرين أن مروان بن الحكم أخذ رجلا بقطع الدراهم فقطع يده فبلغ ذلك زيد بن ثابت، فقال لقد عاقبه، قال إسماعيل يعني دراهم فارس. قال محمد بن سعد، و قال الواقدي: عاقب أبان بن عثمان و هو على المدينة من يقطع الدراهم ضربة ثلاثين و طاف به و هذا عندنا فيمن قطعها و دس فيها المفرغة و الزیوف. و حدثني محمد عن الواقدي عن صالح بن جعفر عن ابن كعب في قوله (أو أن نَفَعَلَ فِي أُمُورِنَا مَا نَشَاءُ) قال: قطع الدراهم. حدثنا محمد بن خالد بن عبد الله، قال: حدثنا يزيد بن هارون، قال: أنبأنا يحيى بن سعيد، قال: ذكر لابن المسيب رجل يقطع الدراهم، فقال سعيد: هذا من الفساد في الأرض. حدثنا عمرو الناقد، قال: حدثنا إسماعيل بن إبراهيم، قال: حدثنا يونس بن عبيد عن الحسن، قال كان الناس و هم أهل كفر قد عرفوا موضع هذا الدرهم من الناس فجودوه و أخلصوه، فلما صار إليكم غششتموه و أفسدتموه. و لقد كان عمر بن الخطاب قال: هممت أن أجعل الدراهم من جلود الإبل فليل له إذا لا بعير فأمسك. (فتوح البلدان بلاذري، ص: ٤٤٧

اما از هر چه بگذریم کاملترین رساله ی نقود اسلامی و اولین رساله مستقل در این زمینه را مقریزی نوشته است که با توجه به اهمیت آن به صورت کامل نقل می شود:

## النقود القديمة الإسلامية

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد خاتم الأنبياء و المرسلين و على آله و أصحابه و التابعين و بعد: فقد تمكنا من تحرير رسالة لطيفة في أمر النقود الإسلامية و أسأل الله التوفيق بمنه و كرمه آمين. فصل في النقود: ذكر أبو بكر بن أبي شيبة في مصنفه عن كعب أن أول من ضرب الدينار و الدرهم آدم عليه السلام و قال: لا تصلح المعيشة إلا بهما. اعلم أن النقود التي كانت للناس على وجه الدهر، على نوعين: السود الوافية و الطبرية و العتق، و هما ما كان البشر يتعاملون به. فالوافية هي البغلية و هي دراهم فارس - الدرهم وزنه زنة المثقال الذهب، و الدراهم الجواز تنقص في العشرة ثلاثة فكل سبعة بغلية، عشرة بالجواز ، و كان لهم أيضا دراهم تسمى جورافية ، و كانت نقود العرب في الجاهلية التي تدور بينها: الذهب و الفضة لا غير، ترد إليها من المماليك، و دنانير الذهب قيصرية من قبل الروم. و دراهم الفضة على نوعين: سود وافية و طبرية عتق، و كان وزن الدراهم و الدنانير في الجاهلية مثل وزنها في الإسلام مرتين: و يسمى المثقال من الفضة درهما و من الذهب ديناراً. و لم يكن شيء من ذلك يتعامل به أهل مكة في الجاهلية، و كانوا يتبايعون بأوزان، اصطلاحاً عليها فيما بينهم، و هو الرطل الذي هو اثنتا عشرة أوقية، و الأوقية هي أربعون درهما فيكون الرطل ثمانين و أربعمئة درهم. و النص، و هو نصف الأوقية حوّل صاده شينا فقيل: «نش» و هو عشرون درهما و النواة و هي خمسة دراهم، و الدرهم الطبرى ثمانية دوانيق، و الدرهم البغلي أربعة دوانيق، و قيل العكس، و الدرهم الجورافي أربعة دوانيق و نصف و الدانق ثمانى حبات و خمسا حبة من حبات الشعير المتوسطة التي لم تقشر، و قد قطع من طرفيها ما امتد. و كان الدينار يسمى لوزنه ديناراً و إنما هو تبر ، و يسمى الدرهم لوزنه درهما، و إنما هو تبر، و كانت زنة كل عشرة دراهم ستة مثاقيل. و المثقال زنة اثنين و عشرين قيراطاً إلا حبة و هو أيضا بزنة اثنتين و سبعين حبة شعير، مما تقدم ذكره، و قيل: إن المثقال منذ وضع لم يختلف في جاهلية و لا إسلام، و يقال: إن الذي اخترع الوزن في الدهر الأول، بدأه بوضع المثقال أولاً فجعله ستين حبة، زنة الحبة مائة من حب الخردل البرى المعتدل، ثم ضرب صنجة بزنة مائة من حب الخردل، و جعل بوزنها مع المائة الحبة صنجة ثالثة، حتى بلغ مجموع الصنج خمس صنجات، فكانت صنجته نصف سدس مثقال ثم أضعف وزنها حتى صارت ثلث مثقال فركب منها نصف مثقال، ثم مثقالاً و عشرة و فوق ذلك، فعلى هذا تكون زنة المثقال الواحد ستة آلاف حبة. و لما بعث الله نبينا محمدا صلى الله عليه و سلم أقرّ أهل مكة على ذلك كله و قال: «الميزان ميزان أهل مكة» و في رواية «ميزان المدينة» و قد ذكرت طرق هذا الحديث و الكلام عليه في مجاميعي. و فرض رسول الله صلى الله عليه و سلم زكاة الأموال، فجعل في كل خمس أواق من الفضة الخالصة التي لم تغشّ

خمسة دراهم و هي النواة، و فرض في كل عشرين دينارا نصف دينار، كما هو معروف في مظنته من كتب الحديث. النقود الإسلامية: قد تقدم ما فرضه رسول الله صلى الله عليه و سلم في نقود الجاهلية من الزكاة و أنه أقر النقود في الإسلام على ما كانت عليه، فلما استخلف أبو بكر الصديق رضى الله عنه، عمل في ذلك بسنة رسول الله صلى الله عليه و سلم و لم يغير منه شيء، حتى إذا استخلف أمير المؤمنين أبو حفص عمر بن الخطاب رضى الله عنه، و فتح الله على يديه مصر و الشام و العراق لم يعترض لشيء من النقود بل أقرها على حالها. فلما كانت سنة ثمانى عشرة من الهجرة و هي السنة الثامنة من خلافته أتمه الوفود، منهم: و فد البصرة، و فيهم الأحنف بن قيس، فكلّم عمر بن الخطاب رضى الله عنه في مصالح أهل البصرة، فبعث معقل بن يسار فاحتقر «نهر معقل» الذى قيل فيه: «إذا جاء نهر الله بطل نهر معقل». و وضع الجريب و الدرهمين فى الشهر، ف ضرب حينئذ عمر رضى الله عنه، الدراهم على نقش الكسروية و شكلها بأعيانها غير أنه زاد فى بعضها «الحمد لله» و فى بعضها «محمد رسول الله»، و فى بعضها «لا إله إلا الله وحده» و فى آخر مدة عمر وزن كل عشرة دراهم ستة مثاقيل، فلما بويع أمير المؤمنين عثمان بن عفان رضى الله عنه ضرب فى خلافته دراهم نقشها «الله أكبر». فلما اجتمع الأمر لمعاوية بن أبى سفيان رضى الله عنه، و جمع لزيد بن أبيه الكوفة و البصرة، قال: «يا أمير المؤمنين إن العبد الصالح أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضى الله عنه صغر الدرهم و كبر القفيز، و صارت تؤخذ عليه ضريبة أرزاق الجند و ترزق عليه الذرية طلبا للإحسان إلى الرعية، فلو جعلت أنت عيارا دون ذلك العيار، ازدادت الرعية به مرفقا و مضت لك السنة الصالحة. ف ضرب معاوية رضى الله عنه تلك الدراهم السود الناقصة من ستة دوانيق فتكون خمسة عشر قيراطا تنقص حبة أو حبتين و ضرب منها زياد، و جعل وزن كل عشرة دراهم سبعة مثاقيل، و كتب عليها فكانت تجرى مجرى الدراهم. و ضرب معاوية أيضا دنانير عليها تمثال متقلدا سيفا، فوقع منها دينار ردىء فى يد شيخ من الجند فجاء به إلى معاوية، و قال: يا معاوية، أنا وجدت ضربك شر ضرب، فقال له معاوية: لأحرمك عطاءك، و لأكسونك القطيفة. فلما قام عبد الله بن الزبير - رضى الله عنه - بمكة ضرب دراهم مدورة، و كان أول من ضرب الدراهم المستديرة، و كان ما ضرب منها قبل ذلك ممسوحا غليظا قصيرا، فدورها عبد الله، و نقش على أحد وجهي الدراهم «محمد رسول الله» و على الآخر «أمر الله بالوفاء و العدل». و ضرب أخوه مصعب بن الزبير دراهم بالعراق، و جعل كل عشرة منها سبعة مثاقيل، و أعطاهما الناس فى العطاء حتى قدم الحجاج بن يوسف العراق، من قبل أمير المؤمنين عبد الله بن مروان، فقال: «ما تبقى من سنة الفاسق أو المنافق شيئا» فغيرها. فلما استوثق الأمر لعبد الملك بن مروان بعد مقتل عبد الله و مصعب ابني الزبير فحص عن النقود و الأوزان و المكييل، و ضرب الدنانير و الدراهم فى سنة ست و سبعين من الهجرة فجعل وزن الدينار اثنين و عشرين قيراطا إلا حبة بالشامى، و جعل وزن الدرهم خمسة عشر قيراطا سوى، و القيراط أربع حبات، و كل دانق قيراطين و نصفا. و كتب إلى الحجاج و هو بالعراق أن اضربها قبلى، ف ضربها و قدمت مدينة رسول الله صلى الله عليه و سلم و بها بقايا الصحابة رضى الله عنهم أجمعين، فلم ينكروا منها سوى نقشها، فإن فيها صورة، و

كان سعيد بن المسيب - رحمه الله - يبيع بها و يشتري و لا يعيب من أمرها شيئاً. و جعل عبد الملك الذهب الذى ضربه دنانير، على المثقال الشامى و هى الميالة الوازنة المائة دينارين، و كان سبب ضرب عبد الملك الدنانير و الدراهم كذلك أن خالد بن يزيد بن معاوية بن أبى سفيان قال له: يا أمير المؤمنين، إن العلماء من أهل الكتاب الأول يذكرون أنهم يجدون فى كتبهم أن أطول الخلفاء عمرا من قدس الله تعالى فى درهمه، فعزم على ذلك و وضع السكة الإسلامية. و قيل: إن عبد الملك كتب فى صدر كتابه إلى ملك الروم: قل هو الله أحد، و ذكر النبى صلى الله عليه و سلم فى ذكر التاريخ، فأنكر ملك الروم ذلك، و قال: إن لم تتركوا هذا و إلا ذكرنا نبيكم فى دنانيرنا بما تكرهون، فعظم ذلك على عبد الملك و استشار الناس، فأشار عليه يزيد بن خالد بضرب السكة و ترك دنانيرهم. و كان الذى ضرب الدراهم رجل يهودى من تيماء: يقال له سمير نسبت الدراهم إذ ذاك إليه، و قيل لها: الدراهم السميرية . و بعث عبد الملك بالسكة إلى الحجاج فسيرها الحجاج إلى الآفاق لتضرب الدراهم بها، و تقدم إلى الأمصار كلها أن يكتب إليه منها فى كل شهر بما يجتمع قبلهم من المال كى يحصيه عندهم و أن تضرب الدراهم فى الآفاق على السكة الإسلامية، و تحمل إليه، أولا فأولا، و قدر فى كل مائة درهم درهما عن ثمن الحطب و أجر الضراب، و نقش على أحد وجهى الدرهم: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و على الآخر: «لا إله إلا الله»، و طوق الدرهم على وجهيه بطوق و كتب فى الطوق الواحد «ضرب هذا الدرهم بمدينة كذا» و فى الطوق الآخر «محمد رسول الله أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون»، و قيل: الذى نقش فيها: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ هو الحجاج. و كان الذى دعا عبد الملك إلى ذلك، أنه نظر للأمة، و قال: هذه الدراهم السود، الوافية الطبرية، العتق، تبقى مع الدهر. و قد جاء فى الزكاة أن فى كل مائتين، و فى كل خمس أوراق خمسة دراهم، و اتفق أن يجعلها كلها على مثال السود العظام مائتى عدد يكون قد نقص من الزكاة، و إن عملها كلها على مثال الطبرية، و يحمل المعنى على أنها إذا بلغت مائتى عدد وجبت الزكاة فيها، فإن فيه حيفا و شططا، على أرباب الأموال فاتخذ منزلة بين منزلتين، يجمع فيها كمال الزكاة من غير بخس و لا إضرار بالناس مع موافقة ما سنّه رسول الله صلى الله عليه و سلم وحده من ذلك. و كان الناس قبل عبد الملك يؤدون زكاة أموالهم شطرين، من الكبار و الصغار، فلما اجتمعوا مع عبد الملك على ما عزم عليه، عهد إلى درهم واف فوزنه فإذا هو ثمانية دوانيق، و إلى درهم من الصغار فإذا هو أربعة دوانيق، فجمعهما و كمل وزن الأكبر على نقص الأصغر و جعلهما درهمين متساويين زنة كل منهما ستة دوانيق سوى. و اعتبر المثقال أيضا فإذا هو لم يبرح فى آباد الدهر، موفى محدودا، كل عشرة دراهم منها ستة دوانيق فإنها سبعة مثاقيل سوى، فأقر ذلك و أمضاه من غير أن يعرض لتغييره، فكان فيما صنع عبد الملك فى الدراهم ثلاث فضائل: الأولى: أن كل سبعة مثاقيل زنة عشرة دراهم. و الثانية: أنه عدل صغارها و كبارها حتى اعتدلت و صار الدرهم ستة دوانيق. الثالثة: أنه موافق لما سنّه رسول الله صلى الله عليه و سلم فى فريضة الزكاة بغير وكس و لا اشتطاط، قضت بذلك السنة و اجتمعت عليهما الأمة. و ضبط هذا الدرهم الشرعى المجمع عليه أنه كما مرّ زنة العشرة منه سبعة مثاقيل، وزنة الدرهم الواحد خمسون حبة و خمسا،

حبة من الشعير الذى تقدم ذكره آنفا. و من هذا الدرهم تركب الرطل و القدح و الصاع و ما فوقه، و لنلمع بذلك من طرف مما ذكرته فى كتاب «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار» عند ذكر دار العيار، فأقول: إنما جعلت العشرة من الدراهم الفضية بوزن سبعة مثاقيل من الذهب؛ لأن الذهب أوزن من الفضة و أثقل وزنا، فأخذت حبة فضة و حبة ذهب و وزنتا فرجحت حبة الذهب على حبة الفضة ثلاثة أسباع، فجعل من أجل ذلك كل عشرة دراهم زنة سبعة مثاقيل، فإن ثلاثة أسباع الدرهم إذا أضيفت عليه بلغت مثقالا، و المثقال إذا نقص منه ثلاثة أعشار بقى درهما و كل عشرة مثاقيل تزن أربعة عشر درهما، و سبعى درهم. فلما ركب الرطل، جعل الدرهم من ستين حبة، لكن كل عشرة دراهم تعدل زنة سبعة مثاقيل، فتكون زنة الحبة سبعين حبة من حب الخردل، و من ذلك تركب الدرهم فركب الرطل و من الرطل تركب المد، و من المد تركب الصاع و ما فوقه، و فى ذلك طرق حسابية مبرهنة بأشكال هندسية ليس هذا موضع إيرادها. و كان مما ضرب الحجاج الدراهم البيض و نقش عليها «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» فقال القراء: قاتل الله الحجاج، أى شىء صنع للناس!! الآن يأخذ الدرهم الجنب و الحائض. و كانت الدراهم قبل منقوشة بالفارسية، فكره ناس من القراء مسها و هم على غير طهارة و قيل لها: المكروهة، فعرفت بذلك. و وقع فى المدينة أن مالكا- رحمه الله- سئل عن تغيير كتابة الدنانير و الدراهم لما فيها من كتاب الله عز و جل. فقال: أول ما ضربت على عهد عبد الملك بن مروان، و الناس متوافرون، فما أنكر أحد ذلك و ما رأيت أهل العلم أنكروه، و لقد بلغنى أن ابن سيرين كان يكره أن يبيع بها و يشتري، و لم أر أحدا من ذلك ههنا، يعنى- رحمه الله تعالى- أهل المدينة النبوية. و قيل لعمر بن عبد العزيز رحمه الله تعالى: «هذه الدراهم البيض، فيها كتاب الله تعالى، يقبلها اليهودى و النصرانى و الجنب و الحائض، فإن رأيت أن تأمر بمحوها فقال: أردت أن تحتج علينا الأمم أن غيرنا توحيد ربنا و اسم نبينا صلى الله عليه و سلم. مات عبد الملك و الأمر على ما تقدم، فلم يزل من بعده فى خلافة الوليد ثم سليمان بن عبد الملك ثم عمر بن عبد العزيز إلى أن استخلف يزيد بن عبد الملك ف ضرب الهبيرة بالعراق عمر بن هبيرة على عيار ستة دوانيق، فلما قام هشام بن عبد الملك و كان جموعا للمال، أمر خالد بن عبد الله القسرى فى سنة ست و مائة من الهجرة أن يعيد العيار إلى وزن سبعة، و أن يبطل السكك من كل بلدة، إلا واسطا ف ضرب الدراهم بواسط فقط، و كبر السكة فضربت الدراهم على السكة الخالدية حتى عزل خالد فى سنة عشرين و مائة، و تولى من بعده يوسف بن عمر الثقفى، فصغر السكة و أجزاها على وزن ستة و ضربها بواسط وحدها حتى قتل الوليد بن يزيد فى سنة ست و عشرين و مائة. فلما استخلف مروان بن محمد الجعدى، آخر خلافت بنى أمية، ضرب الدراهم بالجزيرة على السكة بحرآن إلى أن قتل. و أتت دولة بنى العباس، ف ضرب عبد الله بن محمد السفاح الدراهم بالأنبار، و عملها على نقش الدنانير، و كتب عليها السكة العباسية، و قطع منها و نقصها حبة ثم نقصها حبتين. فلما قام من بعده أبو جعفر المنصور نقصها ثلاث حبات، فصارت تلك الدراهم ثلاثة أرباع قيراط؛ لأن القيراط أربع حبات، فكانت الدراهم كذلك، و حدثت الهاشمية على المناقيل البصرى فكان يقطع على المناقيل الميالة الوازنة التامة فأقامت الهاشمية على المناقيل و العتق

على نقصان ثلاثة أرباع قيراط مدة أيام أبي جعفر و إلى سنة ثمان و خمسين و مائة. ف ضرب المهدي محمد بن جعفر فيها سكة مدورة فيها نقطه، و لم يكن لموسى الهادي بن محمد سكة تعرف، و تمادى الأمر على ذلك إلى شهر رجب من سنة ثمان و سبعين و مائة، فصار نقصانها قيراطا غير ربع حبة، فلما صير هارون الرشيد السكك إلى جعفر بن يحيى البرمكي، كتب اسمه بمدينة السلام و بالمحمدية من الرى على الدنانير و الدراهم و صير نقصان الدرهم قيراطا إلا حبة. و ضرب الأمين دنانير و دراهم و أسقط منها. ثم أخوه محمد المأمون فلم تجز مدة، و سميت: الرباعيات، و كان ضرب ذلك بمر و قبل قتل أخيه. و هارون الرشيد أول خليفة ترفع عن مباشرة العيار بنفسه، و كان الخلفاء من قبله يتولون النظر فى عيار الدراهم و الدنانير بأنفسهم. و كان هذا مما نوّه باسم جعفر بن يحيى؛ إذ هو شىء لم يتشرف به أحد قبله. و استمر الأمر كما ذكر إلى شهر رمضان سنة أربع و ثمانين و مائة، فصار النقص أربعة قرايط و حبة و نصف حبة، و صارت لا تجوز إلا فى المجموعة أو بما فيها ثم بطلت، فلما قتل هارون الرشيد جعفرا، صير السكك إلى السندى، ف ضرب الدراهم على مقدار الدنانير، و كان سبيل الدنانير فى جميع ما تقدم ذكره سبيل الدراهم، و كان خلاص السندى جيدا أشد الناس خلاصا للذهب و الفضة. فلما كان شهر رجب سنة ١٩٢ نقصت الدراهم الهاشمية نصف حبة، و ما زال الأمر فى ذلك كله عصرا يجوز جواز المثاقيل ثم ردت إلى وزنها، حتى كان أيام الأمين محمد بن هارون الرشيد، فصير دور الضرب إلى العباس بن الفضيل بن الربيع، فنقش فى السكة بأعلى السطر: «ربى الله» و من أسفلها «العباس بن الفضل». فلما عهد الأمين إلى ابنه موسى و لقبه: (الناطق بالحق المظفر بالله) ضرب الدنانير و الدراهم باسمه، و جعل زنة كل واحد عشرة و نقش عليه: كل عز و مفخر \*\*\* ف لموسى المظفر / ملك خص ذكره \*\*\* فى الكتاب المسطر. فلما قتل الأمين و اجتمع الأمر لعبد الله المأمون، لم يجد أحدا ينقش الدراهم فنقشت بالمخراط كما تنقش الخواتم، و ما برحت النقود على ما ذكر، أيام المأمون و المعتصم و الواثق و المتوكل، فلما قتل المتوكل و تغلبت الموالى من الأتراك و تناثر سلك الخلافة و بقيت الدولة العباسية فى الترف، و قوى عامل كل جهة على ما يليه، و كثرت النفقات و قلت المجابى بتغلب الولاة على الأطراف، و حدثت بدع كثيرة من حينئذ، و من جعلتها غش الدراهم. و يقال: إن أول من غش الدراهم و ضربها زيوفا: عبید الله بن زياد حين فرّ من البصرة فى سنة أربع و ستين من الهجرة ثم فشيت فى الأمصار أيام دولة العجم من بنى بوية و بنى سلجوق و الله أعلم. نقود مصر : أما مصر من بين الأمصار، فما برح نقدها المنسوب إليه قيم الأعمال و أثمان المبيعات، ذهبها فى سائر دولها، جاهلية و إسلاما، يشهد لذلك بالصحة أن خراج مصر فى قديم الدهر و حديثه إنما هو الذهب كما ذكرته فى (كتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار) فإنى أوردت فيه مبلغ خراج مصر، منذ مصرت بعد الطوفان، إلى زماننا هذا، و يكفى من الدلالة على صحة ذلك، ما رويته من طريق مسلم و أبى داود رحمهما الله تعالى، من حديث أبى هريرة رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «منعت العراق درهمها و قفيزها ، و منعت الشام مدّها و دينارها، و منعت مصر إردبها و دينارها» الحديث فذكر رسول الله صلى الله عليه و سلم كل بلد و ما تختص به من كيل، و نقد،

و أشار إلى أن نقد مصر: الذهب. و كأن في هذا الحديث ما يشهد بصحة فعل عمر بن الخطاب رضى الله عنه، فإنه لما افتتح العراق فى ست عشرة من الهجرة، بعث عثمان بن حنيف رضى الله عنه ففرض على أهل السواد على كل جريب من الكرم عشرة دراهم، و على جريب النخل ثمانية دراهم، و على جريب القصب و الشجر ستة دراهم، و على جريب البر أربعة دراهم، و على جريب الشعير درهمين، و كتب بذلك إلى عمر رضى الله عنه فارتضاه. و لما فتحت مصر سنة ٢٠ على القول الراجح، فرض عمرو بن العاص رضى الله عنه على جميع من بها من القبط البالغين من الرجال دون النساء و الصبيان و الشيوخ دينارين على كل رأس، فجبيت أول عام اثنا عشر ألف ألف دينار، و قد روى أنها جبيت ستة عشر ألف دينار، و هما روايتان معروفتان، فأقر ذلك عمر ابن الخطاب رضى الله عنه. و من أنعم النظر فى أخبار مصر عرف أن نقدها و أتمان مبيعاتها و قيم أعمالها لم يكن إلا من الذهب فقط إلى أن ضعفت مملكتها باستيلاء الفرنج عليها فحدث حينئذ اسم الدراهم، و سألين فيما يأتى طرفا من ذلك. و مع هذا، فإن مصر لم تنزل منذ فتحت دار إمارة، و سكنتها إنما هى سكة بنى أمية ثم من بنى العباس، إلا أن الأمير أبا العباس أحمد بن طولون ضرب بمصر دنانير عرفت بالأحمدية، و كان سبب ضربها أنه ركب يوما إلى الأهرام فأتاه الحجاب بقوم عليهم ثياب صوف و معهم المساحى و المعاول، فسألهم عما يعملون فقالوا: نحن قوم تتبع المطالب. فقال لهم: لا تخرجوا بعد هذا إلا بمشورة و رجل من قبلى، و سألهم عما وقع إليهم من الصفات فذكروا له أن فى سمت الأهرام مطلبا قد عجزوا عنه؛ لأنهم يحتاجون فى إحاطته « إلى قدر كبير من المال، و نفقات واسعة، فأمر بعض أصحابه أن يكون معهم، و تقدم إلى عامل معونة الجيزة، فى دفع جميع ما يحتاجون إليه من المال و النفقات، فأقام القوم يعملون إلى أن ظهرت لهم العلامات، فركب أحمد بن طولون حتى وقف على الموضع و هم يحفرون فجذوا فى الحفر و كشفوا عن حوض مملوء دنانير و عليه غطاء مكتوب عليه بالبربوية فأحضر من قرأه ففسره فقال: «أنا فلان بن فلان، الملك الذى ميز الذهب من غشه و دنسه، فمن أراد أن يعلم فضلى و فضل ملكى على ملكه، فليتنظر إلى فضل عيار دینارى على دیناره، فإن تخلص الذهب من الغش تخلص فى حياته و بعد وفاته». فقال أحمد بن طولون: الحمد لله على ما نهيتنى عليه هذه الكتابة فإنه أحب إلى من المال، ثم أمر لكل رجل كان يعمل بمائتى دينار منه، و أنفذ بأن يوفى الصناع أجرهم و هب لكل رجل منهم خمسة دنانير، و أطلق للرجل الذى أقام معهم من أصحابه ثلاثمائة دينار، و قال لخادمه نسيم: خذ لنفسك منه ما شئت. فقال: ما أمرنى به مولاي أخذته. فقال: خذ ملء كفيك جميعا و عد من بيت المال مثل ذلك كرتين، فبسط نسيم كفيه فحصل على ألف دينار. و حمل أحمد بن طولون ما بقى فوجده أجود عيارا من عيار السندى بن هاشك و من عيار المعتصم، فتشدد حينئذ أحمد بن طولون فى العيار حتى لحق دیناره بالعيار المعروف له - و هو الأحمدي الذى كان لا يصاب بأجود منه. و لما دخل القائد أبو الحسين جوهر الكاتب الصقلی إلى مصر بعساكر الإمام المعز لدين الله فى سنة ٣٥٨ هـ، و بنى القاهرة المعزية حيث كان مناخه الذى نزل فيه، صارت مصر من يومئذ دار ملكه، و ضرب جوهر القائد الدينار المعزى و نقش عليه فى أحد وجهيه ثلاثة أسطر، أحدها: «دعى الإمام



المعز لتوحيد الأحد الصمد» و تحته سطر فيه «ضرب هذا الدينار بمصر سنة ثمان و خمسين و ثلاثمائة» و فى الوجه الآخر «لا إله إلا الله، محمد رسول الله أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون على أفضل الوحيين وزير خير المرسلين». و كثر ضرب الدينار المعزى حتى أن المعز لما قدم إلى مصر سنة ثنتين و ستين و ثلاثمائة و نزل بقصره من القاهرة، أقام يعقوب بن كلس بن عسلوج بن الحسن لقبض الخراج، فامتنع أن يأخذ إلا دينارا معزيا، فاتضع الدينار الراضى و انحط و نقص من صرفه، أكثر من ربع دينار، و كان صرف الدينار المعزى خمسة عشر درهما و نصفا. و فى أيام الحاكم بأمر الله - أبى على المنصور بن المعز - تزايد أمر الدراهم فى شهر ربيع الأول سنة تسع و تسعين و ثلاثمائة فبلغت أربعة و ثلاثين درهما بدينار، و نزل السعر و اضطربت؟؟ أمور الناس، فرفعت تلك الدراهم و أنزل من القصر عشرون صندوقا فيها دراهم جدد فرفعت للصيارف، و قرئ سجل يمنع المعاملة بالدراهم الأولى و ترك من فى يده شىء منها ثلاثة أيام، و أن يورد جميع ما تحصل منها إلى دار الضرب، فاضطرب الناس و بلغت أربعة دراهم بدرهم جديد، و تقرر أمر الدراهم الجدد على ثمانية عشر درهما بدينار. فلما زالت الدولة الفاطمية بدخول الفرس الشام و مصر على يد الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن أيوب، فى سنة تسع و ستين و خمسمائة، قررت السكة بالقاهرة باسم المرتضى بأمر الله و باسم الملك العادل نور الدين محمود بن زنكى، صاحب بلاد الشام، فرسم اسم كل منهما فى وجهه، و فيها عمت بلوى المصارف بأهل مصر؛ لأن الذهب و الفضة خرجا منها و ما رجعا و عدما، فلم يوجد، و لهج الناس بما غمهم من ذلك و صاروا إذا قيل: دينار أحمر، فكأنما ذكرت حرمة له، و إن حصل فى يده فكأنما جاءت بشارة الجنة له، و مقدار ما حدث أنه خرج من القصر ما بين درهم و دينار، و مصاغ و جوهر و نحاس، و ملبوس، و أثاث و قماش و سلاح ما لا يفى به ملك الأكاسرة و لا تتصوره الخواطر و لا تشتمل على مثله الممالك و لا يقدر على حسابه إلا من يقدر على حساب الخلق فى الآخرة. نقلت ما هذا نصه من خط القاضى الفاضل عبد الرحيم، ثم لما استبد الملك صلاح الدين، بعد موت الملك العادل نور الدين، أمر فى شوال سنة ٥٨٣ بأن تبطل نقود مصر، و ضرب الدينار ذهبا مصريةا، و أبطل الدرهم الأسود، و ضرب الدراهم الناصرية و جعلها من فضة خالصة و من نحاس، نصفين بالسوى، فاستمر ذلك بمصر و الشام إلى أن دخل الملك الكامل ناصر الدين محمد بن العادل أبى بكر محمد بن أيوب، فأبطل الدرهم الناصرى، و أمر فى ذى القعدة من سنة ٦٢٢ بضرب دراهم مستديرة، و تقدم أنه لا يتعامل الناس بالدراهم المصرية العتق، و هى التى تعرف فى مصر و الإسكندرية بالزئوف. و جعل الدرهم الكامل ثلاثة أثلاث، ثلثيه من فضة، و ثلثيه من نحاس، فاستمر ذلك بمصر و الشام مدة أيام ملوك بنى أيوب. فلما انقرضوا و قامت الأتراك من بعدهم أبقوا سائر شعارهم و اقتدوا فى جميع أحوالهم و أقروا تقدمهم على حاله، من أجل أنهم كانوا يفتخرون بالانتماء إليهم، حتى أنى شاهدت المراسيم التى كانت تصدر عن الملك المنصور قلاوون و فيها بعد البسملة «الملكى الصالحى» و تحت ذلك بخطه «قلاوون». فلما ولى الملك الظاهر ركن الدين بيبرس البندقدارى، الصالحى، النجمى، و كان من أعظم ملوك الإسلام، و ممن يتعين على كل ملك

معرفة سيرته، ضرب دراهم ظاهرية و جعلها كل مائة درهم من سبعين درهما فضة خالصة و ثلاثين نحاسا رنكة على الدرهم، و هو صورة سبع، فلم تزل الدراهم الظاهرية و الكاملية بديار مصر و الشام إلى أن فسدت في سنة ٧٨١، بدخول الدراهم الحموية فكثرت تعنت الناس منها، و كان ذلك في إمارة الظاهر برقوق، فلما وصل الأمر إليه و أقام الأمير محمود بن علي أستاذارا أكثر من ضرب الفلوس، و أبطل ضرب الدراهم فتناقصت، حتى صارت عرضا ينادى عليه في الأسواق بحراج حراج و غلبت الفلوس إلى أن قدم الملك المؤيد شيخ عز نصره من دمشق في رمضان سنة ٨١٧، بعد قتل الأمير نوروز الحافظي نائب دمشق، فوصل مع العسكر و أتباعهم شيء كثير من الدراهم البندقية و الدراهم النوروزية فتعامل الناس بها و حسن موقعها لبعده العهد بالدراهم. فلما ولي الملك الظاهر ركن الدين بيبرس البندقداري، الصالحى، النجمى، و كان من أعظم ملوك الإسلام، و ممن يتعين على كل ملك معرفة سيرته، ضرب دراهم ظاهرية و جعلها كل مائة درهم من سبعين درهما فضة خالصة و ثلاثين نحاسا رنكة على الدرهم، و هو صورة سبع، فلم تزل الدراهم الظاهرية و الكاملية بديار مصر و الشام إلى أن فسدت في سنة ٧٨١، بدخول الدراهم الحموية فكثرت تعنت الناس منها، و كان ذلك في إمارة الظاهر برقوق، فلما وصل الأمر إليه و أقام الأمير محمود بن علي أستاذارا أكثر من ضرب الفلوس، و أبطل ضرب الدراهم فتناقصت، حتى صارت عرضا ينادى عليه في الأسواق بحراج حراج و غلبت الفلوس إلى أن قدم الملك المؤيد شيخ عز نصره من دمشق في رمضان سنة ٨١٧، بعد قتل الأمير نوروز الحافظي نائب دمشق، فوصل مع العسكر و أتباعهم شيء كثير من الدراهم البندقية و الدراهم النوروزية فتعامل الناس بها و حسن موقعها لبعده العهد بالدراهم. فلما ضرب الملك المؤيد شيخ عز نصره الدراهم المؤيدية فى شوال منها نودى فى القاهرة بالمعاملة بها فى يوم السبت ٢٤ صفر سنة ٨١٨ فتعامل الناس بها، و قد قال مسدد: حدثنا خالد بن عبد الله: حدثنا مالك عن يحيى بن سعيد، عن سعيد ابن المسيب، قال: قطع الدينار و الدرهم من الفساد فى الآخرة يعنى كسرهما، و أنا أقول: إن فى ضرب الملك المؤيد الدراهم المؤيدية ست فضائل: الأولى: موافقة سنة رسول الله صلى الله عليه و سلم فى فريضة الزكاة؛ لأنه قال عليه الصلاة و السلام، إنما فرضتها فى الفضة الخالصة لا المغشوشة. الثانية: اتباع سبيل المؤمنين، و ذلك أنه اقتدى فى عملها خالصة بالخلفاء الراشدين، و قد تقدم بيان ذلك فلا حاجة إلى إعادته. الثالثة: أنه لم يتبع سنة المفسدين الذين نهى الله عن اتباعهم بقوله عز و جل: وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و بيان ذلك: أن الدراهم لم تغش إلا عند تغلب المارقين الذين اتبعوا قوما قد ضلوا كما مر آنفا. الرابعة: أنه نكب عن الشره فى الدنيا، و ذلك أن الدراهم لم تغش إلا للرجبة فى الازدياد منها. الخامسة: أنه أزال الغش عملا بقوله صلى الله عليه و سلم: من غشنا فليس منا. السادسة: أنه فعل ما فيه نصح الله و لرسوله، و قد علم قوله عليه أفضل الصلاة و السلام: الدين النصيحة. الحديث. و يمكن أن يتلمح لها فوائد أخرى. و إنه ليكثر تعجبي من كون هذه الدراهم المؤيدية و لها من الشرف و الفضل ما ذكر، و للملك المؤيد من عظيم القدر، و فخامة الأمر ما هو معروف، و مع ذلك تكوم مضافة و منسوبة إلى الفلوس، التى لم يجعلها الله تعالى قط نقدا فى قديم الدهر و حديثه،

إلى أن راجت في أيام أقبح الملوك سيرة و أردأهم سريرة: الناصر فرج، و قد علم كل من رزق فهما و علما أنه حدث من رواجها خراب الإقليم، و ذهاب نعمة أهل مصر و أن هذا في الحقيقة كعكس للحقائق، فإن الفضة هي نقد شرعى، لم تزل فى العالم و الفلوس، إنما هي أشبه بلا شىء، فيصير المضاف مضافا إليه، اللهم ألهم مولانا الملك المؤيد بحسن السفارة الكريمة، أن يألف من أن يكون نقده مضافا إلى غيره، و أن يجعل نقده تضاف إليه النقود، كما جعل الله تعالى اسمه الشريف يضاف إليه اسم كل من رعيته، بل كل ملك من مجاورى ملكه، و الأمر فى ذلك سهل إن شاء الله تعالى. و ذلك أنه برز المرسوم الشريف، لموالينا قضاة القضاة، أعز الله بهم الدين، أن يلزموا شهود الحوانيت، بأن لا يكتب سجل أرض، و لا إجارة دار و لا صداق امرأة و لا مسطور بدين، إلا و يكون المبلغ من الدنانير المؤيدية، و يبرز أيضا للدواوين الملكية و دواوين الأمراء، و الأوقاف ألا يكتبوا فى دفاتر حساباتهم متحصلا و لا مصروفا إلا من الدراهم المؤيدية، فتصير الدراهم المؤيدية ينسب إليها ما عداها من النقود، كما جعل الله تعالى الملك المؤيد عز نصره، يضاف إليه و يتشرف به كل من انتسب أو انتمى إليه، و الله تعالى أعلم. و أما الفلوس، فإنه لم تزل سنة الله فى خلقه و عادته المستمرة، منذ كان الملك إلى أن حدثت الحوادث و المحن بمصر، منذ سنة ست و ثمانمائة، فى جهات الأرض كلها- عند كل أمة من الأمم، كالفرس، و الروم، و بنى إسرائيل، و اليونان و القبط و النبط، و التبابعة، و أفيال اليمن، و العرب العاربة و العرب المستعربة، ثم فى الدولة الإسلامية، من حين ظهورها. على اختلاف دولها التى قامت بدعوته، كبنى أمية بالشام و الأندلس و بنى العباس بالعراق، و العلويين بطبرستان و بلاد المغرب، و ديار مصر و الشام و بلاد الحجاز و اليمن و دولة بنى بويه، و دولة الترك بنى سلجوق، و دولة الأكراد بمصر و الشام، و دولة بنى مرين بالمغرب، و دولة بنى نصر بالأندلس، و دولة بنى حفص بتونس، و دولة بنى رسول باليمن، و دولة الحطى بالحيشة، و دولة بنى تيمورلنك بسمرقند، و دولة بنى عثمان بالجانب الشمالى الشرقى- أن التى تكون إثمنا للمبيعات، و قيم الأعمال، إنما هي الذهب و الفضة فقط. و لا يعلم فى خبر صحيح و لا سقيم عند أمة من الأمم، و لا طائفة من طوائف البشر، أنهم اتخذوا أبدا فى قديم الزمان و لا حديثه نقدا غيرهما، إلا أنه لما كانت فى المبيعات محقرات تقل عن أن تباع بدرهم، أو بجزء منه، احتاج الناس من أجل هذا فى القديم و الحديث من الزمان إلى شىء سوى الذهب و الفضة، يكون بإزاء تلك المحقرات، و لم يسم أبدا ذلك الشىء الذى جعل للمحقرات نقدا البتة، فيما عرف من أخبار الخليقة، و لا أقيم قط بمنزلة أحد النقدين، و اختلفت مذاهب البشر و آراؤهم فيما يجعلونه بإزاء تلك المحقرات، و لم يزل بمصر و الشام و عراقى العرب و العجم و فارس و الروم فى أول الدهر و آخره، ملوك هذه الأقاليم، لعظمتهم و شدة بأسهم، و لعزة ملكهم و كثرة شأوهم و خنزوانية سلطانهم، يجعلون بإزاء هذه المحقرات نحاسا يضرّبون منه قطعاً صغارا تسمى فلوسا لشراء ذلك، و لا يكاد يوجد منها إلا اليسير، و مع ذلك فإنها لم تقم أبدا فى شىء من هذه الأقاليم، بمنزلة أحد النقدين قط. و قد كانت الأمم فى الإسلام و قبله، لهم أشياء يتعاملون بها بدل الفلوس كالبيض و الكسر من الخبز و الورق و لحاء الشجر و الودع الذى يستخرج من البحر و يقال له: الكورى و غير ذلك. و قد

استقصیت ذکره فی کتاب (إغاثة الأمة بكشف الغمّة) و كانت الفلوس لا يشتري بها شيء من الأمور الجليلة و إنما هي لنفقات الدور، و من أنعم النظر في أخبار الخليفة عرف ما كان الناس فيه بمصر و الشام و العراق من رخاء الأسعار، فيصرف الواحد العدد اليسير من الفلوس في كفاية يومه. فلما كانت أيام محمود بن علي، أستاذار الملك الظاهر بقوق، استكثر من الفلوس، و صارت الفرنج تحمل النحاس الأحمر رغبة في فائدته، و اشتهر الضرب في الفلوس عدة أعوام و الفرنج تأخذ ما بمصر من الدراهم إلى بلادهم، و أهل البلد تسبكهها، لطلب الفائدة حتى عزّت و كادت تفقد، و راجت الفلوس رواجاً عظيماً حتى نسب إليها سائر المبيعات و صار يقال: كل دينار بكذا من الفلوس. و تالله، إن هذا الشيء يستحيا من ذكره لما فيه من عكس الحقائق إلا أن الناس لطول تمرنهم عليه ألفوه، إذ هم أبناء العوائد، و إلا فهو في غاية القبح، و المرجو أن يزيل الله عن بلاد مصر هذا العار، بحسن السفارة الكريمة، أرجو إن شاء الله تعالى أن يكون الأمر فيه هينا، و ذلك أن ينظر إلى النحاس الأحمر القرص المجلوب من بلاد الفرنج كم سعر القنطار منه، و يضاف إلى ثمن القنطار جملة ما يصرف عليه بدار الضرب إلى أن يصير فلوسا، فإذا جمل ذلك عرف كم يصرف لكل دينار من الفلوس، و إذا عرف كم كل دينار منها، عرف بكم كل درهم مؤيدي و في هذا سر شريف، و هو أنه من استقرى سير فضلاء الملوك، فإنه يجدهم يأنفون أن يبقى لغيرهم ذكر، و يحرصون على تفردهم بالمجد فإذا ضرحت هذه الفلوس صار نقدا للناس، بين درهم مؤيدي و فلوس مؤيدية. و كفاك إشارة و تنبيهها على شرف بقاء الذكر مدى الدهر، قول الله تعالى عن إبراهيم الخليل، صلوات الله و سلامه عليه: *وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ* و قوله تعالى في معرض الامتنان على نبينا محمد صلى الله عليه و سلم: *وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ* و قوله تعالى: *وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ* و هذه رتبة لا يرغب عنها إلا خسيس القدر و ضيع النفس، و مقام الملوك يجل عن أن يشاركهم أحد في رتبة عزّ أو منصب رفعة، و إنى لأرجو الله سبحانه أن يصلح الله بحسن سفارتكم ما قد فسد، إن شاء الله تعالى. و لو لا خوف الإطالة لذكرت ما كان من ضرب الملوك للفلوس و أنها لم تنزل بالعدد إلى أن أمر الأمير بلبغا السالمي - رحمة الله عليه - أن تكون بالميزان و ذلك في سنة ٨٠٦ و للبلاد قوانين و عوائد متى اختلت فسد نظامها. و الله تعالى يختم بخير أعمالنا، و الحمد لله وحده و صلى الله على سيدنا محمد و آله و صحبه و سلم. انتهى.

(رسائل المقرئ، ص ١٥٧ تا ١٧٥)

همچنین یکی از مواردی که درباره تاریخ سکه های صدر اسلام تحقیق جالبی انجام شده است در پاورقی کتاب فقه الشیعه آیت الله خوئی رحمه الله است. در بحث درهم بغلی یا وافی یا طبری که برای میزان لکه خون معفو عنه ذکر شده است چنین آمده است:

قال الشهيد في الذكرى: «عفی عن الدم في الثوب و البدن عما نقص عن سعة الدرهم الوافی، و هو البغلی بإسكان الغین، و هو منسوب إلى رأس البغل ضربه للثانی في ولايته بسكة كسروية، و زنته ثمانية دوانيق و البغلیة كانت تسمى

قبل الإسلام الكسروية، فحدث لها هذا الاسم في الإسلام، و الوزن بحاله، و جرت في المعاملة مع الطبرية، و هي أربعة دوانيق، فلما كان زمن عبد الملك جمع بينهما و اتخذ الدرهم منهما و استقر أمر الإسلام على ستة دوانيق.»  
الحدائق ج ٥ ص ٣٢٩. و النقود الإسلامية ص ١٢-١٣ ط- النجف الأشرف عام ١٣٨٧. و لا بأس بذكر ما عثرنا عليه مما حرر في ضرب الدراهم و الدنانير الإسلامية و غيرها توضيحا للحال. فنقول لا بأس بالإشارة إلى أمور: «الأول» في أول من أمر بضرب السكة في الإسلام. لا يخفى أنه قد اشتهر، بل كان من المسلم عند جماعة أن أول من ضرب السكة في الإسلام هو عبد الملك بن مروان خامس خلفاء الأمويين، و لكن الحفريات كشف عن سكوك إسلامية أقدم من زمانه، و كذا صرح بذلك جمع من الباحثين المحققين في النقود الإسلامية، من المتقدمين و المتأخرين. قال المقرئ - المتوفى سنة ٨٤٥ في رسالته (شذور العقود) - ما محصله: أنه قد جرى أمر الإسلام في بداية الأمر على المعاملة بالدراهم و الدنانير الفارسية و الرومية و كان ذلك في زمن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ استمر الأمر على ذلك إلى زمن عمر بن الخطاب، فأمر بضرب السكة في الإسلام سنة ١٨ من الهجرة في البصرة، لكن على نقش الكسروية، و يظهر منه: أنه أمر بتصغير الدرهم عما كانت عليها من الوزن قبل الإسلام، إلا أنه زاد فيها نقوش إسلامية ففي بعضها «الحمد لله» و في بعضها «محمد رسول الله» و في بعضها «لا إله إلا الله» فلما بويع عثمان ضرب في خلافته دراهم نقشها «الله أكبر» فلما تولى الأمر معاوية ضرب الدراهم السود الناقصة على ستة دوانيق سنة ٤١ هـ فهؤلاء قد استمروا على النقوش الكسروية - أعنى تصوير الملك و بيت النار و غيرها - (لاحظ كتاب النقود الإسلامية ط النجف الأشرف عام ١٣٨٧ ص ٧-١٠ و العقد المنير للسيد المازندراني ص ٤٠-٤٣ و حياة الحيوان للدميري ج ١ ص ٦٢ ط- سنة ١٣٨٢ و التمدن في الإسلام ج ١ ص ٩٨ و مجلة المقتطف ج ٤٩ ص ٥٨). «الثاني» في أول من أمر بضرب السكة الإسلامية. ثم إن أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام لما أراد محو آثار الشرك، و شعائر المجوسية و النصرانية عن السكك الإسلامية بالمرّة أمر بضرب الدراهم الإسلامية من دون نقوش كسروية، أو غيرها في سنة ٤٠ هـ كما جاء ذلك في دائرة المعارف البريطانية - ج ١٧ ص ٩٠٤ ط ٢٣ أو ١٣- أو سنة ٣٧ و ٣٨ و ٣٩ كما عن تاريخ جودت باشا - ص ٢٧٦ في مجلة المقتطف ج ٤٩ ص ٥٨. (لاحظ العقد المنير ص ٤٣-٤٨ و النقود الإسلامية ص ٦٢-٦٤ و هدية الأحياب للمحدث القمي ص ١١١ و أعيان الشيعة ج ٣ ص ٥٩٩ الطبعة الأولى). و هو عليه السلام الجدير بذلك، فإنه أعلم الأمة بصلاحتها و فسادها، و أولى الناس بإقامة الأمت و العوج، و سد التلم، فما اشتهر من أن عبد الملك هو أول من صنع ذلك غير صحيح. «الثالث» في أول من أمر بضرب السكة الإسلامية بصورة رسمية عامة. ثم أنه مع ذلك بقيت الدراهم و الدنانير غير الإسلامية جارية في أيدي المسلمين أيضا لمسيس الحاجة إليها، و استمر الأمر على ذلك إلى زمن عبد الملك، و صعب عليه ذلك لعلّه ذكرها الدميري في حياة الحيوان ج ١ ص ٦٢-٦٤ ط عام ١٣٨٣ في أحوال عبد الملك عن البيهقي في المحاسن - و هي أن ملك الروم هدده بنقش شتم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ الإساءة إليه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله على الدراهم و الدنانير

الرومية التي يُوتى بها إلى البلاد الإسلامية من الروم، وذلك لما منع عبد الملك من طراز القراطيس التي كانت تطرز بمصر بالطراز الرومية، إذ كانت تطرز عليها «أبا و ابنا و روحا»، والقراطيس هي برد تجعل ستورا و ثيابا أو صحف من الفلز تصنع منها الأواني - كما في أقرب الموارد - فشق على عبد الملك وجود الشعارات النصرانية على الأواني و الثياب و الستور في بلاد المسلمين، فمنع عنها أشد المنع فلما عرف منه ملك الروم ذلك هدده في كتاب كتبه إليه بما ذكرناه من أنه سينقش شتم النبي صلى الله عليه و آله على الدراهم و الدينار التي تضرب في بلاد الروم، مقابلة بالمثل، فاستشار عبد الملك أعوانه و أصحابه في ذلك فلم يجدوا له مخلصا، فالتجأ إلى الإمام زين العابدين عليه السلام و في نقل آخر إلى الإمام الباقر عليه السلام في ذلك، و أشخصه من المدينة إلى الشام مكرما، فأشار إليه الإمام عليه السلام بأن يأمر الناس بالإعراض عن السكك الرومية بالمرة، و المعاقبة على العملة بها، و أن يضرب السكك الإسلامية بصورة عامة في جميع البلاد، فأبطل عبد الملك النقود الكسروية و القيصرية و أماطها عن سوق المسلمين، فضرب الدينار لأول مرة بسكة الإسلام سنة ٧٤ هـ - فنقش عليها طبقا لما نقش على بن أبي طالب عليه السلام على الدراهم بسورة التوحيد و رسالة النبي الأعظم صلى الله عليه و آله و كذا ضرب الدراهم. و قال بعض أرباب السير: و كان ذلك سنة ٧٦ هـ كما عن ابن أثير و الطبري في حوادث تلك السنة. (لاحظ حياة الحيوان للدميري ج ١ ص ٦٢ - ٦٤ ط عام ١٣٨٣ و العقد المنير للسيد المازندراني ص ٤٩ - ٥٠ و ص ٦٩ - ٧٦). (فقه الشيعة سيد ابوالقاسم خويي - كتاب الطهارة، ج ٤، ص ٣٢٧)

درباره تاريخ مسكوكات برخي كتب جديد تاريخ اسلامي نيز فصلی از کتابشان را اختصاص داده اند:

أقوال «ابن خلدون» و «القلقشندي» في السكة و النقود السكة: «و هي الختم على الدينار و الدراهم، المتعامل بها بين الناس، بطابع حديد، تنقش فيه صور، أو كلمات مقلوبة، و يضرب بها على الدينار أو الدراهم، فتخرج رسوم تلك النقوش عليها ظاهرة مستقيمة، بعد أن يعتبر عيار النقد من ذلك الجنس في خلوصه بالسبك، مرة بعد أخرى، و بعد تقدير أشخاص الدينار و الدراهم، بوزن معين، يصطلح عليه، فيكون التعامل بها عددا، و إن لم تقدر أشخاصها، يكون التعامل بها وزنا. و لفظ السكة كان اسما للطابع، و هي الحديد المتخذة لذلك، ثم نقل إلى أثرها، و هي النقوش الماثلة على الدينار و الدراهم، ثم نقل إلى القيام على ذلك، و النظر في استيفاء حاجاته، و شروطه، و هي الوظيفة، فصار علما عليها في عرف الدول، و هي وظيفة ضرورية للملك، إذ بها يتميز الخالص من البهرج بين الناس في النقود، عند المعاملات، و يثقون في سلامتها من الغش، بختم السلطان عليها، بتلك النقوش المعروفة. (و كان) ملوك العجم يتخذونها، و ينقشون فيها تماثيل، تكون مخصوصة بها، مثل تمثال السلطان لعهدا، أو تمثال حصن، أو حيوان أو مصنوع، أو غير ذلك. و لم يزل هذا الشأن عند العجم إلى آخر أمرهم. (لما) جاء الإسلام، أغفل ذلك، لسداجة الدين، و بدواة العرب، و كانوا يتعاملون بالذهب، و الفضة وزنا، و كانت دنانير الفرس و دراهمهم، بين أيديهم، يردونها في

معاملتهم إلى الوزن، و يتصارفون بها بينهم، إلى أن تفاحش الغشّ في الدنانير و الدراهم، لغفلة الدولة عن ذلك. و أمر عبد الملك الحجاج، على ما نقل سعيد بن المسيّب، و أبو الزناد، فضرب الدراهم، و ميّز المغشوش من الخالص، و ذلك سنة أربع و سبعين. و قال المدائني: سنة خمس و سبعين؛ ثم أمر بضربها في سائر النواحي، سنة ستّ و سبعين، و كتب عليها الله أحد، الله الصمد. (ثم) ولي ابن هبيرة العراق، أيام يزيد بن عبد الملك، فجوّد السكّة، ثم بالغ خالد [بن عبد الله البجلي، ثم] القسريّ في تجويدها، ثم يوسف بن عمر بعده، و قيل أوّل من ضرب الدنانير و الدراهم، مصعب بن الزبير، في العراق سنة سبعين، بأمر أخيه عبد الله، لما ولي الحجاز، و كتب عليها في أحد الوجهين (بركة)، و في الآخر اسم (الله). (الذخائر الشريفة، ج ٣، ص: ٧ و ٨)

در کتاب دیگری که در نفوذ تاریخ نویسان غربی در عربستان نوشته شده است چنین آمده است:

و قال الحافظ السيوطي في رسالته «قطع المجادلة في تغيير المعاملة»، قال الخطابي: كان أهل المدينة يتعاملون بالدراهم، وقت قدوم النبي صلى الله عليه و سلم، و يدلّ عليه قول عائشة، في قصة شرائها بريرة: إن شاء أهلك أن أعدّها لهم عدة واحدة، فعدت الدراهم، فأرشدهم النبي عليه السلام إلى الوزن، و جعل الوزن عيار أهل مكة. و كان الوزن جاري بينهم في الدراهم ستة دوانق، و كانوا يتعاملون بها، و هو درهم الإسلام في جميع البلدان. و أما الدنانير فكانت تحمل إليهم من بلاد الروم. و قال ابن عبد البر في «التمهيد»: كانت الدنانير في الجاهلية و أول الإسلام بالشام و عند عرب الحجاز كلها رومية، تضرب ببلاد الروم، عليها صورة الملك و اسم الذي ضربت في أيامه مكتوبة بالرومية، و كانت الدراهم بأرض العراق و أرض المشرق كلها كسروية، عليها صورة كسرى و اسمه فيها مكتوب بالفارسية. اه. و قال العزفي: قال الخطابي: كانت الدنانير تحمل إليهم في زمن رسول الله صلى الله عليه و سلم من بلاد الروم، فكانت العرب تسميها الهرقلية. (قلت): و هذه الدراهم، مع إثبات صور ملوك الروم عليها، كانوا في صدر الإسلام يصلون بها و يحملونها معهم، و لا يتزهون عن ذلك. (التاريخ القويم لمكة و بيت الله الكريم، ج ٣-٥، ص: ٢٥٦ و ٢٥٧)

علامه مجلسی رحمه الله نیز می فرماید:

میان عامه و خاصه مشهور است که دینار در جاهلیت و اسلام متغیر نشد و همین اشرفی که الحال فرنگ و مسلمانان می‌زند همیشه همین مقدار بوده است که چهار دانگ و نیم متقال صیرفی است پس چون بیست مثقال دینار می‌رسد در یجلد نصف دینار واجب می‌شود تا بیست و چهار دینار که در یجلد نصف دینار و ده یک دینار واجب می‌شود نصف از جهة بیست و عشر از جهة چهار و بر این حساب چهار چهار بالا می‌رود و در هر چهار دینار عشر دینار

زیاد می‌شود تا چهل مثقال می‌رسد و چون به چهل مثقال می‌رسد یک مثقال می‌باید داد و در نقره چیزی واجب نیست تا به دویست درهم رسد و چون به دویست درهم می‌رسد پنج درهم واجب می‌شود و هر چهل درهم که زیاد می‌شود یک درهم واجب است و در کسر که ما بین دو نصابست واجب نیست تا به چهل درهم رسد. آن چه صدوق ذکر کرده است مضمون احادیث صحیحه و موثقه و حسنه و قویه است و در درهم خلاقی نیست میان شیعه و سنی و در دینار خلاف شده است بعضی از اصحاب ما گفته‌اند که در کمتر از چهل دینار زکات سنت است به اعتبار حدیث صحیح زراره و حدیث موثق فضلی اصحاب صادقین صلوات الله علیهما که فرموده‌اند که در کمتر از چهل دینار چیزی واجب نیست و احادیث بسیار وارد شده است به همین مضمون که صدوق ذکر کرده است و دو حدیث محمولست بر تقیه چنانکه مذهب جمعی از عامه است و عمل بر مشهور است و ظاهر شد که زکات طلا و نقره چهل یکست و نصاب اول طلا بیست اشرفی است که هر اشرفی چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی باشد که بحساب مثقال صیرفی پانزده مثقال باشد و مقرر بوده است در زمان ائمه معصومین صلوات الله علیهم در غالب اوقات که قیمت ده درهم یک دینار بوده است و بر عکس و دویست درهم بیست دینار بوده است بحسب قیمت و بحسب وزن هر دیناری یک درهم و سه سب درهم بوده است که هر هفت دینار ده درهم بوده است و باین حساب هر درهم نصف مثقال صیرفی بوده است و ربع عشر مثقال که چهل یک مثقال بوده باشد پس نصاب نقره بحسب وزن یک صد و پنج مثقال بوده باشد و بحساب حال دوازده هزار و ششصد دینار می‌شود و از اخبار بسیار ظاهر می‌شود که درهم اصل بوده است و طلا فرع پس احوط آنست که اگر باین قیمت اشرفی داشته باشد چهل یک آن را بدهد و بحسب قیمت حال از ده اشرفی کمتر می‌شود چون ده اشرفی قیمتش سیزده هزار است و آن چه بخاطر دارم در اوایل سن که قریب به شصت سال قبل ازین باشد قیمت اشرفی هفتصد دینار بود تقریباً و چون تردد مردم این بلاد به هند بسیار باشد و نقل اشرفی آسانتر بود مرتبه مرتبه به این جا رسید پس احوط آنست که اگر نه اشرفی داشته باشد زکات آن را بحساب چهل یک بدهد و هم چنین هر چه بالا رود. (لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج ۵، ص: ۴۶۷ و ۴۶۸)

درباره تاریخ مسکوکات در صدر اسلام همچنین در کتاب بدائع السلك فی طبائع الملك آمده است:

الخطة السابعة السكة و فيها مسائل: المسألة الاولى: قال ابن خلدون: «هی نظر فی حفظ النقود المتعامل بها عن الغش أو النقص، ان كان التعامل بها عددا، و فی وضع علامة السلطان، دلیلا علی الجودة المصطلح علی تسميتها اماما و عیارا، بحيث يعد كل ما نقص عن ذلك زيفا. قال: و هی دینیة بهذا الاعتبار، و مندرجة تحت الخلافة، و ضرورية فی الملك، اذ بها يتميز الخالص من البيوع فی النقود المسألة الثانية. قال: لفظ السكة كان اسما للطابع، و هی الحديدية المتخذة للختم علی الدینار و الدرهم، بما يتقش عليهما من صور أو كلمات. ثم نقل الى أثرها، و هو النقوش الماثلة



على الدينار و الدرهم، ثم الى القيام على ذلك، و النظر في شروطه و مكملاته، و هي الوظيفة، فصار علما عليها في عرف الدول. المسألة الثالثة: قال: كان ملوك العجم ينقشون عليها تماثيل يختص بها، كتمثال السلطان لعهدها، أو تمثال حصن، أو حيوان، أو غير ذلك. و لما جاء الاسلام، أغفل ذلك لسذاجة الدين، و بداوة العرب، و اقتصروا على التعامل بسكة الفرس، الى أن تفاحش غشها، لغفلة الدولة عن ذلك. فأمر عبد الملك الحجاج بضرب الدراهم سنة أربع و سبعين، ثم أمر بضربها في سائر النواحي سنة ست و سبعين، و كتب عليها «أَلَلُّهُ أَحَدُ أَلَلِّهِ الصَّمَدُ». ثم ولى ابن هبيرة العراق في أيام يزيد بن عبد الملك، فوجد السكة. ثم بالغ خالد القسرى في تجويدها، ثم يوسف بن عمر بعده. و قيل أول من ضرب الدينار و الدرهم مصعب بن الزبير بالعراق سنة سبعين بأمر أخيه عبد الله لما ولى بالحجاز، و كتب عليها في أحد الوجهين: بركة و في الآخر: من الله. ثم غيرها الحجاج بعد ذلك بسنة و كتب عليها: بسم الله - الحجاج. المسألة الرابعة: قال: و قدرها وزنها، على ما استقرت عليه أيام عمر رضى الله عنه. و نقشوا فيها كلمات لا صورا، لان العرب أقرب المناحي اليهم: الكلام و البلاغة، مع نهى الشرع عن الصور. و جعلوا شكل الدينار و الدرهم مدورا، و الكتابة عليه في دوائر موازية أحد الوجهين، يكتب فيه أسماء الله تهليلة و تحميذا، و صلاة على النبي صلى الله عليه و سلم. و الثانى: يرسم فيه التاريخ و اسم الخليفة، و هكذا أيام العباسيين و العبيديين و الامويين. و أما صنهاجة فلم يتخذوا سكة الا آخر الامر اتخذها المنصور صاحب بجاية. و لما جاء الموحدون، كان مما سن لهم المهدي توسيع شكل الدرهم، و أن يرسم في دائرة الدينار، شكل مربع في وسطه، و يملأ بين أحد الجانبين تهليلة و تحميذا، و من الآخر يكتب اسمه و اسم الخلفاء من بعده. ففعلوا ذلك الى هذا العهد. و قد كان المهدي ينعت قبل ظهوره بصاحب الدرهم المربع. و أما أهل المشرق لهذا العهد، فسكتهم غير مقدر، و تعاملهم بها، انما هو بالوزن بالصنجات، و ينقشون عليها تهليلة، و صلاة، و اسم السلطان، كما يفعل أهل المغرب «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» انتهى ملخصا. المسألة الخامسة: ما تقدم من أن موضع هذه الخطة حفظ النقود، مما يخل بها غشا و نقصا، يقتضى تأكيد العناية بهذا الحفظ، و هو كذلك بلا شك، عند الاوائل و الاواخر. ففي العهود اليونانية: «و أما ما يتعامل به الناس، فان كان ذهبا أو فضة كان على أجود عيار، و ان كان سلعة أخرى كانت من فضل أجناسها، لان ما وردت اليه القيمة فى البيوع، حقيق أن يكون على أفضل منازلها (بدائع السلك فى طبائع الملوك، ابن ازرق، محمد بن على، جلد: ١، صفحہ: ٢٦٤، تا ٢٦٦ الدار العربية للموسوعات، بيروت - لبنان، ١٤٢٧ هـ.ق)

تاریخ پول در ایران بعد از صفویہ:

در یکی از مقالات مجله ی فقه اهل بیت علیهم السلام بحث سید یزدی رحمه الله درباره ی انواع سکه و اشاره ی ایشان به قران نقره ی ایرانی آورده شده است:

لا يبعد أن تكون الفلزات في زماننا هذا لا مالية لها، و لعل ما ذهب إليه السيد المحقق اليزدي قدس سره باعتبار ما سبق من الزمان حيث كان فلز (القرانات) فيه من الفضة. قال في الملحقات: و أما (القران) و (المنكنة) و (المجیدی) و نحوها من النقود فهي من الموزون و ان تداول بيعها عدداً؛ لأن ذلك من حيث كون العدد أمانة على الوزن المعين، و كذا إذا كانت ناقصة لا تؤخذ فلا يجوز بيع بعضها ببعض متفاضلاً. نعم، يمكن أن يقال: إن ما في مثل المجیدی من الخليط يقابل القدر الزائد في الطرف الآخر. إلا أن يقال: أنه مستهلك أو ليس بمقدار له مالية قابلة للمقابلة، لكن إذا كان كثيراً كمائة (مجیدی) مثلاً يكون الخليط في المجموع قابلاً للمقابلة فيلزم أن يجوز بيع مائة (مجیدی) بأزيد منها أو من (القرانات) مثلاً. و الظاهر أن (الفلس) الأحمر أيضاً من الموزون، فلا يجوز التفاضل في بيع بعضها ببعض. و لا يخفى أن السكة على أقسام: منها: ان لا مالية لنفس السكة بل هي طريق إلى تحديد مادتها من جهة المقدار و كقيمتها. و لا إشكال في هذه الصورة انها من الموزونات و يترتب عليها أحكامها، و من جملتها عدم جواز التفاضل بينها، و تداول بيعها عدداً من جهة كونها امانة على المادة و الكيفية الخاصة و كمية خليطها هو الذي ذكره السيد في الملحقات. و منها ان لا مالية لمادتها و إنما المالية لنفس السكة، فلا اشكال في كونها من المعدودات كالعلة الورقية و يترتب عليها أحكامها على تفصيل ما مضى. و منها: ان يكون لكل واحد مالية و الفرق بينهما ان مالية فلزها ذاتية و مالية السكة اعتبارية، و هذه الصورة على أقسام. أحدها: أن يكون كل واحد عوملاً مستقلاً مع قطع النظر عن الآخر، ففي هذه الصورة يترتب على كل واحد حكمه، فإن الفضة من الموزونات يترتب عليها حكمها، و السكة باعتبار ماليتها من المعدودات فيترتب عليها حكمها. و ثانيها: أن يكون المقصود بالمعاملة نفس السكة و لا نظر إلى مادتها، و إنما انتقل المادة تبعاً لمعاملة السكة، و الانتقال التبعي ليس بمعاوضة بل هو انتقال بتبع المعاوضة كان انتقال مفتاح الدار بتبع انتقال الدار، ففي هذه الصورة وقعت المعاوضة بين السكة و السكة لا بين الفلز و الفلز، فلا يترتب على هذه المعاملة إلا أحكام المعدودات فإن السكة من المعدودات، و لا ضير في زيادة الفلز في طرف بالنسبة إلى طرف آخر؛ إذ لا تقع المعاملة بينهما، و الممنوع من التفاضل هو التفاضل في المعاملات، و المقام ليس كذلك. و ثالثها: ان المقصود بالمعاملة هو فلزها و مالية السكة مستقلة تبعاً لمعاملة فلزها، ففي هذه الصورة كان الأمر بعكس ما مر في الصورة السابقة، فيترتب عليها أحكام الموزونات كما لا يخفى (مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، ج ٢٦، ص: ١٥ و ١٦)

درباره واحد های پول ایران و واژه خارجی ریال که به معنی واقعی است و برای ایجاد ذهنیت واقعی بودن پولهای حکومتی در غرب انتخاب شده بود آمده است:

نام ریال برای واحد پول رسمی کشور از واژه پرتغالی /اسپانیایی رئال (Real) که معادل با واژه انگلیسی رویال (Royal) می باشد، گرفته شده است. این نام که یکبار در زمان محمدشاه قاجار و بار دیگر در سال ۱۳۰۸ و در زمان رضاشاه بجای قران واحد پول رسمی کشور شد، واژه ای بود که استعمارگران اسپانیایی و پرتغالی در میان

مستعمرات خود رواج داده بودند و در زمان نفوذ و حضور پرتغالیان در خلیج فارس، در منطقه خاورمیانه رایج گردیده بود. این نام هم‌اکنون واحد پول رسمی کشور ایران و چندین کشور دیگر همچون عربستان سعودی، عمان، قطر، یمن و برزیل است. با اینکه بیش از دویست سال از زمان محمدشاه و هشتاد سال از زمان رسمیت نام ریال در ایران می‌گذرد و این نام تاکنون بر روی میلیاردها قطعه اسکناس و سکه درج شده است، اما مردم به نحو حیرت‌انگیزی در قبال بکار بردن آن از خود مقاومت نشان داده و جز در اسناد رسمی و اداری از آن استفاده نکردند. نام ریال عملاً در گویش مردم ایران بکار نرفت و بنا به محرکی ناشناخته نتوانست جای سه نام قدیمی‌تر، یعنی تومان (واحد شمارش مغولی به معنی ده هزار)، قران (برگرفته از نام صاحبقران که نام کاخ قاجاری بود) و زار مخفف هزار را بگیرد. چنانچه قرار بر تغییر نام واحد پول کشور باشد، شایسته است که نام پول رسمی کشور دارای خاستگاه زبانی و تاریخی باشد و گزینش نامی غیر ایرانی یا نامی جدید و نوآورانه مناسب سابقه و جایگاه تاریخی آن نیست. چراکه ایران از نخستین کشورهای دارای پول، و از نخستین کشورهای پدیدآورنده پول سراسری بوده و لازم است تا نام پول با رویکرد به این پیشینه تاریخی برگزیده شود. شمش‌ها و حلقه‌های نقره‌ای که با ۲۶۵۰ سال قدمت در تپه نوشیجان ملایر پیدا شده و هر کدام وزن و شناسه خاصی داشته‌اند، نمونه‌هایی از این نخستین پول‌ها و ابزارهای واسط مبادلاتی هستند دومین نام مناسب برای واحد پول کشور، همانا «دینار» است. دینار نام واحد پول و سکه طلای ایران در عصر ساسانیان بوده است... برخلاف نظر کسانی که این واژه را عربی یا رومی می‌انگارند و بر آن خرده می‌گیرند، باید گفت که دینار نه تنها واژه‌ای عربی نیست، که به احتمال زیاد واژه‌ای رومی هم نیست و دارای خاستگاه لغوی و تاریخی ایرانی است (رضا مرادی غیاث آبادی، صفحه سوم روزنامه اطلاعات ۲۰ مرداد ۱۳۹۰)

در ادامه این مقاله نیز نکات جالبی درباره واحدهای پول ایرانی و دلیل نامناسب بودن آنها برای نامگذاری واحد پول ایرانی جدید آمده است:

پشیز: با اینکه از زمان ساسانیان نامی ایرانی برای سکه‌های مسی و برنجی بوده، اما دارای مفهومی معادل با کم‌ارزش یا بی‌ارزش. / پاپاسی، تسو، جندک، پول سیاه: به دلیل مفهوم معادل با کم‌ارزش یا بی‌ارزش. / غاز، قاز، فلس، قارا پول: به دلیل خاستگاه زبانی و غیر ایرانی و نیز مفهوم معادل با کم‌ارزش یا بی‌ارزش. / شاه‌ی، عباسی، غازیگی: به دلیل انتساب به شخص خاص که شاه عباس صفوی باشد و ریشه غیر ایرانی بعضی از آنها. / اشرفی: به دلیل اینکه در اصل نام پول نبوده و به نوعی سکه طلای تشریفاتی در زمان صفویان اطلاق می‌شده است. / نادری: به دلیل انتساب به شخص خاص که نادرشاه افشار باشد. / زار، هزار، بیستی: به دلیل اینکه نام واحد پول نبوده و صرفاً مفهوم هزار واحد و بیست واحد را می‌رسانده‌اند. / صَنّار: به دلیل اینکه نام واحد پول نبوده و صرفاً مخفف

«صد دینار» بوده است. / قران (مخفف صاحبقران): به دلیل خاستگاه غیر ایرانی و نیز به دلیل انتساب به شخص خاص که فتحعلی شاه یا ناصرالدین شاه قاجار باشد. (همان)

جالب است که امضای اولین اسکناسهای ایران در زمان ناصر الدین شاه قاجار توسط دو انگلیسی انجام می شده است:

اسکناس‌های اولیه که تاریخ صدور آنها ۱۸۹۰ و ۱۸۹۱ است با امضای دستی و پس از آن با امضای چاپی و امضای ژوزف رابینو و آرتور گراندی است. مهر مخصوص اولیه مأمور دولتی در بانک شاهنشاهی به شکل دایره و با نوشته «ثبت و ملاحظه شد» در بالا و نوشته «مأمور محترم دولت علیه ایران» زیر آن بوده که بعد از مدت کوتاهی جای خود را به مهر مخصوص بیضی نگاتیو داد. امضای اسکناس ۱ تومانی با امضای دستی: ژوزف رابینو به عنوان مدیر کل بانک شاهنشاهی و پیت به عنوان دفتردار کل یا خزانه دار است. (ویکی پدیا مدخل فهرست اسکناس های ایران)

البته انگلیس تنها کشوری نبود که در پول ایران طمع کرد بلکه آلمان هم تلاش نافرجامی داشت:

در طی جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ میلادی) و برای مبارزه علیه جبهه متحد روسیه و بریتانیا در خاورمیانه، دولت آلمان تصمیم به ارائه پول به انقلابیون ایران در کرمانشاه و همدان گرفت. این پول توسط اسکناسهای ارزی آلمان در آن زمان تأمین گردید. این پول که به عنوان کمک هزینه ارائه می شد، در قالب اسکناسهای ۵ تا ۱۰۰۰ مارکی آلمان بود. از آنجا که ایرانیان آن زمان با ارز و زبان آلمانی‌ها آشنا نبودند و ارزش هر اسکناس را نمی شناختند، دولت آلمان ارزش هر یک را بر اساس طلا و نقره محاسبه کرد و مقدار معادل آن را با قران، شاهی و تومان که پول‌های رایج آن زمان ایران بود محاسبه و با رنگ قرمز بر روی آنها چاپ کرد. جالب آنکه خط نوشتاری سورشازرها از دو الگوی خط نستعلیق و ثلث پیروی می کنند؛ بطوریکه عدد پنج بر روی اسکناس‌های مختلف بدو شکل ۵ و ۵ درج شده است. (همان - برای مشاهده تصاویر اسکناسها به ویکی پدیا مدخل اسناس های ایران مراجعه نمایید)

در منبع دیگری نیز برخی یکه‌های پول ایران در طول زمان چنین آمده است:

براساس ماده یک قانون پولی و بانکی کشور، واحد پول ایران ریال است و هر ریال به ۱۰۰ دینار تقسیم می شود اما چون ریال واحد کم‌ارزشی است، تقسیمات آن در حسابداری به کار نمی رود. واحد پول ایران در اواخر دوره قاجاریه تومان بوده و هر تومان برابر ۱۰ قران بود. طبق قانون آحاد در سال ۱۳۰۸ خورشیدی واحد پول از تومان به ریال تغییر یافت، این قانون از سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۲ میلادی) اجرایی شد ولی واحد غیررسمی تومان (۱۰ ریال)

همچنان برای شمارش پول در ایران به‌کار می‌رود. بر پایه قانون پولی و بانکی مصوب سال ۱۳۳۹ هر ریال برابر ۱۱۷۲۱۶/۰ گرم طلای خالص (۲۴ عیار) یعنی هر گرم طلا برابر ۸۵/۲۴ ریال در نظر گرفته شده است. همچنین بر اساس قانون پولی و بانکی مصوب سال ۱۳۵۱ هر ریال برابر ۰/۰۱۰۸۰۵۵ گرم طلای خالص است، یعنی هر گرم طلا برابر ۹۲/۵۴ ریال بوده است. (خبرگزاری تسنیم ۲۵ خرداد ۹۴)<sup>۱۶</sup>

واحد سکه طلای ساسانی برابر ۲۰ درم	dinar	دینار
واحد سکه نقره ساسانی، در حال حاضر واحد پول ارمنستان است.	deram	درم
سکه نقره ساسانی به‌وزن یک‌ششم درم	dong	دانگ (دانق عربی)
سکه مسین دوره ساسانی	pashiz	پشیز
واحد سکه‌های نقره دوره اسلامی در ایران	darham	درم (درهم عربی)
واحد سکه‌های مسین دوره اسلامی در ایران	folios	فلوس
واحد سکه طلای سلطان محمود غزنوی	yamini	یمینی
واحد سکه دوره غزنویان	mahmoudi	محمودی
واحد سکه مسین دوره تیموریان	tonge	تنگه
واحد اسکناس دوره ایلخانی سال ۶۹۳ ق. در چین نیز رایج بوده است.	chav	چاو
واحد سکه صفوی، زندیه، افشاریه، قاجار و پهلوی، معادل ۵۰ دینار یا دو پول	shahi	شاهی

<sup>۱۶</sup> <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1394/03/25/768904/>

سکه ریز مسین دوره صفوی و قاجار (سکه معروف پنغازی) پنج دینار	ghazi	غازی
سکه کوچک مسی دوره قاجار معادل بیست و پنج دینار	pool	پول
سکه طلا برگرفته از نام ملک اشرف ایوبی از دوره صفویه رایج بوده است.	ashrafi	اشرفی
معادل ۱۰۰ دینار، از نام سلطان محمد خدابنده گرفته شده است.	mohammadi	محمدی
سکه مسین یک دهم شاهی در دوره صفویه ده دینار	ghazbeyki	غازبکی
سکه معادل دوهزار دینار یا نیم متقال طلا یا شش نخود	dozari	دوزاری
سکه بیضی شکل دوره صفوی، هر ۵/۲ بیستی معادل یک شاهی بود.	bisti	بیستی
سکه نقره از نام شاه عباس صفوی گرفته شده است. معادل چهار شاهی و دویست دینار	abbasi	عباسی
سکه طلا دوره صفوی، زند، افشاریه	mohrashrafi	مهراشرفی
سکه مسین دوره زندیه و قاجار معادل صد دینار	sannari	سناری
سکه نقره به ارزش پانصد دینار دوره افشاریان	ruppi	روپی
سکه نقره به ارزش پانصد دینار دوره افشاریان	naderi	نادری
سکه نقره به ارزش پانصد دینار دوره افشاریان	ruppieh	روپیه
سکه نقره برابر ۱۲۵۰ دینار قاجاریه و دوره پهلوی و جمهوری اسلامی معادل صد دینار	rial	ریال
سکه طلای دوره قاجار و پهلوی اول معادل ده هزار دینار (در اصل ریشه مغولی دارد).	toman	تومان
سکه مسین قاجاری	papati	پاپتی
سکه مسین قاجاری	papassi	پاپاسی

شمش نقره ضرب لار	lari	لاری
سکه مسین در بخشهایی از ایران رایج بوده و در حال حاضر از اجزای واحد پول ترکیه	qurush	قروش
سکه نقره قاجار معادل هزار دینار	qiran	قران
سکه نقره فتحعلی شاه قاجار معادل هزار دینار	sahibqiran	صاحبقران
سکه طلای قاجاریه معادل پنجهزار دینار و معادل نیم مثقال طلا (دوازده نخود)	panzari	پنجهزاری
سکه نقره معادل بیست و پنج دینار قاجاریه	poolesefid	پول سفید
سکه مسین معادل ۵/۱۲ دینار دوره قاجار	poolesiah	پول سیاه

### تاریخ پول در اروپا و آمریکا:

نبرد های پولی فقط به تاریخ باستان محدود نبوده است و در جنگهای جهانی نیز نمونه هایی از تحمیل پول وجود داشته است. مثلا داستان تحمیل پول در اروپا توسط متفقین چنین آمده است :

منظور از پول کاغذی الزامی، پولی است که ارزش و قیمت ذاتی ندارد. ارزش و قیمت فقط به وسیله قانون و حکومت به آن داده می شود؛ به طور نمونه می توان از پول نظامی (military currency) نام برد که اشغالگران در زمان جنگ در کشورهای تحت اشغال انتشار می دهند. در ایتالیای تحت اشغال، پولی به جریان افتاد که براساس دلار محاسبه می شد. انگلیسی ها نیز در مناطق اشغالی از سفته های نظامی (military promissory notes) بهره می گرفتند. آلمانی ها نیز در سرزمین های تحت اشغال برای پرداخت های کلان دو نوع پول با عنوان «اسکناس صندوق اعتباری رایش» و «گواهی نیروهای مسلح» به کار می بردند. هدف از انتشار پول نظامی به وسیله قوای اشغالگر آن است که در کشور تحت اشغال، وسیله مبادله ای که در کشور به وسیله مقام ناشر قابل کنترل است، در جریان باشد (پول در اقتصاد اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۷۴ش ص ۴۱ و ۴۲).

پول کاغذی کاملاً در اختیار حکومت است و هر لحظه هر بلایی بخواهند سر هر کشوری بیاورند می توانند بوسیله آن بیاورند مگر این که مردم هوشیار باشند و مبادلات را با طلا و نقره و کالا به کالا و امثال آن پیگیری کنند. البته امروزه حکومت ها و استعمار جهانی فقط به چاپ و مدیریت اسکناس قانع نیستند و با امکانات دیجیتالی خواهان رصد کلیدی تراکنش های مالی با اف ای تی اف هستند. باری همیشه در مقابل هر الگوریتم رمزگذاری یک الگوریتم رمزشکنی هم وجود دارد و لذا بسیاری از افراد برای فرار از چنگ حکومت دولتی بر پول، به روش های مختلف پولشویی و تهاتر روی می آورند کما اینکه در داستان اکبر طبری و پرونده پدیده هم مکرر از پولشویی و تهاتر استفاده شده بود.

تا قبل از پولهای کاغذی و اسکناسی، پولهای اروپایی و آمریکایی هم طلا و نقره بودند و فقط اسم های متفاوتی داشتند مثلاً روبل و لیره آمریکا و روسیه و عثمانی و انگلیسی که از جنس طلا بودند و فرانک و روپیه از جنس نقره بوده است. (الأوزان و المقادیر، نرم افزار جامع فقه ص: ۱۶۲ و ۱۶۳ و کتب فقهی دیگر)

در جنگهای تاریخی یکی از مهمترین آسیب های حکومت ها به هم، باطل کردن پول حکومتی کشور شکست خورده توسط کشور پیروز بود. مثلاً در جنگ های ایران و روم این اتفاق زیاد می افتاد و در مناطق زیر نظر هر امپراطوری کسی حق معامله با پول امپراتوری دشمن را نداشت. علامه طباطبایی رحمه الله به باطل شدن پول روسیه و آلمان در جنگ جهانی اشاره نموده و می فرماید این ابطال موجب اختلال نظام این دو کشور شد.

وقد شاهدنا فی الحربین العالمیین الأخرین ماذا أوجده بطلان اعتبار نقود بعض الدول - کالمنات فی الدولة التزاریة والمارک فی الجرمن - من البلوی وسقوط الثروة واختلال أمر الناس فی حیاتهم، والحال فی کنزهما ومنع جریانهما بین الناس هذا الحال. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۲۶۲)



یک: درهم

درباره ی واژه ی درهم برخی از اهالی تحقیق گفته اند واژه ای عربی و اصیل است<sup>۱۷</sup> و برخی هم آن را معرب از درم فارسی دانسته اند<sup>۱۸</sup>. در هر حال در روایات شریفه به سکه ی نقره درهم اطلاق شده است. زکات درهم نیز یک چهلم است که از دویست درهم آغاز می شود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ: فِي كُلِّ مِائَتِي دَرَاهِمٍ خَمْسَةُ دَرَاهِمٍ مِنَ الْفِضَّةِ وَإِنْ نَقَصَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ زَكَاةٌ وَ مِنَ الذَّهَبِ مِنْ كُلِّ عِشْرِينَ دِينَارًا نِصْفُ دِينَارٍ وَإِنْ نَقَصَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ. (الكافي ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۵۱۵

جالب است مقدار نصاب طلا و نقره هم با همان مقیاس ده درهم برابر است با یک دینار، مساوی می شود کما اینکه در روایتی هم به این موضوع تصریح شده است:

عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مَا أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِيهِ الزَّكَاةُ قَالَ مِائَتَا دَرَاهِمٍ وَ عِدْلُهَا مِنَ الذَّهَبِ (الكافي ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۵۱۶

در روایت دیگری هم به این که قیمت هر دینار ده درهم است در مقام تقنین و تشریح تصریح شده است:

وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى يَقُولُ كَانَتْ الدِّيَّةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ فَأَقْرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ إِنَّهُ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الْبَقَرِ مِائَتِي بَقْرَةً وَ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الشَّاةِ أَلْفَ شَاةٍ وَ عَلَى أَهْلِ الْحُلَلِ مِائَةَ حُلَّةٍ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَمَّا رَوَاهُ ابْنُ أَبِي لَيْلَى فَقَالَ كَانَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الدِّيَّةُ أَلْفُ دِينَارٍ وَ قِيمَةُ الدِّينَارِ عَشْرَةُ دَرَاهِمٍ وَ عَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ عَلَى أَهْلِ الْوَرَقِ عَشْرَةُ أَلْفِ دَرَاهِمٍ وَ عَشْرَةُ أَلْفِ لِأَهْلِ الْأَمْصَارِ وَ لِأَهْلِ الْبُؤَادِي الدِّيَّةُ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ وَ لِأَهْلِ السَّوَادِ مِائَتَا بَقْرَةٍ أَوْ أَلْفُ شَاةٍ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص: ۱۰۷)

۱۷ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص: ۲۰۶

۱۸ بقیه ی کتب لغت موجود در نرم افزار قاموس التور

در روایت شریف دیگری ریشه ی نقود درهم معرفی شده است و چنین بیان شده است که معیار درهم است:

عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَيْنَ الْمَالِ الدَّرَاهِمُ وَكُلُّ مَا خَلَا الدَّرَاهِمَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ مَتَاعٍ فَهُوَ عَرَضٌ مُرْدُودٌ ذَلِكَ إِلَى الدَّرَاهِمِ فِي الزَّكَاةِ وَالذِّيَّاتِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٣، ص: ٥١٧)

در روایت شریفه دیگری آنچه از آلیاژ فلزات دیگر که در سکه ها به نقره افزوده می شود خبیث نامیده شده است و در محاسبه ی زکات فقط بخش نقره ی سکه لحاظ می شود نه کل وزن سکه:

عَنْ زَيْدِ الصَّائِعِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي كُنْتُ فِي قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى خُرَّاسَانَ يُقَالُ لَهَا بُخَارَى فَرَأَيْتُ فِيهَا دَرَاهِمَ تَعْمَلُ ثَلَاثَ فِضَّةٍ وَثَلَاثَ مِسٍّ وَثَلَاثَ رِصَاصٍ وَكَانَتْ تَجُوزُ عِنْدَهُمْ وَكُنْتُ أَعْمَلُهَا وَانْفَقْتُهَا قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا كَانَتْ تَجُوزُ عِنْدَهُمْ فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ وَهِيَ عِنْدِي وَفِيهَا مَا يَجِبُ عَلَيَّ فِيهِ الزَّكَاةُ أَزَكِّيها قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا هُوَ مَالٌ قُلْتُ فَإِنْ أَخْرَجْتَهَا إِلَى بَلَدَةٍ لَا يَنْفِقُ فِيهَا مِثْلَهَا فَبَقِيَتْ عِنْدِي حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ أَزَكِّيها قَالَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ أَنَّ فِيهَا مِنَ الْفِضَّةِ الْخَالِصَةِ مَا يَجِبُ عَلَيْكَ فِيهَا الزَّكَاةُ فَزَكِّ مَا كَانَ لَكَ فِيهَا مِنَ الْفِضَّةِ الْخَالِصَةِ وَدَعْ مَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْخَبِيثِ قُلْتُ وَ إِنْ كُنْتُ لَا أَعْلَمُ مَا فِيهَا مِنَ الْفِضَّةِ الْخَالِصَةِ إِلَّا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ فِيهَا مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ قَالَ فَاسْبِكْهَا حَتَّى تَخْلُصَ الْفِضَّةُ وَ يَحْتَرِقَ الْخَبِيثُ ثُمَّ يَزَكِي مَا خَلَصَ مِنَ الْفِضَّةِ لِسَنَةِ وَاحِدَةٍ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٣، ص: ٥١٧)

از روایت بالا به دست می آید که عیارگذاری و آلیاژ سازی نقره و طلا در اسلام مردود است.

درباره وجه تسمیه ی درهم و دینار در احادیث شریفه آمده است:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ: أَتَى يَهُودِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيهَا سَأَلَهُ لِمَ سُمِّيَ الدَّرَاهِمُ دَرَاهِمًا وَالدِّينَارُ دِينَارًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا سُمِّيَ الدَّرَاهِمُ دَرَاهِمًا لِأَنَّهُ دَارُهُمْ مِنْ جَمْعِهِ وَ لَمْ يُنْفَقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَوْرَثَهُ النَّارَ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الدِّينَارُ دِينَارًا لِأَنَّهُ دَارُ النَّارِ مِنْ جَمْعِهِ وَ لَمْ يُنْفَقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَوْرَثَهُ النَّارَ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧٠، ص: ١٤٠ و ١٤١).

در لغت نامه دهخدا مدخل درم آمده است:

درم: زری که معروف بوده و درهم معرب آن است (آندراج) شصت پشیز، ده یک دینار (یک دهم دینار)، درم:

مقیاس وزن با وزنی معادل شش دانگ و هر دانگ معادل دو قیراط (ناظم الاطباء)

## دو: دینار

درباره ی ریشه ی واژه ی دینار برخی اهل تحقیق معتقدند واژه ی خالص عربی است<sup>۱۹</sup>. برخی دیگر آن را معرب از اصلی فارسی دانسته و اصل فارسی آن را دَنَار یا "دین آر" یعنی آنچه دین آن را به وجود آورده است نقل کرده اند.<sup>۲۰</sup>

قال تعالی: مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ بِدِينَارٍ [آل عمران / ۷۵]، أصله: دَنَارٌ، فأبدل من إحدى التَّوْنين ياء، وقيل: أصله بالفارسية دین آر، أي: الشريعة جاءت به. (مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی ج ۱ ص ۳۱۸)

عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ لَا يُحِبُّهُمَا إِلَّا مَنْ كَانَ مِنْ جَنْسِهِمَا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِلَيْهِ إِلَّا الذَّهَبُ الَّذِي ذَهَبَ بِالذَّيْنِ وَالْفِضَّةُ الَّذِي أَفَاضَ الْكُفْرَ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۰، ص: ۱۴۱)

قَالَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدِّينَارُ دَاءُ الدَّيْنِ (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۰، ص: ۱۴۰)

عَنْ مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ حَجْرَانِ مَمْسُوخَانِ فَمَنْ أَحَبَّهُمَا كَانَ مَعَهُمَا. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۰، ص: ۱۳۹)

در روایت شریف نبوی آمده است که هر دینار ۲۴ قیراط است:

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: الدينار اربعة وعشرون قيراطا (موسوعه حديث نبوی ج ۷ ص ۴۲۱)

در حدیث است:

«لكل أمة عجل، وعجل هذه الأمة الدينار والدرهم هر امتی را گوساله ای (بتی) است، و گوساله (بت) این امت

دینار و درهم است (الحياة / ترجمه احمد آرام، ج ۴، ص: ۱۶۴)

---

<sup>۱۹</sup> التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۳، ص: ۲۵۲

<sup>۲۰</sup> شفاء الغليل، احمد خفاجی، ص: ۱۵۲

در کتب لغت درباره ورق چنین آمده است:

و الْوَرِقُ وَ الرَّقَّةُ اسْمٌ لِلدَّرَاهِمِ، تَقُولُ: أَعْطَاهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ رَقَّةً، لَا يَخَالُطُهَا شَيْءٌ مِنَ الْمَالِ غَيْرِهِ (كتاب العين، ج ۵، ص: ۲۱۰)

و الْوَرِقُ: الدَّرَاهِمُ بَعِينِهَا، وَ رُبَّمَا جُمِعَتْ فَقِيلَ: أَوْرَاقٌ... وَ يُقَالُ: رَجُلٌ وَرَاقٌ، إِذَا كَثُرَ وَرَقُهُ (جمهرة اللغة، ج ۲، ص: ۷۹۶)

الْوَرِقُ بِالْكَسْرِ: الدَّرَاهِمُ. قَالَ تَعَالَى: فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ [الكهف / ۱۹] (مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۸۶۶)  
[الْوَرِقُ]: ورق الشجرة معروف، و كذلك الورق الذي يُكتب فيه. الوَرِقُ: القِطْعُ المستديرة من الدم. (شمس العلوم، ج -  
۱۱، ص: ۷۱۲۵)

[الْوَرِقُ]: الفضة، و إِذَا ضُرِبَتْ دَرَاهِمٌ فَهِيَ وَرِقٌ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ وَ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَ حَمَزَةٌ بِسُكُونِ الرَّاءِ، عَلَى التَّخْفِيفِ، وَ عَنِ عَاصِمٍ وَ يَعْقُوبَ رَوَايَتَانِ؛ وَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ، وَ لَا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ، وَ لَا الْبُرَّ بِالْبُرِّ وَ لَا الشَّعِيرَ بِالشَّعِيرِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، يَدَأُ بِيَدٍ» (شمس العلوم، ج - ۱۱، ص: ۷۱۲۶)

وَرِقٌ: بَرَكٌ. وَ طَفِقًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ طُه: ۱۲۱.... وَاحِدٌ آنَ وَرَقُهُ اسْتِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا  
انعام: ۵۹. وَرِقٌ: (بفتح أول و كسر دوّم) فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ كَهْفٌ: ۱۹. وَرِقٌ كَهْ بِا كَسْرٍ وَ سُكُونِ  
راءِ خَوَانِدِهِ شَدِيدٌ بِمَعْنَى دِرْهَمٍ اسْتِ دَرِ مَصْبَاحٍ جَمْعُ آتَرَا اَزْ فَا رَابِي اَوْرَاقٍ نَقْلٌ كَرَدِهِ ولى طَبْرَسِي وَ رَاغِبٌ وَرِقٌ رَا  
دِرْهَمٍ كَفْتَهُ اَنْدِ يَعْنِي: يَكُ نَفْرٌ رَا بَا اَيْنَ دِرْهَمٍ بِشَهْرٍ بَفْرَسْتِيد... دَرِ نَهَجٍ - الْبَلَاغَةُ حَكَمَتْ ۳۸۱ فَرْمُودِهِ: «فَاخْزُنْ لِسَانَكَ  
كَمَا تَخْزُنْ ذَهَبَكَ وَ وَرِقَكَ فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً». (قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۲۰۳)

قَوْلُهُ تَعَالَى فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ [۱۸ / ۱۹]. الْوَرِقُ بِفَتْحِ الْوَاوِ وَ كَسْرِ الرَّاءِ: الْفِضَّةُ. وَ الْوَرِقُ: الدَّرَاهِمُ  
الْمَضْرُوبَةُ. وَ كَذَلِكَ الرَّقَّةُ، وَ الْهَاءُ عَوْضٌ مِنَ الْوَاوِ. وَ مِنْهُ الْخَبْرُ "فِي الرَّقَّةِ رُبْعُ الْعُشْرِ". قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: وَ فِي الْوَرِقِ  
ثَلَاثُ لُغَاتٍ حَكَاهُنَّ الْفَرَاءُ. وَ قَرِئَ بِهَا فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ: وَرِقٌ بِفَتْحِ الْوَاوِ وَ كَسْرِ الرَّاءِ. وَ وَرِقٌ بِفَتْحِ الْوَاوِ وَ سُكُونِ  
الرَّاءِ. وَ وَرِقٌ بِكَسْرِ الْوَاوِ وَ سُكُونِ الرَّاءِ. وَ فِي الْحَدِيثِ "إِنَّهُ عَ كَرَهُ صَكَ الْوَرِقِ حَتَّى يَقْبِضَ" يَعْنِي حَرَمَ. وَ الصِّكُّ:  
كِتَابٌ كَالسَّجْلِ مَعْرَبٌ. وَ الْوَرَّاقُ: كَثِيرُ الدَّرَاهِمِ. (مجمع البحرين، ج ۵، ص: ۲۴۶)

وَرَقَّةٌ: [ورق]. (س). صَحِيفَةٌ، رُقْعَةٌ، طِرْسٌ، قِرْطَاسٌ. (المكثز العربي المعاصر، المتن، ص: ۱۱۶)

رَجُلٌ وَرَاقٌ وَ مُورِقٌ: كَثِيرُ الْوَرِقِ وَ الدَّرَاهِمِ... وَ الْوَرَّاقُ: مَعْرُوفٌ، وَ صَنَعْتُهُ الْوَرَّاقَةَ. (المحيط في اللغة، ج ٦، ص: ١٧)  
الْوَرِقُ: الدَّرَاهِمُ الْمَضْرُوبَةُ... وَ رَجُلٌ وَرَاقٌ، وَ هُوَ الَّذِي يُورِقُ وَ يَكْتُبُ. وَ وَرَاقٌ أَيْضاً: كَثِيرُ الدَّرَاهِمِ. (الصحاح، ج ٤، ص: ١٥٦٤)

الورق: السكّة المضروبة من الفضة. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ١٠، ص: ١٩٥)  
يأخذ الزكاة من ناض المال ، و هو ما كان ذهباً أو فضةً عينا أو ورقاً. (الإفصاح، ج ٢، ص: ١٢٣١)  
وَرَقَةٌ يَكُورِقُ وَرَقًا، وَرَقٌ جَمْعٌ، أَوْرَاقٌ جَمْعٌ، وَرَاقٌ كِتَابٌ فَرُوشٌ كِرَاسِهِ نَوَيْسٌ كِرَاسِهِ فَرُوشٌ (مقدمة الأدب، متن، ص: ٤٩)

وَرِقٌ [وَرِقٌ وَرَقٌ] مَثَلٌ، سِيمٌ، نَقَرُهُ مِيخَزُهُ أَوْرَاقٌ جَمْعٌ، رِقَةٌ مُتْرَادِفٌ، الْوَرِقُ وَ الرِقَّةُ الْمَضْرُوبُ مِنَ الْفِضَّةِ كَالْعَيْنِ مِنَ الذَّهَبِ (مقدمة الأدب، متن، ص: ٦٥)

از مجموع مطالب گفته شده چنین بر می آید که ورق به صفحه ای که روی آن منقوش شود گفته می شود به همین اعتبار به درهمی که سکه شده است و روی آن منقوش شده است نیز گفته می شود، و به برگ درختان نیز که نقش نگار رگبرگها روی آن طرح افکنده است نیز گفته شده است. کاغذهای نوشته شده را نیز اوراق گفته اند.

#### چهار: نقدین

درباره ی نقد در کتب لغت چنین آمده است:

النَّقْدُ: تَمْيِيزُ الدَّرَاهِمِ وَ إعطَاؤها إِنْسَانًا وَ أَخَذَهَا (كتاب العين، ج ٥، ص: ١١٨)  
وَ نَقَدْتُ الدَّرَاهِمَ وَ انْتَقَدْتُهَا، إِذَا أَخْرَجْتَ مِنْهَا الزَّيْفَ. وَ الدَّرَاهِمُ نَقْدٌ، أَي وَازِنٌ جَيِّدٌ. (الصحاح، ج ٢، ص: ٥٤٥)  
النون و القاف و الدال أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على إبرازِ شيءٍ و بُروزه... و من الباب: نَقَدَ الدَّرَاهِمَ، وَ ذَلِكَ أَنْ يُكشِفَ عَنْ حَالِهِ فِي جُودَتِهِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ. وَ دَرَاهِمٌ نَقْدٌ: وَازِنٌ جَيِّدٌ، كَأَنَّهُ قَدْ كُشِفَ عَنْ حَالِهِ فَعُلِمَ (معجم مقاييس اللغة، ج ٥، ص: ٤٦٧)

وَ نَقَدَ النُّقَادُ الدَّرَاهِمَ: مَيِّزٌ جَيِّدٌ مِنْ رَدِيئِهَا. وَ نَقْدٌ جَيِّدٌ، وَ نَقَوْدٌ جِيَادٌ.. وَ مِنَ الْمَجَازِ: هُوَ مِنْ نُقَادَةِ قَوْمِهِ: مِنْ خِيَارِهِمْ. وَ نَقَدَ الْكَلَامَ. وَ هُوَ مِنْ نَقَدَةِ الشَّعْرِ وَ نُقَادِهِ (أساس البلاغة، ص: ٦٥٠)

[نَقَدْتُ]: نَقَدْتُهُ دَرَاهِمًا، وَ نَقَدْتُ لَهُ دَرَاهِمًا نَقْدًا، وَ عَنِ ابْنِ عَمْرٍ: مَنْ اشْتَرَى عَبْدًا وَ اشْتَرَطَ أَنَّهُ إِنْ لَمْ يُنْقَدِ الثَّمَنُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَبِيعُ بَيْنَهُمَا صَحَّ الْبَيْعُ (شمس العلوم، ج-۱۰، ص: ۶۷۲۱)

الدَّرْهَمُ نَقْدٌ أَوْ وَازِنٌ جَيِّدٌ. وَ نَاقَدْتُ فَلَانًا إِذَا نَاقَشْتَهُ فِي الْأَمْرِ .. فِي حَدِيثِ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّهُ قَالَ: إِنْ نَقَدْتَ النَّاسَ نَقْدُوكَ وَ إِنْ تَرَكَتَهُمْ تَرَكَتَهُمْ تَرَكَوكَ. ؛ مَعْنَى نَقَدْتَهُمْ أَيْ عَيْبْتَهُمْ وَ اغْتَبَيْتَهُمْ قَابِلُوكَ بِمِثْلِهِ (لسان العرب، ج ۳، ص: ۴۲۵ و ۴۲۶)

عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَيْسَى الْقَاسَانِيِّ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ الْمِيسِرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ قَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ فَكَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُخْرِفَتْ بِأَيَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ الدَّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ الْمُموَهَّةِ النَّظَرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ وَ الْبَصْرَاءُ بِهِ خُبْرَاءُ (المحاسن، ج ۱، ص: ۲۲۹ و ۲۳۰)

از مجموع مطالب گفته شده چنین بر می آید که اصل در نقد تمییز و پاکسازی پولهای درست از پولهای تقلبی بوده است و به مرور این عمل که ملازم و همراه با اتمام معامله و پرداخت پول بوده است مجازا به معنی رسیدن پول به دست طلبکار هم استعمال شده است. و در مطلق هر گونه پاکسازی و بررسی کیفی در مورد شعر و حدیث نیز از نقد استفاده کرده اند کما اینکه امروزه نیز به همین معنا به کار می رود. درهم نقد شده به معنی درهم بررسی شده و تصفیه شده بوده است و بعدا در مورد مطلق درهم نیز به دلیل مدعی خالص بودن صاحب آن استفاده شده است و امروزه هم هر کس که مدعی است پولش خالص و آماده ی رسیدن به دست مشتری است به آن پول نقد و حاضر و آماده می گوید. در هر حال استعمال آن در مورد طلا و نقره مجازی است و از باب استعمال وصف در موصوف جهت اختصار است.

پنج: زیف

الزَّيْفُ: الرَّدَىءُ مِنَ الدَّرَاهِمِ (جمهرة اللغة، ج ۲، ص: ۸۲۲)

الزَّيْفُ مِنَ حَنْقِهِ الدَّرَاهِمِ، وَ يُقَالُ: زَافَتْ عَلَيْهِ دَرَاهِمُهُ، وَ هِيَ تَزْيِفُ، أَيْ: صَارَتْ مُرَدودَةً لِعِشِّ فِيهَا، وَ قَدْ زَيَّفَتْ: إِذَا رُدَّتْ. وَ رُوِيَ عَنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ زَافَتْ عَلَيْهِ دَرَاهِمُهُ فليَأْتِ بِهَا السُّوقَ وَ ليشْتَرِ بِهَا سَحَقَ ثَوْبٍ، وَ لَا يُحَالِفِ النَّاسَ

عَلَيْهَا أَنَّهُ جَيَادٌ. (تهذيب اللغة، ج ۱۳، ص: ۱۷۹ و ۱۸۰)

الزَيْفُ: من وُصِفَ الدَّرَاهِمُ، يُقَالُ: زَافَتْ عَلَيْهِ دَرَاهِمُهُ أَي صَارَتْ مَرْدُودَةً لِعِشِّ فِيهَا، وَ قَدْ زُيِفَتْ إِذَا رُدَّتْ. ابن سيدة:  
زَافَ الدَّرَاهِمُ يَزِيْفُ زُيُوفًا وَ زُيُوفَةً: رَدُّوْهُ، فَهُوَ زَائِفٌ (لسان العرب، ج ٩، ص: ١٤٢)

زَافَ الدَّرَاهِمُ يَزِيْفُ زُيُوفًا، وَ زُيُوفَةً: رَدُّوْهُ، فَهُوَ زَائِفٌ، وَ الْجَمْعُ: زُيْفٌ، وَ كَذَلِكَ زَيْفٌ، وَ الْجَمْعُ: زُيُوفٌ... وَ زَافَ الدَّرَاهِمَ  
وَ زَيْفَهَا: جَعَلَهَا زُيُوفًا. وَ زَيْفَ الرَّجُلَ: بَهْرَجَهُ، وَ قِيلَ: صَغَّرَ بِهِ وَ حَقَّرَهُ، مَا خُوذُ مِنَ الدَّرَاهِمِ الزَّائِفِ، وَ هُوَ الرَّدِيُّ.  
(المحكم و المحيط الأعظم، ج ٩، ص: ٩٣)

زَافَتْ: الدَّرَاهِمُ (تَزِيْفُ) (زَيْفًا) مِنْ بَابِ سَارَ رَدُّوَتْ ثُمَّ وَصِفَ بِالْمَصْدَرِ فَقِيلَ دَرَاهِمُ (زَيْفٌ) وَ جُمِعَ عَلَى مَعْنَى الاسْمِيَّةِ  
فَقِيلَ (زُيُوفٌ) مِثْلُ فُلُسٍ وَ فُلُوسٍ وَ رَبَّمَا قِيلَ (زَائِفٌ) عَلَى الْأَصْلِ وَ دَرَاهِمُ (زُيْفٌ) مِثْلُ رَاكِعٍ وَ رُكَّعٍ (المصباح المنير  
في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ٢، ص: ٢٦١)

في حديث ابن مسعود رضى الله عنه «أنه باع نفاية بيت المال و كانت زُيُوفًا و قسيَّة» أى رديئة. يقال درهم زَيْفٌ و  
زَائِفٌ. (النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ٢، ص: ٣٢٥)

زَافَتْ الدَّرَاهِمُ تَزِيْفُ زَيْفًا مِنْ بَابِ سَارَ: رَدَاتُ ثُمَّ وَصِفَ بِالْمَصْدَرِ فَقِيلَ دَرَاهِمُ زَيْفٌ، وَ جُمِعَ عَلَى مَعْنَى الاسْمِيَّةِ فَقِيلَ  
زُيُوفٌ مِثْلُ فُلُسٍ وَ فُلُوسٍ. وَ دَرَاهِمُ زَائِفٌ مِثْلُهُ (مجمع البحرين، ج ٥، ص: ٦٨)

الدَّرَاهِمُ زُيُوفًا: صَارَتْ مَرْدُودَةً لِعِشِّ، دَرَاهِمُ زَيْفٌ وَ زَائِفٌ، أَوْ الْأَوَّلَى رَدِيَّةٌ (القاموس المحيط، ج ٣، ص: ٢٠٢)

مثلا درياه سكه ى مسى با روکش نقره كه مصداق زيوف است در روايت شريفى آمده است:

عن اميرالمومنين على عليه السلام: كَمَ مِنْ ضَلَالَةٍ زُخِرَتْ بِأَيَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَمَا يُزَخَرُ الدَّرَاهِمُ النُّحَاسُ بِالْفِضَّةِ  
الْمُؤَهَّهَةِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: ٩٥)

در حكومت هاى اسلامى در آفريقا تا سالها سكه ها طلا و نقره بود و اولين كسى كه در آفريقا سكه مسى ضرب كرد  
در تاريخ آمده است:

أبو عبد الله محمد بن يحيى بن عبد الواحد بن أبى حفص الهنتاتى، امير المؤمنين المستنصر ابن السعيد، من ملوك  
الدولة الحفصية بتونس. ولد سنة ٦٢٥ هـ. و بويع له بعد وفاة ابيه سنة ٦٤٧ هـ. أتنه بيعة أهل مكة سنة ٦٥٧ هـ. و هو  
أول من ضرب نقود النحاس بافريقية و كانت تضرب من الذهب و الفضة، و كانت علامته (الحمد لله و الشكر لله).  
أنشأ بتونس أبنية و آثارا فخمة، كان حازما شجاعا خبيرا بسياسة الملك، فيه شدة و عنف، و كانت تزف إليه كل ليلة

جاریه. توفی بتونس سنة ۶۷۵ هـ. ( «شذرات الذهب» ج ۵ ص ۳۴۹ و «الدولة الحفصية» ص ۵۵-۶۸ و هو فيه المنتصر، و «خلاصة تاریخ تونس» ص ۱۰۸ و «دول الإسلام» للذهبی ج ۲ ص ۱۳۶.)

بی کیفیت شدن و استهلاك تدریجی پول یکی از حوادث گریز ناپذیر در فضای اقتصاد است. اعتماد عمومی در فضای قدیم به وزن سکه ها بود و سکه ها در مواردی که شکمی وجود داشت و احتمال تخلف می رفت علاوه بر شمارش وزن هم می شدند. ضمن اینکه علاوه بر استفاده از مسکوک و ورق، دارایی هایی که به صورت عین طلا و نقره شبیه شمش و امثال آن بودند هم موضوع معامله قرار می گرفتند.

در حدیث ابن مسعود که از کتاب نهاییه گذشت چنین آمده بود که درهم های مستهلك بیت المال خریداری می شده است. در حال حاضر نیز اسکناس ها و سکه های فرسوده توسط بانک های مرکزی تعویض می شوند. این حدیث نشان می دهد در گذشته نیز درهم های معیوب و مستهلك از بیت المال تصفیه می شده است و برای ضرب مجدد فرستاده می شده است. اما زیوف تنها به سکه های مستهلك گفته نمی شود بلکه سکه های تقلبی و ناخالص نیز زیوف هستند.

شش: فلوس

در کتب لغت درباره فلوس چنین آمده است:

أَفْلَسَ الرَّجُلُ إِذَا صَارَ ذَا فُلُوسٍ بَعْدَ الدَّرَاهِمِ [وَأَفْلَسُ مَعْرُوفٌ، وَجَمْعُهُ فُلُوسٌ] (کتاب العین، ج ۷، ص: ۲۶۰)

أَفْلَسَ الرَّجُلُ، إِذَا لَمْ يَبْقَ لَهُ مَالٌ، كَأَنَّهَا صَارَتْ دَرَاهِمَهُ فُلُوسًا وَ زُيُوفًا، كَمَا يُقَالُ: أَخْبَثَ الرَّجُلُ، إِذَا صَارَ أَصْحَابَهُ خُبُثًا (تاج العروس، ج ۸، ص: ۴۰۲)

فَلَسٌ بِشَيْزٍ فُلُوسٌ جَمْعُ أَفْلَسٍ جَمْعُ (مقدمة الأدب، متن، ص: ۶۵ و ۶۶)

الفلس: الذي يُعامل به. و هو عملة مضرورية من غير الذهب و الفضة، و كانت تقدرُ بسُدسِ الدرهم. و هي تساوى اليوم جزءا من ألف جزء من الدينار في العراق. جمع القلّة: أفلس، و جمع الكثرة: فلوس. أفلس الرجل: صار إلى حال ليس له فلوس. و قيل: صار ذَا فُلُوسٍ بَعْدَ أَنْ كَانَ ذَا دَرَاهِمٍ، فَهُوَ مُفْلِسٌ (الإفصاح، ج ۲، ص: ۱۲۳۱)

الفلس - ج أفلس و فلوس: پول فلزی که در بعضی از کشورها متداول است. (فرهنگ ابجدی، متن، ص: ۶۷۱)



فِرْسٌ (مُقْلَسٌ): فِي جِلْدِهِ لُمَعٌ كَالْفُلُوسِ. (المغرب، ج ٢، ص: ١٤٩)

النَّمِي: الْفُلُوسُ مِنَ الرَّصَاصِ رُومِيَّةٍ ... وَ فِي التَّهْدِيبِ: النَّمِيُّ: الْفَلْسُ بِالرُّومِيَّةِ. أَوْ هِيَ الدَّرَاهِمُ الَّتِي فِيهَا رِصَاصٌ أَوْ نُحَاسٌ، (تاج العروس من جواهر القاموس، ج ١٧، ص: ٧٠٨)

الْفَلْسُ: عَدَمُ النَّيْلِ وَ عَدَمُ الظَّفَرِ: فَلِيسَ مِنَ الشَّيْءِ يَفْلِسُ فَلَسًا: خِلا مِنْهُ وَ تَجَرَّدَ. وَ أَفْلَسَ فُلَانٌ: فَقَدَ مَالَهُ، وَ قِيلَ: لَمْ يَبْقَ لَهُ مَالٌ كَأَنَّمَا صَارَتْ دِرَاهِمُهُ فُلُوسًا وَ زُبُوفًا (الإفصاح، ج ٢، ص: ١٢٤٠)

قَالَ ابْنُ دُرَيْدٍ: وَ فِي بَعْضِ اللَّغَاتِ يُسَمَّى الْقِشْرُ الَّذِي عَلَى جِلْدِ السَّمَكِ: سَفَطٌ، بِالتَّحْرِيكِ، قَالَ: وَ هُوَ الْجِلْدُ الَّذِي عَلَيْهِ الْفُلُوسُ. (تاج العروس من جواهر القاموس، ج ١٠، ص: ٢٨٢)

الْفُلُوسُ - «فُلُوسِ السَّمَكِ»: بُولَكِ مَاهِيٍّ كَمَا فِي رُويِ بَوسْتِ آن قَرَارِ دَارِدِ. (فرهنگ ابجدی، متن، ص: ٤٧١)

شَيْءٌ مُقْلَسٌ اللَّوْنُ إِذَا كَانَ عَلَى جِلْدِهِ لُمَعٌ كَالْفُلُوسِ (لسان العرب، ج ٦، ص: ١٦٦)

فلس ماهی: پیشیزه ی ماهی (لغت نامه دهخدا مدخل درم)

از مجموع مطالب یاد شده به نظر می رسد به ورقه های براق و درخشنده فلس گفته می شود و بر همین اساس است که به پولک ماهی و سکه های فلزی براق نیز فلس گفته شده است. در فارسی نیز میان پولک ماهی و پول از باب مشابهت در ورق شکل بودن و براق بودن هم ریشگی لفظی وجود دارد. به هر حال در اصطلاح نقود برای سکه های طلا و نقره از واژه فلوس استفاده نمی شود و به سکه های ساخته شده از دیگر فلزات فلوس گفته می شود و عموماً در گذشته این سکه ها ارزش قابل توجهی نداشته اند مگر در حد همان فلزشان که آن هم ارزش کمی بوده است و لذا در فارسی زمخشری به پیشیز ترجمه نموده است. احتمالاً کاربری اصلی فلوس در ترویج تصویر حکام و کار رسانه ای حکومتی بوده است.

رصاص به معنی سرب و نحاس به معنی مس، دو فلز مرسوم بوده اند که در سکه ها استفاده می شده است.

هفت: صک و صکوک

در کتب لغویون درباره صکوک آمده است:

مَعْرَبٌ أَصْلُهُ حِكٌّ، وَ يُجْمَعُ صِكَاكًا وَ صُكُوكًا، وَ كَانَتِ الْأَرْزَاقُ تُسَمَّى صِكَاكًا لِأَنَّهَا كَانَتْ تُخْرَجُ مَكْتُوبَةً؛ وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ فِي النَّهْيِ عَنِ شِرَاءِ الصِّكَاكِ وَ الْقُطُوطِ، وَ فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ: قَالَ لِمَرْوَانَ أَحَلَّتْ بَيْعَ الصِّكَاكِ.؛ هِيَ جَمْعُ صَكٍ

و هو الكتاب، و ذلك أن الأُمراء كانوا يكتبون للناس بأرزاقهم و أعطياتهم كتباً فيبيعون ما فيها قبل أن يقبضوها مُعَجَّلًا، و يُعْطُونَ المُشْتَرِيَ الصَّكَ لِيَمْضِيَ و يقبضه، فَنُهِوا عن ذلك لِأَنَّهُ يَبِيعُ ما لَمْ يُقْبَضْ (لسان العرب، ج ١٠، ص:

(٤٥٧)

صَكُّهُ يَصْكُهُ صَكًّا ضَرْبُهُ شَدِيدًا بِعَرِيضٍ أَوْ عَامًّا بِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَصَكَّتْ وَجْهَهَا ... الصَّكَ الْكِتَابُ مُعَرَّبٌ وَ هُوَ بِالْفَارِسِيَّةِ جَكٌّ، وَ هُوَ الَّذِي يُكْتَبُ لِلْمُعْهَدَةِ جَ أَصْكٌ وَ صُكُوكٌ وَ صِكَاكٌ؛ وَ كَانَتْ الْأَرْزَاقُ تُسَمَّى صِكَاكًا لِأَنَّهَا كَانَتْ تُخْرَجُ مَكْتُوبَةً، وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ فِي النَّهْيِ عَنِ شِرَاءِ الصِّكَاكِ وَ الْقُطُوطِ. وَ فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ: قَالَ لِمُرْوَانَ. أَحْلَلْتَ بَيْعَ الصِّكَاكِ. وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْأُمْرَاءَ كَانُوا يَكْتُبُونَ لِلنَّاسِ بِأَرْزَاقِهِمْ وَ أُعْطِيَتِهِمْ كُتُبًا فَيَبِيعُونَ مَا فِيهَا قَبْلَ أَنْ يَقْبِضُوهَا مُعَجَّلًا، وَ يُعْطُونَ الْمُشْتَرِيَ الصَّكَ لِيَمْضِيَ وَ يَقْبِضُهُ، فَنُهِوا عَنِ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَبِيعُ ما لَمْ يُقْبَضْ (تاج العروس، ج ١٣،

ص: ٦٠٠)

صَكُّهُ، أَي ضَرْبُهُ. .. وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَصَكَّتْ وَجْهَهَا. وَ صَكَّتُ الْبَابَ، إِذَا أَطَقْتَهُ. وَ الصَّكَ: كِتَابٌ، وَ هُوَ فَارِسِيٌّ مُعَرَّبٌ، وَ الْجَمْعُ أَصْكٌ كِتَابٌ، وَ هُوَ فَارِسِيٌّ مُعَرَّبٌ، وَ الْجَمْعُ أَصْكٌ وَ صِكَاكٌ وَ صُكُوكٌ (الصحاح، ج ٤، ص: ١٥٩٦)

صَكٌّ جَمْعُ صُكُوكٌ جَمْعُ (مقدمة الأدب، متن، ص: ٥٠)

الصَّكَ: الْكِتَابُ الَّذِي يُكْتَبُ فِي الْمَعَامَلَاتِ وَ الْأَقَارِيرِ وَ جَمْعُهُ (صُكُوكٌ) وَ (أَصْكٌ) وَ (صِكَاكٌ) مِثْلُ بَحْرِ وَ بُحُورٍ وَ أَبْحُرٍ وَ بَحَارٍ وَ (صَكٌّ) الرَّجُلُ لِلْمُشْتَرِي (صَكًّا) مِنْ بَابِ قَتَلَ إِذَا كَتَبَ (الصَّكَ) وَ يُقَالُ هُوَ مُعَرَّبٌ وَ كَانَتْ الْأَرْزَاقُ تُكْتَبُ (صِكَاكًا) فَتُخْرَجُ مَكْتُوبَةً فَتُبَاعُ فَتُنْهَى عَنِ شِرَاءِ (الصِّكَاكِ) (المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي،

ج ٢، ص: ٣٤٥)

الصَّكَ: الْكِتَابُ الَّذِي يُكْتَبُ فِي الْمَعَامَلَاتِ وَ الْأَقَارِيرِ الْجَمْعُ: صُكُوكٌ وَ صِكَاكٌ. صَكَّ الرَّجُلُ لِلْمُشْتَرِي يَصْكُ صَكًّا: كَتَبَ الصَّكَ. وَ يُقَالُ: هُوَ مُعَرَّبٌ. وَ كَانَتْ الْأَرْزَاقُ تَكْتَبُ صِكَاكًا فَتُخْرَجُ مَكْتُوبَةً فَتُبَاعُ، فَتُنْهَى عَنِ شِرَائِهَا. الصَّكَ: الْكِتَابُ الَّذِي يُكْتَبُ فِي الْمَعَامَلَاتِ وَ الْأَقَارِيرِ. وَ يُطْلَقُ الْآنَ عَلَى وَثِيقَةٍ بِمَالٍ أَوْ نَحْوِهِ، وَ عَلَى مِثَالِ مَطْبُوعٍ بِشَكْلِ خَاصٍّ يَسْتَعْمَلُهُ الْمُودِعُ فِي أَحَدِ الْمَصَارِفِ لِلأَمْرِ بِصَرْفِ الْمَبْلُغِ الْمَحْرَّرِ بِهِ. الْجَمْعُ صُكُوكٌ وَ أَصْكٌ وَ صِكَاكٌ. صَكَّ الرَّجُلُ

يَصْكُ صَكًّا: كَتَبَ الصَّكَ. (الإفصاح، ج ١، ص: ٢٢٢)

الصَّكَ - جَ أَصْكٌ وَ صُكُوكٌ وَ صِكَاكٌ [صَكٌّ]: جَمْعٌ، سِنْدٌ دَارَاتِي وَ قَوْلُنَا بِهِ مَالٌ وَ جَزْآنٌ؛ «صَكُّ الْاسْتِسْلَامِ»:

بِرْغَةً رَسِيدًا، قَبْضٌ دَرِيافَتًا. (فرهنگ ابجدی، متن، ص: ٥٥٧)

قَوْلُهُ تَعَالَى فَصَكَّتْ وَجْهَهَا [٥١ / ٢٩] أَي ضَرْبَتْهُ بِجَمِيعِ أَصَابِعِهَا بِيَدٍ مَسْوَطَةٍ. وَ فِي الْحَدِيثِ " مَا مِنْ رَجُلٍ يَشْهَدُ شَهَادَةً زُورًا عَلَى رَجُلٍ مُسْلِمٍ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مَكَانَهُ صَكًّا مِنَ النَّارِ ". الصَّكَ بِتَشْدِيدِ الْكَافِ: كِتَابٌ كَالسَّجْلِ يُكْتَبُ فِي

المعاملات. نقل أن الرؤساء في القديم كانوا يكتبون كتباً في عطاياهم لرعيتهن على شيء من الورق فيبيعونها معجلاً قبل قبضها فجاء في الشرع النهي عن ذلك لعدم القبض. وجمع الصك: صكاً كبحر وبحار. ومنه حديثُ ملك الموتِ وَقَدْ سئلَ هلْ تَعَلَّمُ نَفْسٌ مَن تَقْبِضُ؟" قَالَ: لَا، إِنَّمَا هِيَ صِكَاكُ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ: أَقْبِضْ نَفْسَ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ. وَمِنْهُ "نَهَى عَنْ بَيْعِ صِكِّ الْوَرَقِ حَتَّى يُقْبِضَ". (مجمع البحرين، ج ٥، ص: ٢٧٩)

از مجموع گفته های لغویون به دست می آید که صک معرب چک بوده است و به دلیل آنکه بیع ما لم یقبض بوده است نهی نبوی به آن تعلق گرفته است البته به دلیل ضرورت و اضطرار برخی به پیش فروش محصول و امثال آن در روایت دیگری، نبی مکرم اسلام صلوات الله علیه و آله اذن معامله ی آن را برای شرایط محدود و اضطرار داده اند. اگر در روایات فراوانی که درباب ترغیب به بیع دست به دست و یدابید و نهی از بیع نسیه ای و مدت دار توجه شود مشخص می شود علت اصلی این نهی ها آن است که در بسیاری از موارد برای طرفین مشکلاتی مثل مرگ و حریق و آفت و از بین رفتن محصول و کالا پیش می آید و باعث مشکلات حقوقی و دعوا و مرافعه و احساس متضرر شدن از معامله و رجوع به قاضی و امثال آن پیش می آید و لذا اصل اولی در معامله در اسلام معامله ی دست به دست و اتمام در مجلس است.

هشت: سکه و سکوک و مسکوکات

در باب معنای سکه سه معنی ذکر شده است:

رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «خَيْرُ الْمَالِ سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ، وَفَرَسٌ مَأْمُورَةٌ». قَالَ أَبُو عبيد: السِّكَّةُ الْمَأْبُورَةُ: هِيَ الطَّرِيقَةُ الْمَسْتَوِيَّةُ الْمَصْطَفَّةُ مِنَ النَّخْلِ. وَيُقَالُ: إِنَّمَا سَمَّيْتُ الْأَزْقَةَ سِكَّةً لِاصْطِفَافِ الدُّورِ فِيهَا كَطَرَائِقِ النَّخْلِ. وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّهُ نَهَى عَنِ كَسْرِ سِكَّةِ الْمُسْلِمِينَ الْجَائِزَةَ بَيْنَهُمْ إِلَّا مِنْ بَأْسٍ»، أَرَادَ بِالسِّكَّةِ الدِّينَارَ وَالدَّرْهَمَ الْمَضْرُوبَيْنِ، سَمَّى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سِكَّةً لِأَنَّهُ طُبِعَ بِالْحَدِيدَةِ الْمُعْلَمَةِ لَهُ. وَيُقَالُ لَهُ: السِّكُّ. وَكُلُّ مِسْمَارٍ عِنْدَ الْعَرَبِ سِكٌّ... وَ قَالَ اللَّيْثُ: السِّكَّةُ: حَدِيدَةٌ قَدْ كُتِبَ عَلَيْهَا يُضْرَبُ بِهَا الدَّرَاهِمُ. وَفِي حَدِيثٍ ثَالِثٍ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «مَا دَخَلَتِ السِّكَّةُ دَارَ قَوْمٍ إِلَّا دَلَّوْا». وَ السِّكَّةُ فِي هَذَا الْحَدِيثِ: الْحَدِيدَةُ الَّتِي يُحْرَثُ بِهَا الْأَرْضُ، وَ هِيَ السِّنُّ وَ اللُّؤْمَةُ. وَ إِنَّمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهَا لَا تَدْخُلُ دَارَ قَوْمٍ إِلَّا دَلَّوْا كَرَاهَةَ اسْتِغْثَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ عَنِ مُجَاهِدَةِ الْعَدُوِّ بِالزَّرْعَةِ وَ الْخَفْضِ وَ اقْتِنَاءِ الْمَالِ، وَ إِنَّهُمْ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ طُوبُوا بِمَا يَلْزِمُهُمْ مِنْ مَالٍ

الفىء، فيلقونَ عنتاً من عمال الخراج و ذُلاً من النوائب. و قد عَلِمَ عليه السلام ما يَلْقَى أصحابُ الضياع و المزارع من عَسْفِ السلطان و انحناؤه عليهم بالمطالبات، و ما ينالهم من الذُّلِّ عند تَغْيِيرِ الأحوال بعده. فهذه ثلاثةٌ أحاديثٌ ذُكِرَ فيها السكَّةُ بثلاثةِ معانٍ مختلفة، و قد فسرتُ كل وجه منها فافهمه. (تهذيب اللغة، ج ٩، ص: ٣٢٠)

و السكَّةُ: أوسعُ من الزُقَّاق. و الطَّرِيقَةُ من النَّخِيلِ، و فى الحديث: «خَيْرُ المَالِ سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ». و حَدِيدَةٌ تُضْرَبُ عَلَيْهَا الدَّرَاهِمُ. و طَرِيقٌ مَلْحُوبٌ. و مِسْمَارٌ كَبِيرٌ تُشَدُّ إِلَيْهِ الدَّابَّةُ. و السَّكُّ: تَضْيِيبُكَ البَابَ و الخَشَبَ بالحديد. (المحيط فى اللغة، ج ٦، ص: ١٢٧)

قال أبو عمرو: السكَّةُ: حديدة تحرث بها الأرض. و السكَّةُ: الطريقة المصطفة من النخل. و منه قولهم: «خيرُ المالِ مُهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ، أو سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ» أى مَلْقَحَةٌ. و كان الأصمعى يقول: السكَّةُ هاهنا الحديدة التى يُحْرَثُ بها. و مأبورةٌ مُصْلِحَةٌ. قال: و معنى هذا الكلام خيرُ المالِ نتاجٌ أو زرعٌ. و السكَّةُ: الزُقَّاقُ. و سِكَّةُ الدراهم، هى المنقوشة. (الصحاح، ج ٤، ص: ١٥٩٠ و ١٥٩١)

و السكَّةُ: الطريقة المصطفة من النخل. و سميت بذلك لتضايقتها فى استواء. و من هذا اشتقاق سِكَّةِ الدراهم، و هى الحديدية؛ لتضايقِ رَسْمِ كتابتها. و السكُّ: أن تَضُبَّ البَابَ بالحديد (معجم مقاييس اللغة، ج ٣، ص: ٥٩)

و السكَّةُ: حديدة تضرب عليها الدراهم. و سِكَّةُ الحَرَاتِ: حديدة الفَدَّانِ. و السكَّةُ: السَّطْرُ المُصْطَفَى من الشجر و النَّخِيلِ و منه الحديث المأثور: «خَيْرُ المَالِ سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ و مُهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ»، المأبورة: المُصْلِحَةُ المُلْقَحَةُ من النخل، و المأمورة: الكثيرة النَّتَاجِ و النَّسْلِ. و قال أبو حنيفة: كان الأصمعى يذهب فى السكَّةِ المأبورة إلى الزَّرْعِ، و يجعل السكَّةَ هنا: سِكَّةُ الحَرَاتِ، كأنه كنى بالسكَّةِ عن الأرض المحروثة بها. و السكَّةُ: أوسع من الزُقَّاقِ؛ سميت بذلك لاصطفاف الدُّورِ فيها، على التشبيه بالسكَّةِ من النخل. و السكَّةُ: الطريق المُستوى. و ضربوا بيوتهم سِكَّاكًا: أى صَفًّا واحداً، عن ثعلب (المحکم و المحيط الأعظم، ج ٦، ص: ٤٤٣)

ضرب هذا الدرهم فى سِكَّةِ فلان. و شقَّ الأرض بالسكَّةِ. و له سِكَّةٌ من نخل. و هو يسكن سِكَّةَ بنى فلان و هى الزُقَّاقِ الواسع. و درع مشدودة السكِّ و هو مسمارها. و دخلت العقرب فى سِكِّها: فى جحرها (أساس البلاغة، ص: ٣٠٣)

و فى الخبرِ "خَيْرُ المَالِ سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ و مُهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ". و فسرت السكَّةُ بالطريقة المستوية المصطفية من النخل. و المأبورة التى قد لقت. و يقال السكَّةُ سكة الحرث. و المأبورة: المصلحة له يريد خير المال نتاج أو زرع. و السكَّةُ بالكسر: الحديدية التى يحرث بها الأرض. و السكَّةُ: الزُقَّاقِ. و السكَّةُ سكة الدراهم المنقوشة. (مجمع البحرين، ج ٥، ص: ٢٧٠ و ٢٧١)

از جمع بین معانی گفته شده چنین بر می آید که سکه به هر آنچه که معبر و مجرای باز می کند گفته می شود حال آنکه گاوآهن باشد که شخم می زند و در خاک مسیر باز می کند و یا میخ باشد که در زمین و دیوار مجرا باز می کند و یا آنکه کوچه ی شهری و روستایی یا کوچه باغی از نخل باشد. به سکه های پول نیز از این باب که با عمل ضرب روی آنها خط و خطوط و مجاری و نقوش به وجود آمده است سکه می گویند. شاید نیز از این باب که بین مردم می گردد و ارز رایج است و در جامعه مجرا و معبر باز کرده و دست به دست در معاملات می چرخد به آن سکه گفته اند.

نه: اوقیة

در کتب لغت چنین آمده است:

فی حدیث النبى، صلى الله عليه و سلم: أنه لم يُصدّق امرأةً من نِسائه أكثر من اثنتى عشرة أُوقِيَّةً و نَشًّا؛ فسرها مجاهد فقال: الأوقِيَّةُ أربعون درهماً، و النَشُّ عشرون. غيره: الوقيَّةُ وزن من أوزان الدهن، قال الأزهري: و اللغة أوقِيَّةٌ، و جمعها أواقى و أواق. و فى حدیث آخر مرفوع: «ليس فيما دون خمسِ أواقٍ من الورقِ صدقةٌ».... و خمسِ أواقٍ مائتا درهم (تهذيب اللغة، ج ٩، ص: ٢٧٩)

من سأل و له أوقية فقد سأل الناس إلهافاً. و هى أربعون درهماً، و هى أفعولة من وقيت؛ لأن المال مخزون مصون، أو لأنه يقى البؤس و الضرر. (الفائق، ج ٣، ص: ٣٧٣)

أوقِيَّةٌ چهل درم ، چل درم (مقدمة الأدب، متن، ص: ٦٥)

و الأوقِيَّةُ، بالضم مع تشديد الباء، و زنه أفعولة، و الألف زائدةٌ و إن جعلتها فعليةً فهى من غير هذا الباب؛ و اختلفَ فيها فقيل: هى سبعةٌ مثاقيلَ زنتها أربعون درهماً؛ و هكذا فسّر فى الحديث، و كذلك كان فيما مضى (تاج العروس،

ج ٢٠، ص: ٣٠٦)

در گذشته در تبادلات ارزی مهم وزن طلا و نقره بوده است و سکه های ضرب شده علاوه بر کاربری رسانه ای نقش روی آنها برای راحتی مردم از زحمت وزن کردن ضرب شده بودند. یعنی کسی که می دانست مثلاً هر سکه ده گرم است و می خواست کالایش را به یک کیلو طلا بفروشد به جای وزن کردن طلایی که مشتری می داد همین که می دید مشتری معتمد صد سکه به او می دهد متوجه می شد که یک کیلو طلا گرفته است. ضمن اینکه ترازوهای سنجش طلا ترازوهای دقیقی بود و معمولاً فقط پیش صراف ها و تاجرهای سطح بالا یافته می شد و لذا کار با سکه و اعتماد به سکه ها کار مردم را راحت می کرد و معمولاً مردم وزن سکه دستشان بود و اگر سکه ای مشکوک بود از معامله با آن صرف نظر می کردند یا با سکه ی معیار که داشتند وزن آن را می سنجیدند.

صُرَّةٌ كَيْسَه زَر ، زَر بَسْتَه در رکوی ، کیسه سیم و زر، یک مهر زر صُرَّ جمع (مقدمة الأدب، متن، ص: ۶۵)

اگر زمان تشریح را بررسی کنیم می بینیم درهم و دینار آن زمان مثل اسکناس ما نبوده است. آنچه اعراب را وادار به معامله می کرده است، صرف مواد درهم و دینار بوده نه مسکوک بودن. به عبارت دیگر به عنوان مقدار نقره یا طلا معامله می کردند. (دیدگاه های نو در حقوق، ج ۱، ص: ۲۱۳)

## یازده : تبر

در کتب لغت چنین آمده است:

التَّبرُ: الذهب و الفضة قبل أن يعملا. و يقال: كل جوهر قبل أن يستعمل تبر من النحاس و الصفر (كتاب العين، ج ۸، ص: ۱۱۷)

«التبر» - بكسر التاء-: هو الذهب و الفضة قبل أن يضربا دنانیر و دراهم، فإذا ضربا كانا عیناً، أو ما استخراج من المعدن قبل أن يصاغ. (النهاية، ج ۱، ص ۱۷۹؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۵۰۸.)

التَّبرُ: ما كان مكسوراً من ذهبٍ أو فضة. (كتاب الجیم، ج ۱، ص: ۹۸)

التَّبرُ ما كان من الذهب و الفضة غير مصوغ (الغريب المصنف، ج ۱، ص: ۲۴۸)

و التَّبْر: الذهب. و قال قوم: هو الذهب المستخرج من المعادن قبل أن يُصاغ. و قال قوم: بل الذهب كله تَبْر. (جمهرة اللغة، ج ١، ص: ٢٥٣)

قال الليث: التَّبْر الذهبُ و الفِضَّة قبل أن يُصاغاً. قال: و بعضهم يقول: كلُّ جوهرٍ قبل أن يستعمل تَبْرٌ، من النحاس و الصُّفْر ثعلب عن ابن الأعرابي: التَّبْرُ الفُتَاتُ من الذهب و الفِضَّة قبل أن يُصاغاً، قلت: التبر يقع على جميع جواهر الأرض قلت: أن تُصاغ، منها النحاس و الصُّفْر و الشَّبَّة و الزجاج و غيره، فإذا صيغاً فهما ذهب و فضة، و قول الله جلَّ و عزَّ: وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً [نوح: ٢٨]. قال الزجاج: معناه إلا هلاكاً و لذلك سمي كلُّ مُكسَّرٍ تَبْرًا، و قال في قوله: وَ كَلَّا تَبْرُنَا تَتَّبِيرًا [الفرقان: ٣٩]، قال: وَ التَّتَبِيرُ التَّدْمِيرُ، و كلُّ شيءٍ كَسَرْتَهُ وَ فَتَتَهُ فَقَدْ تَبَّرْتَهُ، و من هذا قيل لِمُكسَّرِ الزجاج: التَّبْرُ و كذلك تَبْرُ الذهب. (تهذيب اللغة، ج ١٤، ص: ١٩٧ و ١٩٨)

التَّبْرَةُ: القِطْعَةُ من الذهب. (المحيط في اللغة، ج ٩، ص: ٤٢٩)

التَّبْرُ: ما كان من الذهب غيرَ مضروب، فإذا ضُرِبَ دنانيرَ فهو عينٌ. و لا يقال تَبْرٌ إِلَّا للذهب. و بعضهم يقوله للفضة أيضاً. (الصاحح، ج ٢، ص: ٦٠٠)

ظاهراً به شمش ها و قطعه های فلزات قبل از ذوب و ساخت مصنوعات از آنها تبر گفته می شده است. احتمال این نام گذاری آن بوده باشد که بعد از قرار دادن سنگ های دارای این فلزات در کوره و ذوب اولیه قطعات بزرگ به دست آمده را با تبر کوچک کرده تا حمل آنها راحت شود و به این قطعات کوچک شده ی شمش مانند تبر گفته می شده است و احتمالاً بیشتر در مورد طلا استعمال می شده است زیرا بقیه فلزات به راحتی با تبر قطعه قطعه نمی شوند و اره لازم دارند در هر حال خود لفظ تبر از ریشه تبر به معنی شکستن و قطعه قطعه کردن است و اگر مجاز مرسل در ما یکسر بالتبر هم نباشد باز هم معنایش محرز است و منظور از آن مکسور و مقطوع با ضربات شدید است .

دوازده: قنطار

در کتب لغت آمده است:

قِنطَارٌ پوست کاو پُرُّ از زر قناطر جمع (مقدمة الأدب، متن، ص: ٦٥)

والمُقَنْطَرَة: المكملة كما تقول بدره مبدرة و ألف مؤلف، أى تام (مجمع البحرين، ج ٣، ص: ٤٦١)

القَنْطَارُ: مِيعَارٌ، قِيلَ: وَزَنُ أَرْبَعِينَ أُوقِيَةَ مِنْ ذَهَبٍ، وَ يَقَالُ: أَلْفٌ وَ مِائَةٌ دِينَارٍ، وَ قِيلَ: مِائَةٌ وَ عِشْرُونَ رَطْلًا، وَ عَنِ أَبِي عُبَيْدٍ: أَلْفٌ وَ مِائَتَا أُوقِيَةَ، وَ قِيلَ: سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ، وَ هُوَ بَلْغَةُ بَرَبَرٍ أَلْفٍ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ثَمَانُونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ. وَ قِيلَ: هِيَ جَمَلَةٌ كَثِيرَةٌ مَجْهُولَةٌ مِنَ الْمَالِ. وَ قَالَ السُّدِّيُّ: مِائَةٌ رَطْلٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، وَ هُوَ بِالسُّرْبَانِيَّةِ مِائَةٌ مَسْكَ ثَوْرٍ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً. وَ مِنْهُ قَوْلُهُمْ: قَنَاطِيرٌ مُقَنْطَرَةٌ. وَ فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ: وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ. وَ فِي الْحَدِيثِ: مَنْ قَامَ بِأَلْفِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْمُقَنْطَرِينَ. ؛ أَي أُعْطِيَ قَنْطَارًا مِنَ الْأَجْرِ. وَ رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، قَالَ: الْقَنْطَارُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ أُوقِيَةَ، الْأُوقِيَةُ خَيْرٌ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «مَنْ قَرَأَ أَرْبَعِمِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ لَهُ قَنْطَارٌ؛ الْقَنْطَارُ مِائَةٌ مِثْقَالٍ، الْمِثْقَالُ عِشْرُونَ قَيْرَاطًا، الْقَيْرَاطُ مِثْلُ وَاحِدٍ<sup>٢١</sup>». (لسان العرب، ج ٥، ص: ١١٨ و ١١٩)

در روایت شریف نبوی آمده است که هر قنطار ١٢٠٠ اوقیه است و مرجع شرعی برای وزن قنطار ارائه شده است.

(موسوعه حدیث نبوی ج ٧ ص ٤٢١)

سبزه: بهرج

معرب نابهره است یعنی پولی که بهره ای از آن برده نمی شود.

بَهْرَجُ الدِّرْهَمِ الَّذِي فَضَّتْهُ غَالِبَةٌ (مقدمة الأدب، متن، ص: ٦٥)

والبهرج: الدرهم الذي فضته رديئة، و كل رديء من الدراهم و غيرها بهرج، و هو إعراب نَبَهْرَه (تهذيب اللغة، ج ٦،

ص: ٢٧٣)

دِرْهَمٌ مُبَهَّرَجٌ: زَيْفٌ. (المحيط في اللغة، ج ٤، ص: ١١٧)

البَهْرَجُ: الْبَاطِلُ وَ الرَّدِيُّ مِنَ الشَّيْءِ، وَ هُوَ مَعْرَبٌ. يَقَالُ دِرْهَمٌ بَهْرَجٌ. (الصحاح، ج ١، ص: ٣٠٠)

دِرْهَمٌ بَهْرَجٌ: رَدِيٌّ. وَ كُلُّ مَرْدُودٍ عِنْدَ الْعَرَبِ: بَهْرَجٌ، وَ نَبَهْرَجٌ، وَ كَرِهَهَا بَعْضُهُمْ، وَ هَذَا الْحَرْفُ فَارْسِيٌّ، أَصْلُهُ نَبَهْرَه. (المحكم و المحيط الأعظم، ج ٤، ص: ٤٦٩)

<sup>٢١</sup> در تهذيب اللغة، ج ٩، ص: ٣٠١ مثل واحد آمده



چهارده: سام

رگه های طلا در کوه ها در عرب اسم خاص خود را دارد:

السَّامُ عُرُوقُ الذَّهَبِ وَاحِدَتُهُ سَامَةٌ (الغريب المصنف، ج ١، ص: ٢٤٧)

پانزده: مثقال

المِثْقَالُ: وَزْنٌ مَعْلُومٌ، دَرَاهِمٌ وَثَلَاثَةُ أَسْبَاحِ الدَّرَاهِمِ، يُوزَنُ بِهِ مَا اخْتَبِرَ وَزْنُهُ. وَ لَمْ يَخْتَلَفْ قَدْرُهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ لَا فِي الْإِسْلَامِ. وَ الدَّرَاهِمُ الْإِسْلَامِيَّةُ وَزْنُهُ سِتَّةُ دَوَانِقَ، كُلُّ عَشْرَةِ دَرَاهِمٍ سَبْعَةُ مِثْقَالٍ. وَ الدَّانِقُ ثَمَانِي حَبَّاتٍ وَ خُمْسًا حَبَّةً، فَيَكُونُ الدَّرَاهِمُ خَمْسِينَ حَبَّةً وَ خُمْسًا حَبَّةً، وَ الْمَرَادُ حَبَّةَ الشَّعِيرِ الْمَتَوَسِّطَةِ الَّتِي لَمْ تُقَشَّرَ، وَ قُطِعَ مِنْ طَرَفَيْهَا مَا دَقَّ وَ طَالَ، هَكَذَا عَنْ أَبِي عُبَيْدِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ. وَ يُقَالُ: الدَّانِقُ ثَمَانِي حَبَّاتٍ، فَيَكُونُ الدَّرَاهِمُ ثَمَانِيًّا وَ أَرْبَعِينَ حَبَّةً. وَ الْمِثْقَالُ لَمْ يَتَغَيَّرْ جَاهِلِيَّةً وَ لَا إِسْلَامًا، وَ هُوَ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ شَعِيرَةً مُعْتَدَلَةً لَمْ تُقَشَّرَ وَ قُطِعَ مِنْ طَرَفَيْهَا مَا دَقَّ وَ طَالَ. (كتاب الماء، ج ١، ص: ٢١٨)

شانزده: صرف

الصَّرْفُ: بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ وَ هُوَ مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يُنصَرَفُ بِهِ عَنْ جَوْهَرٍ إِلَى جَوْهَرٍ. وَ التَّنصِيفُ فِي جَمِيعِ الْبِيعَاتِ: إِتْفَاقُ الدَّرَاهِمِ. وَ الصَّرَافُ وَ الصَّيْرَفُ وَ الصَّيْرَفِيُّ: التَّقَادُّ مِنَ الْمُصَارَفَةِ وَ هُوَ مِنَ التَّنصِيفِ، وَ الْجَمْعُ صَيَارِفٌ وَ صَيَارِفَةٌ. وَ الْهَاءُ لِلنَّسْبَةِ، وَ قَدْ جَاءَ فِي الشَّعْرِ الصَّيَارِفِ (لسان العرب)

بخش دوم: آیه شناسی

۱: آیات ذهب و فضه:

الف: حب ذاتی و فطری طلا و نقره

در سه دسته آیه به این که طلا و نقره مطلوبیت و محبوبیت فطری دارد اشاره شده است.

یک: تزئین حب ذهب و فضه در سینه ی مردم:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرِّ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴ آل عمران)

محبت و عشق به خواستنی‌ها [که عبارت است] از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زراعت، برای مردم آراسته شده است اینها کالای زندگی [زودگذر] دنیاست و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

این آیه صریحا به حب فطری مردم نسبت به طلا و نقره اشاره دارد. این حب فطری ضامن ارزش ذاتی طلا و نقره و میل مردم برای معامله با آن است. درواقع یک پشتیبان فطری برای این است که طلا و نقره لنگرگاه و نقطه ثقل ارز رایج در میان مردم باشند.

دو: انتظار طلا و نقره از انبیاء و فرستادگان الهی

فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳ زخرف)

[اگر موسی، عزت، سربلندی، کرامت و شخصیت داشت] پس چرا دستبندهای زرین و طلا بر او آویخته نشده است؟ یا چرا فرشتگانی [برای اثبات نبوتش] همراه او نیامده‌اند؟

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكَ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (هود ۱۲)

ممکن است به سبب آنکه [دشمنان] می‌گویند: چرا گنجی بر او نازل نشده، یا فرشته‌ای همراهش نیامده؟ برخی از آنچه را به تو وحی می‌شود ترک کنی و سینه‌ات [از ابلاغ و اظهار آن] تنگ شود [به سبب موضع‌گیری‌های دشمنان از ابلاغ پیام حق خودداری مکن] تو فقط بیم دهنده‌ای و خدا بر هر چیز نگهبان است.

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸ فرقان)

و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده که همراه او بیم دهنده باشد؟ یا [چرا] گنجی به سوی او افکنده نمی‌شود؟ یا باغی برای او نمی‌باشد که از [میوه‌های] آن بهره‌مند شود؟ و ستمکاران گفتند: [ای مردم!] شما جز مردی جادو شده را پیروی نمی‌کنید!!

این آیات نیز به مطلوبیت و اهمیت و محبوبیت و ارزشمندی ذاتی طلا و نقره اشاره دارند.

سه: ظروف و زیورآلات طلا و نقره در بهشت

حکمت اینکه برای آیات بهشتی به طلا و نقره مثال زده شده است آن است که حب فطری این دو در دل بشر نهادینه شده است.

و يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا (۱۵) قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا (۱۶ انسان)

و ظرف‌هایی از نقره فام، و قدح‌هایی بلورین [که پر از غذا و نوشیدنی است] پیرامون آنان می‌گردانند جام‌هایی از نقره که آنها را به اندازه مناسب اندازه‌گیری کرده‌اند،

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (۲۱ انسان)

بر اندامشان جامه‌هایی از حریر نازک و سبز رنگ و دیبای ستبر است و با دستبندهایی از نقره آراسته شده‌اند، و پروردگارشان باده طهور به آنان می‌نوشاند.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱ كهف)

برای آنان بهشت‌های جاودانی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در حالی که در آنجا بر تخت‌ها تکیه دارند با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند، و جامه‌هایی سبز از دیبای نازک و ستبر می‌پوشند، چه پادشاه خوبی و چه آسایش‌گاه نیکویی.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا  
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (حج ۲۳)

بی‌تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در بهشت‌هایی درمی‌آورد که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می‌شوند، و لباسشان در آنجا حریر است.

جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (فاطر ۳۳)

[پاداششان] بهشت‌های جاودانه‌ای [است] که در آنها درآیند، در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می‌شوند، و لباسشان در آنجا حریر است

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (زخرف ۷۱)

ظرف‌هایی از طلا [که پر از طعام است] و جام‌هایی [زرین که پر از شراب طهور است] گرداگرد آنان می‌گردانند، و در آنجا آنچه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت می‌برد آماده است، و شما [ای پرهیزکاران!] در آن جاودانه‌اید.

روایاتی نیز در این باره وارد شده است مثلاً:

عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا بَلَى اللَّهُ الْعِبَادَ بِشَيْءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ (بحار الأنوار ط - بیروت، ج ۷۰، ص: ۱۳۹)

عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ شَيْئًا أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الزَّكَاةِ وَفِيهَا تَهْلِكُ عَامَّتُهُمْ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۲۸)

ب: حرمت کنز طلا و نقره:

طلا و نقره ای که به عنوان خون<sup>۲۲</sup> و ماده ی سیال انتقال ارزش مالی در جامعه ایجاد شده است اگر انباشت شود نه تنها گردش مالی را در جامعه تضعیف نموده و موجب کم خونی در جامعه می شود بلکه خوف مفسد دیگری نیز مانند صد از سبیل الهی با پشتوانه ی سرمایه داری (مثل احبار و رهبان یهود و نصاری که تحریف در دین مردم را با پشتوانه ذخائر طلا و نقره ی کلیسا انجام می دادند) و فریفته ی طلا و نقره شدن و جلب توجهات عمومی و ترویج دنیاگرایی بر آن مترتب است، اگر حجم نقدینگی کم شود میانگین سهم متوسط جامعه از خون و ارز رایج کم می شود و متوسط جامعه طعم فقر را می چشند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ فذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (۳۵ توبه)

ای اهل ایمان! یقیناً بسیاری از عالمان یهود و راهبان، اموال مردم را به باطل [و به صورتی نامشروع] می خورند و همواره [مردم را] از راه خدا بازمی دارند و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، به عذاب دردناکی مژده ده. روزی که آن اندوخته ها را در آتش دوزخ به شدت گرما دهند و پیشانی و پهلو و پشتشان را به آن داغ کنند [و به آنان نهب زنند] این است ثروتی که برای خود اندوختید، پس کیفر زراندوزی خود را بچشید

انفاق در این آیه به معنی بخشش نیست بلکه کما اینکه نفق به معنی مجرا و دالان است (همانگونه که در آیه ی نفقا فی الارض او سلما فی السماء به همین معناست) انفاق یعنی جاری کردن در نفق و دالان و مجرا که خلاف نگهداری و امساک است. یعنی کسانی که که طلا و نقره را در جامعه از مجاری ای که خداوند تعیین کرده است به جریان نمی اندازند. باید افزود که از جمله این مجاری بیع و تجارت و صدقات و ... است.

البته امروزه دیگر فقط بحث کنز مطرح نیست بلکه موضوع خلق پول یعنی پمپاژ خون کاذب در جامعه هم مطرح است که عده ای افراد دروغگو به دروغ در جیب های خود خون تقلبی پمپاژ می کنند و ارزش خون جامعه را کم می کنند

<sup>۲۲</sup> تمثیل به خون از تمثیلات زیبای حضرت آیت الله حائری شیرازی رحمه الله است.

و موجب می شوند ارزش پول ملی افت کند. مثل اینکه آب در خون جامعه بینند. این هم تقلب جدید است. جالب است در حال حاضر نود درصد پول دنیا بی پشتوانه ی طلا و نقره و پول فیات است یعنی خون تقلبی است که عده ای با سوار و مسلط شدن بر روی ارز رایج کشورها در جیب های خود پمپاژ کرده اند و با توجه به اعتباری کردن پول و فریب عموم مردم کسی نمی تواند به راحتی فرق خون تقلبی و خون واقعی طلا و نقره را بفهمد. البته کسانی که تنها با پول سالم مبادلاتشان را انجام می دهند یعنی فقط از طلا و نقره استفاده می کنند از شرور پول تقلبی در امانند. امروزه با تزریق پول و خون تقلبی در رگهای جامعه از طریق خلق پول، ارزش خون و پول ملی را کم می کنند که به صورت تورم ظاهر می شود و معادل خون رقیق شده است. یعنی امروزه همان یک لیوان پول و خون قبلی بعد از تورم به اندازه ی نیم لیوان خون واقعی ارزش دارد. خلق پول و تورم دو روی یک سکه اند و یکی علت و سبب رقیق شدن پول و خون واقعی و تزریق خون تقلبی در جامعه است و دیگری علامت و نشانه ی آن است که خون و پول رقیق شده است و بدن باید برای چرخش ارزش مالی در جامعه خون رقیق بیشتری را مورد گردش قرار دهد.

هر دو نفری که زیر چتر این پولهای اعتباری که برای دزدی و تورم و خلق پول درست شده اند بروند باید تبعات آن را بپذیرند مگر این که از اول با هم شرط کنند که مثلاً مقصود از این ارز حکومتی مورد معامله، معادل طلای روز آن است و این اسکناس ها صرفاً از باب معادلیت با طلای روز، پیش این دو نفر ارزش دارند و ارزش جدای از معادلیت با طلا ندارند در این حال مشکل حل می شود ولی اگر شرط نکنند در اینجا اگر طرف مقابل، همان میزان پول را که با تورم ارزشش کم شده باشد پس دهد، دیگر تقصیر خودشان است که از ابتدا شرط نکرده اند و زیر چتر نظام پول اعتباری تعریف شده برای دزدی از مردم رفته اند. ضرر کاهش ارزش پول در این حالت به سبب اقدام جاهلانه ی خود آنهاست و قاعده ی لا ضرر با قاعده ی اقدام و قبول عواقب دفع می شود. البته مستحب است شخص به قیمت معادل روز طلا، پول را به طلبکار بدهد...کما اینکه در قرض هم مستحب است وقتی پول پس داده می شود از باب جبران للاجل قسط من الثمن (منبع روایی یافت و افزوده شود) مقداری پول روی آن گذاشته شود (در بحث جبران کاهش ارزش پول مفصل بحث خواهد شد). در هر حال چون در حال حاضر هم امکان استفاده از طلا و نقره به عنوان پول وجود دارد افرادی که فریب خورده اند و به سمت پولهای اعتباری محض و بی پشتوانه رفته اند باید تبعات اقدام خود را بپذیرند و نمی توانند از دولت اسلامی طلبکار باشند زیرا جبری در کار نبوده است.

الان حضرت آقا بر همین اساس پیگیر هستند که رفتن زیر چتر دلار در مبادلات جهانی را بشکنند و فرمودند باید آقایی دلار شکسته شود و قراردادهای مالی طرفینی از باب کالا به کالا بسته شود یا با امثال طلا و تعریف ارز مشترک دو طرفه مبادلات انجام شود...

هم در نظام جهانی بی پشتوانگی دلار برای دزدی از ملت هاست و هم در داخل کشور به دلیل خیانت و جهالت و بی عرضگی دولت ها دزدی و اتلاف پول مردم و کاهش ارزش پول ملی سالهاست در حال رخ دادن است.

آیت الله حائری شیرازی رحمه الله می فرماید:

اشکال متن کتابهای ایشان درباره کاهش ارزش پول و خون جامعه بیاید

ج: حرمت ترویج دنیاگرایی با نمایش زرق و برق طلا و نقره ای:

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (٧٦) وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْفِدِينَ (٧٧) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَو لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (٧٨) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونَ إِنَّهُ لَكَاؤُ حَظٌّ عَظِيمٌ (٧٩) وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (٨٠) فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (٨١) وَأَصْحَابُ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (٨٢) (قصص)

همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد، و از گنجینه های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند گران و دشوار می آمد. [یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبرانه و مغرورانه] شادی مکن، قطعاً خدا شادمانان [متکبر و مغرور] را دوست ندارد. (٧٦) در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین خواهان فساد مباش، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد. (٧٧) گفت: جز این نیست که این [ثروت و مال انبوه] را بر پایه دانشی که نزد من است به من داده اند. آیا نمی دانست که خدا پیش از او اقوامی را هلاک کرده است که از او نیرومندتر و ثروت اندوزتر بودند؟ و مجرمان [که جریشان معلوم و مشهود است] از

گناهانشان بازپرسی نمی‌شود. (۷۸) [قارون] در میان آرایش و زینت خود بر قومش درآمد آنانکه خواهان زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش مانند آنچه به قارون داده‌اند برای ما هم بود، واقعاً او دارای بهره بزرگی است. (۷۹) و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی است که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند [از آنچه او دارد] بهتر است. و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در نمی‌یابند. (۸۰) پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند. (۸۱) و بامدادان، آنانکه دیروز مقام و جایگاه او را آرزو داشتند [چنان حالی شدند که] می‌گفتند: وه! گویی خدا رزق را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می‌دهد، و [برای هر که بخواهد] تنگ می‌گیرد، اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود، ما را نیز در زمین فرو برده بود، وه، گویی کافران رستگار نمی‌شوند. (۸۲)

د: دلیل حداکثری نبودن عنایت و عطای دنیوی خداوند به کفار و نقره نکردن سقف خانه کفار

وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳)  
 زخرف)

و اگر [بهره‌مندی کفار از انواع نعمت‌های مادی و تهیدستی مؤمنان، سبب] این نبود که همه مردم [به خاطر ضعف ایمان و ناآگاه بودن به حقایق] بر محور کفر امتی واحد شوند، ما برای خانه‌های کافران [به خدای] رحمان سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم و نردبان‌هایی که با آن بر بالای خانه‌ها برآیند.

اگر خوف کفر عمومی نبود خدای متعال مخازن طلا و نقره را به روی کفار باز می‌کرد تا بفهمند اگر همه ی خانه و کاشانه شان را هم از طلا و نقره باشد باز هم سودی به حال رشد انسانیشان ندارد.

۲: آیه ورق به معنی درهم مسکوک: (تک استعمالی)

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹)  
 كهف)



و همان گونه [که با قدرت خود خوابشان کردیم، از خواب] بیدارشان نمودیم تا میان خود از یکدیگر [از حادثه اتفاق افتاده] بپرسند. گوینده‌ای از آنان گفت: چه اندازه [در خواب] مانده‌اید؟ [برخی] گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را مانده‌ایم. [و برخی دیگر] گفتند: پروردگارتان به اندازه‌ای که مانده‌اید، داناتر است، پس یکی از خودتان را با این پولتان به شهر روانه کنید و او باید با تأمل بنگرد کدام یک [از مغازه‌داران شهر] غذایش پاکیزه‌تر است؟ پس غذایی از آن برایتان بیاورد، و او باید [در رفت، برگشت و داد و ستد] دقت و نرمی و لطف نشان دهد و احدی را از حال شما آگاه نکند.

در روایتی که می‌آید گفته شده است که اصحاب کهف از اهالی شهر افسوس از کشور روم بوده‌اند. در همین حدیث آمده است که یکی از یهودیان از کیفیت ورق اصحاب کهف از حضرت علی علیه السلام می‌پرسد و ایشان می‌فرماید هر درهم آنها به اندازه ده درهم و دو سوم درهم و فرستاده‌ی اصحاب کهف نامش تملیخ بود:

فَقَالُوا ابْعَثُوا بَرَقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا قَالُوا تَمْلِيخًا لَا يَذْهَبُ فِي حَوَائِجِكُمْ غَيْرِي وَ لَكِنْ ادْفَعْ أَيُّهَا الرَّاعِي ثِيَابَكَ إِلَيَّ قَالِ فَدَفَعَ الرَّاعِي ثِيَابَهُ وَ مَضَى يَوْمَ الْمَدِينَةِ فَجَعَلَ يَرَى مَوَاضِعَ لَا يَعْرِفُهَا وَ طَرِيقًا هُوَ يُنْكِرُهَا حَتَّى أَتَى بَابَ الْمَدِينَةِ وَ إِذَا عَلَيْهِ عِلْمٌ أَخْضَرَ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِيسَى رَسُولُ اللَّهِ قَالَ فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى الْعِلْمِ وَ جَعَلَ يَمْسَحُ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ أَرَانِي نَائِمًا ثُمَّ دَخَلَ الْمَدِينَةَ حَتَّى أَتَى السُّوقَ فَاتَى رَجُلًا خَبَازًا فَقَالَ أَيُّهَا الْخَبَازُ مَا اسْمُ مَدِينَتِكُمْ هَذِهِ قَالَ أَفْسُوسُ قَالَ وَ مَا اسْمُ مَلِكِكُمْ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ ادْفَعْ إِلَيَّ بِهَذِهِ الْوَرَقِ طَعَامًا فَجَعَلَ الْخَبَازُ يَتَعَجَّبُ مِنْ ثَقَلِ الدَّرَاهِمِ وَ مِنْ كِبَرِهَا قَالَ فَوَتَّبَ الْيَهُودِيُّ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ وَ مَا كَانَ وَزْنُ كُلِّ دَرَاهِمٍ مِنْهَا قَالَ وَزْنُ كُلِّ دَرَاهِمٍ عَشْرَةَ دَرَاهِمٍ وَ تَلَّثَى [ثَلَّثْنَا] دَرَاهِمٍ فَقَالَ الْخَبَازُ يَا هَذَا أَنْتَ أَصَبْتَ كَنْزًا فَقَالَ تَمْلِيخًا مَا هَذَا إِلَّا تَمَنُّ تَمَرٍ بَعَثَهَا مِنْدُ ثَلَاثٍ وَ خَرَجْتُ مِنْ هَذِهِ الْمَدِينَةِ وَ تَرَكْتُ النَّاسَ يَعْبُدُونَ دَقْيُوسَ الْمَلِكِ قَالَ فَآخَذَ الْخَبَازُ بِيَدِ تَمْلِيخًا وَ ادْخَلَهُ عَلَى الْمَلِكِ فَقَالَ مَا شَأْنُ هَذَا الْفَتَى قَالَ الْخَبَازُ هَذَا رَجُلٌ أَصَابَ كَنْزًا فَقَالَ الْمَلِكُ يَا فَتَى لَا تَخَفْ فَإِنَّ نَبِيَّنَا عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَنَا أَنْ لَا نَأْخُذَ مِنَ الْكَنْزِ إِلَّا خُمُسَهَا فَأَعْطِنِي خُمُسَهَا وَ أَمْضِ سَالِمًا فَقَالَ تَمْلِيخًا أَنْظِرْ أَيُّهَا الْمَلِكُ فِي أَمْرِي مَا أَصَبْتُ كَنْزًا أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَدِينَةِ (بحار الأنوار - ط) - بيروت، ج ١٤، ص: ٤١٧ و ٤١٨)

همچنین در این روایت شریف تصریح شده است که در ادیان قبلی نیز خمس کنز تشریح شده بوده است.

٣: آیه دراهم: (تک استعمالی)

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (٢٠ يوسف)

و او را به بهایی ناچیز، درهمی چند فروختند و نسبت به او بی رغبت بودند.

در روایات متعدد مقدار دراهمی که برادران یوسف بابت فروشش گرفتند هجده یا بیست درهم بیان شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الَّذِي بَاعَ بِهَا يُوسُفُ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ دَرَاهِمًا .. وَعَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ «وَشَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً» قَالَ كَانَتْ عِشْرِينَ دَرَاهِمًا (تفسير القمی، ج ۱، ص: ۳۴۱)

قال سبحانه: (وَشَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً) أى ناقص لا بركة فيه لأنه حرام، و قوله سبحانه: (مَعْدُودَةً) أى قليلة، و ذكر العدد عبارة عن القلة، و قيل: إنهم كانوا لا يزنون من الدراهم دون الاوقية، و كانوا يزنون الاوقية و هى أربعون درهما فما زاد عليها؛ و قيل: كانت الدراهم عشرين، و كانوا إخوته عشرة فاقسموها درهمين درهمين. (تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۱، ص: ۸۲ و ۸۳)

#### ۴: آیه دینار: (تک استعمالی)

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ بِقَنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵ آل عمران)

و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شماری، آن را به تو بازمی گرداند و از آنان کسی است که اگر او را به یک دینار امین شماری، آن را به تو بازمی گرداند، مگر آنکه همواره بالای سرش بایستی [و مال خود را با سخت گیری به او از او بستانی]. این به خاطر آن است که آنان گفتند: [چون ما اهل کتابیم] رعایت نکردن حقوق غیر اهل کتاب بر عهده ما نیست، [و در ضایع کردن حقوق دیگران گناه و عقوبتی نداریم] و اینان [در حالی که باطل بودن گفتار خود را] می دانند بر خدا دروغ می بندند.

#### ۵: آیه کتابت دین:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا

تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَلَّوْا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲ بقره)

ای اهل ایمان! چنانچه وامی به یکدیگر تا سر آمد معینی دادید، لازم است آن را بنویسید. و باید نویسنده‌ای [سندش را] در میان خودتان به عدالت بنویسد. و نباید هیچ نویسنده‌ای از نوشتن سند همان‌گونه که خدا [بر اساس قوانین شرعی] به او آموخته است، دریغ ورزد. او باید بنویسد، و کسی که حق به عهده اوست باید [کلامش را جهت تنظیم سند برای نویسنده] املا کند، و از خدا که پروردگار اوست پروا نماید و از حق چیزی را نکاهد. و اگر کسی که حق به عهده اوست، سفيه یا ناتوان باشد، یا [به علتی] نتواند املا کند، ولی و سرپرست او به عدالت املا کند. و دو شاهد از مردانتان را [بر این حق] شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می‌پسندید شاهد بگیرید، تا اگر یکی از آن دو زن [واقعیت را] فراموش کرد، آن دیگری او را یادآوری کند. و شاهدان هنگامی که [برای ادای شهادت] دعوت شوند [از پاسخ دعوت] امتناع نورزند، و از نوشتن [سند وام] تا سرآمد معینش، کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید، این [کار] نزد خدا عادلانه‌تر و برای اقامه شهادت پابرجاتر، و به اینکه [در جنس وام، اندازه آن و زمان پرداختش] شک نکنید [و ستیز و نزاعی پیش نیاید] نزدیک‌تر است. مگر آنکه داد و ستدی نقدی باشد که آن را میان خود دست به دست می‌کنید، در این صورت بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید. و هرگاه داد و ستد کنید شاهد بگیرید. و نباید به نویسنده و شاهد زیان برسد و اگر زیان برسانید، خروج از اطاعت خداست که گریبانگیر شما شده است و از خدا پروا کنید و خدا [احکامش را] به شما می‌آموزد و خدا به همه چیز داناست.

در این آیه ی شریفه به نوشتن معاملات و مبادلات مالی زمان مند تاکید شده است و خدای تعالی با چندین تاکید می‌فرماید که از نوشتن خسته نشوید و برای اقامه ی شهادت بعدی در صورت اختلافات حقوقی بهترین کار نوشتن و تهیه اسناد مالی معتبر و دارای شاهد است و خود خدای متعال نیز در این آیه ی شریفه که نوشتنش برای کاتبان وحی خسته کننده بوده است به نزول طولانی ترین آیه ی قرآن مبادرت ورزیده است که نشان دهد باید در مکتوب کردن مبادلات مالی خستگی ناپذیر بود و هر چند طولانی باشد ایستادگی کرد. البته به راحتی تجارت دست به دست و فی المجلس نیز اشاره شده است و تصریح شده است که کار در چنین معاملاتی ساده بوده و نیاز به نوشتن ندارند. در ادامه کلا روایات کراهت معاملات دین محور و زمان دار تقدیم می گردد.

الف) اولویت و اصل بودن مبادله کالا به کالا به دلیل برکت و استقلال بیشتر و نبود خوف گرفتاری در دام طلا و نقره

در روایت شریفی آمده است خداوند برکت را در مبادله کالا به کالا قرار داده است:

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ثلاث فیهن البرکة: البیع الی اجل، و المعارضة و اخلاط البر بالشعیر للبیة لا للبیع.<sup>۲۳</sup>

و فی الحدیث: «ثلاث فیهن البرکة، منهن البیع الی اجل، و المَعَارِضَةُ» أي بیع العَرَضُ بالعَرَضِ، و هو بالسَّکون: المتاع بالمَتَاعِ لا تقد فیهِ. یقال: أخذت هذه السَّلعة عَرَضًا إذا أعطیت فی مقابلتها سلعةً أُخری. (النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص: ۲۱۴) و (لسان العرب، ج ۷، ص: ۱۶۷ و ۱۶۸)

علت آن است که این نوع از معاوضه نیازمند نقود رایج نیست و از این حیث وابستگی به حجم نقدینگی کشور ندارد و گردش مالی کالا به کالا هر قدر هم زیاد شود هیچگاه حجم نقدینگی کشور مانع آن نمی شود لذا برکت در آن قرار داده شده است. از طرف دیگر قرار گرفتن طلا و نقره در دست اشخاص باعث اثرات نفسانی روی اشخاص می شود و اگر طلا و نقره یک سال در دست کسی بماند باید زکات آن را بدهد تا نفس خود را از این اثر پاک نماید و لذا هر چه کمتر دستها آلوده به طلا و نقره شود و طلا و نقره به اوساخ آیدی الناس تبدیل شود بهتر است.

اما چرا در تواریخ فعلی از علم اقتصاد مبادله ی کالا به کالا به عنوان یک مبادله ی قدیمی و منسوخ شده معرفی می گردد؟ پاسخ آن است که مبادلات کالا به کالا قابل مدیریت و رهگیری حکومتی نیست و نظام های تمامیت خواه و انحصار طلب یهودی مسلک و انگلیسی مذهب هیچگاه حاضر نیستند که هیچ مبادله ای از دیدرس آنها دور بماند کما اینکه امروزه نیز به دنبال تصویب ای اف تی اف و رصد کامل مبادلات بانکی کشور هستند. اینان در کشورهای خود برای چنبره زنی حداکثری بر معاش مردم و فرار نکردن هیچ کس از نظام های مالیاتی ظالمانه شان همه ی مبادلات را در سیستم ارز و پول خود رصد می کنند و نه تنها در کشور خود بلکه در سایر کشورها نیز از طریق قوانین یو ترن و مانند آن سعی می کنند کاملاً شریان اقتصاد زیر نظر آنها جریان یابد. حال آنکه در نگاه اسلامی نگاه

<sup>۲۳</sup> موسوعه الحدیث النبوی، کاظم مدیر شانه چی ج ۷ ص ۴۱۱

به مردم جامعه اسلامی با حسن ظن است و اصل بر این است که افراد خود داوطلبانه زکات اموال خود را می دهند و هیچ گونه جبر و زوری در گرفتن زکات وجود ندارد. البته هر مالی که صاحبش آن را از محاسبات زکاتی مخفی دارد کنز محسوب شده و مورد لعن الهی و کیفر قرار خواهد گرفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَالٌ تُؤَدَّى زَكَاتُهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ وَإِنْ كَانَ تَحْتَ سَبْعِ أَرْضِينَ، وَكُلُّ مَالٍ لَا تُؤَدَّى زَكَاتُهُ فَهُوَ كَنْزٌ وَإِنْ كَانَ فَوْقَ الْأَرْضِ. (الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ۵۱۹)

زکات موجب تزکیه نفس و تطهیر و رشد مال است که در روایات فراوانی به آن اشاره شده است و تصریح شده است فرار از زکات اضرارش به رشد نفس بیش از منفعت دنیوی ظاهری آن است.

قَالَ زُرَّارَةٌ وَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ مَائَتَا دِرْهَمٍ فَوَهَبَهَا لِبَعْضِ إِخْوَانِهِ أَوْ وَوَدَّهِ أَوْ أَهْلِهِ فَرَارًا بِهَا مِنَ الزَّكَاةِ فَعَلَ ذَلِكَ قَبْلَ حَلِّهَا بِشَهْرٍ فَقَالَ إِذَا دَخَلَ الشَّهْرُ الثَّانِي عَشَرَ فَقَدْ حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ وَ وَجِبَتْ عَلَيْهِ فِيهَا الزَّكَاةُ قُلْتُ لَهُ فَإِنْ أَحْدَثَ فِيهَا قَبْلَ الْحَوْلِ قَالَ جَائِزٌ ذَلِكَ لَهُ قُلْتُ إِنَّهُ فَرَّ بِهَا مِنَ الزَّكَاةِ قَالَ مَا أَدْخَلَ عَلَى نَفْسِهِ أَعْظَمُ مِمَّا مَنَعَ مِنْ زَكَاتِهَا. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۵۲۶)

برای فهم دقیق این مطالب مجال دیگری لازم است و فعلا بحث ما فقط روی نقود اسلامی است. امید که به زودی در مقالی دیگر حقیقت زکات و ظلم به خود بودن فرار از زکات که در روایات نیز تصریح شده است تبیین گردد.

امروزه تهاوتر (مبادله مستقیم) برای رهایی و فرار از مالیات و رصدهای دولتی روز به روز در حال فراگیر شدن است.

(ب) اصل در مبادله دست به دست و عدم مطلوبیت معاملات دین محور و نسیه ای

در آیات و روایات شریفه کتابت دین برای حالات ناچاری و اصل کراهت معامله غیر نقدی و وعده ای پذیرفته شده است. هر گونه معامله ی زماندار و کش دار که امکان دبه و شیطنت و نقض عهد و بلایای طبیعی و انسانی در آن باشد مطلوب نیست زیرا موجب خوف شرور و دعاوی حقوقی می شود. لذا این معاملات مکروه است مگر از باب ضرورت و در روایات تصریح شده است که بر معاملات نسیه ای خط بکشید.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَنِ الْبَعْرِ بِالْبَعِيرَيْنِ يَدَا بَيْدٍ وَ نَسِيئَةً قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ ثُمَّ قَالَ خُطُّ عَلَى النَّسِيئَةِ. (الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص: ۱۰۰)

عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَعِيرِ بِالْبَعِيرَيْنِ يَدًا بَيْدٌ وَنَسِيئَةٌ فَقَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ إِذَا سَمِيتَ بِالْأَسْنَانِ جَدْعَيْنِ أَوْ ثَنِيَيْنِ ثُمَّ أَمَرَنِي فَخَطَطْتُ عَلَى النَّسِيئَةِ. (الكافي - الإسلامية)، ج ٥، ص: ١٩١)

عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَبِيعُ رَاحِلَةً عَاجِلًا بَعِشْرَةَ مَلَاقِيحٍ مِنْ أَوْلَادِ جَمَلٍ فِي قَابِلٍ (همان)

عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا كَانَ مِنْ طَعَامٍ مُخْتَلَفٍ أَوْ مَتَاعٍ أَوْ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ يَتَفَاضَلُ فَلَا بَأْسَ بِبَيْعِهِ مِثْلَيْنِ بِمِثْلِ يَدًا بَيْدٌ فَأَمَّا نَظْرَةٌ فَلَا تَصْلُحُ. (همان)

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ رَجَالِهِ ذَكَرَهُ قَالَ: الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَزَنًا بوزنٍ سَوَاءٌ لَيْسَ لِبَعْضِهِ فَضْلٌ عَلَى بَعْضٍ وَتَبَاعُ الْفِضَّةُ بِالذَّهَبِ وَالذَّهَبُ بِالْفِضَّةِ كَيْفَ شِئْتَ يَدًا بَيْدٌ وَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَ لَا تَحِلُّ النَّسِيئَةُ وَالذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ يَبَاعَانِ بِمَا سَوَاهُمَا مِنْ وَزْنٍ أَوْ كَيْلٍ أَوْ عَدَدٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ يَدًا بَيْدٌ وَ نَسِيئَةٌ جَمِيعًا لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَ مَا كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ مِمَّا أَصْلُهُ وَاحِدٌ فَلَيْسَ لِبَعْضِهِ فَضْلٌ عَلَى بَعْضٍ كَيْلًا بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنًا بوزنٍ فَإِذَا اخْتَلَفَ أَصْلُ مَا يُكَالُ فَلَا بَأْسَ بِهِ اثْنَانِ بَوَاحِدٍ يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ [فَإِنْ اخْتَلَفَ أَصْلُ مَا يُوزَنُ فَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ اثْنَانِ بَوَاحِدٍ يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ] وَ مَا كَيْلٌ بِمَا وَزَنَ فَلَا بَأْسَ بِهِ يَدًا بَيْدٌ وَ نَسِيئَةٌ جَمِيعًا لَا بَأْسَ بِهِ وَ مَا عُدَّ عَدَدًا وَ لَمْ يُكَلَّ وَ لَمْ يُوزَنَ فَلَا بَأْسَ بِهِ اثْنَانِ بَوَاحِدٍ يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ وَ قَالَ إِذَا كَانَ أَصْلُهُ وَاحِدًا وَ إِنْ اخْتَلَفَ أَصْلُ مَا يُعَدُّ فَلَا بَأْسَ بِهِ اثْنَانِ بَوَاحِدٍ يَدًا بَيْدٌ وَ نَسِيئَةٌ جَمِيعًا لَا بَأْسَ بِهِ وَ مَا عُدَّ أَوْ لَمْ يُعَدَّ فَلَا بَأْسَ بِهِ بِمَا يُكَالُ أَوْ بِمَا يُوزَنُ يَدًا بَيْدٌ وَ نَسِيئَةٌ جَمِيعًا لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَ مَا كَانَ أَصْلُهُ وَاحِدًا وَ كَانَ يُكَالُ أَوْ يُوزَنُ فَخَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ لَا يُكَالُ وَ لَا يُوزَنُ فَلَا بَأْسَ بِهِ يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ وَ ذَلِكَ أَنْ الْقُطْنَ وَ الْكُتَّانَ أَصْلُهُ بوزنٍ وَ غَزْلُهُ بوزنٍ وَ ثِيَابُهُ لَا تُوزَنُ فَلَيْسَ لِلْقُطْنِ فَضْلٌ عَلَى الْغَزْلِ وَ أَصْلُهُ وَاحِدٌ فَلَا يَصْلُحُ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلِ وَ وَزَنًا بوزنٍ فَإِذَا صُنِعَ مِنْهُ الثِّيَابُ صَلَحَ يَدًا بَيْدٌ وَ الثِّيَابُ لَا بَأْسَ التَّوْبَانِ بِالثُّوبِ وَ إِنْ كَانَ أَصْلُهُ وَاحِدًا يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ وَ إِذَا كَانَ قُطْنٌ وَ كُتَّانٌ فَلَا بَأْسَ بِهِ اثْنَانِ بَوَاحِدٍ يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ وَ إِنْ كَانَتِ الثِّيَابُ قُطْنًا وَ كُتَّانًا فَلَا بَأْسَ بِهِ اثْنَانِ بَوَاحِدٍ يَدًا بَيْدٌ وَ نَسِيئَةٌ كِلَاهُمَا لَا بَأْسَ بِهِ وَ لَا بَأْسَ بِثِيَابِ الْقُطْنِ وَ الْكُتَّانِ بِالصُّوفِ يَدًا بَيْدٌ وَ نَسِيئَةٌ وَ مَا كَانَ مِنْ حَيَوَانَ فَلَا بَأْسَ بِهِ اثْنَانِ بَوَاحِدٍ وَ إِنْ كَانَ أَصْلُهُ وَاحِدًا يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ وَ إِذَا اخْتَلَفَ أَصْلُ الْحَيَوَانَ فَلَا بَأْسَ بِهِ اثْنَانِ بَوَاحِدٍ يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ وَ إِذَا كَانَ حَيَوَانٌ بَعْرَضٍ فَتَعَجَّلَتْ الْحَيَوَانَ وَ أَنْسَأَتْ الْعَرَضُ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَ إِنْ تَعَجَّلَتْ الْعَرَضُ وَ أَنْسَأَتْ الْحَيَوَانَ فَهُوَ مَكْرُوهٌ وَ إِذَا بَعَتِ حَيَوَانًا بِحَيَوَانٍ أَوْ زِيَادَةَ دَرَاهِمٍ أَوْ عَرَضُ فَلَا بَأْسَ وَ لَا بَأْسَ أَنْ تَعَجَّلَ الْحَيَوَانَ وَ تَنَسَّى الدَّرَاهِمَ وَ الدَّارُ بِالدَّرَارِينِ وَ جَرِيبُ أَرْضٍ بِجَرِيبَيْنِ لَا بَأْسَ بِهِ يَدًا بَيْدٌ وَ يُكْرَهُ نَسِيئَةٌ قَالَ وَ لَا يُنْظَرُ فِيمَا يُكَالُ وَ يُوزَنُ إِلَّا إِلَى الْعَامَّةِ وَ لَا يُؤْخَذُ فِيهِ بِالْخَاصَّةِ فَإِنْ كَانَ قَوْمٌ يَكِيلُونَ اللَّحْمَ وَ يَكِيلُونَ الْجَوْزَ فَلَا يُعْتَبَرُ بِهِمْ لِأَنَّ أَصْلَ اللَّحْمِ أَنْ يُوزَنَ وَ أَصْلَ الْجَوْزِ أَنْ يُعَدَّ. (الكافي - الإسلامية)، ج ٥، ص: ١٩٢ و ١٩٣)

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنْ بَيْعِ وَ سَلْفٍ. (دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۳۳)

در روایت اخیر همان گونه که مشاهده می شود از همراه کردن یک معامله ی نقد با یک معامله ی سلف نهی شده است زیرا معامله ی سلف اصولاً شبیه صدقه و به تعبیر روایت شطری از صدقه است زیرا اگر محصول را آفت بزند حق مطالبه ی پول وجود ندارد که در آینده به روایت آن اشاره خواهد شد.

در روایات دارد وقتی کار خیری را نیت کردی زود انجام بده زیرا شیطان بین نیت و انجام فعل فشار زیادی به انسان وارد می کند. در روایت دارد هر کاری که در آن تاخیر و زمان مندی باشد شیطان به آن نظر دارد. همین قضیه در وعده و وعید های دیگر هم هست و شیطان برای سست کردن عزم ها و ترغیب به خیانت میان معامله و رد و بدل شدن کالا کار خود را راحت تر پیش می برد.<sup>۲۴</sup>

عَنْ بَشِيرِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ فَلَا تُؤَخِّرْهُ فَإِنَّ الْعَبْدَ يَصُومُ الْيَوْمَ الْحَارَّ يُرِيدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ فَيُعْتَقُهُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّارِ وَلَا تَسْتَقِلَّ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ شِقَّ تَمْرَةٌ  
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ.

عن ابی عبدالله علیه السلام: قال كان ابی یقول إذا هممت بخیر فبادر فإنک لا تدری ما یحدث.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صَلَةٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيَبَادِرْ لَّا يَكْفَاهُ عَنْ ذَلِكَ.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيُعَجِّلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةٌ.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَ حَدَّثَنِي حَمَزَةُ بْنُ حُمَرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ فَلَا يُؤَخِّرْهُ فَإِنَّ الْعَبْدَ رَبَّمَا صَلَّى الصَّلَاةَ أَوْ صَامَ الْيَوْمَ فَيُقَالُ لَهُ أَعْمَلُ مَا شِئْتُ بَعْدَهَا فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ

---

۲۴ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۴۲ باب تعجيل فعل الخير

برکت در معاملاتی است که از حرام و امکان شیطنت دورتر باشند مثلاً در مورد طعام از آنجا که امکان وجود خاک و سنگ ریزه در آن وجود دارد در روایات آمده است که برکت در خرید و فروش طعام به صورت کیلی و پیمانہ ای است نه وزنی زیرا در خرید و فروش وزنی، وزن خاک و سنگریزه محاسبه می شود ولی در کیل وزن خاک و سنگریزه کان لم یکن می شوند:

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: كيلوا طعامكم فان البركة في الطعام المكيل (موسوعه حديث نبوی ج ۷ ص ۴۲۱)

و عنه صلوات الله عليه: كيلوا طعامكم بيارك لكم فيه (همان)

نه فقط زمان مند بودن که موجب شرور و دعاوی حقوقی می شود مکروه است بلکه حتی معامله ی کالاهایی که نقد و حاضر در مجلس نیست هم به دلیل احتمالات در دسرساز مکروه است:

عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّبَنِ يُشْتَرَى وَهُوَ فِي الضَّرْعِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَحْلَبَ لَكَ سُكْرُجَةً فَيَقُولَ اشْتَرِ مِنِّي هَذَا اللَّبَنِ الَّذِي فِي السُّكْرُجَةِ وَمَا فِي ضُرُوعِهَا بِثَمَنِ مُسَمًّى فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الضَّرْعِ شَيْءٌ كَانَ مَا فِي السُّكْرُجَةِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۱۹۴)

عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ أَصَوافَ مِائَةِ نَعْجَةٍ وَمَا فِي بَطُونِهَا مِنْ حَمَلٍ بَكَدًا وَكَذَا دَرِهَمًا قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي بَطُونِهَا حَمَلٌ كَانَ رَأْسُ مَالِهِ فِي الصُّوفِ. (همان)

عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ رِفَاعَةَ النَّخَّاسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ لَهُ أَيْصَلِحُ لِي أَنْ أَشْتَرِيَ مِنَ الْقَوْمِ الْجَارِيَةَ الْبَاقِيَةَ وَأَعْطِيَهُمُ الثَّمَنَ وَأَطْلُبُهَا أَنَا قَالَ لَا يَصَلِحُ شِرَاؤُهَا إِلَّا أَنْ تَشْتَرِيَ مِنْهُمْ مَعَهَا شَيْئًا ثَوْبًا أَوْ مَتَاعًا فَتَقُولَ لَهُمْ أَشْتَرِيَ مِنْكُمْ جَارِيَتَكُمْ فَلَانَةَ وَهَذَا الْمَتَاعَ بَكَدًا وَكَذَا دَرِهَمًا فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ. (همان)

همان گونه که در روایات فوق ملاحظه می فرمایید تصریح شده است که اگر کالای خارج از دسترسی را می فروشید حتما کالای در دسترسی را به آن ضمیمه کنید تا اگر آن کالای خارج از دسترس برای مشتری حاصل نشد دلش به کالای در دسترس خوش باشد و دنبال دعاوی حقوقی و شرور نرود.



عَنْ مَسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ نَهَى أَنْ يُشْتَرَى شَبَكَةَ الصَّيَادِ يَقُولُ  
أَضْرِبْ بِشَبَكَتِكَ فَمَا خَرَجَ فَهُوَ مِنْ مَالِي بَكْذَا وَكَذَا. (همان)

برای متتبع در روایات محرز است که قاعده ی اصلی در معاملات بشری با توجه به ان الشیطان ینزغ بینکم این است که کار به صورت محکم و بی دغدغه ی غل و غش انجام شود کما اینکه در قرآن کریم هم خدای تعالی درباره تعاملات بشری فرمودند:

الإسراء : ۵۳ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا  
النساء : ۹ وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

یا مثلا به روایت زیر توجه فرمایید:

عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ يَشْتَرِي الْجِصَّ فَيَكِيلُ بَعْضَهُ وَ  
يَأْخُذُ الْبَقِيَّةَ بغيرِ كَيْلٍ فَقَالَ إِمَّا أَنْ يَأْخُذَ كُلَّهُ بِتَصَدِيقِهِ وَ إِمَّا أَنْ يَكِيلَهُ كُلَّهُ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۱۹۵)

از رسول خاتم صلوات الله عليه نقل است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: يَا حَكِيمُ بَنَ حِرَامٍ لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ (فقه القرآن قطب راوندی، ج ۲،  
ص: ۵۸)

جالب است در روایتی فقط پیش فروش در میوه ها مجاز شمرده شده است زیرا غالبا باغدار قبل از رسیدن میوه ها با مشکلات مالی مواجه می شود و نیاز به پیش فروش پیدا می کند:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ بِالسَّلَامِ فِي الْفَاكِهِةِ (وسائل الشيعة، ج ۱۸،  
ص: ۲۸۶)

در روایات فراوان دیگری زمان شروع پیش فروش میوه نیز محدود به نمایان شدن میوه ها در صفات خاصی شده است که خوف تلف و شرور و دعاوی به حداقل برسد.

در روایات به سماحت و سهل گیری در معامله برای ایجاد نشدن شرور تصریحات زیادی شده است تا جایی که نبی اکرم صلوات الله عليه حتی در امر تعاملات مالی با یهود نیز سماحت به خرج می دادند:

عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنْ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْطَى خَيْبَرَ بِالنِّصْفِ أَرْضَهَا وَنَخْلَهَا فَلَمَّا أُدْرِكَتِ الثَّمَرَةُ بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ فَقَوْمَ عَلَيْهِمْ قِيمَةٌ فَقَالَ لَهُمْ إِمَّا أَنْ تَأْخُذُوهُ وَتُعْطُونِي نِصْفَ الثَّمَنِ وَإِمَّا أَنْ أُعْطِيَكُمْ نِصْفَ الثَّمَنِ وَآخِذَهُ فَقَالُوا بِهَذَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. (الكافي ط) -

(الإسلامية)، ج ٥، ص: ٢٦٦)

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَسَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا افْتَتَحَ خَيْبَرَ تَرَكَهَا فِي أَيْدِيهِمْ عَلَى النِّصْفِ فَلَمَّا بَلَغَتِ الثَّمَرَةُ بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ إِلَيْهِمْ فَخَرَصَ عَلَيْهِمْ فَجَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا لَهُ إِنَّهُ قَدْ زَادَ عَلَيْنَا فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ قَالَ قَدْ خَرَصْتُ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ فَإِنْ شَاءُوا يَأْخُذُونَ بِمَا خَرَصْنَا وَإِنْ شَاءُوا أَخَذْنَا فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ بِهَذَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. (الكافي ط) - (الإسلامية)، ج ٥،

ص: ٢٦٧)

در معاملات پیش فروش غیر از میوه و نباتات تاکید شده است که حتما باید کیفیت کالا دقیق مشخص باشد تا ضروری رخ ندهد:

عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ يُسَلِّمُ فِي غَيْرِ نَخْلِ وَلَا زَرْعٍ قَالَ يُسَمَّى شَيْئًا مُسَمًّى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى. (وسائل الشيعة، ج ١٨، ص: ٢٨٥)

عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالسَّلَامِ فِي الْحَيَّوَانِ إِذَا سَمَّيْتَ شَيْئًا مَعْلُومًا. (همان)

(ج) روایات حرمت معاملات خاص برای نزدیک نشدن به ربا

از مجاری شروع رباگرفتن در بین بنی اسرائیل این بود که در سال قحطی و در شرایط کم بودن طعام، ماکولات را به شرط پس گرفتن مقدار بیشتر و به صورت ربوی به دیگران می دادند:

وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ : و دیگر به سبب گرفتن ایشان ربا را و، حال آنکه نهی کرده شده بودند از اخذ ربا در تورات. در این آیه دلالتی است بر آنکه نهی از ربا مخصوص به این امت نبوده، چنانچه حکم آکل ربا در شریعت بنی اسرائیل، دفعه اول توبه، مرتبه ثانیه توبه و صد تازیانه، و مرتبه ثالثه محکوم به قتل می بود. و تأسیس ربا در میان یهود به این شد که در سال مجاعه سختی، اغنیا وجهی برای اعانت فقرا در محلی جمع کرده و امنائی را گماشته تا به تدریج به آنها برسانند. و به جهت حق الزحمه ایشان، صدی دو معمول داشتند. چون سال مجاعه

برطرف شد، این سرایت کرد به ربا و اخذ زیاده در اموال خود که به عنوان مساعدت به دیگران می دادند. (تفسیر اثنا عشری، ج ۲، ص: ۶۴۷)

وَ أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نَهَوْا عَنْهُ وَ المعروف عند أهل الإختصاص ان اليهود هم أول من سنَّ الربا و شرع تحليله (التفسیر المبين، ص: ۱۳۰)

(وَ أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نَهَوْا عَنْهُ) أى و بسبب أخذهم الربا و قد نهوا عنه على السنة أنبيائهم، و التوراة التى بين أيديهم إنما تصرح بتحريم أخذهم الربا من شعبهم و من إخوتهم دون الأجانب، فقد جاء فى سفر الخروج (إن أقرضت فضة لشعبى الفقير الذى عندك فلا تكن له كالمرابى، لا تضعوا عليه ربا) و فى سفر تشيية الاشرع (لا تقرض أخاك ربا، ربا فضة أو ربا شىء ما مما يقرض ربا، للأجنبى تقرض ربا، و لكن لأخيك لا تقرض ربا) و هذه عبارة التوراة التى كتبت بعد السبى، و ثبت تحريفها بالشواهد الكثيرة، أما النسخة التى كتبها موسى فقد فقدت باتفاق اليهود و النصارى. و بعض أنبيائهم قد نهوا عن الربا إطلاقا فلم يقيدوه بشعب إسرائيل كقول داود فى المزمور الخامس عشر: فضته لا يعطيها بالربا، و لا يأخذ الرشوة من البرىء، و قول سليمان فى سفر الأمثال (المكثر ماله بالربا و المرابحة، فلن يرحم الفقراء بجمعه) (تفسیر المراغى، ج ۶، ص: ۱۸)

از کسانی که در نظام اسلامی در تضعیف احکام حرمت ربا می کوشید معاویه بود:

كان معاوية بن أبي سفيان يذهب إلى أن النهى و التحريم إنما ورد من النبى صلى الله عليه و سلم فى الدينار المضروب و الدرهم المضروب لا فى التبر من الذهب و الفضة بالمضروب، و لا فى المصوغ بالمضروب. وقد قيل إن ذلك إنما كان منه فى المصوغ خاصة، حتى وقع له مع عبادة ما خرجه مسلم وغيره، قال: غزونا و على الناس معاوية فغنمنا غنائم كثيرة، فكان مما غنمنا آنية من فضة فأمر معاوية رجلا ببيعها فى أعطيات الناس فتنازع الناس فى ذلك فبلغ عبادة بن الصامت ذلك فقام فقال: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم ينهى عن بيع الذهب بالذهب و الفضة بالفضة و البر بالبر و الشعير بالشعير و التمر بالتمر و الملح بالملح إلا سواء بسواء عينا بعين من زاد أو ازداد فقد أربى، فرد الناس ما أخذوا، فبلغ ذلك معاوية فقام خطيبا فقال: ألا ما بال رجال يتحدثون عن رسول الله صلى الله عليه و سلم أحاديث قد كنا نشهده و نصحبه فلم نسمعها منه! فقام عبادة بن الصامت فأعاد القصة ثم قال: لنحدثن بما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه و سلم و إن كره معاوية أو قال و إن رغب و ما أبالى إلا أصحبه فى جنده فى ليلة سوداء. (الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص: ۳۴۹ و ۳۵۰)

درباره علت تحریم ربا در روایات شریفه آمده است:

فی عیون الاخبار فی باب ما کتب به الرضا علیه السلام الی محمد بن سنان فی جواب مسائله فی العلل: و علة تحريم الربوا انما نهى الله عنه لما فيه من فساد الأموال لان الإنسان إذا اشترى الدرهم بالدرهمين كان ثمن الدرهم درهما. و ثمن الاخر باطلا، فبيع الربا و شراؤه و كس على كل حال على المشتري و على البائع، فحظر الله تعالى الربا لعله فساد الأموال كما حظر على السفیه أن يدفع اليه ماله لما يتخوف عليه من إفساده حتى يونس منه رشد، فلهذه العلة حرم الله تعالى الربوا و بيع الدرهم بالدرهمين يدا بيد، و علة تحريم الربا بعد البيئته لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرم، و هي كبيرة بعد البيان و تحريم الله لها، و لم يكن ذلك منه الا استخفافا بالمحرم للحرام، و الاستخفاف بذلك دخول في الكفر، و علة تحريم الربا بالنسيئة لعله ذهاب المعروف، و تلف الأموال، و رغبة الناس في الربح، و تركهم القرض و الفرض و صنائع المعروف، و لما في ذلك من الفساد و الظلم و فناء الأموال. (تفسير نور الثقلين، ج ١، ص:

٢٩١ و ٢٩٢)

درباره علت تحريم ربا در اين روايت شريفه آمده است كه اگر باب ربا و توليد پول از پول باز شود ديگر مردم دنبال كار و توليد نخواهند رفت و همه به سمت توليد پول از پول مي روند و كم كم توليد و عمران و آبادي از بين مي رود و فناء اموال و قحطی پيش مي آيد و همچنين وقتي قرض الحسنه با اخذ اضافه همراه شود كم كم باب قرض الحسنه بسته مي شود و كسي كه مي تواند با قرض الحسنه كار و توليد راه بياندازد از پيگيري كار سر باز مي زند و حال آنكه اگر قرض الحسنه جاري باشد همه ي اهل كار و توليد اميد دارند كه به راحتی بتوانند از سرمايه ي ديگران بدون پرداخت اضافه در راه اندازي كار و توليد خود بهره ببرند و لذا قرض الحسنه رواج مي يابد. اگر باب ربا در جامعه باز شود جامعه كمكم به دو دسته ي رباخوار و ربا دهنده تقسيم مي شود و نظام سرمايه داري ملعونه شكل مي گيرد و جامعه از رشد و تعالی به شدت حروم مي شود و نظام طبقاتي و شرور آن گريبانگير جامعه مي شود.

يك: حرمت نسيه و سلم و معاوضه زمان مند در خريد و فروش نقود و معاملات صرافي

عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يبتاع رجل فضة بذهب إلا يدا بيد».

رُوِينَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَالدَّهَبُ بِالذَّهَبِ مِثْلًا بِمِثْلِ يَدًا بِيَدٍ فَمَنْ زَادَ وَاسْتَزَادَ فَقَدْ أَرَبَى وَلَعَنَ اللَّهُ الرَّبَّيَّا وَآكَلَهُ وَوَكَّلَهُ وَبَاعَهُ وَمُشْتَرِيَهُ وَكَاتِبَهُ وَشَاهِدِيَهُ (دعائم الإسلام، ج ٢، ص: ٣٧).

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ مِثْلًا بِمِثْلِ لَيْسَ فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا نَظْرَةٌ وَ الزَّائِدُ وَالْمُسْتَزِيدُ فِي النَّارِ. (همان)

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَبْدِلُ الدَّنَانِيرَ الشَّامِيَّةَ بِالْكُوفِيَّةِ وَزَنًا بوزنٍ فَيَقُولُ لَهُ الصَّرْفِيُّ لَا أُبَدِّلُ لَكَ حَتَّى تُبَدِّلَنِي دَرَاهِمَ يَوْسُفِيَّةً بَعْلَةً وَزَنًا بوزنٍ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ قِيلَ لَهُ إِنْ الصَّرْفِيُّ إِنَّمَا يَطْلُبُ فَضْلَ الْيَوْسُفِيَّةِ عَلَى الْغَلَّةِ قَالَ إِذَا كَانَ وَزَنًا بوزنٍ يَدًا بِيَدٍ فَلَا بَأْسَ بِهِ (دعائم الإسلام، ج ٢، ص: ٣٩ و ٤٠)

عَنْ عَلِيِّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَجُوزُ بَيْعُ الْفِضَّةِ بِالذَّهَبِ وَلَا الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ إِلَّا يَدًا بِيَدٍ. (دعائم الإسلام، ج ٢، ص: ٤١)

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا اشْتَرَيْتَ مِنْ رَجُلٍ ذَهَبًا بِفِضَّةٍ أَوْ فِضَّةً بِذَهَبٍ فَلَا تَفَارِقُهُ حَتَّى تَتَقَابَضَا وَإِنْ وَثَبَ حَائِطًا فَإِنْ قَالَ لَكَ أَرْسِلْ غُلَامَكَ مَعِيَ حَتَّى أُعْطِيَهُ فَلَا تَفْعَلْ وَإِنْ كَانَ الْمَكَانُ قَرِيبًا وَإِنْ أَرْسَلْتَ مَعَهُ فَتَأْمُرْ مِنْ تَرْسُلِهِ إِذَا حَضَرَ التَّقْدُّنُ أَنْ يَبْتَدِيَ مَعَهُ الصَّرْفُ وَيَكُونُ هُوَ الَّذِي يُعَاقِدُهُ عَلَيْهِ وَإِنْ بَقِيَ مِنَ التَّقْدُّنِ شَيْءٌ فَلَا خَيْرَ فِيهِ حَتَّى يَكُونَ الْقَبْضُ وَالِدَفْعُ عَلَى الْكَمَالِ يَدًا بِيَدٍ وَإِنْ اشْتَرَى الرَّجُلُ ذَهَبًا بِفِضَّةٍ وَاشْتَغَلَ بِغَيْرِ ذَلِكَ ثُمَّ أَرَادَ الْقَبْضَ فَلْيُعِدْ عَقْدَ الصَّرْفِ فِي وَقْتِ الْقَبْضِ فَيَقُولُ هَذَا بِهَذَا. (دعائم الإسلام، ج ٢، ص: ٤١)

عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "الدينار بالدينار والدرهم بالدرهم لا فضل بينهما من كانت له حاجة بورق فليصرفها بذهب وإن كانت له حاجة بذهب فليصرفها بورق هاء و هاء (الجامع لأحكام القرآن، ج ٣، ص: ٣٥٠)

وَ سُئِلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَدِّ الرِّبَا وَالْعَيْنَةِ فَقَالَ كُلُّ مَا يُبَاعُ عَلَيْهِ فَهُوَ حَلَالٌ وَ كُلُّ مَا فَرَرْتَ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ فَهُوَ حَلَالٌ وَ كُلُّ مَا يُبَاعُ بِالنَّسِيئَةِ سَعْرُ يَوْمِهِ مَا لَمْ يَنْقُصْ وَ مِثْلُ الصَّرْفِ بِالنَّسِيئَةِ وَ الدِّينَارِ بِدِينَارٍ وَ حَبَّةٍ وَ مَا فَوْقَهُ وَ شِرَاءِ الدَّرَاهِمِ بِالدَّرَاهِمِ وَ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ الْمُتَفَاضِلِ مَا بَيْنَهُمَا فِي الْوِزْنِ حَتَّى طَعَامِ اللَّيْنِ مِنَ الْخُبْزِ بِالْيَابِسِ وَ الْخُبْزِ النَّقِيِّ بِالْخَشْكَارِ بِالْفُضْلِ لَا يَجُوزُ فَهُوَ الرِّبَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ بِالسَّوِيِّ وَ مِثْلِهِ وَ أَشْبَاهِهِ فَكُلُّهَا رِبَاً (بحار الأنوار) (ط - بيروت)، ج ١٠٠، ص: ١٢٢)

در گذشته یکی از مشکلات معاملات مثل امروز تغییر نرخ ارزها نسبت به هم بوده است. گرچه نبی اکرم صلوات الله علیه و آله مکرر تصریح فرموده بودند که دینار و درهم چه اوزانی دارند و نسبتشان یک به ده است و باید ثابت باشد ولی از آنجا که بین مردم همه جور درهم و دینار با اوزان مختلف رواج داشت قیمت نسبی این دو به هم ثابت نبود. لذا اسم درهم و دینار کاری را حل نمی کرد و باید فی المجلس و حضوری و دست به دست قضیه حل می شد،

البته با تتبع بیشتر به نظر می رسد حق آن است که علت این همه هشدار و رد در مورد نزدیک شدن نسیه و صرافی به هم این بوده است که در یهود همین صرافی ها بودند که باب ربا را باز کردند به اسم قرض هم بابش را باز کردند. و از باب نزدیک نشدن به حرام و لا تقربوا هذه الشجرة در اسلام هر گونه نسیه و دین در مورد نقود رد شده است. البته روایاتی که درباره مشکلات ناشی از درهم و برهم بودن فضای ارز در زمان ائمه علیهم السلام وارد شده است نیز بسیار زیاد است و خود این پراکندگی و در هم ریختگی فضای ارزها هم یکی از ماده های ایجاد شرور در صرافی ها بوده است:

عَنْ حَمَّادِ بْنِ مُيَسَّرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يُشْتَرَى التَّوْبُ بِدِينَارٍ غَيْرِ دِرْهَمٍ لِأَنَّهُ لَا يُدْرَى كَمْ الدِّينَارُ مِنَ الدِّرْهَمِ. (تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۷، ص: ۱۱۶)

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي السَّلْعَةَ بِدِينَارٍ غَيْرِ دِرْهَمٍ إِلَى أَجَلٍ قَالَ فَاسِدٌ فَلَعَلَّ الدِّينَارَ يَصِيرُ بِدِرْهَمٍ. (همان)

در ادامه روایاتی دیگری درباره مشکلات تبادل ارزی از کتاب تهذیب که پیش از دو روایت بالا نقل شده اند آورده می شود برای آشنایی با فضای نقود در آن زمان و نوع سوالات از ائمه علیهم السلام در این باره:

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ يَكُونُ لِلرَّجُلِ عِنْدِي الدَّرَاهِمُ فَيَلْقَانِي فَيَقُولُ كَيْفَ سَعْرُ الْوَضْحِ الْيَوْمَ فَأَقُولُ كَذَا وَكَذَا فَيَقُولُ أَلَيْسَ لِي عِنْدَكَ كَذَا وَكَذَا أَلْفَ دِرْهَمًا وَضَحًا فَأَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ حَوْلَهَا لِي دَنَانِيرٌ بِهَذَا السَّعْرِ وَ أَثْبَتَهَا لِي عِنْدَكَ فَمَا تَرَى فِي هَذَا فَقَالَ لِي إِذَا كُنْتُ قَدْ اسْتَقْصَيْتَ لَهُ السَّعْرَ يَوْمَئِذٍ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ فَقُلْتُ إِنِّي لَمْ أُوَازِنُهُ وَ لَمْ أُنَاقِدْهُ وَ إِنَّمَا كَانَ كَلَامٌ مِنِّي وَ مِنْهُ فَقَالَ أَلَيْسَ الدَّرَاهِمُ مِنْ عِنْدِكَ وَ الدَّنَانِيرُ مِنْ عِنْدِكَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَلَا بَأْسَ.

«۴۴» - ۵۰- عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِينِي بِالْوَرَقِ فَأَشْتَرِيهَا مِنْهُ بِالدَّنَانِيرِ فَأَشْتَغَلُ عَنْ تَحْرِيرِ وَزْنِهَا وَ اتِّقَادِهَا وَ أَفْضَلَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فِيهَا فَأُعْطِيهِ الدَّنَانِيرَ وَ أَقُولُ لَهُ لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَيْعٌ وَ إِنِّي قَدْ نَقَضْتُ الَّذِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ مِنَ الْبَيْعِ وَ وَرَقَكَ عِنْدِي قَرْضٌ وَ دَنَانِيرِي عِنْدَكَ قَرْضٌ حَتَّى يَأْتِينِي مِنَ الْعَدِّ فَأَبَايَعُهُ فَقَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ قَالَ إِسْحَاقُ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَبِيعُنِي الْوَرَقَ بِالدَّنَانِيرِ وَ أَتْرُنُ مِنْهُ وَ أَزِنُ لَهُ حَتَّى أفرُغَ فَلَا يَكُونُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ عَمَلٌ إِلَّا أَنْ فِي وَرَقِهِ نَفَايَةٌ وَ زُبُوفًا وَ مَا لَا يَجُوزُ فَيَقُولُ اتَّقِدْهَا وَ رُدَّ نَفَايَتَهَا فَقَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ وَ لَكِنْ لَا يُؤْخِرُ ذَلِكَ أَكْثَرَ مِنْ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ فَإِنَّمَا هُوَ الصَّرْفُ قُلْتُ فَإِنْ وَجَدْتُ فِي وَرَقِهِ فَضْلًا مِقْدَارًا مَا فِيهَا مِنَ النُّفَايَةِ فَقَالَ هَذَا احْتِيَاطٌ هَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ.

عنه عن صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سألتُه عن الصِّرفِ فقُلْتُ له إنَّ الرِّفْقَةَ ربَّما عَجَلَتْ فَخَرَجَتْ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَى الدَّمَشْقِيَّةِ وَالبَصْرِيَّةِ وَإنَّما يَجُوزُ بِسَابُورِ الدَّمَشْقِيَّةِ وَالبَصْرِيَّةِ قَالَ وَما الرِّفْقَةُ قُلْتُ القَوْمُ يَتَرافِقُونَ بِجَتْمَعُونَ لِلخُرُوجِ فَإِذا عَجَلُوا فَرَبَّما لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الدَّمَشْقِيَّةِ وَالبَصْرِيَّةِ فَبَعْتَنَا بِالغَلَّةِ فَصَرَفُوا الألفَ وَخَمْسِينَ مِنْها بِالألفِ مِنْ الدَّمَشْقِيَّةِ وَالبَصْرِيَّةِ فَقَالَ لا خَيْرَ فِي هَذَا أَفَلَا تَجْعَلُونَ مَعها ذَهَباً لِمَكَانِ زِيادَتِها فَقُلْتُ لَه أُشْتَرى أَلْفَ دِرْهَمٍ وَدِينَارٍ بِالْفى دِرْهَمٍ قَالَ لا بَأْسَ بِذَلِكَ إنَّ أبى عَ كانَ أَجراً عَلَى أَهْلِ المَدِينَةِ مِنى وَكانَ يَقُولُ هَذَا فيقولون إنَّما هَذَا الفِرارُ لوَ جاءَ رَجُلٌ بِدِينَارٍ لَمْ يُعْطَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَلوَ جاءَ بِالْفِ دِرْهَمٍ لَمْ يُعْطَ أَلْفَ دِينَارٍ فَكانَ يَقُولُ لَهُمُ نَعَمْ الشَّيْءُ الفِرارُ مِنَ الحَرَامِ إِلى الحَلالِ.

الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن شعيب عن أبي بصير قال: سألتُ أبا عبد الله ع عن الرجلِ يستبدلُ الشَّامِيَّةَ بالكُوفِيَّةِ وَزناً بوزنٍ قال لا بَأْسَ بِهِ.

عنه عن صفوان عن ابن مسكان عن محمد الحلبي قال: سألتُ أبا عبد الله ع عن الرجلِ يستبدلُ الشَّامِيَّةَ بالكُوفِيَّةِ وَزناً بوزنٍ فيقول الصِّرفىُّ لا أُبَدِّلُ لَكَ حَتى تَبَدِّلَنى يوسُفِيَّةً بَغَلَّةً وَزناً بوزنٍ فقال لا بَأْسَ بِهِ فَقُلْنَا إنَّ الصِّرفىَّ إنَّما طَلَبَ فَضْلَ اليوسُفِيَّةِ عَلَى الغَلَّةِ فقال لا بَأْسَ بِهِ.

عنه عن صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سألتُه عن الرَّجُلِ يَأْتى بِالدَّرَاهِمِ إِلى الصِّرفىِّ فيقول لَه أَخْذُ مِنْكَ المِائَةَ بِمِائَةٍ وَعِشْرَةَ أَوْ بِمِائَةٍ وَخَمْسَةَ حَتى يَرْضِيه عَلَى الَّذى يُرِيدُ فَإِذا فَرَّغَ جَعَلَ مَكَانَ الدَّرَاهِمِ الزِّيادَةَ دِينَاراً أَوْ ذَهَباً ثُمَّ قال لَه قَدْ رادَدْتُكَ البَيْعَ وَإنَّما أَبايُكَ عَلَى هَذَا لِأَنَّ الأَوَّلَ لا يَصْلُحُ أَوْ لَمْ يَقْلُ ذَلِكَ وَجَعَلَ ذَهَباً مَكَانَ الدَّرَاهِمِ فقال إِذا كانَ إِجْراءُ البَيْعِ عَلَى الحَلالِ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ قُلْتُ فَإِنْ جَعَلَ مَكَانَ الذَّهَبِ فُلوساً فقال ما أَدْرِى ما الفُلوسُ.

عنه عن صفوان عن إسحاق بن عمار قال: قُلْتُ لِأبى عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَجِئُنى بِالورِقِ يَبِيعُها يُرِيدُ بِها وَرِقاَ عِنْدى فَهُوَ البَقِينُ عِنْدى أَنه لَيْسَ يُرِيدُ الدَّنائيرَ لَيْسَ يُرِيدُ إِلاَّ الورِقَ وَلا يَقُومُ حَتى يَأْخُذَ وَرِقى فَأشْتَرى مِنْه الدَّرَاهِمَ بِالدَّنائيرِ فَلَا تَكُونُ دَنائيرُهُ عِنْدى كَاملَةً فَاسْتَقْرَضُ لَه مِنْ جارى فَأَعْطاه كَمالَ دَنائيرِهِ وَلَعَلى لا أَحْرزُ وَزَنَها فقال أ لَيْسَ يَأْخُذُ وَفَاءَ الَّذى لَه قُلْتُ بلى قال لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ.

عنه عن صفوان وعلی بن النعمان وعثمان بن عيسى عن سعيد بن يسار عن أبى عبد الله ع قال: كانَ أبى بَعْنى بِكَيْسِ فِيهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ إِلى رَجُلٍ صَرَّافٍ مِنْ أَهْلِ العِراقِ وَأمَرنى أَنْ أَقولَ لَه أَنْ يَبِيعَها فَإِذا باعَها أَخْذَ ثَمَنَها فَأشْتَرى لَنا بِثَمَنِها دَرَاهِمَ مَدَنِيَّةً.

عَنْهُ عَنْ فَضَّالَةَ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ آتِي الصِّرْفِيَّ بِالدَّرَاهِمِ أُشْتَرِي مِنْهُ الدَّنَانِيرَ فَيَزِنُ لِي أَكْثَرَ مِنْ حَقِّي ثُمَّ أَتْبَاعُ مِنْهُ مَكَانِي بِهَا دَرَاهِمَ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ وَ لَكِنَّ لَا يَزِنُ لَكَ أَقْلٌ مِنْ حَقِّكَ.

عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنَ الصَّيَارِفَةِ أَتْبَاعًا وَرِقًا بِدَنَانِيرَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ انْقُدْ عَنِّي وَ هُوَ مُوسِرٌ لَوْ شَاءَ أَنْ يَنْقُدَ نَقْدَ فَتَقْدُ عَنْهُ ثُمَّ بَدَأَ لَهُ أَنْ يَشْتَرِيَ نَصِيبَ صَاحِبِهِ بِرِيحٍ أَيْصَلِحُ قَالَ لَا بَأْسَ.

عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْوَرِقَ مِنَ الرَّجُلِ وَ يَزِنُهَا وَ يَعْلَمُ وَ زِنُهَا ثُمَّ يَقُولُ أَمْسِكْهَا عِنْدَكَ كَهَيْئَتِهَا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ وَ أَنَا بِالْخِيَارِ عَلَيْكَ فَقَالَ إِنْ كَانَ بِالْخِيَارِ فَلَا بَأْسَ بِهِ أَنْ يَشْتَرِيهَا مِنْهُ وَ إِلَّا فَلَا.

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَجِيءُ إِلَى صِرْفِيٍّ وَ مَعَهُ دَرَاهِمٌ يُطَلِّبُ أَجُودَ مِنْهَا فَيُقَاوِلُهُ عَلَى دَرَاهِمِهِ يَزِيدُهُ كَذَا وَ كَذَا بِشَيْءٍ قَدْ تَرَضِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ يُعْطِيهِ بَعْدَ بَدْرَاهِمِهِ دَنَانِيرًا ثُمَّ يَبِيعُهُ الدَّنَانِيرَ بِتِلْكَ الدَّرَاهِمِ عَلَى مَا تَقَاوَلَا عَلَيْهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ قَالَ أَلَيْسَ ذَلِكَ بَرِضًا مِنْهُمَا جَمِيعًا قُلْتُ بَلَى قَالَ لَا بَأْسَ.

عَنْهُ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَ دِرْهَمٍ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَ دِينَارَيْنِ إِذَا دَخَلَ فِيهَا دِينَارَانِ أَوْ أَقْلٌ أَوْ أَكْثَرُ فَلَا بَأْسَ بِهِ.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَتَبَةَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ عِنْدَهُ دَنَانِيرٌ لِبَعْضِ خُلَطَائِهِ فَيَأْخُذُ مَكَانَهَا وَرِقًا فِي حَوَائِجِهِ وَ هُوَ يَوْمَ قَبِضَتْ سَبْعَةٌ وَ نِصْفُ بَدِينَارٍ وَ قَدْ يُطَلِّبُ صَاحِبَ الْمَالِ بَعْضَ الْوَرِقِ وَ لَيْسَ بِحَاضِرِهِ فَيَبْتَاعُهَا لَهُ الصِّرْفِيُّ بِهَذَا السَّعْرِ وَ نَحْوِهِ ثُمَّ يَتَغَيَّرُ السَّعْرُ قَبْلَ أَنْ يَحْتَسِبَهَا حَتَّى صَارَ الْوَرِقُ اثْنَيْ عَشَرَ دِرْهَمًا بِدِينَارٍ وَ هَلْ يَصْلِحُ لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ بِسَعْرِ الْأَوَّلِ يَوْمَ قَبِضَتْ كَانَتْ سَبْعَةٌ وَ سَبْعَةٌ وَ نِصْفُ بَدِينَارٍ قَالَ إِذَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَرِقَ بَعْدَ الدَّنَانِيرِ فَلَا يَضُرُّهُ كَيْفَ الصَّرْفُ فَلَا بَأْسَ.

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ الْمَالُ فَيَقْضِيَنِي بَعْضًا دَنَانِيرًا وَ بَعْضًا دَرَاهِمًا فَإِذَا جَاءَ يَحَاسِبُنِي لِيُوفِّيَنِي يَكُونُ قَدْ تَغَيَّرَ سَعْرُ الدَّنَانِيرِ أَيْ السَّعْرَيْنِ أَحْسَبُ لَهُ سَعْرَ الَّذِي كَانَ يَوْمَ أَعْطَانِي الدَّنَانِيرَ أَوْ سَعْرَ يَوْمِي الَّذِي أَحْسَبُهُ فَقَالَ سَعْرُ يَوْمِ أَعْطَاكَ الدَّنَانِيرَ لِأَنَّكَ حَبَسْتَ مَنَفَعَتَهَا عَنْهُ.



الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ الدَّنَانِيرُ فَيَأْخُذُ مِنْهُ دَرَاهِمٌ ثُمَّ يَتَغَيَّرُ السَّعْرُ قَالَ فَهِيَ لَهُ عَلَى السَّعْرِ الَّذِي أَخَذَهَا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ وَإِنْ أَخَذَ دَنَانِيرَ فَلَيْسَ لَهُ دَرَاهِمٌ عِنْدَهُ فَدَنَانِيرُهُ عَلَيْهِ يَأْخُذُهَا بَرءُ وَسِهَا مَتَى شَاءَ.

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ عَبْدِ صَالِحٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عِنْدَ الرَّجُلِ دَنَانِيرٌ أَوْ خَلِيطٌ لَهُ يَأْخُذُ مَكَانَهَا وَرِقَاقًا فِي حَوَائِجِهِ وَهِيَ يَوْمَ قَبْضِهَا سَبْعَةٌ وَ سَبْعَةٌ وَ نِصْفُ دِينَارٍ وَ قَدْ يَطْلُبُهَا الصَّيرَفِيُّ وَ لَيْسَ الْوَرِقُ حَاضِرًا فَيَبْتَاعُهَا لَهُ الصَّيرَفِيُّ بِهَذَا السَّعْرِ سَبْعَةٌ وَ سَبْعَةٌ وَ نِصْفٌ ثُمَّ يَجِيءُ يُحَاسِبُهُ وَ قَدْ ارْتَفَعَ سَعْرُ الدَّنَانِيرِ وَ صَارَ بِأَثْنَيْ عَشَرَ كُلُّ دِينَارٍ هَلْ يَصْلُحُ ذَلِكَ لَهُ وَ إِنَّمَا هِيَ لَهُ بِالسَّعْرِ الْأَوَّلِ يَوْمَ قَبْضِ مَنْهُ دَرَاهِمُهُ فَلَا يَضُرُّهُ كَيْفَ كَانَ السَّعْرُ قَالَ يَحْسِبُهَا بِالسَّعْرِ الْأَوَّلِ فَلَا بَأْسَ بِهِ.

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ يُوْسُفَ بْنِ أَيُّوبَ شَرِيكَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ فَيُعْطِيهِ دَنَانِيرًا وَ لَا يُصَارِفُهُ فَتَصِيرُ الدَّنَانِيرُ بَرِيْدَةً أَوْ نَقْصَانٍ قَالَ لَهُ سَعْرُ يَوْمٍ أَعْطَاهُ.

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ حَرِيْزِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ لَا بَأْسَ بِإِنْفَاقِهَا.

ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ إِتْفَاقِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا جَازَتْ الْفِضَّةُ الْمِثْلَيْنِ فَلَا بَأْسَ.

عَنْهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي إِتْفَاقِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا كَانَ الْعَالِبُ عَلَيْهَا الْفِضَّةَ فَلَا بَأْسَ بِإِنْفَاقِهَا.

ابْنُ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ سَجِسْتَانَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ عِنْدَنَا دَرَاهِمًا يُقَالُ لَهَا الشَّاهِيَّةُ تَحْمَلُ عَلَى الدَّرَاهِمِ دَانَتَيْنِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَ يَجُوزُ.

فَأَمَّا مَا رَوَاهُ- ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَلِيِّ الصَّيرَفِيِّ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ الْجَعْفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَلْقَى بَيْنَ يَدَيْهِ دَرَاهِمًا فَأَلْقَى إِلَيَّ دَرَاهِمًا مِنْهَا فَقَالَ أَيْشٌ هَذَا فَقُلْتُ سَتُوقٌ فَقَالَ وَ مَا السُّتُوقُ فَقُلْتُ طَبَقَتَيْنِ فِضَّةً وَ طَبَقَةً مِنْ نَحَاسٍ وَ طَبَقَةً مِنْ فِضَّةٍ فَقَالَ أَكْسَرُهَا فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ بَيْعُ هَذَا وَ لَا إِتْفَاقُهُ.

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِئَابٍ قَالَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يُعْمَلُ الدَّرَاهِمُ يَحْمَلُ عَلَيْهَا النُّحَاسُ أَوْ غَيْرُهُ ثُمَّ يَبِيعُهَا قَالَ إِذَا بَيَّنَّ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ.

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَ النَّضْرِ عَنْ ابْنِ سِنَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ شِرَاءِ الْفِضَّةِ فِيهَا الرَّصَاصُ بِالْوَرَقِ وَإِذَا خَلَصَتْ نَقَصْتُ مِنْ كُلِّ عَشْرَةِ دِرْهَمِينَ أَوْ ثَلَاثَةَ قَالَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِالذَّهَبِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الذَّهَبِ فِيهِ الْفِضَّةُ وَ الزَّبِقُ وَ التُّرَابُ بِالذَّنَانِيرِ وَ الْوَرَقِ فَقَالَ لَا تُصَارِفُهُ إِلَّا بِالْوَرَقِ.

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الذَّهَبِ فِيهِ الْفِضَّةُ بِالذَّهَبِ قَالَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِالذَّنَانِيرِ وَ الْوَرَقِ.

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ الدَّرَاهِمَ الْبَيْضَ عَدَدًا ثُمَّ يُعْطِي سُودًا وَزَنًا وَ قَدْ عَرَفَ أَنَّهَا أَثْقَلُ مِمَّا أَخَذَ وَ تَطْيِبُ نَفْسَهُ أَنْ يَجْعَلَ فَضْلَهَا لَهُ قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا لَمْ يَكُنْ قَدْ شَرَطَ لَوْ وَهَبَ لَهُ كُلَّهَا صَلَحَ لَهُ.

عَنْهُ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ لِلصَّائِغِ صُغِّ لِي هَذَا الْخَاتَمَ وَ أُبَدِّلْ لَكَ دِرْهَمًا طَازِجًا بِدِرْهَمِ غَلَّةٍ قَالَ لَا بَأْسَ.

عَنْهُ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَشْتَرِي الشَّيْءَ بِالدَّرَاهِمِ فَأَعْطِي النَّاقِصَ الْحَبَّةَ وَ الْحَبَّتَيْنِ قَالَ لَا حَتَّى تَبَيِّنَهُ ثُمَّ قَالَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَحْوَ هَذِهِ الدَّرَاهِمِ الْأَوْضَاحِيَّةِ الَّتِي تَكُونُ عِنْدَنَا عَدَدًا.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ ابْنِ سِنَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الرَّجُلُ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ الدَّرَاهِمُ فَيُعْطِينِي الْمُكْحَلَةَ قَالَ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَ مَا كَانَ مِنْ كُحْلِ فَهُوَ دَيْنٌ عَلَيْهِ حَتَّى يَرُدَّهُ عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَوْهَرِ الَّذِي يَخْرُجُ مِنَ الْمَعْدِنِ وَ فِيهِ ذَهَبٌ وَ فِضَّةٌ وَ صُفْرٌ جَمِيعًا كَيْفَ نَشْتَرِيهِ قَالَ أَشْتَرِهِ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ جَمِيعًا.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونِ الصَّائِغِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَمَّا يَكُنْسُ مِنَ التُّرَابِ فَأَبِيعُهُ فَمَا أَصْنَعُ بِهِ قَالَ تَصَدَّقْ بِهِ فِيمَا لَكَ وَ إِمَّا لِأَهْلِكَ قُلْتُ فَإِنَّ فِيهِ ذَهَبًا وَ فِضَّةً وَ حَدِيدًا فَبِأَيِّ شَيْءٍ أَبِيعُهُ قَالَ بَعَهُ بِطَعَامٍ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ لِي قَرَابَةٌ مُحْتَاجٌ أُعْطِيهِ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ مُعَاوِيَةَ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ جَوَاهِرِ الْأَسْرَبِ وَ هُوَ إِذَا خَلَصَ كَانَ فِيهِ فِضَّةٌ أَوْ يَصْلُحُ أَنْ يُسَلَّمَ الرَّجُلُ فِيهِ الدَّرَاهِمَ الْمُسَمَّاةَ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهِ اسْمُ الْأَسْرَبِ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ يَعْنِي لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِالْأَسْرَبِ.

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الْأَسْرُبِ بِشْتَرَى بِالْفِضَّةِ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهِ الْأَسْرُبُ فَلَا بَأْسَ.

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اشْتَرَى أَبِي أَرْضًا وَاشْتَرَطَ عَلَيَّ صَاحِبِهَا أَنْ يُعْطِيَهُ وَرِقًا كُلُّ دِينَارٍ بَعِشْرَةَ دَرَاهِمٍ.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لِي عَلَيْهِ مِائَةٌ دِرْهَمٍ عَدَدًا فَضَانِيهَا مِائَةٌ دِرْهَمٍ وَزَنَا قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ مَا لَمْ يَشْتَرِطْ قَالَ وَ قَالَ جَاءَ الرَّبَا مِنْ قَبْلِ الشَّرْطِ وَإِنَّمَا تَفْسِدُهُ الشَّرْطُ.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَقَبَةَ عَنْ حَمْرَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جَامٌ فِيهِ ذَهَبٌ وَ فِضَّةٌ اشْتَرَيْهِ بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ فَقَالَ إِنْ كَانَ تَقْدِرُ عَلَيَّ تَخْلِيصَهُ فَلَا وَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ عَلَيَّ تَخْلِيصَهُ فَلَا بَأْسَ.

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ شُعَيْبِ الْعَرَقُوفِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ بَيْعِ السَّيْفِ الْمُحَلِّيِّ بِالنَّقْدِ فَقَالَ لَا بَأْسَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ بَيْعِ النَّسِيئَةِ فَقَالَ إِذَا تَقَدَّمَ مِثْلُ مَا فِي فِضَّتِهِ فَلَا بَأْسَ بِهِ أَوْ يُعْطَى الطَّعَامَ.

عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا بَأْسَ بِبَيْعِ السَّيْفِ الْمُحَلِّيِّ بِالْفِضَّةِ بِنِسَاءٍ إِذَا نُقِدَ ثَمَنُ فِضَّتِهِ وَ إِلَّا فَاجْعَلْ ثَمَنَ فِضَّتِهِ طَعَامًا وَ لَيْسَ بِهِ إِشَاءٌ.

- عَنْهُ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السُّيُوفِ الْمُحَلَّلَةِ فِيهَا الْفِضَّةُ تُبَاعُ بِالذَّهَبِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَقَالَ إِنْ النَّاسُ لَمْ يَخْتَلِفُوا فِي النَّسَاءِ أَنَّهُ الرَّبَا إِنَّمَا اخْتَلَفُوا فِي الْبَيْدِ بِالْبَيْدِ فَقُلْتُ لَهُ فَنَبِّعُهُ بِدَرَاهِمٍ بِنَقْدٍ فَقَالَ كَانَ أَبِي يَقُولُ يَكُونُ مَعَهُ عَرْضٌ أَحَبُّ إِلَيَّ فَقُلْتُ لَهُ إِذَا كَانَتْ الدَّرَاهِمُ الَّتِي يُعْطَى أَكْثَرَ مِنَ الْفِضَّةِ الَّتِي فِيهَا فَقَالَ وَ كَيْفَ لَهُمْ بِالْاِحْتِيَاظِ بِذَلِكَ فَقُلْتُ فَأَنَّهُمْ يَزْعَمُونَ أَنَّهُمْ يَعْرِفُونَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنْ كَانُوا يَعْرِفُونَ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ وَ إِلَّا فَأَنَّهُمْ يَجْعَلُونَ مَعَهُ الْعَرْضَ أَحَبُّ إِلَيَّ.

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مَنْصُورِ الصَّقِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السَّيْفِ الْمُفَضِّضِ يُبَاعُ بِالدَّرَاهِمِ فَقَالَ إِذَا كَانَتْ فِضَّتُهُ أَقَلَّ مِنَ النَّقْدِ فَلَا بَأْسَ وَ إِنْ كَانَتْ فِضَّتُهُ أَكْثَرَ فَلَا يَصْلِحُ.

- عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السَّيْفِ الْمُفَضِّضِ يُبَاعُ بِدَرَاهِمٍ قَالَ إِذَا كَانَتْ فِضَّتُهُ أَقَلَّ مِنَ النَّقْدِ فَلَا بَأْسَ وَ إِنْ كَانَتْ أَكْثَرَ فَلَا يَصْلِحُ.

عَنْهُ عَنْ جَعْفَرٍ وَ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ مَنْصُورِ الصَّقِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ السَّيْفُ اشْتَرَيْهِ وَ فِيهِ الْفِضَّةُ تَكُونُ الْفِضَّةُ أَكْثَرَ وَ أَقَلَّ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ.

عَنْهُ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ أَظُنُّهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّيْفِ الْمُحَلَّى بِالْفِضَّةِ يُبَاعُ بِنَسِيئَةٍ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ لَأَنَّ فِيهِ الْحَدِيدَةَ وَالسَّيْرَ.

عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سُئِلَ عَنِ السَّيْفِ الْمُحَلَّى وَالسَّيْفِ الْحَدِيدِ الْمُمَوَّهِ بِالْفِضَّةِ نَبِيْعُهُ بِالدَّرَاهِمِ فَقَالَ بَعِ بِالذَّهَبِ وَقَالَ إِنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يُبَاعَ بِنَسِيئَةٍ وَقَالَ إِذَا كَانَ الثَّمَنُ أَكْثَرَ مِنَ الْفِضَّةِ فَلَا بَأْسَ.

عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الدَّرَاهِمُ بِالذَّرَاهِمِ مَعَ أَحَدِهِمَا الرِّصَاصُ وَزَنَا بوزن فقال أعد فأعدت ثم قال أعد فأعدت عليه فقال لا أرى به بأساً.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَجِيئَتِي الدَّرَاهِمُ بَيْنَهُمَا الْفِضْلُ فَتَشْتَرِيهِ بِالْفُلُوسِ فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ أَنْظِرْ فَضْلَ مَا بَيْنَهُمَا فَرَنْ نَحَاسًا وَ زِنِ الْفِضَّةَ وَ اجْعَلْهُ مَعَ الدَّرَاهِمِ الْجِيَادِ وَ خذْ وَزَنًا بوزن.

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ وَ عَيْسَى بْنِ هِشَامٍ عَنْ ثَابِتِ بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ عَلَيْهِ دِينَ دَرَاهِمٍ مَعْلُومَةٌ فَجَاءَ الْأَجَلَ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ دَرَاهِمٌ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ غَيْرُ دَنَانِيرٍ فَيَقُولُ لِعَرِيْمِهِ خذْ مِنِّي دَنَانِيرَ بِصَرَفِ الْيَوْمِ قَالَ لَا بَأْسَ.

عَنْهُ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ يَجِيئَتِي الرَّجُلُ بِدَنَانِيرٍ يُرِيدُ مِنِّي دَرَاهِمَ فَأَعْطِيهِ أَرْخَصَ مِمَّا أُبِيعَ قَالَ أَعْطِهِ أَرْخَصَ مِمَّا تَجِدُ لَهُ.

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ أَدْخِلِ الْمَالَ بَيْتَ الْمَالِ عَلَيَّ أَنْ آخِذَ مِنْ كُلِّ أَلْفِ سِتَّةَ أَلْفِ حِسَابُ الْأَجْرِ لِلْأَجْرِ.

عَنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عْتَبَةَ عَنْ عَبْدِ صَالِحٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَأْتِينِي يَسْتَقْرِضُ مِنِّي الدَّرَاهِمَ فَأَوْطِنَ نَفْسِي عَلَيَّ أَنْ أُؤَخِّرَهُ بِهَا شَهْرًا لِلَّذِي يَتَجَاوَزُ بِهِ عَنِّي فَإِنَّهُ يَأْخُذُ مِنِّي فِضَّةً تَبْرَ عَلَيَّ أَنْ يُعْطِيَنِي مَضْرُوبَةً إِلَّا أَنْ ذَلِكَ وَزَنًا بوزن سواء هل يستقيم هذا إلا أني لا أسمى له تأخيراً إنما أشهد لها عليه فيرضى قال لا أحبه.

عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُقْرِضُ الرَّجُلَ الدَّرَاهِمَ الْعَلَّةَ فَيَأْخُذُ مِنْهُ الطَّازِجِيَّةَ قَالَ لَا بَأْسَ وَ ذَكَرَ ذَلِكَ عَنْ عَلِيٍّ ع.

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ الدَّرَاهِمَ فَيُرَدُّ الْمُتَقَالَ أَوْ يَسْتَقْرِضُ الْمُتَقَالَ فَيُرَدُّ الدَّرَاهِمَ فَقَالَ إِذَا لَمْ يَكُنْ شَرْطٌ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنْ هَذَا هُوَ الْفِضْلُ إِنْ أَبِي رَحِمَهُ

اللَّهُ كَانَ يَسْتَقْرِضُ الدَّرَاهِمَ الْفُسُولَةَ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ الدَّرَاهِمَ الْجِيَادَ فَيَقُولُ أَيُّ بَنِي رَدَّهَا عَلَيَّ الَّذِي اسْتَقْرَضَنَا مِنْهُ فَأَقُولُ يَا أَبَهْ إِنَّ دَرَاهِمَهُ كَانَتْ فُسُولَةً وَهَذِهِ خَيْرٌ مِنْهَا فَيَقُولُ يَا بَنِي إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ.

عَنْهُ عَنْ جَعْفَرٍ رَفَعَهُ إِلَى مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أُبَيِّعَ تَبْرَ ذَهَبٍ بِالْمَدِينَةِ فَلَمْ يُشْتَرِ مِنِّي إِلَّا بِالذَّنَانِيرِ فَيَصِحُّ لِي أَنْ أُجْعَلَ بَيْنَهُمَا نَحَاسًا فَقَالَ إِنْ كُنْتُ لَا بَدَّ فَاعِلًا فَلْيَكُنْ نَحَاسًا وَزَنَا

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بُنَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَ فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي السَّلْعَةَ بِدِينَارٍ غَيْرِ دَرَاهِمٍ إِلَى أَجَلٍ قَالَ فَاسِدٌ فَلَعَلَّ الدِّينَارَ يَصِيرُ بِدَرَاهِمٍ.

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ عَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ عَنْ أَبِيهِ عَ وَهَبٍ عَ عَنْ جَعْفَرٍ عَ عَنْ أَبِيهِ عَ أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ بِدِينَارٍ إِلَّا دَرَاهِمًا وَإِلَّا دَرَاهِمِينَ نَسِيئَةً وَلَكِنْ يَجْعَلُ ذَلِكَ بِدِينَارٍ إِلَّا ثَلَاثًا وَإِلَّا رُبْعًا وَإِلَّا سُدُسًا أَوْ شَيْئًا يَكُونُ جُزْءًا مِنَ الدِّينَارِ.

عَنْهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الضَّرِيرِ عَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ مُيَسَّرٍ عَ عَنْ جَعْفَرٍ عَ عَنْ أَبِيهِ عَ أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَشْتَرِيَ الثَّوْبَ بِدِينَارٍ غَيْرِ دَرَاهِمٍ لِأَنَّهُ لَا يُدْرَى كَمْ الدِّينَارُ مِنَ الدَّرَاهِمِ.

برای روایات بیشتر و دسته بندی بهتر به وافى ج ۱۸ ص ۶۰۳ تا ۶۶۳ رجوع شود. ولی متاسفانه این روایات هنوز یک دسته بندی مرتب و کاربردی به خود ندیده اند.

شهید مطهری رحمه الله درباره ربای معاملی می فرماید:

معروف در میان شیعه این است که در مورد مکیل و موزون حرام است؛ یعنی در مورد اجناسی که با کیل و وزن فروخته می شوند، ربای معاملی جاری است و در غیر اینها ربای معاملی جاری نیست. البته شک نیست که در بعضی چیزها اساساً ربای معاملی معنی ندارد، مثل اسب چون ارزش اسب به کمیت آن نیست و ربا به کمیت برمی گردد. بسا هست که ارزش یک اسب معادل است با ده اسب دیگر. در مورد چیزهایی که ارزش آنها تابع کمیتشان نیست، معنی ندارد که ربای معاملی حرام باشد. و گاهی نتیجه معکوس می دهد؛ مثلاً اگر بگوئیم یک اسب را با دو اسب معامله کردن ربا است، معنایش این است که کسی که یک اسب می دهد و دو اسب می گیرد، بنابراین آن طور که بعضی اهل تسنن گفته اند که در مطلق اشیاء ربای معاملی هست، حرف درستی نیست. ولی ما در اثر مطالعه ای که آن وقت کردیم به این نتیجه رسیدیم که مکیل و موزون هم خصوصیت ندارد. مقدر خصوصیت دارد، یعنی قابل تقدیر و مقصود همان کمیت است. در واقع آنچه که در فقه شیعه و فقه اهل تسنن در این باره آمده همه، تفاسیری است بر یک سلسله روایاتی که از پیغمبر اکرم رسیده است. اگر انسان ابتدا به آن سلسله روایات که از پیغمبر اکرم در مورد ربای معاملی رسیده توجه کند بعد روایات شیعه را ببیند که در مقام توضیح آنهاست، مطلب کاملاً روشن

می‌شود و علت اشتباه هم به عقیده من این بوده که به روایات نبوی که در کتب اهل سنت است توجه نشده. در نتیجه به این مطلب رسیده‌اند که فقط مکیل و موزون خصوصیت دارد و مثلاً در معدود ربای معاملی جاری نیست. فقهایی که گفته‌اند فقط در مکیل و موزون ربا هست مثلاً اگر صد من گندم را بفروشیم به صد و بیست من ریاست ولی در معدودات ربا نیست، گفتارشان قهراً این شبهه را به وجود می‌آورد که اگر هزار تومان اسکناس به هزار و صد تومان اسکناس فروخته شود ربا نیست چون اسکناس مکیل و موزون نیست و معدود است. قهراً این سؤال پیش می‌آید که حکمت و فلسفه حرمت ربا هرچه باشد، چه فرقی است میان «مکیل و موزون» و معدود؟ البته معدودهایی که ملاک ارزش آنها کمیت نیست مثل اسب همین‌طور است ولی میان معدودهایی که ارزش آنها به کمیت است و مکیل و موزون در این جهت فرقی نیست. نتیجه این شده که گفته‌اند اجناسی که مورد معامله واقع می‌شود دو قسم است: یا مکیل و موزون است و یا چنین نیست؛ و ربای معاملی در مکیل و موزون جایز نیست، در غیر مکیل و موزون جایز است. (فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۲۰، ص: ۲۹۴ و ۲۹۵)

در روایات زیادی تصریح شده است که ربا منحصرأ مربوط به نسیه و دین است و در معاملات دست به دست حاضر ربایی وجود ندارد. واقعا هم دور از ذهن است و از هیچ نادانی سر نمی‌زند که در معاوضه دست به دست مقدار بیشتر و کمتر را با هم معاوضه کند:

عن النبی صلوات الله علیه و آله و سلم: لا ربا الا فی الدین (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۳۹)

عن النبی صلوات الله علیه و آله و سلم: لا ربا فی ید بید انما الربا فی الدین (همان)

عن النبی صلوات الله علیه و آله و سلم: لا ربا فیما کان یدا بید لا ربا الا فی النسیئه (همان)

عن النبی صلوات الله علیه و آله و سلم: لیس الربا الا فی النسیئه او النظره (همان ص ۴۴۰)

در یک روایت تصریح شده است که حرمت معاوضه ی کم و زیاد در همجنس به هم جنس از خوف کشیده شدن به ریاست :

عن النبی صلوات الله علیه و آله و سلم: لا تاخذوا الدینار بالدینارین و لا درهم بدرهمین و لا صاع بصاعین انی

اخاف علیکم الربا (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۳۹)

عن النبی صلوات الله علیه و آله و سلم: کل قرض جر منفعه فهو ربا (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۳۹)

در روایت دیگری چنین وارد شده است:

عن النبي صلوات الله عليه و آله و سلم: من غش مسلماً في شراء او بيع فليس منا و يحشر يوم القيامة مع اليهود لانهم اغش الخلق للمسلمين (همان ص ۴۴۹)

در یک کلام حضرت رسول صلوات الله عليه و آله روایات این باب را خلاصه فرمودند در این جمله:

الذهب و الفضة يباعان يدا بيد (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۳۶)

دو: حرمت و کراهت معاوضه ی غیر هم مقدار و یا زمان مند در طعام

روایتی از کتاب شریف کافی<sup>۲۵</sup>

عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا تبع الحنطة بالشعير إلا يدا بيد، و لا تبع قفيزاً من حنطة بقفيزين من شعير».

ادامه روایات از کتاب دعائم الاسلام تقدیم می شود:

رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: مَا كَانَ مِنَ الطَّعَامِ أَوْ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ مُخْتَلِفًا فَلَا بَأْسَ بِبَيْعِهِ مُتَّفَاضِلًا يَدًا بِيَدٍ وَلَا خَيْرَ فِيهِ نَظْرَةً. (دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۴۲ و ۴۳)

در این روایت تصریح شده است هیچ خیری در نسیه و معامله ی زمان مند نیست.

حتی سوراخ و سمبه های دیگر ربا مثل تعویض با جنس نزدیک نیز در روایات به شدت نهی شده است یعنی مثلاً بیع نسیه ای گندم با جو یا گندم با آرد یا رطب با خرما هم حرام اعلام شده است از باب خوف ورود در ربا.

وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْحِنْطَةُ وَالشَّعِيرُ شَيْءٌ وَاحِدٌ لَا يَجُوزُ التَّفَاضُلُ بَيْنَهُمَا. (همان)

وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الدَّقِيقُ بِالْحِنْطَةِ وَالسَّوِيقُ بِالدَّقِيقِ مِثْلًا بِمِثْلٍ. (همان)

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سئِلَ عَنِ الْبُرِّ وَالسَّوِيقِ قَالَ مِثْلًا بِمِثْلٍ قِيلَ لَهُ إِنَّهُ يَكُونُ لَهُ فَضْلٌ قَالَ أَلَيْسَ لَهُ مَوْنَةٌ قِيلَ بَلَى قَالَ هَذَا بِهَذَا. (همان)

---

۲۵ برای دیدن سایر روایات این باب (۱۸ روایت) رجوع فرمایید به باب الْمُعَاوَضَةِ فِي الطَّعَامِ الْكَافِي، ج ۱۰، ص: ۱۲۹

وَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَهَى عَنْ بَيْعِ التَّمْرِ بِالرُّطْبِ مِنْ أَجْلِ أَنَّ الرُّطْبَ يَنْقُصُ مِنْ كَيْلِهِ إِذَا يَبِسَ. (همان)

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنْ بَيْعِ الطَّعَامِ بِالطَّعَامِ جَزَافًا. (همان)

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْحَيْتَانِ بِالْحَيْتَانِ تُقْسَمُ وَ تُبَاعُ عَلَى وَجْهِ التَّحَرِّيِ بِغَيْرِ وَزْنٍ وَ لَا كَيْلٍ وَ اللَّحْمُ كَذَلِكَ فَرَخَّصَ فِيهِ وَ عَنِ الْقَمْحِ بِالْمَاءِ إِلَى أَجْلِ فَرَخَّصَ فِيهِ قِيلَ فَهَلْ يَصْلُحُ بِغَيْرِ الْمَاءِ نَحْوَ الْأَشْرَبَةِ مِنَ الْعَسَلِ وَ غَيْرِهِ قَالَ لَا يَصْلُحُ وَ رَخَّصَ فِي الدَّقِيقِ بِالْكَعْكِ مُتَسَاوِيًا يَدًا بِيَدٍ وَ الْخَلَّ بِالْخَلِّ كَذَلِكَ وَ إِنْ اخْتَلَفَتْ أَجْنَاسُهُ وَ صُوفُهُ وَ كَذَلِكَ عَسَلُ السُّكَّرِ بِعَسَلِ النَّحْلِ. (همان)

در روایات نبوی نیز آمده است:

عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "الذهب بالذهب و الفضة بالفضة و البر بالبر و الشعير بالشعير و التمر بالتمر و الملح بالملح مثلا بمثل يدا بيد فمن زاد أو استزاد فقد أربى و الآخذ و المعطى فيه سواء". (الجامع لأحكام القرآن، ج ٣، ص: ٣٤٩)

روى أبو داود عن عبادة بن الصامت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: "الذهب بالذهب تبرها و عينها و الفضة بالفضة تبرها و عينها و البر بالبر مدى بمدى و الشعير بالشعير مدى بمدى و التمر بالتمر مدى بمدى و الملح بالملح مدى بمدى فمن زاد أو ازداد فقد أربى و لا بأس ببيع الذهب بالفضة و الفضة أكثرهما يدا بيد و أما نسيئة فلا و لا بأس ببيع البر بالشعير و الشعير أكثرهما يدا بيد و أما نسيئة فلا" (همان ص ٣٥٠)

في حديث عبادة بن الصامت: " فإذا اختلفت هذه الأصناف فبيعوا كيف شئتم إذا كان يد بيد" (همان)

عن النبي صلى الله عليه وآله و سلم: التمر بالتمر و الحنطة بالحنطة و الشعير بالشعير و الملح بالملح مثلا بمثل يدا بيد فمن زاد و استزاد فقد أربى إلا ما اختلفت ألوانه. (نهج الفصاحة) (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آلِهِ، ص: ٣٩٦)

علت ضرورت معامله ی نقود در مجلس واحد شاید این است که فضای تبادل اعتبار و تبادل ارز با هم خلط نشود. یعنی در خرید نسیه یکی از طرفین کالا می دهد و دیگری رسید و قبض اعتباری می دهد ولی در تبادل ارز با ارز نمی شود یکی ارز بدهد و دیگری رسید و قبض بدهد مگر اینکه استقراض باشد. یعنی فضای قرض و فضای صرافی باید از هم جدا باشد و استقراض از صراف به هیچ وجه نباید از اساس شکل گیرد و شاید قضیه به این دلیل بوده است



که در یهود صراف ها کم کم قرض دهنده شدند و بعدا رباگیر شدند و بعدتر بانک شدند و اسلام خواسته از همان اول ریشه و بیخ قضیه را بکند که صراف و نسیه کاری به هم نزدیک نشوند کما اینکه بیشتر روایتش تقدیم شد که حضرت علی علیه السلام یهود را از صرافی ممنوع فرموده بودند.

#### د) پرهیز از زیاد شدن ارتباطات اعتباری

جالب است در برخی روایات بیان شده است حتی هبه نیز تا مادامی که توسط کسی که به او هبه شده است قبض نشود به آن زکات تعلق می گیرد، یعنی گردش مالی حقیقی ملاک است و نه صرف نیت و اعتبار.

عَنْهُ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ: الْهَبَةُ لَا تَكُونُ أَبَدًا هَبَةً حَتَّى يَقْبُضَهَا وَ الصَّدَقَةُ جَائِزَةٌ عَلَيْهِ (تهذيب الأحكام (تحقیق خراسان)، ج ۹، ص: ۱۵۹)

یک: نهی از بیع کالی به کالی و دین به دین و ضم دین به دین

معاوضه ی اعتباری فقط یک مرحله از باب ضرورت مجاز است و گرنه باعث شرور می شود و چه بسا کار پیچیده شود و یا باب ربا باز شود... و اکل مال به باطل بابش باز شود.

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْكَالِيِّ بِالْكَالِيِّ وَ هُوَ بَيْعُ الدَّيْنِ بِالْدَّيْنِ وَ ذَلِكَ مِثْلُ أَنْ يُسَلِّمَ الرَّجُلُ فِي الطَّعَامِ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا حَضَرَ الْوَقْتُ لَمْ يَجِدِ الَّذِي عَلَيْهِ الطَّعَامُ طَعَامًا فَيَشْتَرِيهِ مِنَ الَّذِي هُوَ لَهُ عَلَيْهِ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ آخَرَ فَهَذَا دَيْنٌ أَنْقَلَبَ إِلَى دَيْنٍ آخَرَ وَ مِنْهُ أَنْ يُسَلِّمَ الرَّجُلُ فِي الطَّعَامِ وَ لَا يَدْفَعُ الثَّمَنَ وَ يَبْقَى دَيْنًا عَلَيْهِ (دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۳۳)

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يُبَاعُ الدَّيْنُ بِالْدَّيْنِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۱۰۰)

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَيْنٌ فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَاشْتَرَاهُ مِنْهُ [بِعَرْضٍ] ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى الَّذِي عَلَيْهِ الدَّيْنُ فَقَالَ لَهُ أَعْطِنِي مَا لِفُلَانٍ عَلَيْكَ فَأَنْتِي قَدْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ كَيْفَ يَكُونُ الْقَضَاءُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرُدُّ عَلَيْهِ الرَّجُلُ الَّذِي عَلَيْهِ الدَّيْنُ مَا لَهُ الَّذِي اشْتَرَاهُ بِهِ مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي لَهُ الدَّيْنُ. (همان)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ اشْتَرَى دِينَارًا عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى صَاحِبِ الدَّيْنِ فَقَالَ لَهُ ادْفَعْ إِلَيَّ مَا لِفُلَانٍ عَلَيْكَ فَقَدْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ قَالَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ قِيمَتَهُ مَا دَفَعَ إِلَيَّ صَاحِبِ الدَّيْنِ وَبَرَّيْتُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَالُ مِنْ جَمِيعِ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ. (همان)

در کتب لغوی آمده است:

فی الحدیث: أنه، صلى الله عليه وسلم، نهى عن الكالئ بالكالئ. قال أبو عبيدة: يعنى النَّسِيئَةَ بِالنَّسِيئَةِ... أى منها نَسِيئَةٌ ومنها نَقْدٌ. أبو عبيدة: تَكَلَّاتُ كَلَاءَةٌ أَى اسْتَنْسَأَتْ نَسِيئَةً، وَ النَّسِيئَةُ: التَّأخِيرُ، وَ كَذَلِكَ اسْتِكْلَأَتْ كَلَاءَةً، بِالضَّمِّ، وَ هُوَ مِنَ التَّأخِيرِ. قال أبو عبيد: وَ تفسيره أن يُسَلِّمَ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ مائَةَ دِرْهَمٍ إِلَى سَنَةٍ فِي كُرِّ طَعَامٍ، فَإِذَا انْقَضَتِ السَّنَةُ وَ حَلَّ الطَّعَامُ عَلَيْهِ، قال الذى عليه الطَّعَامُ للدَّافِعِ: ليس عندى طَعَامٌ، وَ لَكِنْ بَعْنِي هَذَا الْكُرَّ بِمَائَتِي دِرْهَمٍ إِلَى شَهْرٍ، فَيَبِيعُهُ مِنْهُ، وَ لَا يَجْرِي بَيْنَهُمَا تَقَابُضٌ، فَهَذِهِ نَسِيئَةٌ انْتَقَلَتْ إِلَى نَسِيئَةٍ، وَ كُلُّ مَا أَشْبَهَ هَذَا هَكَذَا. وَ لَوْ قَبِضَ الطَّعَامُ مِنْهُ ثُمَّ بَاعَهُ مِنْهُ أَوْ مِنْ غَيْرِهِ بِنَسِيئَةٍ لَمْ يَكُنْ كَالْتَأْ بِكَالِيٍّ. (لسان العرب ج ١ ص ١٤٧)

فيه «أنه نهى عن الكالئ بالكالئ» أى النَّسِيئَةَ بِالنَّسِيئَةِ. وَ ذَلِكَ أَنْ يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ شَيْئًا إِلَى أَجَلٍ، فَإِذَا حَلَّ الْأَجَلُ لَمْ يَجِدْ مَا يَقْضِي بِهِ، فَيَقُولُ: بَعْنِي إِلَى أَجَلٍ آخَرَ، بِزِيَادَةِ شَيْءٍ، فَيَبِيعُهُ مِنْهُ وَ لَا يَجْرِي بَيْنَهُمَا تَقَابُضٌ. يُقَالُ: كَلَّ الدَّيْنُ كُلُوءًا فَهُوَ كَالِيٌّ، إِذَا تَأَخَّرَ. (النهاية فى غريب الحديث و الأثر، ج ٤، ص: ١٩٤)

اصولاً شاید از باب کثرت وقوع فراموشی بر نسیه است که اسم آن را نسیه گذاشته اند و شیطان بسیار پیش می آید که بیع دین محور را از خاطر انسان می برد لذا این همه در بزرگترین آیه ی قرآن کریم به کتابت دین الزام شده است.

دو: کراهت دین و بدهی

پیامبر رحمت صلوات الله علیه و آله و سلم بر میتی که دین بر گردن داشت نماز میت اقامه نمی فرمودند:

عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي جَنَازَةٍ فَلَمَّا وُضِعَتْ قَالَ عَلِيٌّ صَاحِبِكُمْ مِنْ دَيْنٍ فَقَالُوا نَعَمْ دِرْهَمَانِ فَقَالَ صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ فَقَالَ عَلِيٌّ ع هُمَا عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا [لَهُمَا] ضَامِنٌ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ جَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا وَ فَكَّ رِهَانَكَ كَمَا فَكَّكَتَ رِهَانَ أَخِيكَ (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٣، ص: ٤٠٤)

الشَّيْخُ أَبُو الْفُتُوْحِ فِي تَفْسِيرِهِ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: أَتَيْتُ بِجَنَازَةٍ فَوُضِعَتْ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنِّي لَا أُصَلِّي عَلَيْهَا فَقَالُوا وَ لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَأَنَّ عَلَيَّ دِينًا فَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ فَأَنَا أَضْمَنُ أَنْ أَقْضِيَ دِينَهُ فَقَالَ الرَّسُولُ ص بِتَمَامِهِ وَ كَمَالِهِ قَالَ بِتَمَامِهِ وَ كَمَالِهِ فَصَلَّى عَلَيْهِ الرَّسُولُ ص قَالَ أَبُو قَتَادَةَ الدِّينُ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ سَبْعَةَ عَشَرَ أَوْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ دَرْهَمًا (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۴۰۵)

در جامع احاديث شيعه آيت الله بروجردی رحمه الله به كراهت دين يك باب اختصاص داده شده است:

باب كراهة الدين، فإنه شين للدين وهم بالليل وذل بالنهار واستحباب العباد منه بالله تعالى وجواز الإستدانة مع الحاجة إليها وللحج والتزويج والصدقة: (جامع أحاديث الشيعة (للبروجردى)، ج ۲۳، ص: ۶۶۸)

عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إياكم والدين فإنه شين للدين.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إياكم والدين فإنه شين للدين وهو هم بالليل وذل بالنهار.

قال علي عليه السلام: إياكم والدين فإنه هم بالليل وذل بالنهار.

عن جعفر بن محمد الأشعري عن ابن القداح عن أبي عبد الله عن آبائه عن علي عليه السلام قال: إياكم والدين فإنه مذلة بالنهار ومهمة بالليل وقضاء في الدنيا وقضاء في الآخرة.

عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال: من أراد البقاء ولابقاء فليخفف الرداء وليبكر الغداء وليقلل الجماع فليل له ماالرداء يا أمير المؤمنين قال الدين.

عن صفوان بن يحيى وجعفر بن عيسى بن يقطين قالوا حدثنا الحسين بن أبي غنندر عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام: من أراد البقاء ولابقاء فليبكر الغداء وليخفف الرداء وليقل غشيان النساء.

غرر الحكم : ثلاث من أعظم البلاء كثرة العائلة وغلبة الدين ودوام المرض.

عن عبدالرحمن بن الحجّاج عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تعوّدوا بالله من غلبة الدين وغلبة الرجال وبوار الأيّم.

عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يدعو بهذا الدعاء: اللهم انى أعوذ بك من غلبة الدين ومن بوار الأيّم ومن الجوع فإنه بس الضّجيع.

عن أبي سعيد الخدرى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أعوذ بالله من الكفر والدين قبل يارسول الله أيعدل الدين بالكفر فقال صلى الله عليه وآله نعم.

عن أبوالحسن اللّبيثي عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ما الوجل إلّا ووجل العين وما الجهد إلّا جهد الدّين.

عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا ووجل إلّا ووجل العين ولا هم إلّا هم الدّين.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الدّين ربة الله تعالى في الأرض فإذا أراد أن يذلّ عبداً وضعه في عنقه. العلل ٥٢٩ بالإسناد المتقدّم في الباب عن رسول الله صلى الله عليه وآله مثله إلّا أنّ فيه الدّين راية الله.

عن عمر ابن أبي سلمة عن أبي هريرة عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال: لاتزال نفس المؤمن معلّقة ما كان عليه الدّين.

الصّحيفة الكاملة السّجّادية على منشئها السّلام: اللهم صلّ على محمد وآل محمد وهب لي العافية من دين تخلق له وجهي ويحار فيه ذهني ويتشعب له فكري ويطول بممارسته شغلي وأعوذ بك يا ربّ من همّ الدّين وفكره وشغل الدّين وسهره فصلّ على محمد وآل محمد وأعدني منه وأستجير بك يا ربّ من ذلّته في الحيوة ومن تبعته بعد الوفاة الدّعاء.

عن يعقوب بن يزيد عن بعض أصحابنا رفعه عن أحدهم عليهم السلام قال: يؤتى يوم القيامة بصاحب الدّين يشكو الوحشة فإن كانت له حسنات اخذت منه لصاحب الدّين قال وإن لم يكن له حسنات القى عليه من سيئات صاحب الدّين، إنّ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله مات رجل وعليه ديناران فأخبر النّبيّ صلى الله عليه وآله فأبى أن يصلّي عليه وإنّما فعل ذلك لكيلا يجترؤا على الدّين وقال قد مات رسول الله صلى الله عليه وآله وعليه دين وقتل علىّ عليه السلام وعليه دين ومات الحسن عليه السلام وعليه دين وقتل الحسين عليه السلام وعليه دين.

در کتاب موسوعه ی حدیث نبوی روایات بیشتری درباره کراهت دین وجود دارد که می توانید رجوع فرمایید.  
(موسوعه حدیث نبوی ج ٧ ص ٥٠٦)

در غرر الحکم از زبان مبارک حضرت علی علیه السلام نیز آمده است<sup>٢٦</sup>:

الدّينُ رِقُّ القَضَاءِ عِتْقُ

<sup>٢٦</sup> تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ٣٦٢

الْفَقْرُ مَعَ الدِّينِ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ

الْفَقْرُ مَعَ الدِّينِ الشَّقَاءُ الْأَكْبَرُ

الدِّينُ أَحَدُ الرِّقِيِّنِ

بِئْسَ الْقِلَادَةُ قِلَادَةُ الدِّينِ

كَثْرَةُ الدِّينِ تُصَيِّرُ الصَّادِقَ كَاذِبًا وَالْمُنْجِزَ مُخْلَفًا

همچنین روایات مخلوط نکردن زهو و تمر نیز اشاره دارد به این که در معاملات سعی کنید اجناس را با هم مخلوط نکنید که معامله سخت نشود و خوف غش و خدعه و مخلوط شدن در آن نباشد:

عن النبي عليه السلام: لا تخلطوا الزهو و التمر (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۹۵)

روایت فصل طلا از غیر طلا و ضرورت معامله ی مستقل طلا و غیر طلا:

عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: لا يبتاع بذهب حتى يفصل (همان ص ۴۳۹)

عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: لا تبيعوا كذا، الجوهر على حدة و الذهب على حدة (همان ص ۴۳۸)

و روایات نفروختن میوه تا زمانی که احتمال به ثمر نشستن آن زیاد شود:

عن النبي صلوات الله عليه: لا تباع الثمره حتى يبدو صلاحها (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۹۴)

عن النبي صلوات الله عليه: لا تسلموا على ثمره حتى يامن عليها صاحبها (همان ص ۴۹۷)

و روایات این که زمان را موکل به وقت نامشخص مثل درو و خرمن کوبی نکنید بلکه زمان دقیق و تاریخ مشخص بدهید:

عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: لا تتبايعوا الى الحصاد و لا الى الدياس و لكن الى شهر معلوم (موسوعه حدیث

نبوی ج ۷ ص ۴۹۵)

و روایات این که سلف شطری از صدقه است و اگر ثمر را آفت زد سلف کننده حق ندارد از باغدار پول مطالبه کند

عن النبي صلوات الله عليه و آله : ان السلف يجرى مجرى شطر الصدقه (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۹۷)

و عنه صلوات الله عليه و آله: ان بعث من اخيك تمرا فاصابه جائحة فلا يحل لك ان تاخذ منه شيئا، بم تاخذ مال اخيك بغير حق؟ (همان)

همچنین پیش خرید موارد دور از حال حاضر و آینده ی نامعلوم نیز منع شده است:

و عنه صلوات الله عليه و آله: السلف في حبل الحبله<sup>۲۷</sup> ربا (همان)

همچنین روایات نهی از دو بیع در یک بیع و یا یک بیع و یک سلف همراه هم نیز پیش تر تقدیم شد.

همچنین روایات فراوانی درباره سماحت و سهل گیری در معامله و اقاله و قبول فسخ و وارد نشدن در بیع دیگران وجود دارد و حرمت غش و کلک و خدعه و غرر و ضرر در معامله وارد شده است و همه ی این روایات ناظر به این است که پرونده های قضایی در موارد مالی بین مردم ایجاد نشود. اگر یک بررسی آماری شود مشخص می شود که بیش از نیم از میلیون ها پرونده ی قضایی مفتوح کشور در مباحث مالی است<sup>۲۸</sup>.

نبی اکرم صلوات الله عليه و آله فرمودند:

عن النبي صلوات الله عليه و آله: لا يتفرقن عن بيع الا عن تراض (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۸۵)

عنه صلوات الله عليه و آله: لا يتفرقن اثنان الا عن تراض (همان)

عنه صلوات الله عليه و آله: انما البيع عن تراض (همان ص ۴۷۱)

عنه صلوات الله عليه و آله: لا يحل لاحد ان يبيع شيئا الا بين ما فيه و لا يحل لمن علم ذلك الا بينه (همان ص ۴۴۸)

علت نهی از پول شدن اوراق اعتباری: قلع ماده ی شرور اقتصادی و دعاوی حقوقی

بیشتر ملاحظه فرمودید که بیع صکوک مورد نهی نبوی قرار گرفته بود و دلیلش نیز به نظر آن است که هر چه حواله جات و اوراق غیر نقد بیشتر گسترش یابد در صورت نقد نشدن دامنه ی شرور قضایی افراد بیشتری را فرا می گیرد.

---

<sup>۲۷</sup> حبل الحبله یعنی فرزند فرزند یعنی دو نسل بعد از گوسفند و حیوانات، یعنی نباید روی دو نسل بعد پیش خرید انجام گیرد اصطلاحا نه به بار است و نه به دار و لذا ریاست.

<sup>۲۸</sup> آمار دقیق نسبت پرونده های مالی اضافه شود.

فرض بفرمایید کسی به حساب محصول زراعتش به کسی چک می دهد و شخص دوم نیز این چک را در جامعه پخش کرده و با آن معامله می کند. حال اگر این زراعت محصولش مشکلی پیدا کند و چک نقد نشود همه ی چرخه درگیر بحث حقوقی می شوند و شر زیادی ایجاد می شود. کما اینکه در بیع دین به دین و کالی به کالی نیز همین اتفاق می افتد. الان بسیاری از زندانیان زندانی جرائم اقتصادی غیر عمد مثل چک و دین و وام و اوراق و قبوض بلامحل و امثال آن هستند...

ه) روایات مرتبط با تعیین طلا و نقره به عنوان نقود و پول در گردش بین جامعه:

نه دسته روایت درباره متعین بودن یا نبودن طلا و نقره به عنوان پول در جامعه بشری وارد شده است.

یک : روایات خلق طلا و نقره برای پول شدن

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَّرَ يَا مَفْضَلُ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي تَرَاهَا مَوْجُودَةً مُعَدَّةً فِي الْعَالَمِ مِنْ مَّارِبِهِمْ فَالْتُّرَابُ لِلْبِنَاءِ وَالْحَدِيدُ لِلصَّنَاعَاتِ وَالْخَشَبُ لِلسُّفُنِ وَغَيْرَهَا وَالْحِجَارَةُ لِلْأَرْحَاءِ وَغَيْرَهَا وَالنُّحَاسُ لِلْأَوَانِي وَالذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ لِلْمُعَامَلَةِ وَالْجَوْهَرُ لِلذَّخِيرَةِ وَالْحُبُوبُ لِلغَدَاءِ وَالثَّمَارُ لِلتَّفَكُّهِ وَاللَّحْمُ لِلْمَأْكَلِ وَالطَّيِّبُ لِلتَّلَذُّذِ وَالْأَدْوِيَةُ لِلتَّصْحِيحِ وَالدَّوَابُّ لِلْحُمُولَةِ وَالْحَطَبُ لِلتَّقْوَدِ وَالرَّمَادُ لِلْكَلْسِ وَالرَّمْلُ لِلأَرْضِ وَكَمْ عَسَى أَنْ يُحْصِيَ الْمُحْصِي مِنْ هَذَا وَشِبْهِهِ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ دَاخِلًا دَخَلَ دَارًا فَنَظَرَ إِلَى خَزَائِنٍ مَمْلُوءَةٍ مِنْ كُلِّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَرَأَى كُلَّ مَا فِيهَا مَجْمُوعًا مُعَدًّا لِأَسْبَابٍ مَعْرُوفَةٍ لَكَانَ يَتَوَهَّمُ أَنَّ مِثْلَ هَذَا يَكُونُ بِالْإِهْمَالِ وَمِنْ غَيْرِ عَمْدٍ فَكَيْفَ يَسْتَجِيزُ قَائِلٌ أَنْ يَقُولَ هَذَا فِي الْعَالَمِ وَمَا أَعَدَّ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣، ص: ٨٦)

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَّرَ يَا مَفْضَلُ فِي هَذِهِ الْمَعَادِنِ وَمَا يُخْرَجُ مِنْهَا مِنَ الْجَوَاهِرِ الْمُخْتَلِفَةِ مِثْلَ الْجِصِّ وَالْكِلْسِ وَالْجَبْسِينِ وَالزَّرَانِيخِ وَالْمَرْتَكِ وَالْقُونِيَا وَالزَّيْتِيقِ وَالنُّحَاسِ وَالرَّصَاصِ وَالْفِضَّةَ وَالذَّهَبَ وَالزَّبْرَجِدَ وَالْيَاقُوتَ وَالزُّمْرُدَ وَضُرُوبَ الْحِجَارَةِ وَكَذَلِكَ مَا يُخْرَجُ مِنْهَا مِنَ الْقَارِ وَالْمُومِيَا وَالْكِبْرِيْتِ وَالنَّفْطِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَسْتَعْمَلُهُ النَّاسُ فِي مَآرِبِهِمْ فَهَلْ يَخْفَى عَلَى ذِي عَقْلٍ أَنَّ هَذِهِ كُلُّهَا ذَخَائِرُ ذُخِرَتْ لِلْإِنْسَانِ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ لِيَسْتَخْرِجَهَا فَيَسْتَعْمَلَهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا ثُمَّ قَصُرَتْ حِيلَةُ النَّاسِ عَمَّا حَاوَلُوا مِنْ صَنْعَتِهَا عَلَى حِرْصِهِمْ وَاجْتِهَادِهِمْ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُمْ لَوْ ظَفَرُوا بِمَا حَاوَلُوا مِنْ هَذَا الْعِلْمِ كَانَ لَا مَحَالَةَ سَيَظْهَرُ وَيَسْتَفِيضُ فِي الْعَالَمِ حَتَّى تَكْثُرَ الْفِضَّةُ وَالذَّهَبُ وَيَسْقُطَا عِنْدَ النَّاسِ فَلَا يَكُونُ لَهُمَا قِيَمَةٌ وَيَبْطُلُ الْاِئْتِمَاعُ بِهِمَا فِي الشَّرِيِّ وَالْبَيْعِ وَالْمُعَامَلَاتِ وَلَا كَانَ يَجِبِي السُّلْطَانَ الْأُمُومَالِ وَلَا يَدَّخِرُهُمَا أَحَدٌ لِلْأَعْقَابِ وَقَدْ أُعْطِيَ النَّاسُ مَعَ هَذَا صَنْعَةَ الشَّبْهِ مِنَ النُّحَاسِ وَالزُّجَاجِ مِنَ الرَّمْلِ وَالْفِضَّةِ مِنَ الرَّصَاصِ وَالذَّهَبِ مِنَ الْفِضَّةِ وَأَشْبَاهِ ذَلِكَ مِمَّا لَا مَضْرَّةَ فِيهِ فَانْظُرْ كَيْفَ أَعْطُوا إِرَادَتَهُمْ فِي مَا لَا ضَرَرَ فِيهِ وَمُنِعُوا ذَلِكَ فِي مَا كَانَ ضَارًّا

لَهُمْ لَوْ نَاولُوهُ وَ مَنْ أَوْغَلَ فِي الْمَعَادِنِ أَنْتَهَى إِلَى وَادٍ عَظِيمٍ يَجْرِي مُنْصَلِتًا بِمَاءٍ غَزِيرٍ لَا يُدْرِكُ غَوْرَهُ وَ لَا حِيلَةَ فِي عُبُورِهِ وَ مَنْ وَرَأَيْتَهُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الْفِضَّةِ تَفَكَّرَ الْآنَ فِي هَذَا مِنْ تَدْبِيرِ الْخَالِقِ الْحَكِيمِ فَإِنَّهُ أَرَادَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَنْ يُرَى الْعِبَادَ قُدْرَتَهُ وَ سَعَةَ خَزَائِنِهِ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ شَاءَ أَنْ يَمْنَحَهُمْ كَالْجِبَالِ مِنَ الْفِضَّةِ لَفَعَلَ لَكِنْ لَا صَلَاحَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فَيَكُونُ فِيهَا كَمَا ذَكَرْنَا سَقُوطَ هَذَا الْجَوْهَرِ عِنْدَ النَّاسِ وَ قَلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِهِ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّهُ قَدْ يَظْهَرُ الشَّيْءُ الطَّرِيفُ مِمَّا يُحَدِّثُهُ النَّاسُ مِنَ الْاَوَانِي وَ الْأَمْتَعَةِ فَمَا دَامَ عَزِيزًا قَلِيلًا فَهُوَ نَفِيسٌ جَلِيلٌ آخِذُ الثَّمَنِ فَإِذَا فَشَا وَ كَثُرَ فِي أَيْدِي النَّاسِ سَطَطَ عِنْدَهُمْ وَ خَسَّتْ قِيَمَتُهُ وَ نَفَاسَةُ الْأَشْيَاءِ مِنْ عَزَّتِهَا. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٥٧، ص: ١٨٦ و ١٨٧)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ): أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ، وَ مَا عَلَى النَّاسِ فِيهَا. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هِيَ خَوَاتِيمُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، جَعَلَهَا اللَّهُ مَصْلَحَةً لِحَلْقِهِ، وَ بِهَا تَسْتَقِيمُ شُؤْنُهُمْ وَ مَطَالِبُهُمْ، فَمَنْ أَكْثَرَ لَهُ مِنْهَا فَقَامَ بِحَقِّ اللَّهِ (تَعَالَى) فِيهَا وَ أَدَّى زَكَاتَهَا، فَذَلِكَ الَّذِي طَابَتْ وَ خَلَصَتْ لَهُ، وَ مَنْ أَكْثَرَ لَهُ مِنْهَا فَبَخِلَ بِهَا، وَ لَمْ يُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ فِيهَا وَ اتَّخَذَ مِنْهَا الْآثِيَةَ فَذَلِكَ الَّذِي حَقَّ عَلَيْهِ وَعِيدُ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ) فِي كِتَابِهِ، قَالَ اللَّهُ: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». (الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ٥٢٠)

متفكرين اسلامي نيز به اين قضيه تصريح نموده اند:

مقريزي مي نويسد:

و لا يعلم في خبر صحيح و لا سقيم عن أمة من الأمم، و لا طائفة من طوائف البشر أنهم اتخذوا أبدأ في قديم الزمان، و لا حديثه نقداً غيرهما الذهب و الفضة و أن النقود المعبرة شرعاً و عقلاً و عادة إنما هي الذهب و الفضة فقط، و ما عداهما لا يصلح أن يكون نقداً، حتى قيل أن أول من ضرب الدينار و الدرهم آدم (عليه السلام)، و قال: (لا تصلح المعيشة إلا بهما). (شذور العقود في ذكر النقود، الناشر المكتبة الرضوية، المطبعة الحيدرية، النجف، ص ٤٧).

ابن خلدون مي نويسد:

ثم إن الله تعالى خلق الحجرين المعدنيين من الذهب و الفضة قيمة لكل متمول، و هما الذخيرة و التقنية لأهل العالم في الغالب، و ان اقتنى سواهما في بعض الأحيان، فإنما هو لبعض تحصيلها، بما يقع في غيرهما من حوالة الأسواق، اللتان هما عنها بمعزل. (مقدمة ابن خلدون، الطبعة الثانية، مكتبة المدرسة و دار الكتاب اللبناني للطباعة و النشر، بيروت، ١٩٦١ م، ١ / ٤٤٥).

غزالي نيز چنين مي نويسد:



إن الله تعالى قد خلق الدنانير و الدراهم حاكمين و متوسطين بين سائر الأموال حتى تقدر الأموال بهما (إحياء علوم الدين، دار المعرفة للطباعة و النشر، بيروت، ۲ / ۹۲).

دو: روایت حرمت ظروف طلا و نقره

در کتاب کافی روایات باب حرمت اكل و شرب در ظروف طلا و نقره چنین آمده است<sup>۲۹</sup>:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَأْكُلُ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فَكَرِهَهُمَا فَقُلْتُ قَدْ رَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ كَانَ لِأَبِي الْحَسَنِ عِ مَرَأَةٍ مَلْبَسَةً فِضَّةً فَقَالَ لَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِنَّمَا كَانَتْ لَهَا حَلَقَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَ هِيَ عِنْدِي ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعَبَّاسَ حِينَ عُدِرَ عَمَلُ لَهُ قَضِيبٌ مَلْبَسٌ مِنْ فِضَّةٍ مِنْ نَحْوِ مَا يَعْمَلُ لِلصَّبِيَّانِ تَكُونُ فِضَّتُهُ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ دَرَاهِمٍ فَأَمَرَ بِهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكُسِرَ.

عَنِ الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَأْكُلُ فِي آنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ لَا فِي آنِيَةٍ مَفْضُضَةٍ.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ نَهَى عَنْ آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.

عَنْ بُرَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَرِهَ الشُّرْبَ فِي الْفِضَّةِ وَ فِي الْقَدَحِ الْمَفْضُضِ وَ كَذَلِكَ أَنْ يُدْهَنَ فِي مِدْهَنٍ مَفْضُضٍ وَ الْمَشْطُ كَذَلِكَ.

عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَتَى بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فِيهِ ضِبَّةٌ مِنْ فِضَّةٍ فَرَأَيْتُهُ يَنْزِعُهَا بِأَسْنَانِهِ.

عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ: آنِيَةُ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مَتَاعُ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ.

در کتاب محاسن روایات زیر نیز در این باره ذکر شده است<sup>۳۰</sup>:

<sup>۲۹</sup> الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۲۶۷ و ۲۶۸ باب الأكل و الشرب في آنية الذهب و الفضة

<sup>۳۰</sup> المحاسن، ج ۲، ص: ۵۸۳

عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَخِيهِ يُوسُفَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحَجْرِ فَاسْتَسْقَى فَأَتَيْتُ بِقَدَحٍ مِنْ صُفْرِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِنَّ عَبَادَ بْنَ كَثِيرٍ يَكْرَهُ الشُّرْبَ فِي صُفْرِ فَقَالَ أَلَا سَأَلْتَهُ ذَهَبٌ أَمْ فِضَّةٌ .

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمِرَاةِ هَلْ يَصْلِحُ إِمْسَاكُهَا إِذَا كَانَ لَهَا حَلَقَةٌ مِنْ فِضَّةٍ قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا كُرِهَ اسْتِعْمَالُ مَا يُشْرَبُ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ السَّرَجِ وَاللِّجَامِ فِيهِ الْفِضَّةُ أَوْ يَرْكَبُ بِهِ قَالَ إِنْ كَانَ مُمُوهًا لَا يَقْدِرُ عَلَى نَزْعِهِ فَلَا بَأْسَ وَإِلَّا فَلَا يَرْكَبُ بِهِ

در کتاب من لا يحضره الفقيه شيخ صدوق رحمه الله روايات زیر نیز در این باره آمده است: ۳۱

رَوَى سَمَاعَةُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَنْبَغِي الشُّرْبُ فِي آنِيَةِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ

رَوَى تَعْلَبَةُ عَنْ بُرَيْدِ الْعِجَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَرِهَ الشُّرْبَ فِي الْفِضَّةِ وَ فِي الْقَدَحِ الْمَفْضُضِ وَ كَرِهَ أَنْ يُدْهَنَ مِنْ مُدْهَنٍ مَفْضُضٍ وَ الْمَشْطِ كَذَلِكَ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ بُدْأً مِنَ الشُّرْبِ فِي الْقَدَحِ الْمَفْضُضِ عَدَلَ بِفَمِهِ عَنِ مَوْضِعِ الْفِضَّةِ

در کتاب بحار الانوار روايات زیر و همچنین روايات دیگری نیز اضافه شده است: ۳۲

فِي فِقْهِ الرِّضَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُصَلِّ فِي خَاتَمِ ذَهَبٍ وَلَا تَشْرَبْ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ .

عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ سَبْعٍ عَنِ التَّخْتُمِ بِالذَّهَبِ وَ الشُّرْبِ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ الْخَبَرِ

درباره ی استفاده از طلا و نقره در سایر ابزارها به جز انگشتر طلا که برای مردان کلا حرام است در سایر موارد استفاده های جزئی و تزئینی بدون اشکال شمرده شده است. ۳۳

سه: روايات رد پول فلوس و پولهای غیر طلا و نقره

عَنْ غِيَاثٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِاسْتِقْرَاضِ الْخُبْزِ وَ لَا بَأْسَ بِشِرَاءِ جِرَارِ الْمَاءِ وَ الرِّوَايَا وَ لَا بَأْسَ بِالْفُلْسِ بِالْفُلْسِيِّينَ وَ الْفُلْتَيْنِ بِالْفُلْتَيْنِ وَ لَا بَأْسَ بِالسَّلْفِ فِي الْفُلُوسِ. (وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص: ۲۸۶)

۳۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص: ۳۵۲

۳۲ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۶۳، ص: ۵۲۷ باب الأكل و الشرب في آنية الذهب و الفضة و سائر ما نهى عنه من الأواني و غيرها

۳۳ مثلاً رجوع فرمایید به باب حکم الآلات المتخذة من الذهب و الفضة و وسائل الشيعة، ج ۳، ص: ۵۱۰ و ۵۱۱

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ بِالسَّلَمِ فِي الْفُلُوسِ. (هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج-٦، ص: ٢٠٨)

سَأَلَتْهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسَلِّفُ فِي الْفُلُوسِ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ كَفِيلًا قَالَ لَا بَأْسَ (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١٠، ص:

(٢٥٧)

عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي بِالدَّرَاهِمِ إِلَى الصَّيْرِفِيِّ فَيَقُولُ لَهُ اخْذْ مِنْكَ الْمِائَةَ بِمِائَةٍ وَعَشْرَةَ أَوْ بِمِائَةٍ وَخَمْسَةَ حَتَّى يُرَاضِيَهُ عَلَى الَّذِي يُرِيدُ فَإِذَا فَرَّغَ جَعَلَ مَكَانَ الدَّرَاهِمِ الزِّيَادَةَ دِينَارًا أَوْ ذَهَبًا ثُمَّ قَالَ لَهُ قَدْ رَادَدْتُكَ الْبَيْعَ وَإِنَّمَا أَبَايَعُكَ عَلَى هَذَا لِأَنَّ الْأَوَّلَ لَا يَصْلُحُ أَوْ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ وَجَعَلَ ذَهَبًا مَكَانَ الدَّرَاهِمِ فَقَالَ إِذَا كَانَ إِجْرَاءُ الْبَيْعِ عَلَى الْحَلَالِ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ قُلْتُ فَإِنْ جَعَلَ مَكَانَ الذَّهَبِ فُلُوسًا فَقَالَ مَا أَدْرِي مَا الْفُلُوسُ. (تهذيب

الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ٧، ص: ١٠٥)

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَجِيئُنِي الدَّرَاهِمُ بَيْنَهَا الْفُضْلُ فَنَشْتَرِيهِ بِالْفُلُوسِ فَقَالَ لَا يَجُوزُ وَ لَكِنْ انظُرْ فَضْلَ مَا بَيْنَهُمَا فَرِنْ نَحَاسًا وَ زِنْ الْفُضْلَ فَاجْعَلْهُ مَعَ الدَّرَاهِمِ الْجِيَادِ وَ خُذْ وَزْنَ بَوْزَنٍ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٥، ص: ٢٥٠)

علامه مجلسی رحمه الله نیز موضوعیت طلا و نقره در شرط تقابض در مجلس را قائل بوده و می فرماید:

قوله عليه السلام: و لا بأس بالسلف في الفلوس لأن التقابض مخصوص بالتقدين. (ملاذ الأخيار في فهم تهذيب

الأخبار، ج ١١، ص: ٤٦٤)

همچنین در روایت دیگری دیده می شود که حضرت فرموده اند تبادل یک فلس با دو فلس اشکالی ندارد حال آنکه در درهم و دینار قطعاً ربا و حرام است و لذا معامله ی فلوس از باب معامله ی فلزهای آنهاست نه به عنوان پول.

در باب معامله سکه های نقره با تزئینات مسی نیز روایاتی وارد شده است که اگر اصل و غالب سکه نقره باشد معامله ی آنها در صورتی که رواج عمومی داشته باشد مشکلی ندارد<sup>۳۴</sup>:

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِتْفَاقِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهَا الْفِضَّةَ فَلَا بَأْسَ .

عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ قَالَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَعْمَلُ الدَّرَاهِمَ يَحْمِلُ عَلَيْهَا النَّحَاسَ أَوْ غَيْرَهُ ثُمَّ يَبِيعُهَا فَقَالَ إِذَا كَانَ بَيْنَ النَّاسِ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ .

<sup>۳۴</sup> الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٥، ص: ٢٥٣ بابُ إِتْفَاقِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا

عَنْ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ سَجِسْتَانَ فَسَأَلُوهُ عَنِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ جَوَازًا لِمِصْرٍ.

عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا أَنْفَقْتَ مَا يَجُوزُ بَيْنَ أَهْلِ الْبَلَدِ فَلَا بَأْسَ وَإِنْ أَنْفَقْتَ مَا لَا يَجُوزُ بَيْنَ أَهْلِ الْبَلَدِ فَلَا.

صَفْوَانُ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدَّرَاهِمُ بِالْأَرَاكِ وَالرَّصَاصِ فَقَالَ الرَّصَاصُ بَاطِلٌ (الكافي ط - الإسلامية)، ج ٥، ص: ٢٤٤)

در روایت اخیر نیز با تعبیر الرصاص باطل به رد ترکیب غیر طلا و نقره در آنها و موضوعیت طلا و نقره برای مسکوکات تصریح شده است.

برخی فقها نیز به تبع ائمه علیهم السلام برخی معاملات شرعی با غیر طلا و نقره را باطل دانسته اند:

شرط است در مضاربه که آن مال عین موجود باشد و درهم و دینار باشد. و متاع دیگر قابل مضاربه نیست. حتی

در پول سیاه هم مضاربه نمی توان کرد. (جامع الشتات فی أجوبة السؤالات (للمیرزا القمی)، ج ٣، ص: ٣١١)

مرتضی رضوی محقق جامع الشتات در حاشیه جمله بالا می نویسد:

مراد از «پول سیاه» سکه های مسی می باشد (یا از هر چیزی غیر از طلا و نقره). و بنا بر این مطابق این فتوای

میرزا مضاربه در اسکناس هم نمی شود (همان)

البته این فتوا ظاهرا مستند به اجماع منقول است و روایت ندارد که مضاربه باید درهم و دینار باشد.

چهار: روایت حرمت انباشت و کنز کردن طلا و نقره

عَنْ سَعْدَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ مَا جَاوَزَ أَلْفِي دِرْهَمٍ (بحار الأنوار ط - بیروت)، ج ٧٠، ص: ١٤٢ و ١٤٣)

عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ صَاحِبِ الْأَكْسِيَّةِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مُوسِعٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يُنْفِقُوا مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا حَرَّمَ عَلَى كُلِّ ذِي كَنْزٍ كَنْزَهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عَدُوِّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (همان)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ عَبْدٍ لَهُ مَالٌ وَلَا يُؤَدِّي زَكَاتَهُ إِلَّا جَمَعَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَفَائِحَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبْهُتُهُ وَجَنَابُهُ وَظَهْرُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنَ عِبَادِهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ ثُمَّ يَرَى سَبِيلَهُ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸، ص: ۲۴۳)

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَالٍ لَمْ تُؤَدَّ زَكَاتَهُ فَهُوَ كَنْزٌ وَإِنْ كَانَ ظَاهِرًا وَكُلُّ مَالٍ أُدْبِتَ زَكَاتُهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ وَإِنْ كَانَ مَدْفُونًا فِي الْأَرْضِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸، ص: ۲۴۳)

عَنِ الْمُجَاشِعِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مَالٍ يُؤَدَّى زَكَاتَهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ وَإِنْ كَانَ تَحْتَ سَبْعِ أَرْضِينَ وَكُلُّ مَالٍ لَا يُؤَدَّى زَكَاتَهُ فَهُوَ كَنْزٌ وَإِنْ كَانَ فَوْقَ الْأَرْضِ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۳۰)

وَعَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا زَادَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَلْفٍ فَهُوَ كَنْزٌ أَدَّى زَكَاتَهُ أَوْ لَمْ تُؤَدَّ وَمَا دُونَهَا فَهُوَ نَفَقَةٌ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۸، ص: ۲۴۳)

احتمالا اختلاف روایات بین دو هزار و چهار هزار از باب متغیر بودن درهم های زمانه بوده است. شاید هم از باب این بوده است که معیار برای دو هزار تا چهار هزار درهم و برای بالاتر از چهار هزار درهم متفاوت می شود.

متأسفانه الان با رواج پولهای اعتباری قاعده ی حرمت کنز از کارایی افتاده است و به راحتی پول و خون در جامعه انباشت و لخته شده و جامعه دچار کمی نقدینگی و کم خونی می شود. راهکارش از دو حال خارج نیست یا باید به طلا و نقره برگشت که مطابق اسلام و روایات دوباره احکام کنز جاری شود و یا این که احکام کنز را بر پولهای اعتباری هم بار کرد.

این که گفته می شود فقط طلا و نقره ی مسکوک مصداق کنز است درست به نظر نمی رسد زیرا خداوند در مورد طلای قارون نیز از اصطلاح کنز استفاده فرموده است ولی هیچ دلیلی بر مسکوک بودن آنها نیست بلکه به دلیل تولید این طلاها از طریق کیمیا محرز است که مسکوک نبوده اند (منابع تاریخی بحث کیمیا ساز بودن طلای قارون از فیش ها آورده شود)

بله طلاهای تزئینی و زیورآلاتی چون عموماً مقدارشان به مصداقیت کنز (۲۰۰ دینار - مقدار وزنی هم آورده شود) نمی رسد در روایات از حکم کنز خارج شده اند و معفو به هستند.

در مجموع هر گونه نامتوازن بودن ثروت تقدینی موجب بلایای اخلاقی و اجتماعی زیادی از جمله حسد و طمع و دنیاگرایی و ... می شود و رشد و تعالی جامعه را مختل می کند. لذا در روایات شریفه آمده است:

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا أُعْطِيَ اللَّهُ عَبْدًا ثَلَاثِينَ لَفًا وَ هُوَ يُرِيدُ بِهِ خَيْرًا وَقَالَ مَا جَمَعَ رَجُلٌ قَطُّ عَشْرَةَ آلَافٍ دَرَاهِمٍ مِنْ حِلٍّ وَقَدْ يَجْمَعُهَا لِأَقْوَامٍ إِذَا أُعْطِيَ الْقُوتَ وَ رُزِقَ الْعَمَلَ فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ. (تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۶، ص: ۳۲۸) ۳۵

پنج: روایات حرمت استخراج بیش از حد طلا و نقره

بیشتر در روایات گذشت که استخراج زائد موجب اختلال در نظام ارزی است. از روایاتی که درباره جعل الهی طلا و نقره برای معاملات که در بخش یک ذکر شد استفاده می شود که طلا و نقره موضوعیت خاصی دارند و به وضع الهی برای معاملات وضع شده اند. البته این بدان معنی نیست که اگر روزی به حول و قوه الهی مردم همه به صدقات ایمان آوردند و دست از حب مال کشیدند و اقتصاد صلواتی و صدقاتی تشکیل شد باز هم باید این دو فلز برای معاملات باشند. چه بسا در آن روز بعد از ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که ملت عقولشان رشد نمود و به درک و فهم ضرورت مسارعه در خیرات و استباق در آنها رسیدند و دست از انباشت طلا و نقره و مبادله با آنها برداشتند در آن روز استفاده از ظروف طلا و نقره آزاد شود و بهشت زمینی مهیا شود.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَعُودُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ تُمْطِرُ السَّمَاءُ بِهَا جَرَادًا مِنْ ذَهَبٍ كَمَا أَمْطَرَهُ اللَّهُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى أَيُّوبَ: مهدي بكوفه بر میگردد و آسمان ملخهای طلائی بر آنها میبارد، همان طور که خداوند در بنی اسرائیل بر ایوب پیغمبر نیز فرود آورد. و یقسم علی اصحابه كنوز الارض تیرها و لجینها و جوهرها: گنجهای طلا و نقره و گوهر زمین را بیارانش تقسیم می کند. قَالَ الْمَفْضَلُ يَا مَوْلَايَ مِنْ مَاتَ مِنْ شِيعَتِكُمْ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لِإِخْوَانِهِ وَ لِأَضْدَادِهِ كَيْفَ يَكُونُ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَا يَبْتَدِئُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُنَادِيَ فِي جَمِيعِ الْعَالَمِ أَلَا مَنْ لَهُ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا دَيْنٌ فَلْيَذْكُرْهُ حَتَّى يَرُدَّ الثُّومَةَ وَ الْخَرْدَلَةَ فَضْلًا عَنِ الْقَنَاطِيرِ الْمَفْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْأَمْلاكِ فَيُوقِيَهُ إِيَّاهُ (مهدي موعود ( ترجمه جلد ۵۱ بحار الأنوار)، متن، ص: ۱۱۸۰)

در پاورقی همین صفحه محقق و مترجم محترم حجت الاسلام علی دوانی آورده است:

در روایات شیعه و سنی چه در این کتاب و چه در کتابهای دیگر، این معانی با این الفاظ آمده است که و تخرج الارض کنوزها یا و تخرج الارض افلاذ کبدها یعنی، زمین گنجهای خود را بیرون میدهد یا زمین پاره‌های جگر خود را در زمان دولت قائم (علیه السلام) بیرون میدهد. چنان که مکرر گذشت در اینجا نیز بصورت روشنتری آمده است. این موضوع بضمیمه قرائن و شواهد دیگر، میرساند که حضرت ولی عصر (علیه السلام) در زمان خود معادن کشف نشده را، استخراج می‌کند و چنان اصحاب خود را بکار و فعالیت و عمران و آبادی جهان وامیدارد، که همه مرفه و ثروتمند و سالم و با نشاط در کمال عدل و آزادی زندگی می‌کنند. گنج زمین، یا پاره‌های جگر زمین چیزی جز معادن گوناگون که خداوند عالم در دل زمین برای بهره‌برداری بندگانش بودیعت نهاده است نیست.

عن المعصومین علیهم السلام: فَحِينَئِذٍ تُظْهِرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا وَ تُبْدِي بَرَكَاتِهَا فَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لَصَدَقَتِهِ وَ لَا لِبِرِّهِ لَشُمُولِ الْغِنَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ (روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۲۶۵)

قال عليه السلام: إِنْ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهَا فَاسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ فَذَهَبَتِ الظُّلْمَةُ وَ يَعْمُرُ الرَّجُلُ فِي مَلِكِهِ حَتَّى يُوَلِّدَ لَهُ أَلْفَ ذَكَرٍ لَا يُوَلِّدُ فِيهِمْ أَثْنَى وَ تُظْهِرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا حَتَّى يَرَاهُ النَّاسُ عَلَى وَجْهِهَا وَ يَطْلُبُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ مِنْ فَضِيلِهِ بِمَالِهِ وَ يَأْخُذُ زَكَاتَهُ لَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُ مِنْهُ ذَلِكَ اسْتِغْنَاءَ النَّاسِ بِمَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۲۶۴)

عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال تواصلوا و تباروا و تراحموا فوالذي فلق الحبة و برأ النسمة لياتن عليكم وقت لا يجد أحدكم لديناره و درهمه مَوْضِعًا يَعْنِي لَا يَجِدُ لَهُ عِنْدَ ظُهُورِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْضِعًا يَصْرِفُهُ فِيهِ لاسْتِغْنَاءِ النَّاسِ جَمِيعًا بِفَضْلِ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَلِيِّهِ (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵۱، ص: ۱۴۶ و ۱۴۷)

شش: روایات جواز استفاده حداقلی از طلا و نقره برای زیور آلات و ابزار زندگی

عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّرِيرِ فِيهِ الذَّهَبُ أَمْ يَصْلَحُ إِمْسَاكُهُ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ إِنْ كَانَ ذَهَبًا فَلَا وَ إِنْ كَانَ مَاءَ الذَّهَبِ فَلَا بَأْسَ. (وسائل الشيعة، ج ۳، ص: ۵۱۰)

عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذِي الْفَقَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فَقَالَ نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ كَانَتْ حَلَقَتُهُ فِضَّةً. (وسائل الشيعة، ج ۳، ص: ۵۱۱)

عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ دَرَعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتُ الْفُضُولِ لَهَا حَلَقَتَانِ مِنْ وَرَقٍ فِي مُقَدَّمِهَا وَحَلَقَتَانِ مِنْ وَرَقٍ فِي مُؤَخَّرِهَا وَقَالَ لَبِسَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْجَمَلِ. (همان)

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمِرَاةِ هَلْ يَصْلِحُ إِمْسَاكُهَا إِذَا كَانَ لَهَا حَلَقَةٌ فَضَةً قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا كُرِهَ اسْتِعْمَالُ مَا يُشْرَبُ بِهِ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ السَّرَجِ وَاللِّجَامِ فِيهِ الْفِضَّةُ أَمْ يَرْكَبُ بِهِ قَالَ إِنْ كَانَ مُمُوًّا لَا يُقَدَّرُ عَلَيَّ نَزَعَهُ فَلَا بَأْسَ وَإِلَّا فَلَا يَرْكَبُ بِهِ. (همان)

هفت: روایاتی که نشان می دهد وجوهات طلا و نقره برای فقرا کفایت ولی امروزه با خارج شدن طلا و نقره از حالت ارز رایج روایات از کارایی افتاده اند

در روایات شریفه ی زکات بر تعلق آن بر طلا و نقره تصریح شده است و کفایت زکات این دو برای تامین فقرا نیز تصریح شده است. ولی امروزه با خروج طلا و نقره از ارز رایج و عدم قرار دادن زکات بر ارزشهای دیگر این حکم الهی تعطیل شده است.

از طرفی بر ائمه ی هدی علیهم السلام و شاید خاندان ایشان به دلیل محوریت جامعه ی اسلامی و لزوم حفظ کرامت ایشان صدقات حرام شده است:

قال سفیان بن عیینة: قلت لأبي عبد الله - عليه السلام -: أكل الأنبياء و أولادهم حرمت عليهم الصدقة؟ فقال: لا، أو ما سمعت قول إخوة يوسف - عليه السلام - وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ حلت لهم الصدقة، و حرمت عليهم الغنائم، و حرمت علينا الصدقة لأنها أوساخ أيدي الناس و طهارة لهم، أو ما سمعت (قول الله عز و جل) خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ . و اعلم أن صدقات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تحل لبني هاشم و لمواليهم. و روى أن فاطمة - عليه السلام - جعلت صدقاتها لبني عبد المطلب و بني هاشم. و سئل أبو عبد الله - عليه السلام - عن الصدقة التي حرمت على بني هاشم ما هي؟ فقال: هي الزكاة، قيل: فتحل صدقة بعضهم على بعض؟ قال: نعم و روى: أعطوا الزكاة من أرادها من بني هاشم فإنها تحل لهم، و إنما تحرم على النبي، و على الإمام الذي يكون من بعده، و على الأئمة - عليهم السلام (المقنع (للمصدق)، المتن، ص: ١٧٦ و ١٧٧)

موضوعیت طلا و نقره در برخی روایات تصریح شده است:



رُوِيَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَدَّ لِي مَوْلُودٌ وَحَلَقْتُ رَأْسَهُ وَوَزَنْتُ شَعْرَهُ بِالدَّرَاهِمِ وَتَصَدَّقْتُ بِهِ قَالَ لَا يَجُوزُ وَزْنُهُ إِلَّا بِالذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ وَكَذَا جَرَتْ السُّنَّةُ (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص:

۴۸۹)

در روایات بین موارد مصرف صدقات حیوانی و صدقات طلا و نقره ای و نباتی تفکیک داده شده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ صَدَقَةَ الظَّلْفِ وَالْخُفِّ تُدْفَعُ إِلَى الْمُتَجَمِّلِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَمَّا صَدَقَةُ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَمَا كَيْلَ بِالْقَفِيزِ مِمَّا أُخْرِجَتْ الْأَرْضُ فَأِلَى الْفُقَرَاءِ الْمُدْعِينَ قَالَ ابْنُ سِنَانٍ قُلْتُ فَكَيْفَ صَارَ هَذَا هَكَذَا قَالَ لَأَنَّ هَؤُلَاءِ مُتَجَمِّلُونَ مِنَ النَّاسِ فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَجْمَلُ الْأَمْرَيْنِ عِنْدَ النَّاسِ (الكافي (ط - الإسلامية)،

ج ۳، ص: ۵۵۰)

دادن صدقات حیوانی ظاهر زیباتری دارد و با کرامت شخص سازگارتر است و کمتر نیاز او آشکار می شود كما اینکه خود او این نیاز را بیشتر از بقیه پوشانده است.

عَنْ قُتَيْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الزَّكَاةِ كَيْفَ صَارَتْ مِنْ كُلِّ أَلْفِ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ لَمْ تَكُنْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ مَا وَجَّهَهَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فَعَلِمَ صَغِيرَهُمْ وَكَبِيرَهُمْ وَغَنِيَّهُمْ وَفَقِيرَهُمْ فَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفِ إِنْسَانٍ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ فَقِيراً وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْعُهُمْ لَزَادَهُمْ لِأَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۵۰۸)

در روایات شریفه میان زکات و صدقه تفکیک قرار داده شده است و صدقه برای ارزش افزوده ی رویشی و زکات برای انباشت ارز گردشی جعل شده است:

عن زرارَةَ عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له قوله: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» هو قوله: «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» قال: قال: الصدقات في النبات والحيوان والزكاة في الذهب والفضة وزكاة الصوم.

شاید تعبیر صدقات در گیاه و حیوان از این باب باشد که نشان از صدق این است که انسان در خلافت از طرف خدا و ولیش راستگو است و از جانب او به عمران زمین و تصرف در آن و رشد نبات از باران الهی و حیوان از مراتع الهی دست یازیده است.

صدقه نشان صدق مردم و نشان این است که شخص تصدیق می کند که زمین مال امام است که او خلیفه ی خداست و این حیوان و نبات از باب نیابت و خلافت در دست اشخاص است و گرنه در روایت هست که کل ما فی الارض للامام و بر عهده ی امام علیه السلام صدقه و خمس و زکات نیست.

و شاید علت این که زکات در ذهب و فضه و بدن است به این علت است که انسان به این سه دل می بندد و باید خود را از این دلبستگی تطهیر کند و دل بکند و از طرفی این مال انباشت شده و راکد شده نیز کما اینکه آب راکد آلوده می شود دچار آلودگی می شود و باید تطهیر شود و لذا در روایات فراوان معنی و مفهوم زکات هم به تزکیه و تطهیر نفس تعبیر شده است و هم به تطهیر و تزکیه ی مال.

و دادن زکات طلا و نقره و زکات بدن موجب سلامتی و رشد بدن است یعنی بیمه است از بلیات برای طلا و نقره و بدن و موجب برکت در آنهاست اما بیمه ی سالانه است یعنی اگر سال بر طلا و نقره گذشت باید دوباره آنها را بیمه کرد کما اینکه بدن نیز با روزه رمضان تطهیر و با زکات فطره بیمه می شود کما فی العقیقه که نوزاد نیاز به یک بیمه ی خاص دارد و باید با صدقه ی به میزان خاص (هموزن موهای روییده در زهدان) و گوسفند عقیقه ی هم جنس و هم سن بیمه ی شود برای یک عمر...

برخی بزرگواران تصور فرموده اند<sup>۳۶</sup> که اگر وجوب زکات بر طلا و نقره به سبب انباشت ارز رایج بود باید بر پول های دیگر هم زکات جعل می شد و چون نشده است پس حتما انباشت ارز رایج موضوعیت نداشته و صرفا روحیه گنج اندوزی و اثر اخلاقی آن منظور بوده است و حال آن که این تفکر صحیح نیست زیرا اسلام به دلیل آن که نخواسته است که پول از طلا و نقره خارج شود بر پولهای دیگر زکات وضع نفرموده کما این که در روایات هم دیده می شود که فلوس و امثال آن به عنوان پول به رسمیت شناخته نشده است. استشهاد دیگر ایشان بر این نظر آن است که اگر انباشت طلا و نقره به عنوان ارز رایج مطرح بود پس چرا اگر همین طلا و نقره ی مسکوک به زیورآلات تبدیل شوند دیگر بر آنها زکات واجب نیست؟ پاسخ آن است که در روایت آمده است:

---

<sup>۳۶</sup> مقاله بررسی اوراق نقدی مجله فقه اهل بیت پاییز و زمستان ۱۳۷۸ - شماره ۱۹ و ۲۰ حضرت آیت الله سید کاظم حائری حفظه الله

عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ إِنَّ أَخِي يُوسُفَ وَلِي بِأَهْوَاؤِ أَعْمَالًا أَصَابَ فِيهَا أَمْوَالًا كَثِيرَةً وَإِنَّهُ جَعَلَ ذَلِكَ الْمَالَ حَلِيًّا أَرَادَ أَنْ يَفْرَّ بِهِ مِنَ الزَّكَاةِ أَعْلِيهِ زَكَاةٌ قَالَ لَيْسَ عَلَى الْحَلِيِّ زَكَاةٌ وَلَا مَا أَدْخَلَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ النَّقْصَانِ فِي وَضْعِهِ وَمَنْعِهِ نَفْسَهُ أَكْثَرَ مِمَّا خَافَ مِنَ الزَّكَاةِ (علل الشرائع، ج ٢، ص: ٣٧٠)

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ فَرَّ بِمَالِهِ مِنَ الزَّكَاةِ فَاشْتَرَى بِهِ أَرْضًا أَوْ دَارًا أَعْلِيهِ فِيهِ شَيْءٌ فَقَالَ لَا وَ لَوْ جَعَلَهُ حَلِيًّا أَوْ نَقَرًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَ مَا مَنَعَ نَفْسَهُ مِنْ فَضْلِهِ أَكْثَرَ مِمَّا مَنَعَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ. (وسائل الشيعة، ج ٩، ص: ١٥٩)

### زکات موجب و فور و افزایش مال است:

عَنْ مُبَارَكِ الْعَقْرَقُونِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّمَا وَضِعَتِ الزَّكَاةُ قَوْتًا لِلْفُقَرَاءِ وَ تَوْفِيرًا لِأَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ (من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص: ٤)

عَنْ نَصْرِ بْنِ صَبَّاحٍ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فِي كَمْ تَجِبُ الزَّكَاةُ مِنَ الْمَالِ فَقَالَ لَهُ الزَّكَاةُ الظَّاهِرَةُ أَمْ الْبَاطِنَةُ تَرِيدُ فَقَالَ أُرِيدُهُمَا جَمِيعًا فَقَالَ أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَفِي كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ دِرْهَمًا وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَلَا تَسْتَأْتِرُ عَلَى أَخِيكَ بِمَا هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْكَ مِنْكَ. (وسائل الشيعة، ج ٩، ص: ١٤٨)

شخصی که چنین فراری را انجام داده اگر می دانست زکات موجب تحصین و رشد مالش می شد هیچگاه چنین نمی کرد و گرچه در ظاهر سود کرده ولی با لحاظ معادلات عالم غیب ضرر کرده است و خود را محروم کرده است و اگر قرار بود بر زیورآلات هم زکات وضع می شد به تدریج زیورآلات محو می شدند و منفعت جمال افزایی آنها از دست می رفت و کسی دیگر زیورآلات استفاده نمی کرد چون هر سال باید از آنها بخشی داده می شد. در روایت نیز به این قضیه اشاره شده است:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي الْحَلِيِّ قَالَ إِذَا لَا يَبْقَى. (وسائل الشيعة، ج ٩، ص: ١٥٨)

عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْحَلِيِّ أَيْزُكِي فَقَالَ إِذَا لَا يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ. (وسائل الشيعة، ج ٩، ص: ١٥٦)

عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِيمَا سَبِكَ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ سَبِكَهُ فِرَارًا مِنَ الزَّكَاةِ فَقَالَ أَلَا تَدْرِي أَنَّ الْمَنْفَعَةَ قَدْ ذَهَبَتْ مِنْهُ لِذَلِكَ لَا تَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ (علل الشرائع، ج ٢، ص: ٣٧٠)

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِيمَا سَبَكَ فِرَاراً مِنَ الزَّكَاةِ أَوْ تَرَى أَنَّ الْمَنْفَعَةَ قَدْ ذَهَبَتْ فَلِذَلِكَ لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ (همان)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: زَكَاةُ الْحُلِيِّ أَنْ يُعَارَ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۱۵۹)

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: زَكَاةُ الْحُلِيِّ عَارِيَّتُهُ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۱۵۸)

اما چرا بر تیر به معنای طلائی تازه از معدن استخراج شده و شمش طلا زکات وضع نشده است:

عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَيْسَ فِي التَّبْرِ زَكَاةٌ إِنَّمَا هِيَ عَلَى الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۱۵۶)

در معنای تیر چند قول بود که به نظر می رسد علت آن است که تیر بودن برای طلا و نقره، حالتی ناپایدار است و به زودی این تیرها یا ضرب شده و سکه می شوند و یا زیورآلات می شوند. شاید هم از آن باب است که حکومت بتواند میزان طلائی مسکوک در گردش جامعه را مدیریت کند و با نگه داشتن برخی از طلا به صورت تیر در خزانه میزان خون در جامعه را تنظیم نماید تا فشار خون کم و زیاد نشده و کم خونی و پر خونی به سر جامعه نیاید. والله العالم البته در برخی روایات به هر طلا و نقره ی غیر مسبوك (غیر ریخته گری شده برای زیورآلات) زکات تعلق گرفته است:

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَالِ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِهِ وَلَا يُقَلَّبُ قَالَ تَلَزُمُهُ الزَّكَاةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَّا أَنْ يُسَبَكَ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۱۵۵)

اما کثرت روایاتی که به تعیین زکات بر مسکوکات اشاره دارد نشان می دهد مسکوک و ارز رایج بودن موضوعیت دارد:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ يَجْتَمِعُ عِنْدِي الشَّيْءُ فَبِقِي نَحْوًا مِنْ سَنَةٍ أَوْ زَكَاةٍ فَقَالَ لَا كُلُّ مَا لَمْ يَحُلْ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ زَكَاةٌ وَ كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ رِكَازًا فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ قُلْتُ: وَ مَا الرِّكَازُ قَالَ الصَّامِتُ الْمُنْقُوشُ ثُمَّ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَاسْبِكْهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي سَبَائِكَ الذَّهَبُ وَ نِقَارِ الْفِضَّةِ شَيْءٌ مِنَ الزَّكَاةِ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۱۵۴)

عَنْ زُرَّارَةَ وَبُكَيْرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ فِي نَقْرِ الْفِضَّةِ زَكَاةٌ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۱۵۴)

شاهد دیگر بر اینکه صرف بحث اخلاقی مطرح نبوده است و بحث انباشت ارز رایج مطرح بوده است این است که حتی برای زرگرها و طلاسازها هم قاعده ی زکات طلا و نقره وجود دارد با اینکه این سنخ آن قدر طلا و نقره جلوی دستشان می آید و می رود که دیگر برایشان عادی می شود و دست مایه ی شغلشان است:

عَنْ رِفَاعَةَ النَّخَّاسِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ صَائِعٌ أَعْمَلُ بِيَدِي وَإِنَّهُ يَجْتَمِعُ عِنْدِي الْخَمْسَةُ وَالْعَشْرَةُ فَفِيهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا اجْتَمَعَ مَائَتًا دَرَّهَمٍ فَحَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ فَإِنَّ عَلَيْهَا الزَّكَاةَ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۱۴۳)

خمس نیز از معدن و موارد تازه به دست مسلمین رسیده از خارج جامعه ی اسلامی مثل غنیمت و جواهرات دریایی و ... گرفته می شود که هنوز آلوده به تعلقات مسلمین نشده است و اوساخ ایدی الناس روی آن نیامده است و شایسته ی سبیل الله و اهل بیت و امام آن است ولی زکات از طلا و نقره ی مانده در دست مردم و آلوده شده در دست مردم و طلایی که چشم و دل مردم آن را گرفته است و باید برای تطهیر خود از آن دل بکنند وضع شده است و لذا به فقرای غیر سید داده می شود. البته نیاز به فحص و تعمیق بیشتر است که مجال آن فعلا نیست و صرفا از باب شروع تفکر در این روایات و یافتن حکمت آنها لابلای مباحث احتمالاتی در حکمت روایات تقدیم می شود وگرنه محل شاهد و استدلال در بحث این حکمت ها نیست.

هشت: روایات نهی از شکستن و تخریب سکه و ارز رایج بین مسلمین

فی سنن أبي داود و ابن ماجة من حديث علقمة بن عبد الله، عن أبيه، قال: نهى رسول الله صلى الله عليه و سلم عن كسر سكة المسلمين الجائزة بينهم إلا من بأس. (التاريخ القويم لمكة و بيت الله الكريم، ج ۳-۵، ص: ۲۵۸)

شکستن مسکوکات حذف ارز رایج و هدر دادن خون اقتصادی جامعه است و لذا ممنوع است.

نه: روایات عدم انحصار ارز رایج در طلا و نقره

در برخی روایات اشاراتی وجود دارد که برای هر ارز غیر طلا و نقره ای که کارایی آن همان کارایی طلا و نقره است هم زکات وجود دارد.

وَضَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى تِسْعَةِ أَصْنَافِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالتَّمْرِ وَ الزَّيْبِ  
وَالْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَرَوَى عَلَى الْجَوَاهِرِ وَالطَّيِّبِ وَمَا أَشْبَهَ هَذِهِ الصُّنُوفِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَفِي كُلِّ مَا دَخَلَ الْقَفِيزِ  
وَالْمِيزَانَ رُبْعُ الْعُشْرِ إِذَا كَانَ سَبِيلُ هَذِهِ الْأَصْنَافِ سَبِيلَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ فِي التَّصْرِفِ فِيهَا وَالتَّجَارَةِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ  
سَبِيلَهَا فَلَيْسَ فِيهَا غَيْرُ الصَّدَقَةِ فِيمَا فِيهِ الصَّدَقَةُ (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص: ١٩٥)

در تعریف پول چنین آمده است که چیزی که پیش همه ارزش مند است و همه برایش ارزش قائلند و لذا مایلند آن را برای مبادلاتشان استفاده کنند. اما اگر خوب دقت کنیم این تعریف مطابق با جعل الهی تزئین حب شهوت طلا و نقره در دلها انجام شده است و پولهای غیر این دو چون پشتوانه فطری و خلقتی لازم را ندارند ناپایدارند و دیر یا زود مشکل اقتصادی از رواج آنها به بار می آید.

(و) روایات عدم مطلوبیت ورود حکومتی در مسئله اقتصاد:

یکی از دلایلی که می توان از آن برای رد پولهای اعتباری حکومتی استفاده کرد بحث منع حکومت ها از تصرف در مسائل اقتصادی جامعه است. در روایات فراوانی به لزوم تجارتا عن تراض بودن معاملات تاکید شده است:

یک: روایات مبتنی بر عدم اجازه ی حکومت ها در تصرف در پول جامعه:

به رسمیت نشناختن فلوس به عنوان پول در جامعه که پیشتر گذشت بر این دلالت دارد که حکومت ها حق تصرف در پول جامعه را ندارند.

پولهای حکومتی فلزی مضر است و باعث می شود نبض و ضربان اقتصاد جامعه به دست زورمندان حکومتی بیفتد. کما اینکه در دنیا چنین شد. ممکن است کسی بگوید در جامعه ی اسلامی که حاکم عادل است اشکالی ندارد پاسخ آن است که اولاً نبی اکرم که اعدل الناس بود چنین نکرد و اصل اولیه عدم تصرف حکومتی در اقتصاد بشر است و استصحاب سیره حکومت نبوی و علوی نیز موید است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ وَأَنَّ السُّلْطَانَ اسْقَطَ تِلْكَ الدَّرَاهِمَ وَجَاءَتْ دَرَاهِمٌ أُغْلَى مِنْ تِلْكَ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى وَلَهَا الْيَوْمَ وَضِيعَةٌ فَأَيُّ شَيْءٍ لِي عَلَيْهِ الْأُولَى الَّتِي اسْقَطَهَا السُّلْطَانُ أَوِ الدَّرَاهِمِ الَّتِي أَجَازَهَا السُّلْطَانُ فَكَتَبَ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى. (الإستبصار فيما اختلف من

الأخبار، ج ٣، ص: ١٠٠)

دو: روایات مبتنی بر عدم اجازه ی حکومت ها در تصرف در قیمت اجناس در جامعه:

قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَوْ سَعَرْتَ لَنَا سِعْرًا فَإِنَّ الْأَسْعَارَ تَزِيدُ وَتَنْقُصُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كُنْتُ لِأَلْقَى  
اللَّهَ تَعَالَى بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحَدِّثْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئًا. (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص: ۲۶۸)

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَكَلَّ بِالسَّعْرِ مَلَكًا يُدَبِّرُهُ بِأَمْرِهِ. (من لا يحضره الفقيه،  
ج ۳، ص: ۲۶۸)

عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن الله عز وجل وكل بالسعر ملكا فلن يغلو من قلة ولن يرخص من كثرة (الوافي،  
ج ۱۷، ص: ۳۹۵ و ۳۹۶)

سه: روایات مبتنی بر عدم اجازه ی حکومت ها در تصرف در معاملات اقتصادی در جامعه:

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لآلِقِينَ اللهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُعْطَى أَحَدًا مِنْ مَالِ أَحَدٍ شَيْئًا بِغَيْرِ طَيْبِ نَفْسٍ، إِنَّمَا الْبَيْعُ  
عَنْ تَرَاضٍ (موسوعه حدیث نبوی ج ۷ ص ۴۲۲ و ۴۲۳)

و عنه صل الله عليه وآله وسلم: لا يشتري أحداكم مال أخيه الا بطيب نفسه (همان)

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ النَّاسَ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۲۷۲)

عن اميرالمومنين عليه السلام: لَا يَجُوزُ أَخْذُ مَالِ الْمُسْلِمِ بِغَيْرِ طَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ. (دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۵۹)

قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: دَعُوا عِبَادَ اللَّهِ يَأْكُلُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَإِذَا اسْتَنْصَحْتُمْ فَانصَحُوا. (من لا يحضره  
الفقيه، ج ۳، ص: ۲۶۸)

عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في تجار قدموا أرضا اشتركوا على أن لا يبيعوا بيعهم إلا بما أحبوا قال لا بأس  
(الوافي، ج ۱۷، ص: ۳۹۸)

عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال إنه رفع الحديث إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه مر  
بالمحتكرين فأمر بحكرتهم أن تخرج إلى بطون الأسواق وحيث ينظر الناس إليها فقبل لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

آله و سلم لو قومت عليهم فغضب عليه السلام حتى عرف الغضب في وجهه و قال أنا أقوم عليهم إنما السعير إلى الله عز و جل يرفعه إذا شاء و يخفضه إذا شاء (الوافي، ج ١٧، ص: ٣٩٣ و ٣٩٤)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ : ذَرُوا الْمُسْلِمِينَ يَرْزُقِ اللَّهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ (من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص: ٢٧٣)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ : دَعُوا النَّاسَ يَرْزُقِ اللَّهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ (شرح فارسی شهاب الأخبار(کلمات قصار پیامبر خاتم ص)، متن، ص: ٣١٩)

(ز) روایات تعیین مرجع پول و وزن و پیمانۀ توسط دو شهر دینی مکه و مدینه

یکی از مهمترین مواد و مصنوعاتی که در جامعه رواج دارد و می توان از آن برای ترویج دین الهی استفاده نمود پول رایج در مملکت است. پیش تر گفته شد بعد از اسلام کم کم بر روی پولها آیات قرآن و مقدسات ضرب شد و امروزه نیز از تصاویر روی اسکناس ها برای ترویج ارزش ها و شعائر استفاده می شود. نه تنها استفاده از ظرفیت تصاویر روی پول بلکه حتی می توان با مرجع کردن وزن و کیل نیز در شهرهای مقدس به پول جنبه ی قداست و ترویج دین بخشید. در حال حاضر غربی ها با معیار کردن طول معیار متر و میله ی مخصوص یک متری و وزن معیار کیلو و وزنه ی مخصوص یک کیلویی و نگهداری آنها در موزه های خاصی از کشورهای خود مثل فرانسه و انگلستان برای خود اعتبار و مرجعیت ساخته اند.

عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: المكيال مكيال اهل المدينة و الوزن وزن اهل مكة (موسوعه حديث نبوي ج ٧ ص ٤٢٣)

و عنه صلى الله عليه و آله و سلم: الميزان على ميزان اهل مكة و المكيال مكيال اهل المدينة (همان ص ٤٢٤)  
وَ كَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَتَعَامَلُونَ بِالدِّرَاهِمِ عِنْدَ مَقْدَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَأَرَشَدَهُمْ إِلَى وَزْنِ مَكَّةَ. (مجمع البحرين، ج ٦، ص: ٦٢)



البته مرجعیت این دو شهر فقط به مکیال و میزان محدود نیست بلکه مثلاً واحد طول که میل است نیز بر اساس سایه‌ی دو کوه از مدینه تعیین می‌شود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ عَنْ حَدِّ الْأَمْيَالِ الَّتِي يَجِبُ فِيهَا التَّقْصِيرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَعَلَ حَدَّ الْأَمْيَالِ مِنْ ظِلِّ عَيْرٍ إِلَى ظِلِّ وَعَيْرٍ وَهُمَا جَبَلَانِ بِالْمَدِينَةِ فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَقَعَ ظِلُّ عَيْرٍ إِلَى ظِلِّ وَعَيْرٍ وَهُوَ الْمِيلُ الَّذِي وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ التَّقْصِيرَ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۴۳۳)

گاهی به دلیل فاصله گرفتن ارز رایج از ارز شرعی مشکلات و سوء تفاهم‌هایی پیش می‌آمده است:

عَنْ حَبِيبِ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ الْخَلِيفَةُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقَسْرِيِّ وَكَانَ عَامِلَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ أَنْ أَسْأَلَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَنِ الْخُمْسَةِ فِي الزَّكَاةِ مِنَ الْمَائَتِينَ كَيْفَ صَارَتْ وَزَنَ سَبْعَةَ وَ لَمْ يَكُنْ هَذَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمْرُهُ أَنْ يُسْأَلَ فِيمَنْ يُسْأَلُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا أَدْرَكْنَا مَنْ كَانَ قَبْلَنَا عَلَى هَذَا فَبَعَثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَ عَبْدُ اللَّهِ فَقَالَ كَمَا قَالَ الْمُسْتَفْتُونَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالَ فَمَا تَقُولُ أَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ إِنْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَعَلَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ أُوقِيَةً أَوْ قِيَةً فَإِذَا حَسِبْتَ ذَلِكَ كَانَ عَلَى وَزَنِ سَبْعَةَ قَالَ حَبِيبٌ فَحَسِبْنَاهُ فَوَجَدْنَاهُ كَمَا قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ فَقَالَ مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَ هَذَا فَقَالَ قَرَأْتُهُ فِي كِتَابِ أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُمَّ أَنْصَرَفَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ مُحَمَّدٌ أَوْ بَعَثَ إِلَيْهِ بِكِتَابِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَوَابَ أَنِّي إِنَّمَا أَخْبَرْتُكَ أَنِّي قَرَأْتُهُ وَ لَمْ أَخْبِرْكَ أَنَّهُ عِنْدِي قَالَ حَبِيبٌ فَجَعَلَ مُحَمَّدٌ يَقُولُ مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا قَطُّ. (علل الشرائع، ج ۲، ص: ۳۷۳)

واحد‌های اندازه‌گیری دیگری نیز به برکت انبیای الهی جعل و تعیین شده‌اند و نسل به نسل ادامه یافته‌اند:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلْغُسْلِ صَاعٌ مِنْ مَاءٍ وَ لِلْوُضُوءِ مُدٌّ مِنْ مَاءٍ وَ صَاعٌ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خُمْسَةُ أَمْدَادٍ وَ الْمُدُّ وَزَنُ مَائَتَيْنِ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا وَ الدَّرْهَمُ سِتَّةُ دَوَانِيقٍ وَ الدَّانِيقُ وَزَنُ سِتِّ حَبَاتٍ وَ الْحَبَّةُ وَزَنُ حَبَّتَيْنِ مِنْ شَعِيرٍ مِنْ أَوْسَاطِ الْحَبِّ لَا مِنْ صِغَارِهِ وَ لَا مِنْ كِبَارِهِ (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۴)

تعیین مرجع‌های دینی برای وزن و کیل و مقیاس‌های مرجع به حدی زیاد است که برخی بزرگان مانند علامه مجلسی درباره‌ی مکائیل و موازین شرعی کتاب اوزان المقادیر نوشته‌اند.

در قرآن کریم نیز یکی از میزان های تاریخی وزن و کیل با تعبیر کیل بعیر ذکر شده است:

وَنَزَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ - ۶۵ / ۱۲ كَيْلُ الْبَعِيرِ: مقدار حمله و هو الوسق ستون صاعا بصاع النبي صلى الله عليه وآله وسلم، و الصاع خمسة أرتال و ثلث، و الرطل تسعون مثقالا. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۰، ص: ۱۴۹)

در روایات درهم نیز به عنوان مرجع پول معرفی شده است:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ تِسْعُونَ وَمِائَةٌ دِرْهَمٌ وَ تِسْعَةٌ عَشْرَ دِينَارًا أَعْلِيهَا فِي الزَّكَاةِ شَيْءٌ فَقَالَ إِذَا اجْتَمَعَ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ فَبَلَغَ ذَلِكَ مِائَتِي دِرْهَمٍ فَفِيهَا الزَّكَاةُ لِأَنَّ عَيْنَ الْمَالِ الدِّرَاهِمَ وَ كُلُّ مَا خَلَا الدِّرَاهِمَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ مَتَاعٍ فَهُوَ عَرَضٌ مُرَدُّودٌ ذَلِكَ إِلَى الدِّرَاهِمِ فِي الزَّكَاةِ وَ الدِّيَّاتِ. (وسائل الشيعة، ج ۹، ص: ۱۳۹)

حتی در مهریه نیز مرجع تعیین شده است که در این باره روایات مهریه ی مهرالسنه که کسی حق ندارد بیش از آن مهریه قرار دهد نیز پیش تر تقدیم شد.

تعیین مرجع در اوزان و قنطار و اوقیه و حد الطريق سبعة اذرع و حد بئر و حدود دیگر مورد نیاز ... نیز در روایات هست که علاقه مندان می توانند به روایات آن رجوع فرمایند.

ح) روایات حکمت و کم و کیف و اختلاف صدقه و زکات و خمس

قوله تعالى: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»  
التطهير إزالة الأوساخ و القذارات من الشيء ليصفي وجوده و يستعد للنشوء و النماء و ظهور آثاره و برکاته، و التزكية  
إنماؤه و إعطاء الرشد له بلحوق الخيرات و ظهور البركات كالشجر يقطع الزوائد من فروعها فتزید فی حسن نموها و  
جودة ثمرتها فالجمع بين التطهير و التزكية فی الآیة من لطيف التعبير. فقوله: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» أمر للنبي صلى  
الله عليه وآله وسلم بأخذ الصدقة من أموال الناس و لم يقل: من مالهم ليكون إشارة إلى أنها مأخوذة من أصناف  
المال... و قوله: «تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا» خطاب للنبي صلى الله عليه وآله وسلم، و ليس وصفا لحال الصدقة، و  
الدليل عليه ضمير بها الراجع إلى الصدقة أى خذ يا محمد من أصناف أموالهم صدقة تطهرهم أنت و تزكهم بتلك  
الصدقة أى أخذها. (الميزان ج ۹ ص ۳۷۷)

در روایات شریفه بین زکات و صدقه فرق گذاشته شده است و صدقه به معنی صدق خلافت و نیابت از امام در تولید و ایجاد ارزش افزوده برای نبات و حیوان ذکر شده است و زکات برای تطهیر مال و نفس در تعلق به طلا و نقره ی راکد و انباشت شده ذکر شده است. ان شاء الله در مقاله ی اقتصاد امام محور همه ی این روایات تقدیم خواهد شد و دقیقاً معلوم خواهد شد که رابطه ی خمس و زکات و صدقه با ارزش افزوده و اصطلاحات امروزی اقتصاد چیست ان شاء الله بمنه و کرمه.

در روایت زیر تصریح شده است که به قاطر و الاغ به خاطر این که برای کار هستند و از باب ایجاد ارزش افزوده ی تولید محور نیستند تصریح شده است:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ فِي الْبِغَالِ شَيْءٌ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَكَيْفَ صَارَ عَلَى الْخَيْلِ وَلَمْ يَصِرْ عَلَى الْبِغَالِ فَقَالَ لِأَنَّ الْبِغَالَ لَا تَلْقَحُ وَالْخَيْلُ الْإِنَاثُ يُنْتَجَنُ وَ لَيْسَ عَلَى الْخَيْلِ الذُّكُورُ شَيْءٌ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا فِي الْحَمِيرِ فَقَالَ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ قَالَ قُلْتُ هَلْ عَلَى الْفَرَسِ أَوْ الْبَعِيرِ يَكُونُ لِلرَّجُلِ يَرْكُبُهُمَا شَيْءٌ فَقَالَ لَا لَيْسَ عَلَى مَا يُعْلَفُ شَيْءٌ إِنَّمَا الصَّدَقَةُ عَلَى السَّائِمَةِ الْمُرْسَلَةِ فِي مَرْجَاهَا عَامَهَا الَّذِي يَقْتَنِيهَا فِيهِ الرَّجُلُ فَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ.  
(الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۵۳۰)

یا مثلاً در روایت زیر تصریح شده است که چون آرد مال التجاره قرار نمی گیرد به آن زکات تعلق نمی گیرد.

عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ عَلَى الرَّقِيقِ زَكَاةٌ إِلَّا رَقِيقٌ يُبْتَعَى بِهِ التِّجَارَةَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمَالِ الَّذِي يُزَكَّى. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۵۳۰)

جالب است مقدار دقیق خط فقر هم در روایات آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:  
تَحِلُّ الزَّكَاةُ لِمَنْ لَهُ سَبْعُمِائَةٌ دِرْهَمٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حَرْفَةٌ وَ يُخْرِجُ زَكَاتَهَا مِنْهَا وَ يَشْتَرِي مِنْهَا بِالْبَعْضِ قُوتًا لِعِيَالِهِ وَ يُعْطَى الْبَقِيَّةَ أَصْحَابَهُ

وَ لَا تَحِلُّ الزَّكَاةُ لِمَنْ لَهُ خَمْسُونَ دِرْهَمًا وَ لَهُ حَرْفَةٌ يَقُوتُ بِهَا عِيَالَهُ (علل الشرائع، ج ۲، ص: ۳۷۰)

به حساب امروز یعنی فقیری که حرفه ای ندارد می تواند حتی اگر هفتصد درهم معادل حدوداً سیصد و پنجاه میلیون هم دارد زکات بگیرد و فقیری که حرفه دارد نمی تواند وقتی بیش از بیست و پنج میلیون تومان دارد زکات بگیرد.

برای فقیر مومن یعنی فقرای مشهور به تقوا که ناگاه فقیر شده اند می توان مقادیر زیادی اختصاص داد تا شغل های شرافت مندانه تری برای خود فراهم کنند و نیاز به دادن زکات مکرر که موجب کسر شان آنهاست نشود ولی به فقرای فاجر باید در حد قوت روزانه اختصاص داد زیرا دادن بیش از آن موجب صرف در معصیت است.

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بَشْرِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَدُّ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يُعْطَى الزَّكَاةَ قَالَ يُعْطَى الْمُؤْمِنُ ثَلَاثَةَ آلَافٍ ثُمَّ قَالَ أَوْ عَشْرَةَ آلَافٍ وَيُعْطَى الْفَاجِرُ بِقَدْرِ لَأَنَّ الْمُؤْمِنَ يُنْفِقُهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْفَاجِرُ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى (علل الشرائع، ج ۲، ص: ۳۷۲)

متاسفانه امروزه فقرا را با کمیتته امداد به صورت قطره چکانی و ماهانه تغذیه می کنند که هم خلاف کرامت آنهاست و هم موجب مداومت فقر در آنهاست و هم بین مومن و فاجر فرق نمی گذارند، در حالی که بحث اطعام مساکین با دادن زکات به فقرا دو مقوله ی جداست و الان متاسفانه با هم خلط شده است. باید فقرایی که شناسایی شده اند با یک بار گرفتن زکات بتوانند قامت راست کنند و فقرشان کلا از بین برود و برطرف شود و شغل و حرفه و کسب و کار راه بیندازند ولی مسکین که توان قیام اقتصادی ندارد باید مداوم پشتیبانی مالی شود.

در روایات آمده است تکلیف افراد دارای صحت جسمی آن است که از ناتوانان حمایت کنند:

أَبَا الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ أَنَّ عَلَّةَ الزَّكَاةِ مِنْ أَجْلِ قُوَّةِ الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص: ۸)

در چند روایت شریف آمده است که اثر مال حرام از بد بو شدن شکم و محتویان آن و عذره ی انسانی آغاز می شود:

عن النبي صلوات الله عليه و آله : ان اول ما يبتتن من الرجل بطنه فلا يدخل احدكم فيه الا طيبا (موسوعه حديث نبوي ج ۷ ص ۵۰۱)

عنه عليه السلام: اليهودُ أئتنُ النَّاسِ عَدْرَةَ (الطراز الأول و الكنز لما عليه من لغة العرب المعول، جلد ۸، ص: ۳۸۷)

## بخش چهارم: بررسی فقهی پولهای اعتباری

در پول اسلامی بودن طلا و نقره هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد و عمده آن است که بررسی کنیم که آیا پولهای اعتباری نیز می توانند به وصف اسلامی بودن و مورد قبول اسلام قرار گرفتن متصف شوند یا نه؟

شهید صدر رحمه الله نقود را به چهار دسته تقسیم می فرماید:

أولاً: النقود المعدنية الذهبية أو الفضية. ثانياً: النقود الورقية النائبة التي تمثل جزءاً من رصيد ذهبي موجود فعلاً في خزائن الجهة التي تصدر تلك الأوراق النائبة. ثالثاً: النقود الورقية التي تمثل تعهداً من الجهة المصدرة لتلك الأوراق بصرف قيمتها ذهباً عند الطلب. رابعاً: النقود الورقية السابقة بعد صدور قانون بإعفاؤها من صرف قيمة الورقة ذهباً عند الطلب (البنك اللاربوي، ص: ١٤٦ و ١٤٧)

نوع اول حقیقی و عینی و سه نوع دیگر اعتباری هستند که اولی اعتباری با پشتوانه بالفعل و دومی اعتباری با پشتوانه بالقوه و سومی اعتباری بدون پشتوانه است. در اسلامی بودن نوع اول و تایید آن توسط اسلام هیچ شبهه ای وجود ندارد اما سه گونه ی دیگر باید بررسی شوند. پیش تر روایاتی تقدیم شد که پیامبر اکرم صلوات الله علیه از بیع صکوک یعنی رسید های دارای پشتوانه ی مالی نهی فرموده بودند ولی در یک روایت هم جواز معامله ی آنها صادر شده بود که جمع آنها بر این گونه شد که در موارد ضرورت باید به بیع محدود صکوک اکتفا کرد.

از برخی نوشته به دست می آید که آنچه در ذهن فقها بوده است چنین بوده است که پولهای کاغذی دارای پشتوانه حقیقی هستند مثلاً شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء می نویسد:

" سؤال " هذه الاوراق التي جرت المعاملة بها في هذه العصور كالدينار العراقي و النوط الايراني أو الهندي أو الانكليزي و نحوها هل تجب فيها الزكاة إذا بلغت النصاب و حال عليها الحول و هل تجرى عليها سائر أحكام النقدين من الربا و التقابض في بيع الصرف أم لا؟ " جواب " الأصح ان هذه الاوراق حاكية و ممثلة للاموال النقدية المستودعة في البنوك فمن بيده دينار أو نوط فهو رمز إلى ان له في البنك ليرة ذهبية أو نصف ليرة انكليزية اما نفس تلك الاوراق لو لا هذا الاعتبار فلا قيمة لها أصلاً و جميع المعاملات التي تجرى على تلك الاوراق إنما تجرى عليها بذلك للحاظ. و على هذا فجميع أحكام النقدين ثابتة له من وجوب الزكاة و حرمة الربا و لزوم التقابض و غير ذلك فيعتبر الدينار العراقي مثلاً مثقالاً ذهبياً مسكوكاً بسكة المعاملة و العشرون دينار نصاب فإذا حال عليها الحول

مستقره لمالک واحد وجبت فيها الزكاة و هي نصف دينار أى نصف مثقال شرعى كما تقدم و هكذا. (سؤال و جواب  
لكاشف الغطاء)، ص: ۱۱۴)

يا مثلا آيت الله احمد كاشف الغطاء رحمه الله مى فرمايد:

قد ذكرنا فى جملة من رسائلنا العملية التى نشرت قبلا ان الورق النقدى كالدينار فى العراق و التومان الورق الايرانى  
تجرى عليها جميع أحكام النقدين فتجب فيها الزكاة و يحرم فيها الربا و غير ذلك على مقياس الذهب و الفضة لأن  
تلك الاوراق التى صار مدار المعاملات عليها و لا يقع التعامل الا بها قد قامت مقام النقدين و اصبحت الاوراق رمزا  
لها و اشارة إليها. (سفينة النجاة و مشكاة الهدى و مصباح السعادات، احمد بن على كاشف الغطاء ج ۲، ص: ۹۸)

حتى تا زمان شهيد مطهرى رحمه الله نیز در ذهن ها اين بوده است که پشتوانه اسکناس احتمالا طلاهاى موجود در  
بانک مرکزی است:

بايد جداگانه بررسی شود که آیا ارزش اسکناس ارزش واقعی است یا ارزش قراردادی؟ چون از نظر وجود عینی،  
اسکناس یک کاغذ است و یک کاغذ چرا باید ارزش داشته باشد؟ و لهذا بعضی می گویند اسکناس فقط حکم یک  
سند را دارد و در واقع سندی است که دولت امضا کرده، پشتوانه اش هم خود قول دولت است یا مثلاً طلاهایی است  
که در بانک ملی هست. (فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۲۰، ص: ۲۸۶)

يا مثلا حضرت امام در تحرير الوسيلة مى فرمايند:

تحقیقا گذشت که ربای غیر قرضی در اوراق نقدی، جاری نمی شود؛ پس تبدیل بعضی از آنها به بعضی به زیاده و  
کم جایز است؛ خواه آنچه که با همدیگر تبدیل می شود از نقد دو مملکت باشد مانند تبدیل دینار به اسکناس یا نه  
مانند تبدیل اسکناس به مانند آن (اسکناس) و دینار به مثل آن (دینار) باشد. و بین اینکه معتمد و پشتوانه آنها طلا  
و نقره باشد یا غیر آنها از معادن مانند سنگهای قیمتی و نفت، فرق نمی کند. (تحریر الوسيلة - ترجمه، ج ۴، ص:  
۴۵۷)

ولى جالب است به مرور در ذهن فقها اینگونه القاء شد که این پولها پشتوانه طلا و نقره ندارند و به همین علت زکات  
نیز به آنها تعلق نمی گیرد:

مسألة ۷- به اوراق نقدی زکات تعلق نمی گیرد. و در آنها حکم بیع صرف، جاری نمی شود. ولى بنابر اقوی مضاربه  
به آنها جایز است. (تحریر الوسيلة - ترجمه، ج ۴، ص: ۴۵۷)

س ۴ - به اسکناس، زکاة تعلق می‌گیرد یا نه؟ ج - تعلق نمی‌گیرد. (مجمع المسائل (للکلبایگانی)، ج ۱، ص: ۴۱۰)

در سوال و جواب زیر بین استاد مطهری و یکی از حاضران نیز مشخص است که خود استاد مطهری هم در مورد مالیت مستقل اسکناس اشکال داشته اند:

سؤال یکی از حاضران: فرق بین اسکناس و سند چیست؟.

جواب استاد مطهری: می‌گویند اسکناس مالیت دارد و قبض یا سند یا سفته مالیت ندارد، زیرا سند فقط دلیل است برای شیء دیگر و آن که مالیت دارد خود سند نیست؛ ولی اسکناس خودش مالیت دارد. نتیجه این می‌شود که اگر سند در دست شخص تلف شود، مالش تلف نشده ولی اگر اسکناس در دست او تلف شود مالش تلف شده است. یعنی اگر من از کسی سفته بگیرم و آن سفته از بین برود، واقعیت امر تغییر نکرده ولی اگر اسکناس بگیرم و از بین برود، مال من از بین رفته است. بنابراین نمی‌شود گفت سند خودش مالیت دارد.

سوال یکی از حاضران: مسأله اسکناس هم به نظر من خیلی ساده است. ارزش اسکناس اعتباری است، زیرا تاریخچه تأسیس بانک و ایجاد اسکناس این مطلب را روشن کرده است. قبل از تأسیس بانک، صرافها گاهی به جای اینکه پول امانتی افراد را بدهند، چون معتبر بودند قبضی به طرف می‌دادند. مثلاً اگر من صد تومان نزد یک صراف داشتم و می‌خواستم جنسی بخرم، به جای اینکه آن صد تومان را از او بگیرم و آن جنس را بخرم، قبضی را که از آن صراف داشتم به فروشنده می‌دادم و فروشنده چون صراف را می‌شناخت قبول می‌کرد. وقتی بانکها پدید آمدند جای صرافها را گرفتند و این کار شکل قانونی و دولتی، و آن قبضها شکل اسکناس پیدا کرد. بنابراین اسکناس نماینده یک ارزشی است، حالا یا طلا یا نقره و یا چیز دیگر. به هر حال خود اسکناس نیست که اعتبار دارد. عیناً سفته است و آن تفاوتی که آقای مطهری فرمودند که اگر سفته پاره شود اعتبارش از بین نرفته ولی اگر اسکناس مثلاً بسوزد از بین رفته، واقع امر این نیست. اسکناس هم اگر از بین برود و دولت بداند که از بین رفته، اگر اجازه‌های خاص داشته باشد حق دارد پولی به جای آن اسکناس به او بدهد ولی این کار را نمی‌کند، زیرا در این صورت در اجتماع ایجاد اختلال می‌شود. بنابراین هیچ‌گاه کسی اسکناس را مورد معامله قرار نمی‌دهد.

جواب استاد مطهری: آنچه که راجع به مکیل و موزون گفتند، همان مطلبی بود که ما به طور اشاره گفتیم. فقها هیچ‌گاه روی فلسفه‌ها فکر نمی‌کنند. آنها از متون اخبار و احادیث، از روی ظواهر اینچنین استنباط کرده‌اند که ربای معاملی فقط در مکیل و موزون حرام است و در غیر مکیل و موزون [حرام] نیست. فقها حتی تعمد دارند که در این

گونه مسائل اساساً روی فلسفه‌ها فکر نکنند و اگر کسی بگوید چه فرق می‌کند؟ می‌گویند فرق نکند، نصوص به ما چنین گفته و ما از نصوص پیروی می‌کنیم. ما گفتیم چنین استنباط می‌کنیم که در استنباط از همان نصوص اندکی مسامحه به کار رفته است. ولی مقصود از مکمل و موزون در نصوص، جنسی است که لااقل در یک صنفش می‌توان صورت کلی به آن داد. اینکه گفتید یک جنس ممکن است [دو نوع باشد] مثلاً دوگونه گندم داشته باشیم مورد توجه هست ولی لااقل در یک صنفش این‌طور است، یعنی می‌شود صورت کلی به آن داد و گفت گندم خراسان. همین قدر که بشود صورت کلی به آن داد، می‌توان حساب را برد روی کمیت. و دربارهٔ معدود ما این‌طور استنباط کردیم که آن روایات که مسأله معدود را آورده‌اند، مقصود نه معدودهایی است که از قبیل مکمل و موزون‌اند یعنی با کمیت قابل تقدیرند و احياناً تبدیل به مکمل و موزون هم می‌شوند مثل تخم مرغ، بلکه مقصود معدودهایی از قبیل اسب و شتر است که آنها را نمی‌شود با کمیت معین کرد و زیاده در مورد آنها صدق نمی‌کند.

اما مسأله اسکناس. ما نگفتیم که حتماً مالیت مال خود اسکناس است، بلکه گفتیم که بنا بر این مطلب است. این یک امر اقتصادی است و امری نیست که فقیه روی آن نظر بدهد، یعنی یک موضوع است. اینکه آیا اسکناس خودش واقعاً مالیت دارد یا اینکه اسکناس هم به منزلهٔ یک سند است و خودش مالیت ندارد، یک امر فقهی نیست که فقیه باید روی آن نظر بدهد، یک امر اقتصادی است. اگر در واقع و خارج ثابت بشود که اسکناس حکم سند را دارد، فقها هم از حرف خود دست برمی‌دارند. مثلاً در مسألهٔ تمر، من خودم در حاشیهٔ رسالهٔ آقای میلانی نوشته‌ام [که] مسألهٔ تمر به عقیدهٔ من هیچ درست نیست. اینکه می‌گویند تمر خودش مالیت دارد و مثلاً یک تمر دوریالی دو ریال مالیت دارد، صحیح نیست. تمر به منزلهٔ رسیدی است برای دولت. دولت که می‌خواهد پاکت مرا برساند دو ریال می‌خواهد بگیرد. تمری که من روی پاکت می‌زنم، رسید پول من است نه اینکه تمر مالیت دارد. در اسکناس هم بعید نیست که همان حرف شما درست باشد. آنها این‌طور می‌گویند: فرق اسکناس با سند این است که اگر من از شما هزار تومان طلبکار هستم و سندی در دست دارم، چنانچه سند معدوم شود- بینی و بین الله- آن واقعیت از بین نمی‌رود، یعنی باز من از شما هزار تومان طلبکار هستم و ذمهٔ شما مدیون است. ولی اگر شما به جای سند اسکناس به من دادید، به صرف این کار واقعاً شما دین خودتان را پرداخته‌اید. از این ساعت اگر این اسکناس در دست من از بین رفت، شما ذمهٔ خودتان را بری می‌دانید. دولت هم بخواهد بدهد یا ندهد، مال من از بین رفته؛ یعنی این‌طور نیست که شما بگویید سند این شخص از بین رفت، پس من هزار تومان دیگر به او بدهم. ولی چرا شما در اینجا این کار را نمی‌کنید؟

- چون صادرکنندهٔ سند من هستم ولی صادرکنندهٔ اسکناس دولت است. دولت می‌تواند این کار را بکند ...



من که از شما هزار تومان طلبکار هستم، معنایش این است که هزار تومان از هزارتومان‌هایی که در بانک هست، مال من است ولی به عهده شماست که باید آن را به من بپردازید. اگر این طور باشد که شما با پرداخت این اسکناس به من در واقع قبضش را به من داده‌اید، قبض که از بین رفت پول من نباید از بین برود. (فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۲۰، ص: ۳۰۱ تا ۳۰۴)

حتی در عصر فقهای صده ی اخیر در عراق هم لیره های طلای عثمانی و مصری و انگلیسی رواج داشته است:

إذا قال: بعتك بعشرين ليرة، و لم يعينها أنصرف إلى الليرة الشائعة في البلد كالليرة العثمانية في العراق في هذه الأعصار، و لو كان الشائع من الليرة متعدداً في البلد أو أراد غير الشائع وجب التعيين لفظاً بأن يقول: عشرين ليرة مصرية أو انكليزية، فلو أبهم بطل. (وجيزة الأحكام، محمد حسين آل كاشف الغطاء ج ۳، ص: ۲۰)

یا مثلاً علامه شعرانی رحمه الله از شاگردان شهید مدرس اعلى الله مقامه الشریف می نویسد:

اگر مدیون بمیرد دین‌های وعده دار او حال می‌شود یعنی باید وارث زود بپردازد اما آن چه طلب دارد چنین نیست و وارث باید صبر کند اگر پول سیاه قرض کند و هنگام ادا آن پول از اعتبار افتاده باشد حکم آن در باب بیع صرف در صفحه ۲۸۲ گذشت و اگر اسکناس قرض کند و هنگام ادا آن نقش و کاغذ از اعتبار افتاده و نقش دیگر رایج باشد باید از نقش تازه بدهد نه آن که از اعتبار افتاده است چون در حقیقت کاغذ را قرض نکرده بلکه مقداری مال قرض کرده است که اسکناس حاکی از آن است و اگر همان مالی که کاغذ حکایت از او است مقدارش تغییر کند اما نامش همان باشد مانند لیره ترک که وقتی نام دو مثقال طلای خالص بود و وقتی نام نیم مثقال نقره، باید آن مقدار که قرض کرده ادا کند نه آن نام را یا وقتی فرانک قرض کرد که بسیار ارزان بود اکنون فرانک ده برابر آن شده باید بهمان مقدار سابق ادا کند. اگر کسی پولی به صراف دهد نقد مثلاً هزار تومان و از او حواله بگیرد نهصد و پنجاه تومان که در شهر دیگر دریافت کند صحیح است زیرا که چون به صراف دهد از او طلب کار می‌شود و می‌تواند از طلب خود چیزی بکاهد و وصول کند چنانکه گفتیم. (تبصرة المتعلمين في أحكام الدين - ترجمه و شرح، ج ۲، ص: ۳۸۸)

ایشان در جای دیگری مفصل تر به اوراق بهادار پرداخته و می‌فرمایند:

اوراق بهادار: در عصر ما اوراق بهادار که اطلاق خرید و فروش بر آن می‌کنند بسیار است مانند اسکناس و چک و سفته و تمبر پست و اسناد خزانه و بلیط سفر و حواله اجناس و اجازه کار و غیر آن و بسیاری از آنها حکایت از منفعت یا حقی می‌کند مانند تمبر و بلیط سفر و بعضی حکایت از مقداری طلا یا نقره می‌کند بواسطه یا بی‌واسطه

مانند چک و اسکناس و بعضی اوراق خود مقصود به معامله است نه به اعتبار حکایت مانند تمبر باطله تاریخی که به خود صورت و نقش و تاریخ آن رغبت دارند و به اضعاف قیمت نوشته روی آن می‌خرند. بعضی کشورها پول خود را طلا یا نقره قرار داده‌اند و اسکناسشان حکایت از مقداری از آن می‌کند که دین است بر ذمه بانکی که آن را امضا کرده و انتشار داده و بعضی دیگر پول خود را متفرع بر آن پول اول کرده‌اند و در زمان ائمه علیهم السلام اسکناس متداول نبود اما صک یعنی چک معمول بود (سند ذمه) و آن را می‌خریدند و می‌فروختند و روایاتی در آن باب وارد است هم چنین قباله یعنی سند واگذاری املاک دولتی و برات و حواله خراج و امثال آن را معامله می‌کردند و شرح آن را در حاشیه وافی نوشته‌ایم و حکم ربا در معامله این اوراق تابع مالی است که اوراق از آن حکایت می‌کند مثلاً بلیط سفر را که حکایت از استحقاق منافع مرکوب است در مدت معین می‌توان به بیشتر یا کمتر فروخت اما چک که حکایت از مقداری طلا یا نقره می‌کند نمی‌توان به زیادتی خرید و فروش کرد. و حکم صرف و تقابض در مجلس نیز تابع همان حکایت است. اگر ورقه را به اعتبار نقش و تاریخ می‌خرند مانند تمبرهای باطله صرفی نیست و آن که حکایت از منافع و اموال غیر طلا و نقره کند مانند بلیط و تمبر پست رایج و جوازهای دیگر نیز تقابض شرط نیست و اسکناس که حکایت از طلا و نقره می‌کند نیز معامله‌اش صحیح است زیرا که تقابض بعمل آمده چون بانک یا شرکتی که ناشر اسکناس است بمنزله وکیل دارندگان اوراق است مانند کسی که به صراف گوید دراهمی که از تو طلبکارم به قیمت مبدل به طلا کن و به نام من سکه طلا بنویس و در روایت صحت آن وارد شده است. مالی که اسکناس حکایت از آن می‌کند ذخیره یا باصلاح امروز پشتوانه نیست زیرا که مدلول اسکناس مقدار کلی ثابت در ذمه است مانند دیون دیگر و پشتوانه برای اعتبار مدیون است زیرا که مدیون هر چه ثروتمندتر باشد اعتبارش بیشتر است. پول سیاه از فلز غیر طلا و نقره موزون نیست با آن که اصل فلز موزون است بلکه مقصود به معامله نیست و ارزش آن به اعتبار حکایت از جزئی مسکوک طلا و نقره است مانند اسکناس و اگر کسی آن را قرض کرده باشد وقتی که اعتبار داشته و بخواهد ادای دین کند وقتی که از اعتبار افتاده است کافی نیست و دینش ادا نشده و در این مسأله روایتی نیز وارد است و در حاشیه وافی گفته‌ایم. بر حسب قرارداد مردم امضاء کننده اوراق بهادار مدیون دارندگان اوراق است و نمی‌تواند از تعهد ادای آن سرباز زند و نه می‌تواند کمتر از مقداری که تعهد کرده بپردازد و به عبارت دیگر اگر از بهای آن بکاهد مقداری از دین خود را ادا نکرده و اگر از اعتبار بیاندازد همه دین را انکار نموده کاستن از بهای پول رایج نزد مردم نوعی مالیات است که دولت به مقتضای مصالح مملکتی از مردم می‌گیرد و در عرف مردم حق دارد اما افراد رعیت غیر دولت حق کم کردن بهای اسناد خویش را ندارند مگر ورقه که به خود قیمت دارد مثل تمبر باطله هر گاه دولت از بهای پول چیزی کم کند مالیات از دو گروه مردم گرفته است یکی آن که اسکناس دارد دیگر طلبکاران پول، اما دارندگان امتعه و اموال دیگر و صاحبان عین طلا و نقره چیزی نپرداخته‌اند. کسی که اسکناس سه تومانی قرض کند وقتی که معادل سی مثقال نقره بود و آن هنگام ادا

کند که معادل دو مثقال نقره است کافی نیست مثل آن که از اعتبار افتاده باشد و غالب مردم نمی‌دانند چرا اوراق بهادار را معامله می‌کنند و پندارند خود مال است و علت اعتبار و قیمت آن نمی‌دانند چنانکه مسکوک طلا و نقره را بعدد معامله می‌کنند و وزن آن را نمی‌دانند با آن که موزون است و شرح و توجیه آن را در اول کتاب بیع گفتیم (در صفحه ۲۴۷) (تبصرة المتعلمين في أحكام الدين - ترجمه و شرح، ج ۱، ص: ۲۸۰ تا ۲۸۳)

به مرور برخی از فقها وقتی متوجه شده اند که با حذف سکه های طلا و نقره چه حجم عظیمی از زکات حذف شده است به فکر افتادند که دوباره با طرح استحبایی مسئله ی زکات را به اسکناس برگردانند:

آیت الله مکارم: مسأله ۱۶۱۹ احتیاط مستحبّ آن است که از سایر پولهای رایج مانند اسکناس اگر شرایط دیگر در آن جمع باشد زکات بدهند. (توضیح المسائل (محشی - امام خمینی)، ج ۲، ص: ۱۳۱)

اصل اعتبار پولهای کاغذی اعم از اسکناس و نوت و دلار و غیر آنها به ملاحظه پشتوانه آنها است ولی بعد از آنکه حکومت هر کشوری پولی را در کشور خود رائج کرد خود آن پول در آن کشور معتبر می‌شود و پشتوانه آن ملحوظ نمی‌شود و به لحاظ این دو اعتبار مقابل هم، در موارد سؤال باید احتیاط شود و خمس ارباب به لحاظ اعتبار دوم پرداخت شود کما اینکه درباره دیون و مهریه‌ها نیز در صورت حصول تفاوت معتدّ به بنابر احتیاط واجب باید طرفین، نسبت به مقدار تفاوت با مصالحه، رضایت همدیگر را تحصیل نمایند. (رساله استفتاءات (منتظری)، ج ۱، ص: ۷۳)

برادران اهل سنت نیز به جز حنابله که بسیار جمود بر لفظ طلا و نقره داشتند از همان ابتدا زیر بار حذف زکات نقدین نرفتند:

«مشهور فقهای سنت در اوراق مالی (اسکناس، سهام و...) زکات را واجب می‌دانند زیرا اوراق مالی در مقام معامله، جانشین طلا و نقره شده است و به راحتی می‌توان آن را تبدیل به نقره کرد، پس معقول نیست ثروت هنگفتی از اوراق مالی نزد مردم باشد و امکان تبدیل آن به نقره هم باشد ولی چیزی از آن را بعنوان زکات خارج نکنند، و لذا فقهای سه مذهب (حنفی، مالکی و شافعی) اجماع بر وجوب زکات در اوراق مالی دارند، و فقط حنابله مخالفند.» (مبانی فقهی حکومت اسلامی حسینعلی منتظری، ج ۶، ص: ۳۹)

اما فقهای شیعه همچنان بر طلا و نقره بودن اصرار دارند:

سؤال ۵۸۶- آیا زکات نقدین شامل دیگر اوراق نقدیه (پول) می‌شود؟ به بیان دیگر آیا در زکات، درهم و دینار (طلا و نقره بودن) جزء موضوع است، یا آن که تمام موضوع جنبه پولی و ارزش مبادله‌ای آن است، خواه طلا و

نقره باشد، یا چیز دیگر؟ جواب: ظاهر ادله، انحصار زکات به طلا و نقره مسکوک است و شمول آن نسبت به اوراق نقدی و اسکناس، نیاز به الغای خصوصیت قطعیه دارد که قابل تأمل است؛ زیرا اگر الغای خصوصیت جنبه ظنی داشته باشد در حکم استحسان و قیاس خواهد بود، که از نظر فقهای ما مردود است. (استفتاءات جدید (مکارم)، ج ۲، ص: ۱۹۰)

### اصل تایید معامله ی صکوک اعتباری توسط پیامبر

باید دید آیا آن صکوک که پیامبر اکرم تایید فرمودند قابل تعمیم به پول های اعتباری فعلی هست یا نه؟ به نظر می رسد آن صکوک یک اعتبار کردن بین مردمی بوده اند و برای مدت محدود بوده اند کما اینکه در سفته و رهان و وثیقه و ضمان و ... هم یک کاغذ دارای اعتبار محدود بین مردم می چرخد. ولی ورود حکومتی و ساخت یک اعتبار همگانی موضوع مستقلی است. ممکن است گفته شود به فرض اگر حاتم طائی اعتبار ملی داشته باشد و صکوک او پیش همه معتبر باشد و او صکوک زیادی صادر کند و در جامعه بچرخد بخواهیم یا نخواهیم یک پول اعتباری ایجاد شده است. به همین صورت اگر حکومت عادلانه که مقبولیت بالایی دارد بین مردم اوراق بهاداری را توزیع کند و این اوراق بین مردم خرید و فروش شوند باز هم پول اعتباری ایجاد شده است.

در هر حال هر چه فضا برای دعاوی حقوقی و مشکلات خلف وعده ای بیشتر شود اسلام با آن مخالف است مثل ضم دین به دین که بیشتر روایات آن گذشت. یا مثلاً معامله با اهل کتاب که طبق صریح قرآن معتقدند:

آل عمران : ۷۵ وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدُّ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدُّ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِهَ مُشَارَكَةَ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمَجُوسِيِّ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً لَا يَغِيبُ عَنْهَا. (تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)،

ج ۷، ص: ۱۸۵)

## موافقان پول اعتباری به عنوان پول اسلامی

نظر حجت الاسلام موسویان رحمه الله:

حجت الاسلام موسویان رحمه الله رئیس شورای فقهی بانک مرکزی از موافقین پول اعتباری بود. ایشان در مصاحبه‌ی مفصلی پول طلا و نقره را رد می‌فرماید که با توجه به اهمیت آن به طور کامل تقدیم می‌شود:

«پایگاه سائل»، در بررسی پرونده‌ای با عنوان «پولطلا» به گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدعباس موسویان، رئیس شورای فقهی بانک مرکزی پرداخت که در ادامه آن را مشاهده می‌کنید.

ایده پولطلا و جایگزینی آن با پول اعتباری در نظام اقتصادی کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به نظر شما این ایده چه میزان امکان‌پذیر است؟

موسویان: من ابتدا اشاره‌ای به مبانی این دیدگاه خواهم داشت و بعد به بررسی این دیدگاه خواهم پرداخت. افرادی که بحث درهم و دینار و یا پول طلایی را مطرح می‌کنند، معمولاً سه اعتقاد دارند و بر اساس آن سه اعتقاد این دیدگاه را مطرح می‌کنند. اعتقاد اول‌شان این هست که طلا و نقره را به عنوان پایه یک پول اسلامی می‌شناسند و معتقدند درهم و دینار یک پول اسلامی است و اگر ما بازگردیم به سیستم طلا و نقره، به یک نحوی اقتصاد و پول اسلامی را زنده کرده ایم. خواصی را هم به اعتقاد خودشان برای پول درهم و دینار مطرح می‌کنند که اگر این پول در سیستم اقتصادی مطرح شود، از آن مزیت‌ها منتفع خواهیم شد. ایشان از حفظ ثبات سطح عمومی قیمت‌ها به عنوان مهم‌ترین این مزیت‌ها یاد می‌کنند و می‌گویند اگر به پول درهم و دینار بازگردیم این نوسانات قیمت ناشی از تورم و کاهش ارزش پول را نخواهیم داشت و بدین صورت مشکلات اقتصادی اساساً سالیانه به انتفاء موضوع خواهند شد. نکته دومی که این بزرگوران به آن اعتقاد دارند این هست که طلا در طول تاریخ نشان داده که از یک ارزش ثابتی برخوردار بوده است و توانسته است که قدرت خرید خودش را در اقتصادها حفظ کند. مثال‌های مختلفی هم می‌زنند مبنی بر اینکه هر گرم و یا هر مثقال طلا قبلاً برابری می‌کرده است با چه میزان از کالا و خدمات و الان چه برابری دارد و اگر ما پول طلا را امروز جایگزین پول اعتباری کنیم از این معضل اقتصادی در امان خواهیم بود و ارزش پول ملی ثابت خواهد ماند. نکته سوم اینکه مدعیان پول اعتباری معتقدند که تورم و کاهش ارزش پول جزء ذاتی‌های پول اعتباری است و اگر ما پول اعتباری داشته باشیم به ناچار باید به تورم و کاهش ارزش پول تن دهیم. به عبارت دیگر پول اعتباری را مساوی و ملازم با این پدیده‌ها می‌دانند. ما اگر یک بررسی دقیق داشته باشیم به این نتیجه می‌رسیم که هر سه مبنای این بزرگوران اشکال دارد. اولاً اینکه از تاریخ پول اسلامی بر مبنای درهم و دینار به دست نمی‌آید. دینار پول یونانی‌ها و روم باستان بوده که اعراب صدها بلکه هزاران سال

قبل از ظهور دین اسلام، در اثر ارتباطات تجاری که با رومی‌ها داشتند، اصطلاحاً با پول طلای رومی که همان دینار نامیده می‌شد آشنا بودند و چون جزیره العرب یک حکومت مقتدری نداشت در نتیجه پول مقتدری هم نداشت، بنابراین اعراب در مبادلات بین المللی شان از دینار استفاده می‌کردند و بعد رفته رفته در معاملات داخلی شان هم از دینار استفاده کردند. از این رو دینار پول اسلامی نبود بلکه پول رومی بود؛ وقتی که پیامبر اکرم (ص) مبعوث شدند این پول به عنوان مبنای معاملات همچنان در جزیره العرب رایج بود. دینار این تاریخ را داشت و همین طور درهم یک پول ایرانی بود که حکومت‌های ساسانی در ایران از آن استفاده می‌کردند و سابقه آن در ایران البته به قبل از ساسانیان هم می‌رسد که باز اعراب به جهت ارتباطات تجاری و معاملاتی که با ایرانیان داشتند پول درهم را نیز محور معامله قرار می‌دادند. این پول هم ابتدا در سطح بین المللی رایج بود و بعد به تدریج در معاملات داخلی شان هم رواج یافت. بنابراین وقتی ما جزیره العرب را در آستانه ظهور اسلام مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که یک سیستم دوطولی با یک رابطه غیر تعریف شده برقرار بوده است. یعنی یک پول دینار بوده از جنس طلا و یک پول نقره بود به نام درهم که رابطه شان هم تعریف شده نبوده است. به عبارت دیگر این طور نبوده که رابطه یک به ده داشته باشند؛ گاهی این رابطه به یک به هشت و گاهی هم به یک به پانزده می‌رسید. یعنی در ازای یک دینار گاهی هشت درهم و گاهی پانزده درهم و گاهی حتی بیش از این مقدار هم معامله می‌شد که در برخی از مقاطع تاریخی تا سی و پنج درهم هم نقل شده است. بنابراین درهم و دینار صدها بلکه هزاران سال قبل از ظهور اسلام در دنیا شناخته شده بود و به تدریج وارد جزیره العرب شده بود و به عنوان پول رایج جزیره العرب درآمد بود و وقتی هم که دین اسلام ظهور کرد می‌بینیم که آقا رسول الله (ص) نسبت به درهم و دینار احکام زیادی دارند، منتهی همه برمی‌گردد به نحوه تعامل با درهم و دینار اما نسبت به خود درهم و دینار هیچ تغییری اعمال نمی‌کنند و برای حاکمان بعد از خود هم سفارشی در این خصوص نمی‌کنند. بله، نسبت به تقلب در این پول و نیز تراشیدن برای کاهش وزن و یا دستکاری در عیار آن هم در کلام پیامبر اکرم (ص) و هم ائمه اطهار (ع) منع و نهی صورت گرفته است. همین طور در رابطه با ضرب پول‌های تقلبی که ظاهرش پول اما باطنش پول نبود نهی فرموده‌اند و به طور کلی احکام زیادی از این سنخ داریم، اما این ادعا که درهم و دینار به عنوان پول اسلامی در کلام معصومین (ع) مطرح باشند، مردود است. پیامبر اکرم (ص) در سیره عملی معاملاتی خود و مسلمانان این پول را پذیرفته بودند اما به نه به عنوان پول اسلامی. بعد از پیامبر (ص) هم در زمان خلافت خلیفه اول و دوم و سوم و حتی در زمان خلافت امیرالمومنین (ع) ما تغییری نسبت به درهم و دینار نمی‌بینیم. همین درهم و دینار با تصویر پادشاهان روم و ایران در میان مسلمانان رایج بود و به تدریج خود مسلمین ضراب خانه‌هایی در شهرهای اسلامی به وجود آورده بودند که با همان نقش و نگارها سکه‌ها را ضرب می‌کردند به خصوص بعد از خلیفه دوم که فتوحاتی در ایران و روم داشت، ضرابخانه‌هایی مصادره شدند و همان ضرابخانه‌ها هم درهم و دینار را با نقش و نگار پادشاهان ایرانی و رومی ضرب می‌کردند، تا

اینکه خلافت به امیرالمومنین (ع) می‌رسد. در زمان خلافت ایشان حضرت اقدام به تغییراتی در ظاهر این پول می‌کنند. یعنی نقش و نگارهای شاهان ایران و امپراطوری رم را حذف می‌کنند و به جای آن سوره‌هایی از قرآن را حک می‌کنند. بنابراین حضرت تغییرات صوری از این سنج در درهم و دینار ایجاد می‌کنند، اما در عیار و وزن آنها هیچ تصرفی نمی‌نمایند. البته این مطلب بیش تر در نقل‌ها آمده است و متأسفانه به جهت کوتاه بودن عمر حکومت ایشان و درگیری ایشان با سه جنگ بزرگ، فرصت رواج و شایع نمودن این پول در بلاد اسلامی به وجود نیامد در نتیجه الان در موزه‌ها آثاری از این پول‌ها نمی‌بینیم و در دوران حکومت معاویه، امویان و مروانیان این پول با صورت اسلامی هم رها می‌شود و دوباره همان درهم و دینار مرسوم در همه بلاد اسلامی ضرب می‌شود تا زمان عبدالملک بن مروان؛ در زمان عبدالملک مروان قلمرو حکومت اسلامی خیلی توسعه یافته بود و تقریباً از انتهای ایران از کشورهایی مثل افغانستان و پاکستان امروز و تا نزدیک به اسپانیا می‌رسید و یک قلمروی خیلی وسیعی داشت. از طرف دیگر به جهت سوء استفاده‌ها، انواع دینارها و درهم‌ها در جامعه رواج پیدا کرده بود یعنی دینارهای متفاوتی با عیارهای مختلف و وزن‌های مختلف به گونه‌ای که دیناهای صحیحی که در زمان پیامبر اسلام (ص) رایج بوده گمشده بود و نمی‌دانستند در زمان آن حضرت بر کدام دینار از جهت وزن و عیار خمس و زکات و سایر احکام مربوط به تقدین جریان داشته است. همین اتفاق نسبت به درهم هم رخ داد و روایات زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام را هم اگر مطالعه بفرمایید ما اسامی مختلفی از درهم و دنانیر را می‌بینیم. این مسئله باعث شد که عبدالملک بن مروان به این فکر بیفتد که یک پول منضبط و تحت اشراف خود ضرب کند. در همین راستا مشورت‌های زیادی گرفت و از جمله از امام باقر (ع) مشورت گرفت و آن حضرت هم، نسبت به وزن و هم نسبت به عیار و هم کیفیت شکل ظاهری آنها راهنمایی‌هایی کردند و از آن روز درهم و دیناری موسوم به درهم و دینار اسلامی ضرب می‌شود که در تاریخ دارد از شیشه و بلور سنجه‌هایی را طراحی می‌کنند و این را می‌فرستند به ضربخانه‌ها که از این به بعد سکه‌ها با این سنجه‌ها ضرب شوند. از این تاریخ این سکه‌ها تبدیل به شاخص‌های درهم و دینار می‌شوند. البته باز هم ما شاهد تغییر و تحول در ضرب سکه‌ها هم از طرف حکومت‌ها و هم از طرف ضرب‌های خصوصی هستیم. بنابراین ما اگر بخواهیم در نقد مبنای اول یک جمع بندی داشته باشیم، می‌گوییم اسلام نه در زمان پیامبر اکرم (ص) و نه در زمان ائمه معصومین (ع) پول خاصی را به عنوان پول اسلامی معرفی نکرده است بلکه پول رایج در آن زمان را که درهم و دینار بود را تایید فرمودند و معامله با آنها را امضاء کردند. از این رو وقتی می‌گوییم پول اسلامی اگر منظور این است که اسلام این پول‌ها را تایید فرموده، ما هم این مطلب را قبول داریم اما اگر مراد این است که از دید اسلام این درهم و دینار پول انحصاری است و خودش آن را طراحی کرده است، مورد پذیرش ما نیست و از تاریخ و آیات و روایات و سیره و سنت حتی غیر از ائمه معصومین (ع) یعنی سایر خلفا هم چنین مطلبی استفاده نمی‌شود. مبنای دومی که این دیدگاه به آن متکی است این هست که این

عزیزان فکر می‌کنند که اگر پول صرف نظر اسلامی بودنش، از طلا و نقره باشد، ارزش خود را در طول تاریخ حفظ می‌کند و ما را از تورم و دیگر معضلات اقتصادی مصون می‌دارد و از این رو دیگر نیازی به مطالعات تاریخی نیست. در پاسخ می‌گوییم که درست است که طلا قیمت خود را در مقابل سایر کالاها و خدمات تا حدودی حفظ کرده اما نقره فاقد این خصوصیت است. اگر طلا و نقره پول اسلامی بوده‌اند چرا نسبت به نقره ادعای حفظ ثبات قیمت را ندارند و آن را به عنوان پول اسلامی پیشنهاد نمی‌کنند. اگر قیمت نقره از آن زمان تا کنون را بسنجید می‌بینید که صدها برابر کاهش ارزش داشته و رابطه تقریبی یک به ده نسبت به دیناری که در زمان پیامبر اکرم (ص) رایج بوده الان به یک به هزار رسیده و همچنین نسبت به سایر کالاها و خدمات رابطه آن کاهش شدیدی پیدا کرده است. بله، در خصوص طلا این دوستان خیال می‌کنند که این فلز ارزش خودش را نسبت به سایر کالاها و خدمات به صورت ثابت حفظ می‌کند اما مطالعه نوسانات قیمت طلا نسبت به کالاها و خدمات هم نشان می‌دهد که اینطور نیست ثبات قیمت داشته باشد. یعنی نه در صدر اسلام اینگونه بوده که قیمت طلا در مقابل خدمات ثابت باشد و نه بعد از آن بوده و نه الان این گونه است. در بررسی صدر اسلام اگر به زمان خلافت خلیفه دوم نگاه کنیم، از جمله خطبه‌هایی که او در آغاز خلافتش خواند مضمونش همین بود که مقدار دیناری که مبنای محاسبه دین در زمان پیامبر اکرم (ص) بود با امروز متفاوت است زیرا قیمت دینارهای آن زمان با امروز متفاوت است و اگر بخواهیم دین انسان را با ارزش واقعی دینار امروز نسبت به کالاهای واقعی در نظر بگیریم باید بیست و پنج درصد دین را نسبت به پول طلا و پنجاه درصد هم نسبت به پول نقره افزایش دهیم. این نشان می‌دهد که در عرض دو سال پول طلائی ارزش خودش را از دست داده بود و پول نقره‌ای هم پنجاه درصد ارزش خودش را از دست داده بود. و همان موقع خلیفه دوم دستور می‌دهد که ملاک محاسبه دیات نرخ جدیدی از درهم و دینار باشد. اما مبنای محاسبه دین اگر شتر بود قیمت آن تغییر نمی‌کرد و با همان قیمت محاسبه می‌شد. پس این جریان تاریخی نشان می‌دهد که ارزش درهم و دینار حتی در همان صدر اسلام هم ثابت نبود. همین طور مقریزی که از مورخین قرون اولیه اسلام است در کتاب تاریخش می‌گوید، در اثر فتوحاتی که حکومت اسلامی هم از جانب شرق سرزمین‌های اسلامی و هم از سمت غرب آن داشت، حجم پول طلائی زیادی وارد کشورهای اسلامی به خصوص مرکز حکومت اسلامی یعنی مدینه شد که موجب افت شدید قیمت کالاهای مختلف گردید، بعد در کتاب خودش شروع به نقل یک لیست بلند از کالاهای اساسی مورد احتیاج مردم در آن زمان می‌نماید که به طور مثال قیمت شتر و یا سایر کالاهای دیگر چه میزان کاهش ارزش پیدا کردند. این گزارش تاریخی مربوط به زمان خلیفه سوم است یعنی در یک دوره سی ساله چه میزان نوسانات قیمت هم نسبت به دینار و هم نسبت به درهم صورت گرفته است. در نتیجه این طور نیست که اگر پول طلائی باشد حتما ثبات قیمت خواهیم داشت، در صدر اسلام که این گونه نبوده و الان هم که دیگر کاملاً واضح است که طلا ثبات قیمت ندارد. به طور مثال شما همین ده یا بیست سال اخیر را اگر مطالعه کنید می‌توانید



نوسانات قیمت طلا را ملاحظه کنید؛ تقریباً هر انس طلا از ۶۰۰ دلار به ۱۸۰۰ دلار و بعد از ۱۸۰۰ دلار به ۱۱۰۰ دلار نوسان قیمت داشته و الان هم تقریباً رسیده به ۱۴۹۰ دلار که یعنی طلا بین ۶۰۰ تا ۱۸۰۰ دلار نوسان قیمت داشته است. بنابراین اینطور نیست که قیمت طلا همیشه بتواند بیانگر ارزش واقعی کالاها باشد. حتی همین امسال میلادی را اگر شما ملاحظه کنید باز هم نوسان قیمت حداقل ۱۰ درصدی را در طلا مشاهده خواهید کرد، آن هم فقط در یک سال. پس این طور نیست که اگر ما پول را به طلا پیوند زدیم حتماً ثبات قیمت و ارزش خواهیم داشت. این نکته هم به شهادت تاریخ و هم از گزارش‌های ماهیانه و سالانه سایت‌های اعلام نرخ طلا که نوسانات قیمت آن را به صورت نموداری نمایش می‌دهند قابل فهم است.

دوستان مدعی پول‌طلا معتقدند که نوسان قیمت این پول با ضرب و ذوب به هنگام آن قابل کنترل است.

موسویان: بله کنترل آن در داخل کشور ممکن است اما بعد با دو پدیده بسیار خطرناک مواجه خواهید شد، چون طلا یک فلز گران‌قیمت جهانی است و فقط کاربرد داخلی ندارد. اگر شما به زور ارزش طلای داخلی را کم تر از قیمت جهانی آن نگاه دارید، نتیجه آن خروج گسترده طلا از کشور می‌شود. یعنی خیلی از افراد اقدام به خرید طلا به صورت‌های مختلف از قبیل سکه و جواهر و زیورآلات می‌کنند و بعد از کشور خارج می‌شوند و خیلی راحت در عراق و افغانستان و پاکستان و ... می‌فروشند.

بانک مرکزی این خروج طلا از کشور را با ابزارهای قانونی نمی‌تواند کنترل کند؟

موسویان: خیر، قابل کنترل نیست؛ چون طلا قیمت بسیار بالایی دارد با وزن خیلی کم. شما یک کیلو طلا را خیلی راحت می‌توانید تبدیل کنید به ورق‌های خیلی کوچک و در میان اشیاء جاسازی کنید. مواد مخدر هم نیست که با سنگ قابل ردیابی باش؛ به سهولت می‌توان آن را از مرزهای پهناور ایران خارج کرد و لازم هم نیست حتماً از فرودگاه و مبادی رسمی کشور خارج شوند که بازرسی صورت گیرد. همین الان کولبرها چه میزان کالا از مرزها جابه جا می‌کنند، حال اگر ببینند که قیمت طلا در خارج از کشور بالاتر است، آن را هم خارج می‌کنند. همین طور اگر قیمت طلا در ایران بالاتر باشد باز عکس ماجرا یعنی ورود طلا به کشور هم مشکل آفرین خواهد بود چراکه سایر کالاها و دارایی‌های با ارزش واقعی خارج می‌شوند. بنابراین نه ایران بلکه هیچ کشوری نمی‌تواند قیمت طلا را در خود تثبیت کند و ثابت نگاه دارد. به همین جهت شما می‌بینید که همه کشورها طلا را رها کرده اند. ممکن است پول خودشان را تثبیت کنند اما با طلا کاری ندارند چون می‌دانند به هر شکلی که به قیمت آن دست بزنند وضعش بدتر می‌شود. بنابراین نکته دومی که به عنوان یکی از پایه‌های این نظریه یاد می‌شود این است که این دوستان خیال می‌کنند که اگر پایه طلا باشد دیگر همیشه ثبات قیمت را به دنبال خواهد داشت که بطلان این ادعا به وضوح روشن شد. بله ممکن است کسی اثبات کند که طلا در یک مقطع بلند مدت هزار ساله و پانصد ساله از

ثبات قیمت مناسبی بهره مند بوده، اما این مقدار ثبات قیمت برای محور معاملات قرار گرفتن یک پول کفایت نمی‌کند چون ملاک و معیار در پول، ثبات نسبی قیمت در روزمره است. یعنی من اگر الان معامله کنم که سه ماه دیگر پول آن را بپردازم، اگر موعد پرداخت قیمت طلا ۲۰ درصد رفت بالا و یا ۱۰ درصد پایین آمد باز هم همین مشکل نوسان قیمت را خواهم داشت. معاملات نسبی متعارف در دنیا بین سه تا پنج سال است که زیر سه سال را می‌گویند کوتاه مدت و بالای پنج سال را هم بلند مدت می‌گویند. معاملات نسبی بین یک تا پنج سال رایج ترین معاملات نسبی در دنیا است. حال شما اگر همین الان در فضای وب، قیمت طلا نسبت به کالاهای مختلف همچون جو و گندم و نفت و مس و آلومینیوم و سایر کالاهای مورد نیاز جامعه را در بازه زمانی یک تا پنج ساله جستجو کنید، متوجه نوسانات قیمت آن خواهید شد. اینکه طلا در هزار سال قیمت خود را حفظ می‌کند به درد معاملات روزمره با مهلت پرداخت یک تا پنج سال نمی‌خورد. این دوستان باید به دنبال پولی باشند که در این معاملات شش ماهه و دو ساله و ... بتواند ارزش خود را حفظ کند حال آنکه قیمت طلا الان روزمره عوض می‌شود و نوسان دارد. اگر قیمت سکه بهار آزادی و طرح امامی را در همین یک سال اخیر ملاحظه کنید می‌بینید چه میزان نوسان داشته است، از پنج میلیون صد هزار تومان الان رسیده به سه میلیون و نهصد هزار تومان. مبنای سوم طرح ایده یوطلا، توهم ذاتی بودن نوسان قیمت برای پول اعتباری است. یعنی این دوستان فکر می‌کنند که تورم و نوسان قیمت یک امر ذاتی و درونی برای پول‌های اعتباری هستند و هر کجا پول اعتباری باشد تغییرات ارزش واقعی پول در مقابل کالاها و خدمات را به دنبال خواهد داشت و به دنبال آن باید ناچار به پدیده تورم و کاهش ارزش پول و بی‌عدالتی و توزیع ناعادلانه درآمد، تن بدهیم که به اعتقاد بنده این مبنای اساسی است. چون الان کشورهای داریم پول‌شان اعتباری است ولی به جهت انضباط مالی دولت و بانک مرکزی تورم ندارند. نه فقط بانک مرکزی بلکه دولت و بانک مرکزی هر دو باید سیاست‌های پولی و مالی درستی در این جهت اتخاذ کنند.

یعنی بانک مرکزی نهادی مستقل از دولت است؟

موسویان: در بعضی کشورها مستقل است و در برخی دیگر مثل ایران شبه مستقل است و بعضی کشورها وابسته است، منتهی بعدا عرض خواهم کرد که چه اموری مربوط به دولت است و چه اموری مربوط به بانک مرکزی. مطالعه بر روی بعضی کشورهای پیشرفته نشان می‌دهد که به جهت انضباط پولی و مالی که دارند توانستند با همان پول اعتباری برای مدت طولانی ارزش پول ملی شان را در مقابل کالاها و خدمات کاملا تثبیت کنند. به طور مثال متوسط نرخ تورم این کشورها در طول سی یا چهل سال زیر یک درصد است و در طول چهل سال چیزی حدود ده یا پانزده درصد است که بعضی سال‌ها نیم درصد و برخی سال‌ها یک درصد و دو درصد و برخی سال‌ها هم منفی بوده که متوسط و معدل آنها رقم بسیار کمی خواهد بود. بنده آمار نرخ تورم در چهل سال اخیر کشور آلمان

را که مطالعه می‌کردم، متوجه شدم طی چهل سال اخیر تغییرات ارزش پول و تورم در حد منفی نیم درصد تا مثبت یک و نیم درصد بوده که اگر بخواهیم معدل گیری کنیم چیزی حدود یک یا زیر یک درصد بوده است. بنابراین این مطلب نشان می‌دهد که انضباط مالی اگر باشد با همان پول اعتباری هم می‌شود نوسانات قیمت پول و ارزش آن را حفظ کرد. تغییرات ارزش پول از کجا به دست می‌آید؟ یا دست دولت و یا دست بانک مرکزی به عنوان سیاست گذار پول است. برای مثال دولت‌ها گاهی کسری بودجه می‌آورند برای سال مالی آینده خودشان، سازمان برنامه و بودجه در دولت امورات کشور را مطالعه می‌کند و هزینه‌های خود را می‌بندد و متوجه می‌شود برای پرداخت حقوق کارمندان، بازسازی فلان تعداد بیمارستان، نوسازی راه‌ها، ساخت ورزشگاه‌ها و احیانا زدن کلنگ پروژه‌های جدید، مثلا صد واحد پول لازم است و بعد که منابع خود را مطالعه می‌کند می‌بیند نود واحد درآمد دارد و ده واحد کم می‌آورد که برای پوشش این ده واحد، راه‌های مختلف و متنوعی وجود دارد. در کشورهای پیشرفته معمولا این کسری بودجه را از درآمدهای مالیاتی پوشش می‌دهند به این صورت که اعلام عمومی می‌کنند و می‌گویند مردم ما می‌خواهیم فلان تعداد بیمارستان بسازیم و یا این تعداد راه را بهسازی و نوسازی کنیم و این مقدار میلیارد کسری بودجه داریم، برای پوشش آن هم بنا داریم مثلا نیم درصد مالیات‌ها را افزایش دهیم و یا فلان شغل‌ها که قبلا مشمول مالیات نبود مجبوریم الان مشمول مالیات قرار دهیم، به عبارت دیگر درآمدهای دولت را افزایش دهیم. این روش هیچ اثر تورمی ندارد، چون اگر کسی صد هزار واحد درآمد داشت الان با کسر مالیات ۹۹ هزار واحد درآمد خواهد داشت، یعنی هزار واحد کم تر مصرف می‌کند اما از طرفی هزار واحد از رفاهیات عمومی دولت بیشتر برخوردار می‌شود از آموزش و پرورش و صدا و سیما و حمل و نقل و ... مردم هم چون اعتماد دارند به این دولت‌ها خیلی راحت تن می‌دهند چراکه می‌بینند فقط یک نوع جابه جایی رفاه است. اگر هم به آن دولت اعتماد نداشته باشند به سیاست‌های مالیاتی آن رای نمی‌دهند و می‌گویند ما حاضریم هم مالیات و هم رفاهیات عمومی هر دو کم باشند و اصطلاحا با تغییر رای به دولت‌ها و برنامه‌های مالیاتی شیوه جبران کسری بودجه را انتخاب می‌کنند. الان اگر اقتصاد برخی کشورها را ملاحظه کنید می‌بینید که نزدیک ۳۵ درصد درآمد مردم برای مالیات می‌رود زیرا خودشان انتخاب کردند که دولت این پول را بگیرد و برای امور رفاهی مردم خرج کند. اما این روش کار می‌طلبد و دولت‌ها باید اعتماد عمومی مردم را جلب کنند و با ارائه کارهای انجام شده مردم را به این باور برسانند که اگر هزار واحد کم تر مصرف می‌کنند و خرج مالیات می‌کنند از طرف دیگر برای خود و فرزندانم رفاه بیش تری به وجود می‌آید. یعنی یک نوع جابه جایی رفاه را مردم باید حس کنند. خب طبیعی است که دولت‌هایی که چنین فضای اعتمادی را ایجاد نکرده‌اند از این ابزار مالیاتی برای جبران کسری بودجه نمی‌توانند استفاده کنند چراکه مستلزم ایجاد تنش‌های اجتماعی در بین مردم خواهد شد. تنش‌های اخیر لبنان را اگر شما تعقیب کرده باشید علت اصلی آن همین مسئله است، هرچند در کشوری مثل لبنان مسائل سیاسی بر همه مسائل دیگر سایه افکنده

است و بنده وارد مسائل سیاسی آن نمی‌شوم، اما دلیل اقتصادی آن اینطور که دولتمردان لبنان ادعا می‌کنند قصد دولت در افزایش مالیات‌ها برای توسعه امور اقتصادی مردم است، منتهی مردم باور ندارند و اقدام به شورش و اعتراض خیابانی کرده‌اند. این یک روش تامین کسری بودجه است. روش دوم واگذاری کارها به بخش مردمی است. یعنی دولت‌ها از طریق انتشار اوراق بهادار مثل اوراق قرضه و سهام و اوراق مشارکت، به مردم اعلام می‌کند که این طرح‌ها و پروژه‌هایی است که دولت بناء دارد اجرا کند اما پول ندارد، اگر آمادگی دارید سهام آن را بخرید و با مشارکت در این پروژه‌ها بعد از درآمد آن منتفع شوید. اصطلاحاً این روش را استفاده از منابع مردمی جهت پوشش هزینه‌های دولتی می‌نامند. این مدل در کشورهای مثل آمریکا، فرانسه و انگلستان اجرا می‌شود. اینکه گاهی مطرح می‌شود دولت آمریکا مقروض ترین دولت‌هاست به همین دلیل است که با فروش اوراق مشارکت، مردم را در درآمد حاصل از طرح‌ها و پروژه‌های خود شریک می‌کند.

این روش تامین کسری بودجه در ایران هم شروع شده است. به طور مثال ما الان شاهد فروش سهام برخی از پروژه‌های دولتی و یا شهری از طریق اوراق مشارکت هستیم، همین طور سایر انواع اوراق بهادار همچون اوراق اجاره و اوراق مرابحه و امثال اینها. این روش یک مقدار آسان تر از روش قبلی است اما باز کار می‌طلبد و باید پروژه تعریف و برآورد هزینه و درآمد شود و تبلیغات مناسب صورت گیرد و از مردم پول جمع کنند و بعد پروژه را احداث کنند. این روش هم اگر اجرایی شود اثر تورمی ندارد و کاهش ارزش پول هم به دنبال نخواهد داشت اما زمان بر است. روش سوم استقراض از بانک مرکزی است. دولت‌ها وقتی کسری بودجه پیدا کردند برای تامین کسری بودجه دولت به بانک مرکزی می‌گویند پول چاپ کند که به این عمل می‌گویند استقراض از بانک مرکزی که خیلی آسان است. دولت وقتی برنامه بودجه خود را به مجلس می‌برد، آنجا اعلام می‌کند که بله ما این صد واحد هزینه را داریم، نماینده‌ها هم یا هزینه‌ها را کم می‌کنند که می‌شود ۹۸ و یا طبق معمول اضافه می‌کند که می‌شود ۱۰۲ واحد، اما درآمد دولت ۹۰ واحد است و درآمدها را هم نمی‌توانند بالا ببرند، در نتیجه دولت دچار کسری بودجه می‌شود و با کسب مجوز از مجلس از بانک مرکزی تقاضای اضافه چاپ ۱۰ واحد پول می‌کند. این اتفاق باعث می‌شود که ده واحد اصطلاحاً پول پر قدرت به دست دولت برسد و با گردش با ضریب فزاینده پولی در ایران که الان حدود هفت است در سیستم اقتصادی، این ده واحد تبدیل به هفتاد پایه پولی مازاد می‌شود و اثر تورمی می‌گذارد. کشورهای جهان سوم نوعاً از این روش استفاده می‌کنند و به همین جهت هم ما اصطلاحاً تورم داریم. ممکن است شما برخی از کشورهای جهان سومی را نام ببرید و بگویید چرا اینها تورمی نیستند با اینکه همین سیاست کسری بودجه را دارند، در پاسخ می‌گوییم که بانک مرکزی این کشورها به موازات با سیاست‌های تورمی دولت، سیاست‌های پولی ضد تورمی اتخاذ می‌کند و از این طریق تا حدودی سیاست‌های تورمی دولت را خنثی می‌کند. اما اگر بانک مرکزی کاملاً تابع دولت باشد و نتواند سیاست‌های معکوس دولت را اتخاذ کند و یا

ابزارهای مناسب سیاست پولی را در اختیار نداشته باشد، همیشه این دستور پول مازاد، با ایجاد تورم بالاتر مواجه می‌شود.

موافقین پولتلا به کشور عراق مثال می‌زنند که حتی در شرایط جنگ به جهت چاپ نکردن پول مازاد، هیچ تورمی نداشته است و به همین خاطر پول عراق کاهش ارزش پیدا نکرده است.

موسویان: طبق آنچه بنده مطالعه کرده ام تورم عراق صفر نبوده است. بله، ممکن است یک سال خاصی را نام ببرند اما در طول این سال‌ها صفر نبوده بلکه پایین بوده و این هم به جهت گره زدن دینار عراق با دلار آمریکا است و این باعث شده که پول عراق یک پول مستقل نباشد بلکه یک پول در سایه دلار قرار بگیرد و این موجب شده که هرچه دلار ثبات داشته باشد به همان اندازه دینار هم از ثبات بهره مند شود. الان در عراق دو بخش دست آمریکایی‌هاست، یکی بخش نفت است که آمریکا خودش استخراج و صادر می‌کند و هزینه‌های جنگ را از درآمد حاصل کم می‌کند. بخش دیگر هم بانک مرکزی عراق است که آمریکا تعهد کرده هر دینار عراق را با چه میزان دلار آمریکا معاوضه خواهد کرد برای داد و ستدهای خودشان و در نتیجه میزان چاپ و نشر اسکناس را به اندازه‌ای کنترل می‌کنند که برابری آن از بین نرود. به این خاطر می‌گوییم دینار عراق یک پول غیر مستقل است همچون پول عربستان است؛ برای همین است که حاجی‌ها می‌گویند ما سی سال پیش هم که رفتیم حج نوشابه در عربستان یک ریال بود و الان هم یک ریال است، حال آنکه این به خاطر ثبات ریال عربستان نیست بلکه از چهل سال پیش اینطور تعریف کرده‌اند که هر ریال برابر است با  $۰/۰۳$  دلار و این پشتوانه را حفظ کرده‌اند یعنی شما اگر  $۳/۷۳$  ریال بدهید یک دلار می‌گیرید و به ازاء یک دلار هم  $۳/۷۳$  ریال سعودی می‌گیرید.

ما هم در قانون کشور چنین تعریفی از پشتوانه پول مان داریم که هر یک ریال برابر است با میزان مشخصی از طلای بیست و چهار عیار.

موسویان: این قانون مربوط به یک تاریخی بود که الان دیگر منسوخ شده است. این قانون در قوانین پولی و بانکی مصوب سال ۱۳۵۱ بود اما در کنفرانس برتن وودز طلا به طور کلی از پشتوانه پول‌های اعتباری حذف شد. خلاصه مبنای سوم مدعیان پولتلا این است که تغییرات و کاهش قیمت پول و همچنین تورم، ذاتی پول اعتباری است حال آنکه این مسائل اصلاً به پول ارتباطی ندارد بلکه به انضباط مالی و پولی بانک مرکزی و دولت‌ها بستگی دارد. بنابراین اگر دولتی انضباط پولی و مالی داشته باشد شما می‌توانید یک پول اعتباری تمام عیار داشته باشید که ارزش خود را حفظ کند و اگر دولت چنین انضباطی نداشته باشد حتی اگر پول، طلا باشد باز هم تورم خواهیم داشت. به عبارت دیگر تورم ذاتی پول اعتباری نیست بلکه عرضی است و مربوط است به انضباط مالی دولت. خدا حضرت آیت‌الله حائری شیرازی را رحمت کند؛ ایشان که این بحث را بنیان‌گذاری کرده بودند، بنده به ایشان عرض کردم

که منظور شما از پول اسلامی چیست؟ ما در تاریخ پول اسلامی ندیدیم. بله، پول رومی و ایرانی که مورد تایید مسلمین هم بود وجود داشت. ثانیاً شما که می‌فرمایید طلا و نقره ارزش خود را حفظ می‌کنند، در خصوص نقره که قطعاً ادعای باطلی است و ارزش خود را به هیچ وجه حفظ نکرده است و طلا هم در یک افق بلند مدت ارزش خود را حفظ می‌کند که این مقدار هم در معاملات نسبه روزمره کارایی ندارد. ارزش طلا در عرض یک سال نوسانات زیادی دارد. همین الان می‌توانید نوسانات طلا در سال ۲۰۱۹ را بررسی کنید؛ همچنین در پنج سال و یا ده، بیست سال گذشته نوسانات طلا را ملاحظه می‌کنید. و این ادعا هم که می‌گویند پول اعتباری منشاء تمام مشکلات اقتصادی است مطلب درستی نیست چراکه خیلی از کشورها پول اعتباری دارند و اقتصاد موفقی هم دارند. بنابراین این دیدگاه مبانی سستی دارد و مبنای مستحکمی ندارد؛ چرا باید به سمت پول طلا برویم؟!

اگر بناست پول اعتباری پشتوانه نداشته باشد و تنها اعتباربخشی حاکمیت دلیل مالیت آن باشد، بیت کوین هم بدون هیچ پشتوانه دیگری با اعتباربخشی حاکمیت می‌تواند دارای مالیت باشد و از این رو اشکال توهم مالیت نسبت به این رمز ارز بی وجه است.

موسویان: قوام مالیت به سه امر است: یا ذات شیء به گونه‌ای است که همه افراد جامعه حاضرند آن را با شیء با ارزش دیگری مبادله کنند اما بعضی اشیاء ذاتاً مالیت ندارد لکن یک فرد معتبری که جایگاه اعتبار دارد مثل دولت به آن اعتبار داده است. یعنی دولت می‌گوید اگر به من به اندازه ده هزار تومان بابت مالیات، عوارض و یا خرید کالاهای دولتی مثل نفت، گاز، برق و ... بدهکار بودی، من این پول را از تو می‌پذیرم و در دادگاه‌ها هم حکم می‌کنم که در روابط مالی خصوصی هم این پول را از تو بپذیرند. بنابراین دولت به جهت جایگاه اعتباری که دارد به این اسکناس‌ها اعتبار داده است و خودش هم ملتزم شده که آخر ماه به کارکنانش همین اسکناس‌ها را بپردازد و از همین اسکناس‌ها هم مالیات می‌گیرد. اما اگر به جای دولت یک فرد غیر معتبر بخواهد اعتبار بدهد کسی آن را نمی‌پذیرد. نوع سوم مالیت جایی است که شیء، پشتوانه‌ای از اعتبار دولتی ندارد و ذی نفوذی هم وجود ندارد اما به هر دلیلی مردم رغبت پیدا می‌کنند به آن شیء با اینکه کارشناسان نسبت به عدم وجود پشتوانه در آن شیء به مردم هشدار می‌دهند اما رغبت نوعیه و عمومی برای آن پیدا شده است؛ به طور مثال کسی از الماس استفاده نمی‌کند و شخصی هم پشت آن اعتباری ندارد اما عموم مردم آن را به عنوان شیء قیمتی و ارزشمند می‌دانند و دارنده آن را ثروتمند می‌شمارند و الا الماس که نیاز خاصی از انسان را برآورده نمی‌کند. در مثل بیت کوین اگر ثابت شود که عموم مردم در معاملات خود به آن اعتماد کرده‌اند و از طرفی در این اعتماد اشتباه هم نکرده باشند، مالیت این پول محرز می‌شود. به عنوان مثال اگر عده‌ای با یک سکه‌ای که روکش طلا دارد اما طلا نیست مدتی معامله می‌کنند و بعد از مدتی این نوع سکه به دست خیره می‌رسد و متعاملین را از طلا نبودن آن مطلع می‌کند که از اینجا به بعد

نسبت به آن سکه سلب اعتماد می‌شود و مالیت آن از بین می‌رود. به عبارت دیگر در این مثال توهم مالیت وجود داشته و نه مالیت حقیقی و اگر در مثل بیت کوین هم تا ابد همین اعتمادی که به شکل عمومی به وجود آمده است استقرار داشته باشد، مالیت و اعتبار آن ثابت است اما ما احساس می‌کنیم طراح این ارز دیجیتال ممکن است به واسطه یک نرم افزار ارقام ثبت شده در این فضای دیجیتال را نابود کند و معلوم شود که این سکه طلا نبوده بلکه روکش طلا داشته که در این فرض مردم نسبت به عدم مالیت و توهم مالیت بیت کوین آگاه می‌شوند. حضرت امام مثالی را در کتاب البیع دارند که خیلی جالب است. ایشان به در و یک مهره‌ای که شبیه در است، مثال می‌زنند. می‌فرماید عرف عادی مردم تا زمانی که متوجه نشوند این مهره در نیست با آن معامله در می‌کنند اما به محض اینکه یک در شناس از در نبودن آن خبر می‌دهد آن را دور می‌اندازند. به عبارت دیگر این پول دیجیتال مشکل جهالت دارد. فرق اسکناس با بیت کوین در این است که اسکناس را یک دولتی اعتبار کرده است ولو اینکه به مردم اعلام کرده است که پشتوانه طلا ندارد اما قابل معاوضه با کالا هست و بدهی‌های خود را به دولت ایران می‌توانید با این پول بپردازید و در محاکم هم حکم به صحت معامله شما با این پول می‌کنند که این امور منشاء اعتبار این اسکناس‌ها است. اگر در رابطه با بیت کوین هم یک چنین مراحلی گذرانده شود می‌گوییم بله بیت کوین هم توهم مالیت ندارد بلکه مال است. به همین جهت اگر شما مصاحبه‌های بنده را دنبال کرده باشید خواهید دید که من در پاسخ به این سوال که آیا می‌شود بر اساس سیستم بلاکچین یک پول مجازی دولتی طراحی کرد، پاسخ داده ام بله می‌شود اما بیت کوین چنین پولی نیست.

برخی از کارشناسان پول‌طلای دیجیتال را مطرح می‌کنند به این صورت که در مبادلات روزمره همچون استفاده از عابربانک، با استفاده **token** با پشتوانه طلایی که ذخیره در بانک مرکزی است، طلا به صورت مجازی از حساب فروشنده به حساب خریدار منتقل شود.

موسویان: دو تا بحث است، یک بحث این است که می‌شود پول به این صورت طراحی شود؟ بله بنده معتقدم که اگر بانک مرکزی مسئولیت آن را به عهده بگیرد قابل طراحی است، منتهی این پول چه مشکلی را حل می‌کند؟ هیچ مشکلی را حل نمی‌کند چراکه ریشه مشکلات در عدم انضباط مالی است. در رابطه با این بحثی که این دوستان و حضرت آیت‌الله حائری (ره) یک وقتی مطرح می‌کرد، بنده از ایشان پرسیدم که حاج آقا! آیا منظور شما این است که به اندازه معاملات جاری مردم ما سکه طلا ضرب کنیم و در جریان بیان‌دازیم؟ ابتدا ایشان همین تصور را داشت اما بعد که برای توضیح این مطلب با ایشان در وزارت اقتصاد و بانک مرکزی جلساتی داشتیم، به ایشان توضیح داده شد که در صدر اسلام معاملات خیلی محدود بود، یعنی فهرست مایحتاج یک خانوار که در طول یک سال مورد معامله قرار می‌گرفت بسیار محدود بود و از همین فهرست هم مقداری به صورت کالا به کالا داد و ستد

می‌شد. تنها یکسری معاملات محدود با سکه انجام می‌شد زیرا به جهت مکانیزم تقسیم کار که هر شخصی نیازهای خود را در حد توان برطرف می‌کرد به این صورت که در مزرعه غلات و حبوبات و سیفی جات خود را به مقدار نیازش کشت می‌کرد و گوشت خود را هم از طریق پرورش دام و طیور تامین می‌کرد و فقط اگر احتیاج به لباس پیدا می‌کرد به بازار می‌رفت و بخشی از محصولش را می‌فروخت و لباس می‌خرید ولی بخش مهمی از نیازها را خودش تامین می‌کرد که به این مدل اقتصاد معیشتی می‌گویند. اما امروزه اقتصاد معیشتی حتی در روستاهای دور افتاده ما هم جریان ندارد بلکه اقتصاد مبادله‌ای در جریان است. اگر ما بخواهیم میزان طلای مورد نیاز در طرح پولطلا در اقتصاد مبادله‌ای را فقط در ایران در نظر بگیریم، هر روز چند صد هزار میلیارد معامله در این کشور انجام می‌شود که در ماه و سال حجم بسیار بالایی را رقم می‌زند. از طرفی گردش پولطلا قطعاً مثل گردش پول اعتباری نخواهد شد چون در گردش پول اعتباری با زدن چند دکمه پول خیلی راحت از حساب من به حساب شما منتقل خواهد شد. گردش پول ما حدود هفت است یعنی در طول سال یک پول هفت بار می‌چرخد و اگر این موضوع را برای طلا در نظر بگیریم چند هزار تن طلا لازم هست که به صورت ضرب سکه معاملات ایران را سامان دهیم؛ این واقعا یک فکر غیر اقتصادی است چون باید سرمایه‌های کشور را بفروسیم تا طلا وارد کنیم، بنابراین اجرای این طرح معقول نیست. اما اگر بگوییم خود طلا را وارد معامله نمی‌کنیم بلکه گواهی طلا را محور معاملات قرار می‌دهیم که حال گواهی طلا یا به صورت اسکناس است و یا گواهی مجازی و همان رمز ارز است که پشتوانه آن طلا است. خود این صورت‌ها هم دو حالت دارند، یا بانک مرکزی متعهد می‌شود که طبق قانون اگر کسی این مقدار طلا آورد و یا حساب بانکی طلایی آورد و یا رمز پول طلایی آورد، در مقابلش طلا تحویل دهد. در این حالت درست است که به آن حجم طلا نیاز نداریم اما حداقل به بیست درصد آن نیاز داریم و بانک مرکزی باید آن را انبار کند که اگر از هر پنج نفر یک نفر تقاضای طلای خود را کرد، بانک بتواند پاسخگو باشد که این هم امکان پذیر نیست یعنی حتی در حد ۱۰ درصد آن هم امکان پذیر نیست؛ گذشته از اینکه یک ثروت انبوه ملی را باید از دست بدهیم تا این مقدار طلا از دنیا وارد کنیم که اگر احیانا عده‌ای مطالبه طلا کردند به ایشان تحویل دهیم. صورت دیگر این است که اگر کسی گواهی طلا آورد قابل تبدیل به طلا نباشد بلکه با طلا ارزش گذاری شود. یعنی بانک مرکزی گواهی دست مردم می‌دهد و متعهد می‌شود که ارزش آن را به قیمت روز طلا محاسبه کند که در حقیقت گواهی حفظ ارزش طلا است. اگر کار به اینجا کشید این می‌شود همان بحث انضباط مالی. اگر این ناشر انضباط مالی داشته باشد بدون این گواهی هم می‌تواند پول اعتباری رایج را که همه جای دنیا مرسوم است بدون پشتوانه حتی یک گرم طلا، قدرت خرید و ارزش آن را حفظ کند. اگر هم دولت انضباط مالی نداشته باشد به مردم می‌گوید نگران نباشید ما ذخیره طلا داریم منتهی قرار نیست به شما بدهیم که باز هم بیش از میزان پشتوانه طلا اسکناس چاپ می‌کند. امسال ده درصد، سال دیگر بیست درصد و سال بعد سی درصد. من رفته بودم یک مغازه‌ای کالایی



بخرم گفتم چند است؟ گفت صد تومان گفتم چرا صد تومان؟ مغازه دیگر می گفت نود تومان! گفت خب از همان مغازه می خریدید! گفتم نداشت تمام کرده بود. گفت: آن روزی که من هم تمام کردم حاضرم به هشتاد تومان به شما بفروشم. یعنی وقتی بناست جنس را تحویل ندهم، نه تنها نود تومان بلکه هشتاد تومان هم حاضرم به شما بفروشم. اگر بنا باشد دولت طلا تحویل ندهد، انضباط مالی همچون سیستم پول اعتباری رعایت نخواهد شد. وقتی انضباط مالی را که می شود با پول اعتباری محض که احتیاج به یک گرم ذخیره پشتوانه طلا ندارد به وجود آورد چرا ثروت ملی را بی جهت از کشور خارج کنیم.

پولطلا را در مبادلات جهانی چگونه ارزیابی می کنید؟ یعنی با توجه به محوریت دلار در مبادلات جهانی و نقش ابزاری آن در تحریم آیا این ایده می تواند راهکاری برای دور زدن تحریم باشد به صورتی که کشورهای همسو و هم پیمان همچون ایران، لبنان، پاکستان، عراق، ترکیه و روسیه و... از این پول واحد استفاده کنند؟

موسویان: ما از سه جهت مشکل داریم. اول اینکه این کشورهایی را که شما اسم بردید در مقام تشریفات خیلی باهم گفتگو و تفاهم دارند اما در مقام عمل و اجرا یک سری مشکلات و موانعی وجود دارد که ایران نمی تواند به راحتی با ترکیه، عراق، پاکستان و روسیه کار کند. عراق چرا؟ چون آمریکا آنجا مستقر است و همچنین در افغانستان آمریکا حضور دارد. با روسیه چرا؟ چون یک سری از شرکت هایی که ما به آنها احتیاج داریم الان تحت تاثیر شرکت های آمریکایی هستند. با همین شرکت هواپیمایی سوخو روسیه ما یک قرار داد رکورد شکن بین المللی داشتیم که به خاطر تحریم های آمریکا شرکت سوخو زد زیر قراردادها و گفت ما در ساخت هواپیماها از پنج شرکت آمریکایی استفاده می کنیم که آن شرکت ها مصر هستند بر اینکه اگر قرار است به ایران بفروشید باید این قطعه ها را باز کنید و ایران هم می گفت اگر این قطعه ها را باز کنید که آن هواپیما دیگر به درد ما نمی خورد. با ترکیه هم باز به خاطر یک سری بده بستان های مختلف سیاسی و اجتماعی در مقام عمل تعامل خوبی نداریم. این کشورهایی که شما نام می برید خودشان مشکل سیاسی اجتماعی با یکدیگر دارند. دومین مشکل هم این است که ما اصلا نیازهای خود را به یکدیگر تعریف نکرده ایم. به طور مثال ترکیه می رود از ایتالیا بنزین وارد می کند و از ایران نمی خرد و ایران هم بنزین و محصولات پتروشیمی خود را به ایتالیا می فروشد و از طرفی از ترکیه نساجی وارد می کند. اگر این کشورها در یک بازار مشترک می دیدند ایران چه محصولاتی می تواند به ترکیه بفروشد و از ترکیه چه محصولاتی بخرد و به افغانستان چه بفروشد و چه بخرد، بازارهای مشترک منطقه ای و اسلامی را با کمی اغماض به وجود می آوردند، بخشی از این مشکلات حل می شد. یعنی به جای پارچه ژاپنی پارچه ترکی وارد می کردیم و به ترکیه می گفتیم به قیمت همان پالایشگاه های ایتالیایی به شما بنزین تحویل می دهیم که در این صورت قطعا ترکیه و سایر کشورها حاضر به همکاری تجاری می شدند. نکته سوم بحث پولهاست که الان پول های مختلف کشورها ثبات

لازم را ندارد. به طور مثال اگر پول ایران، ترکیه، عراق، پاکستان و ... را در طول یک سال گذشته مطالعه کنید متوجه می‌شوید که نوسانات زیادی دارند و تجار چنین ریسکی نمی‌کنند که روی مثلا پول ایران معامله کنند و فردا این پول چهل درصد ارزش خود را از دست بدهد یا لیر ترکیه که همین اخیرا به جهت سیاست‌های آقای اردوغان از دو هزار و خورده‌ای به هزار و نهصد و خورده‌ای سقوط کرد، هیچ تاجری را ترغیب به ریسک معامله با آن نمی‌کند. این مشکلات و موانع را اگر ما بتوانیم حل کنیم، با همین پول‌های فعلی هم می‌توانیم خیلی از مشکلات را حل و تحریم‌ها را دور بزنیم که البته لازمه آن اولاً همسو شدن کشورها در مباحث سیاسی و اجتماعی است و ثانياً از جهت اقتصادی پذیرش مرادوات با یکدیگر و ثالثاً کنترل نوسانات پولی خود است. مثلاً ادامه نوسانات ارزش پول ایران باید به پنج درصد برسد و ترکیه هم به دو یا سه درصد برساند که اگر یک تاجر ایرانی بنا داشت با لیر ترکیه معامله کند، احساس کند پولش در معرض خطر نیست و همین طور ترکیه و یا روسیه حاضر باشند با پول ایران معامله کنند. اما اگر این مشکلات حاکم بر روابط اقتصادی همچنان وجود داشته باشد، فرقی نمی‌کند پول مجازی و یا اعتباری باشد.

#### پول دیجیتال با پشتوانه طلا هم تاثیری در حل این مشکلات ندارد؟

موسویان: این دوستان خیلی خوش‌بین هستند. طلا اگر هم حرفی برای گفتن دارد در کشور ایران است که تورم‌های بعضاً چهل درصدی وجود دارد و به همین خاطر است که این نظریه این‌چنین برای برخی جلوه می‌کند. اما در کشوری مثل ترکیه که تورم‌های کنترل شده دارند و یا در مثل عراق و روسیه اصلاً چنین چیزی جواب نمی‌دهد، زیرا می‌گویند نوسانات تورم ما خیلی کم تر از نوسانات طلا است. بله در مثل اقتصاد ایران که تورم‌هایی با دامنه از صفر تا ۴۸/۵ را در دولت مرحوم آقای‌هاشمی تجربه می‌کند، نوسانات طلا معقول تر به نظر می‌رسد تا نوسانات پول ملی ایران اما نوسانات طلا در مقابل نوسانات روبل روسیه خیلی کم تر است و یا مثلا لیر ترکیه صرف نظر از دوره اردوغان و نوسانات امسال که به جهت جریان‌ات اخیر رخ داد، چیزی بین پنج تا نه درصد تغییرات داشت و اگر این نوسان را با تغییرات نرخ طلا مقایسه کنید می‌بینید که کم تر است. بنابراین این نظریه پول طلا برای کشوری مثل ایران در شرایط کنونی جلوه می‌کند.

علاوه بر اینکه اگر طلا هم بخواهد از بانک کشور مبداء به بانک کشور مقصد منتقل شود باید در سیستم سوئیفت این اتفاق ثبت شود که باز هم تحریم پذیر است و از سلطه نظام سرمایه داری استکبار جهانی خارج نخواهیم شد. موسویان: بله، اتفاقاً مشکل چهارمی که این ایده دارد، بحث جابه‌جایی بانکی پول طلا است؛ یعنی صرف نظر از مشکلات سیاسی اجتماعی و شناخت نیازهای کشورهای و نوسانات طلا، بحث جابه‌جایی پول نیز مشکل است. با یکی از مسئولان کشوری که اخیراً صحبت داشتیم، می‌گفت ما در یکی از بانک‌های کره، پول داریم و از طرفی به

شرکت‌های کره‌ای بدهکاریم، شرکت‌های کره‌ای هم به دولت خودشان برای وصول مطالبات از ایران فشار آوردند. وقتی ما رفتیم کره، دولت کره این را برای ما مطرح کرد، ما هم گفتیم هم بدهی را قبول داریم و هم تصمیم به تسویه این بدهی داریم و برای حل این مشکل شما از حساب‌هایی که ما در بانک‌های شما داریم، پول بدهی را برداشت کنید و ما هم اجازه برداشت از آن حساب‌ها را مکتوب به شما می‌دهیم، اما دولت کره جرات نداشت که از حساب خود ما با اجازه خود ما به نفع شرکت‌های کره‌ای و برای وصول مطالبات آنها برداشت کند. الان پول‌های ما در بانک‌های کره مانده است و با حفظ رشد سود آن سپرده‌ها، داریم به شرکت‌های کره‌ای جریمه می‌پردازیم. چرا جرات نداشتند؟ چون سیستم بانکی اجازه نمی‌دهد و به محض اینکه بخواهند برداشت کنند در سوئیفت بین المللی ثبت و ضبط می‌شود و بعد بانک کره‌ای را متهم می‌کنند به اینکه شما با ایران همکاری کردید. این قضیه نسبت به بانک‌های روسیه، ترکیه، عراق، پاکستان و افغانستان هم صادق است. ما این مشکلات را باید حل کنیم که اگر حل شد با همین پول‌های رایج هم می‌توان کار را پیش برد. پس پول مجازی طلا پایه به جهت نوسانات طلا پیشنهاد نمی‌شود، اما می‌توان بین این پنج، شش کشوری که شما مطرح کردید یک پول مشترکی با یک ضریبی از پول‌های ملی خود آنها تعریف کرد، مثل پول‌هایی که بانک جهانی و بانک توسعه اسلامی دارند. یعنی می‌شود بر اساس پول آنها یک پول منطقه‌ای تعریف کرد و بر اساس آن پول مجازی شکل بگیرد و وارد شبکه کرد. نوسانات این پول قطعاً کم تر از نوسانات قیمت طلا است، همین طور نقد شوندگی آن بالاتر از طلاست و در دور زدن تحریم‌ها هم بهتر جواب می‌دهد. البته این یک نوع پول نیست بلکه اعتبار است، چون در فضای داد ستد لازم نیست حتماً پول واسطه مبادله باشد بلکه می‌توان یک اعتبار برای تاجر ایرانی به فرض مثال باز کرد به اندازه هزار واحد و این تاجر از ترکیه جنس وارد می‌کند و بعد دولت یا شرکت ترکی هزار واحد اعتبار معکوس می‌گیرد و از ایران گاز و نفت وارد می‌کند و بعد اینها باهم تهاثر می‌کنند و نهایتاً آخر هر سال مالی می‌گویند خالص بدهی ایران به ترکیه یا بالعکس چه میزان است که آن مقدار را تبدیل به لیر ترکیه و ریال ایران کرده و در نهایت باهم تسویه می‌کنند.

این پیشنهاد شما یک نوع اعتبار بخشی حاکمیت‌هاست نه پول مشترک.

موسویان: اعتبار بر پایه آن پول داده می‌شود. یعنی یک پولی تعریف می‌شود که دیگر بر اساس آن خود فیزیک پول واسطه مبادله قرار نمی‌گیرد.

یک چالش دیگری که ممکن است برای پول‌طلا مطرح شود این است که اگر این حجم طلا دست مردم بیفتد چه آسیب‌هایی به لحاظ خروج سرمایه از کشور متوجه آن خواهد بود؟

موسویان: بله خطرات زیادی دارد زیرا خروج طلا از کشور خیلی آسان است و با جنس‌های دیگر فرق می‌کند. خروج برنج و گندم با قاچاق صد کیلو طلا فرق می‌کند. این بحث، قاچاق کالا را تداعی می‌کند که دولت می‌تواند

به طور کامل جلوی قاچاق آن را بگیرد اما برای تعادل بازار داخلی و همچنین ارز آوری گاهی در خروج غیرقانونی کالاها مسامحه می‌کند و سیاست یکی به نعل یکی به میخ را پیش می‌گیرد اما اگر اراده جدی در این زمینه داشته باشد، می‌تواند به صورت کامل جلوی آن را بگیرد. اما در خصوص قاچاق طلا اینطور نیست که دولت توان کنترل آن را داشته باشد اما با این حال مسامحه کند. بنابراین جلوی خروج طلا را نمی‌شود گرفت. با یک ساک دستی می‌توان میلیون‌ها ارزش و دارایی کشور را خارج کرد.

در داخل کشور هم با فروش طلا به ارزهای دیگر کشورها، قیمت طلا افت می‌کند و اقتصاد کشور نامتوازن خواهد شد.

موسویان: بله این هم باز راکد گذاشتن ثروت ملی است. در علم اقتصاد اصطلاحاً می‌گوییم یکسری دارایی‌های صوری و یکسری دارایی‌های حقیقی داریم. ارز و طلا دارایی‌های صوری اند. به کارخانه‌های کشور اضافه نمی‌کنند. اگر یک تن طلا به ذخائر طلا اضافه شود به رفاه جامعه اضافه نمی‌شود، در حالی که اگر ده تا کارخانه اضافه شود، اشتغال و تولید و پیشرفت دانش فنی به وجود می‌آید و به رفاه مردم کمک می‌کند. بنابراین افزایش ذخایر طلا تاثیری در تورم ندارد بلکه آنچه بر تورم موثر است، تولید است. اگر افزایش حجم پول همراه افزایش تولید ملی باشد تورم ایجاد نخواهد شد. اگر تولید رونق بگیرد، حجم پول هم اگر زیاد شود، رشد تولید اثرات تورمی آن را خنثی می‌کند. اما اگر تولید افزایش پیدا نکند، پول حتی اگر ثابت هم بماند تورم به وجود می‌آید. مثال خیلی روشن آن محصولات کشاورزی امسال است که به برکت بارانی که زمستان و بهار بارید، شاهد فراوانی محصولات کشاورزی بودیم. اکثر میوه‌ها قیمت‌شان نسبت به سال قبل کاهش پیدا کرد. با اینکه مرکز آمار تورم را به صورت رسمی حدود ۴۰ درصد اعلام می‌کند اما قیمت محصولات کشاورزی به جهت تولید انبوه و بیشتر کاهش پیدا کرد، چون امروزه در دنیا در بحث کاهش یا افزایش تورم، حرف اول را تولید ناخالص ملی یا همان GNP می‌زند. به قول حضرت آقا گره اصلی در بحث اقتصاد تولید است که اگر آن را راه انداختید و حرکت کرد و تولید انبوه شد مشکلات تورم، بیکاری، اشتغال، رفاه عمومی و حتی مشکل مالیات دولت هم حل می‌شود. اما اگر شاخص تولید روز به روز کاهش پیدا کند، گواهی طلا که سهل است، خود طلا را هم بیاورید اگر با ارزش کالاها و خدمات برابری نداشته باشد هر روز شاهد افت قیمت طلا و نقره هم خواهیم بود.

مرحوم آیت الله خوئی (رحمه الله) می‌نویسد:

تمامی پول‌های کاغذی از قبیل دینارهای عراقی یا لیره‌های انگلیسی یا دلارهای آمریکایی یاریال‌های ایرانی و امثال آنها مالیت دارند. زیرا از طرف هر یک از دولت‌ها نسبت به پول‌های کاغذی خود، قیمتی معین شده که در

تمام مملکت مورد قبول و رایج است، و بدین جهت مالیت پیدا نموده و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیت ساقط می نمایند. (خویی سید ابوالقاسم موسوی، رساله توضیح المسائل ص ۴۹۷)

دکتر ایرج توتونچیان، استاد تمام دانشگاه الزهرا(س) و معاون وزیر اقتصاد در دهه ۶۰ و یکی از طراحان قانون «بانکداری بدون ربا» در سال ۶۲؛ در واکنش به اظهارات حجت الاسلام میرزایی در پیشنهاد پولطلا می نویسد:

متأسفانه این گونه پیشنهادات ناشی از درک ناصحیح از بانکداری بدون ربا است که ما مدت‌ها است آن را با عنوان موسسه تأمین مالی اسلامی معرفی کرده‌ایم. این گونه پیشنهادات که فاقد مبنای اقتصادی در ایران می‌باشد نتیجه‌ای جز نوشتن روی کاغذ و احتمالاً پیچیده‌تر شدن مسائل و مشکلات اقتصادی نخواهد داشت زیرا پایه‌های اولیه اقتصاد این کشور اسلامی چیزی جز سرمایه‌داری لیبرال نیست. (نظام اسلامی با فقه می‌ماند نه با تاریخ - بهمن ۱۴، ۱۳۹۹ - سایت شبکه اجتهاد)

حجت الاسلام ملک زاده نیز می‌گوید:

آیا ما پولی به نام پول اسلامی داریم که آن پول اسلامی عبارتست از طلا، این محل تأمل است و هیچ یک از فقهای ما چنین حرفی نمی‌زنند. البته اگر در نصوص درباره درهم و دینار صحبت شد یا به دلیل این است که می‌خواهد درباره طلا و تفره صحبت کند و یا این که می‌خواهد درباره پول رایج آن زمان صحبت شود ولی نظر خاصی درباره آن وجود ندارد.... معامله پایاپای بسیار کار را سخت می‌کند و معاملات، معاوضات و... را بسیار محدود می‌کند چون فرد باید دائم دنبال فردی باشد که خواهان کالای او باشد. اگر پول باشد، پول به عنوان واسطه، معاملات، معادلات و... را در بخش کالاها و خدمات آسان می‌کند و می‌توانیم با پول چنین کاری بکنیم. ما از پول می‌توانیم به عنوان انبار ذخیره ارزش استفاده کنیم. پول ارزش‌های مادی را یک جا جمع کند. یکی از بهترین راه‌ها برای ذخیره اموال، پول است... آنچه در عرف پول گفته و مردم استفاده می‌کنند شریعت به عنوان پول می‌پذیرد. هر کدام از این سه ویژگی شاید در کالاهای دیگر نیز باشد ولی مشکلاتی ایجاد می‌کند به همین دلیل عرف، مردم و عقلا در طول تاریخ به دنبال این بودند که با کمترین هزینه، امن‌ترین و سهل‌ترین راه بتوانند وسیله‌ای داشته باشند که واحد شمارش، مبادله و ذخیره ارزش باشد به همین دلیل به سراغ پول رفتند. به نظر ما شرع مقدس در این زمینه ما را به عرف رهنمود کرده و ما چیزی به نام پول شرعی، پول اسلامی نداریم بلکه به آن چه در عرف پول گفته و مردم استفاده می‌کنند شریعت به عنوان پول می‌پذیرد. البته ممکن است در مواردی شریعت ورود کند ولی هدف شریعت این نیست که ورود این گونه داشته باشد. (حجت الاسلام ملک زاده: پول اسلامی نداریم/۱۹ دی، ۱۳۹۷ سایت مفتاح)

آیت الله هاشمی شاهرودی رحمه الله نیز می نویسد:

دوره ای که امروزه در جهان پای گرفته که دولتهای صادر کننده پوله، هیچ گونه تعهدی برای پرداخت پشتوانه و یا پاسداری از اندازه ارزش آن ندارند. چاپ و انتشار این برگه های بها دار قانونی، به میزان ثروتهای واقعی و امکانات و داراییهای حقیقی است که هر دولتی دارد که با محاسبات علمی دقیقی در اقتصاد ملی هر کشور مشخص می گردد. بنا بر این، روشن می شود که مفهوم پشتوانه برگه های پول در جهان امروز همچون گذشته نیست که مبلغ معینی بر عهده شخص یا سازمانی باشد، بلکه پشتوانه پول هر دولت، توان اقتصادی او بر تعهدش در زمینه کالاها و خدمات است. (احکام فقهی کاهش ارزش پول نویسندگان: سید محمود هاشمی شاهرودی مجله فقه اهل بیت ۱۳۷۴ شماره ۲)

سوالی که باید در جای مناسبی به آن پاسخ داده شود این است که اصولاً مسائل معاملات عقلانی است یا تعبدی و امضائی است یا تاسیسی؟ و آیا اصولاً فرقی بین احکام باب معاملات با باب عبادات وجود دارد یا نه؟ در این باره مقاله ی مستقلی پیش تر نوشته و تقدیم شد که در آنجا بیان شد این تفکیک ها از اهل سنت و اهل کلیسا و اهل رای وارد فقه شیعه شده است و اعتباری ندارد و صریح قرآن آن است که به صورت مطلق (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) و اصولاً امضائی هم اگر هست امضای شرایع سابقه است و بشر از ابتدا از زمان حضرت آدم علی نبینا واله و علیه السلام تا کنون در بستر شریعت الهی رشد کرده است. خدای متعال و انبیاء علیهم السلام در مدیریت عرف و فضای فرهنگی جوامع بشری همواره عنایت داشته اند و جوامع دارای عرف های گناه آلود و غیر قابل اصلاح از جوامع بشری حذف شده اند مانند اقوام عاد و ثمود و لوط و اهل مدین و ...

مخالفان پول اعتباری به عنوان پول اسلامی

نظر حجت الاسلام متولی امامی

حجت الاسلام سید محمد حسین متولی امامی می نویسد:

شایسته توجه است که تعداد قابل توجهی از اندیشمندان جهان اسلام، از جمود بر اقتصاد غربی و نظام پولی وابسته به بانک جهانی رها شده اند و به نوعی، طرح پولطلا را مطرح کرده اند. مرحوم آیت الله حائری شیرازی، آیت الله محسن اراکی، دکتر محمد اشرف دوابه، استاد اقتصاد دانشگاه صباح الدین زعیم استانبول، گروه اقتصاد دانشگاه بین المللی - اسلامی مالزی از جمله دکتر ناصر یوسف و دکتر موسی العربانی، دکتر عمر ابراهیم وادیلو مؤسس

سازمان بین المللی تجارت اسلامی و هم‌چنین عمران نزار حسین، مدیر مطالعات اسلامی کمیته مشترک سازمان‌های مسلمان در نیویورک بخشی از متفکران اقتصاددان مسلمان هستند که بر یولطلا تأکید کرده‌اند و صدها کتاب و مقاله در این باره نگاشته‌اند.... پول اعتباری، با خلق پول متولد می‌شود و آبشار پول‌های خلقی شده، با تعیین نرخ بهره، از بانک مرکزی به بانک‌های تجاری و از آن‌جا به دست مردم جریان می‌گیرد. این پدیده، به تعبیر آیت‌الله مکارم شیرازی و آیت‌الله جوادی آملی، حرام الهی بوده و موجب زیان به جامعه است؛ چراکه بانک‌ها با این عمل، ثروتی تولید نمی‌کنند و تنها خالق اعتباراتی هستند که عامل شکاف طبقاتی، جهت‌گیری پول پر قدرت به دست عده‌ای خاص و عدم توازن در مسیر تولید می‌شوند. (توهم توطئه یولطلا/ سید محمدحسین متولی امامی فروردین ۲۱، ۱۴۰۰ - سایت شبکه اجتهاد)

این مطلب که استقراض بی پشتوانه اکل مال به باطل است در روایت شریفی چنین آمده است:

رَوَى سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ مَنَّا يَكُونُ عِنْدَهُ الشَّيْءُ يُتَبَلَّغُ بِهِ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أَوْ يَطْعَمُهُ عِيَالُهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَيْسَرَةٍ فَيَقْضِي دَيْنَهُ أَوْ يَسْتَقْرِضُ عَلَى ظَهْرِهِ فِي حُبِّ الزَّمَانِ وَ شِدَّةِ الْمَكَاسِبِ أَوْ يَقْبَلُ الصَّدَقَةَ فَقَالَ يَقْضِي بِمَا عِنْدَهُ دَيْنَهُ وَ لَا يَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ إِلَّا وَ عِنْدَهُ مَا يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص: ۱۸۴)

بر اساس ظاهر این روایت اگر کسی پشتوانه‌ی پس دادن قرض را ندارد، حق ندارد قرض کند و باید به واجب النفقه رجوع کند یا از صدقات استفاده کند. باید دید آیا کار دولت که با دادن قبضی به نام اسکناس از مردم قرض می‌گیرد بدون این که پشتوانه‌ی داشته باشد که بعداً قرض مردم را بدهد مصداق این روایت هست یا نه؟

علامه شعرانی رحمه الله در ذیل روایتی در حاشیه وافی می‌نویسد:

و أما إن نقصت قيمتها بعد إسقاط السلطان لها، صارت من المثليات التي فقد أمثالها و لا يمكن ردها؛ إذ ليس الساقط مثل الأول و يرجع إلى القيمة، و هذا مثل الفواكه و البقول إن غصبتها في الصيف و طلب المغصوب منه ردها في الشتاء إلّا أن ينكر كون اعتبار السلطان دخیلاً في المالیة، و أشكل من ذلك الفلوس؛ فإنها إذا سقطت عن الاعتبار لم يكن لها قيمة يعتد بها، فإذا استقرض فلوساً زمان اعتبارها و أراد ردها زمان السقوط، لا يمكن أن تمسك بكونها مثلية و يردّها، و أولى منه الصكوك و الأوراق المالیة؛ فإن العبرة بمدائل الأثمان لا بالقرطاس. فإن قيل: اعتبار السلطان ساقط في نظر الشارع، لا يجوز أن يعتبر في المالیة، و لذلك أوجب تساوی الوزن في الذهب و الفضة عند المعاملة،

مع اختلافهما قيمة باختلاف السكّة قطعاً. قلنا: عدم اعتباره في المعاملات لا يستلزم عدم اعتباره في الضمانات، و ليس اعتبار السلطان في الدراهم إلّا كاعتبار الصنعة في الحليّ، فكما إذا غصب حلية من الذهب ضمن قيمة الذهب و قيمة الصنعة معاً، كذلك إذا غصب مسكوكاً بسكّة تزيد بها قيمة على الذهب الذي فيه ضمنّ الزيادة، و قياس الضمان على المعاوضة غير جائز، و يحتمل الرواية الدالّة على ردّ المثل عدم نقص القيمة بإسقاط السلطان، و ليس بعيداً في تلك العصور؛ لأنّهم كانوا يعاملون بأجزاء الدراهم و الدنانير و يقرضونها وزناً، و كان الرغبة في الرائج لسهولة الإنفاق و قبول كلّ أحد (الوافي، ج ١٨، ص: ٦٤٠)

در چند صفحه بعد ذیل روایت دیگری نیز ایشان بحث مفصّلی دارند:

قوله «دراهم بنقد معروف» ما ذكره الشيخ الصدوق «ره» أو الشيخ محمّد بن الحسن بن الوليد تحقيق دقيق مشتمل على فقه كثير، و يفتح منه أبواب و حاصله انّ الأغراض تختلف في انتفاء النقود، فبعض الناس يتعلّق غرضه بالسكّة الخاصة و يذكرها في العقد الموجب للدين فعلى المدينون أن يدفع إليه تلك السكّة و إن خرجت عن الاعتبار، و بعضهم يتعلّق غرضه بالنقد الرائج و ليس يتعلّق غرضه لسكّة خاصّة فعلى المدينون أن يدفع إليه النقد الرائج بذلك الوزن، و لما كان الغالب على الناس تعلّق غرضهم بالرائج كان الواجب عند ابن الوليد دفعه خاصّة و إن غير ما استدانه في السكّة لكن يجب أن يدفع بذلك الوزن، و يمكن أن يناقش في هذا القول بأنّ غرض المستدين لا يؤثّر في أحكام الضمان فإن كان الواجب شرعاً ضمان المثل بالمثل و لم يكن الدرهم الرائج فعلاً مثل ذلك الرائج سابقاً في الوزن أو في القيمة فلا معنى لضمّانه و لو تعلّق غرض المستدين بالرائج و إن كان مثله جاز دفعه بدله و لو تعلّق غرضه بالسكّة و النقد السابق. و الجواب أنّ لا نسلم عدم تأثير الغرض، فلو استقرض رجل حنطة من حقل معروف و شرط رده من ذلك الحقل بعينه و جب و إن كان غيره مثله، و يجوز دفعه عند الإطلاق و يمكن أن يعتبر المماثلة من جهات مختلفة باختلاف الأغراض ألا ترى أنّه لو باع الباب و الكرسيّ باعتبار خشبها من غير اعتبار الهيئة و الصنعة كانا مثليين، و إن باعهما باعتبار الهيئة كانا قيميين، كذلك الدرهم باعتبار السكّة مثلي و باعتبار الرواج أيضاً مثلي، لكن على الأوّل مثلة تلك السكّة و إن أسقطها السلطان، و باعتبار الرواج مثله الدرهم الرائج بسكّة أخرى بذلك الوزن و الجنس فكما يمكن أن يؤثّر الغرض في المثلية و القيمة يمكن أن يؤثّر في كيفية المثل. فإن قيل إنّ تعلّق الغرض بالنقد الرائج لا بالسكّة الخاصّة فلا وجه لإيجاب كون وزن هذا الدرهم الذي يدفعه الآن مساوياً لوزن الدرهم الذي استقرضه سابقاً على ما يستفاد من كلام الصدوق لأنّ غرضه النقد الرائج الذي يصرف باسم الدرهم قلنا الوزن كان مقوّمًا لمفهوم الدرهم في ذلك العصر، فإن كان أنقص وزناً أو أردأ جنساً بالغش لم يكن هو هو فيعلم من ذلك أنّ ما هو معمول في زماننا هذا من تغيير أسامي النقود تدريجاً و جعلها اسماً لمقدار أقل ممّا كان لا يوجب ضمان هذا الاسم، مثلاً التومان عندنا كان اسماً لمقدار عشرة مثاقيل صيرفية من الفضة الخالصة، ثمّ تغيّر تدريجاً حتّى



صار اسما لمقدار أقل من مثقال واحد منها فعلا، و ليس مذهب ابن بابويه أنّ من استقرض عشرة مثاقيل من الفضة بالسكة القديمة الساقطة عن الاعتبار. و كان تعلّق غرضه بالنقد الرائج أنّه يجوز دفع مثقال واحد فعلا فإنّه مسمّى بتومان، بل يجب دفع عشرة مثاقيل من الفضة بالنقد الرائج و ان سمّى عشرة توامين ان قيل فما حكم الفلوس ان أسقطها السلطان عن الاعتبار و صارت بحيث لا قيمة لها معتدا بها أو كانت له قيمة أقل جدا ممّا كانت معتبرة قلنا يجرى نظير ما ذكره الشيخ ابن بابويه رحمه الله في الدراهم، في الفلوس، فإن استقرضها و غرضه متعلّق بذاك الفلز و تلك السكة و جب بعد ذلك ردّ مثلها، و ان كان غرضه متعلّقا بالنسبة التي بينها و بين الدرهم كما هو الغالب لا يجوز ردّ تلك الفلوس بل الفلوس الرائجة بتلك النسبة مثلا ان فرضنا إنّ الدرهم يساوي عشرين فلسا و كلّ فلس جزء من عشرين جزء من الدرهم و استقرض عشرة أفلس كان دينه نصف درهم في الحقيقة، و بعد إسقاط الفلوس الأولى عن الاعتبار و جب عليه ردّ ما يساوي نصف درهم من الفلوس الجديدة ان قيل فما حكم الأوراق كالنوط<sup>٣٧</sup> و الإسكناس و طوابع البريد و الصكوك و أمثالها إذا سقطت عن الاعتبار قلنا يجرى مثل كلام ابن الوليد فيها أيضا، إلّا أنّه قل أن يتعلّق الغرض فيها بنفس الأوراق و نقوشها، نعم قد يتفق ذلك في طوابع البريد، فبعض الناس يشتريها بعد إبطالها أيضا و يجمع منها الأنواع المختلفة جمعا. و أمّا ساير الأوراق فليس الغرض يتعلّق بها من حيث هي أوراق و نقوش، بل الغرض فيها مقدار من النقدين تدلّ عليه و تكون حاكبه عنه، فالأوراق تباع و تشتري من جهة الحكاية و المعاملات واقعة في الحقيقة على النقدين فإذا استقرض من تلك الأوراق و جب عليه بعد إسقاطها الردّ من الأوراق الرائجة لا من الساقطة و يجب أن يكون ما يردّه حاكية عن مقدار من النقدين الذي كانت الساقطة حاكية عنه، مثلا استقرض عشر ريبالات بالورقة الحاكية عنها و كلّ ريبال مثقال صيرفي من الفضة ثمّ سقطت تلك الورقة عن الاعتبار و جب عليه بعد ذلك ان أراد ردّ دينه بالورقة أن تكون هذه الورقة حاكية عن عشرة مثاقيل أيضا من الفضة و ذلك لأنّ اعتبار الأوراق و ماليتها باعتبار النقد المدلول عليه و إن لم يسمّ المثقال الواحد حينئذ ريبالا، و سيجيء إن شاء الله بعض ما يتعلّق بمعاملات الأوراق في حواشي الصفحة ٩٥. و قال فقيه عصرنا في كتاب الوسيلة لو أقرض دراهم ثمّ أسقطها السلطان و جاء بدراهم غيرها لم يكن عليه إلّا الدراهم الأولى، نعم في مثل الصكوك المتعارفة في هذه الأزمنة المسمّاة بالنوط و الإسكناس و الدينار و غيرها إذا سقطت عن الاعتبار، فالظاهر اشتغال الذمّة بالدراهم و الدينار التي تتناول هذه الصكوك بدلا عنها لأنّ الأقراض في الحقيقة يقع على الدراهم و الدينار التي هي من النقدين و من الفضة و الذهب المسكوكين و إن كان في مقام التسليم و الإيصال يكتفى بتسليم تلك الصكوك و إيصالها نعم لو فرض وقوع القرض على الصك الخاص بنفسه بأن قال مثلا أقرضتك هذا الكاغذ الكذائي المسمّى بالنوط الكذائي

كان حالها حال الدراهم في أنه إذا سقط اعتبارها لم يكن على المقترض إلا أداء ذلك الصك و هكذا الحال في سائر المعاملات و المهور الواقعة على الصكوك. انتهى. (الوفاي، ج ١٨، ص: ٦٤١ تا ٦٤٣)

آيت الله سيد محسن حكيم رحمه الله (١٣٠٦ تا ١٣٩٠ قمری) نیز به پولهای طلا و نقره ی زمان خود مثل لیره طلای عثمانی و لیره طلای انگلیسی و رویه ی نقره ی انگلیسی و قران نقره ی ایرانی اشاره می نماید:

إذا كان عنده أموال زكوية، من أجناس مختلفة اعتبر بلوغ النصاب في كل واحد منها، و لا يضم بعضها إلى بعض، فإذا كان عنده تسعة عشر ديناراً و مائة و تسعون درهما لم تجب الزكاة في أحدهما، و إذا كان من جنس واحد - كما إذا كان عنده ليرة ذهب عثمانية<sup>٣٨</sup> و ليرة ذهب انكليزية - ضم بعضها إلى بعض في بلوغ النصاب، و كذا إذا كان عنده روبية انكليزية و قران ایرانی. (منهاج الصالحين آيت الله سيد محسن حكيم با حاشیه علامه خوئی، ج ١، ص: ٣٠٤)

آيت الله محي الدين حائري شيرازي رحمه الله می فرماید:

ما باید خودمان را در استخر پول اسلام بیاندازیم و در آن شنا کنیم. ما باید دل به دریا بزنییم و در دریای پول اسلام شنا کنیم. چهل سال است. آنان که در مبارزه با طاغوت و تبدیل ولایت طاغوت به ولایت الله جهاد کردند، کجایند؟ آنها که در مقابل همه دنیا دل به دریا زدند کجایند؟ (مقایسه اخذ وام با پول اعتباری و پول اسلام ٢١ شهریور ١٣٩٦ باشگاه خبرنگاران پویا تسنیم)

ایشان در مطلب دیگری می فرماید:

پول اسلام «مال» است؛ اما پول رایج جهانی مال نیست بلکه «اعتبار» است. قرض بی بهره در پولی که مال است میسر است. پولی که اعتبار است امکان قرض بدون بهره در آن نیست؛ چون وقتی از اعتبار کم می شود از مالیت کم شده است و به قرض دهنده ظلم شده است. ولی وقتی پول، مال باشد اگرچه آن مال در بازار گران تر یا ارزان تر شده باشد، از مالیت کم نشده است. اگر مالی را ده ساله و صد ساله و بیشتر قرض دهید نیز از مالیت کم نمی شود. صد سال قبل یک تن برنج قرض کرده اید و امسال پس می دهید؛ نه به شما ظلم شده است و نه به طرف مقابل. قرآن می گوید: «لکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون». چون این برنج، مال است، در طی این صد سال فرق نکرده است. ما نمی گوئیم پشتوانه ی پول، طلا باشد؛ ما می گوئیم پشتوانه ی پول، کالا باشد، اما مقدار پشتوانه کالا با طلا وزن شود. وقتی مقدار کالای پشتوانه را روی پول ننوشته اید، پول مال نمی شود بلکه اعتبار است. ولی وقتی روی پول، مقدار پشتوانه کالا را می نویسید، پول، کالا می شود. شما در مقابل اسکناس، کالا تعهد

<sup>٣٨</sup> معادل دو دینار شرعی طلا

کرده اید، اما مقدار کالا را با طلا مشخص می کنید. طلا پشتوانه ی پول اسلامی نیست. طلا، سنگ وزنه است نه پشتوانه. لذا لازم نیست به اندازه اسکناس، طلا در خزانه انبار کنیم. لازم نیست اگر کسی اسکناس آورد طلا دریافت کند. به او می گوئید ما تعهد کرده ایم به این اندازه طلا به شما کالا بدهیم. اگر شما بخواهید دینار اسلام را احیاء کنید، روی پول این جمله را می نویسید: «ما در مقابل این اسکناس، به مراجعه کننده، به اندازه ارزش سه دهم گرم طلا، کالا می دهیم». در این صورت اسکناس شما دینار است. هزار دینار به کسی قرض می دهید و او ده سال دیگر هزار دینار می دهد. این می شود قرض الحسنه. اما حجم اسکناس مجاز، به اندازه تولید ناخالص ملی شما است. دارایی کشور را بر ارزش اسکناس تقسیم می کنیم تا حجم اسکناس مجاز مشخص شود. چه بانک ها تعطیل شود و این پول رایج، از گردش خارج شده باشد، چه نشده باشد، شما می توانید کارتان را شروع کنید. اعلام کنید مقدار کالای مورد تعهد در اسکناس، به قیمت طلای رایج جهانی اندازه گیری می شود. اینکه تاکید می کنم طلای رایج جهانی، برای آن است که پول، قدرت بین المللی پیدا کند و پول بین الملل اسلام باشد. بانک مرکزی متولی پول ملی است، شما می توانید متولی پول بین المللی باشید. منتهی پول بین المللی شما، به تدریج پول ملی بانک مرکزی را بدون هیچ زحمتی خارج از گردش می کند. شما طرح جنگتان را به دانشگاه های جنگ عالم و حتی وابسته های نظامی عالم عرضه نکردید. اگر کرده بودید از شما می خندیدند و شما را دست می انداختند. آنها وقتی «خروجی» را دیدند سر تعظیم فرود می آورند. در مسئله پول هم همین اتفاق می افتد، منتظر نظر موافق آنها نباشید.

(تأسیس پول اسلامی و خلاصی از ربا ۰۷ شهریور ۱۳۹۶ - خبرگزاری تسنیم)

حجت الاسلام محمد حسین متولی امامی می گوید:

طبق قانون موجود در کشور یک کیلو طلا ۲۴ عیار باید حدود ۱۰ هزار تومان باشد، ولی قیمت الان یک کیلو طلای ۲۴ عیار، بیش از یک میلیارد و اندی است و این نشان از بدعهدی است که به پشتوانه خلق پول توسط بانکها حاصل شده است. با این نظام بانکی، نمی توان تمدن سازی کرد و به تمدن نوین اسلامی رسید. این امر فقط اختصاص به ریال ندارد و دلار هم براین مبنا است، سرقت سیستمی اموال مردم دومین امر مرتبط با خلق پول است، یک ربای سیستمی در بانکها وجود دارد که به هیچ وجه شرعی نیست. شکاف طبقاتی، حاصل از پول اعتباری و خلق پول است. پول اعتباری امکان تمرکز پول در دست عده ای خاص را دارد. پول اعتباری، نظام جمهوری اسلامی ایران را وابسته به نظام مالی جهانی کرده به نحوی که تورم دلار اشتغال ایران را بهم می ریزد. مگر نفی سبیل از قواعد اصلی اسلام نیست و هرگونه وابستگی مسلمین از نظر اسلام مردود نیست، پس چطور می شود در نظام سیاسی شعار استقلال بدهیم، ولی در امر نظام مالی وابستگی داشته باشیم... برخی از علما در سالهای اخیر خلق پول را حرام دانستند و این شروع خوبی است. از مزیت های پول طلا، این است که قابل خلق نیست و مبتلا به ربا و

ظلم سیستمی نمی‌شود، قابل تحریم نیست و تورم پذیر هم نخواهد بود. یکی از کارهای قابل تحسینی که علما در گذشته کردند این بود که مهریه خانم‌ها را براساس طلا نوشتند و براین اساس خانم‌ها هیچگاه دچار ضرر نمی‌شوند. معتقدیم همانطور که در حوزه سیاست، اصول ما برآمده از فقه و شرع بود و توانست قدرت اسلام را اثبات کند، در نظام مالی و پولی هم ضرورتاً باید به فقه شیعه برگردیم. اکنون، در کشور مالزی یک کارگروه مبتنی بر پول‌طلا در دانشگاه اسلامی تشکیل شده و در یکی از ایالت‌های مالزی براساس پول‌طلا مبادلات صورت می‌گیرد؛ در ترکیه هم محمد اشرف طرفدار پول‌طلا هست و مقالاتی دارد؛ در روسیه هم اعتقاد به پول‌طلا هست... جامعه باید بداند که امور و جنس گران نمی‌شود بلکه ارزش پول ما کاهش پیدا می‌کند و در سال‌های اخیر ارزش ریال به شدت کاهش پیدا کرده به نحوی که ارزش ریال در سه سال گذشته به یک دوازدهم رسیده است... طبق آخرین آمار، روزانه ۲۵۶۶ میلیارد تومان خلق پول می‌شود که اگر تقسیم بر ۸۰ میلیون نفر کنیم حدوداً ۳۱ هزار تومان روزانه از ارزش پول هر فرد کاهش پیدا می‌کند. وقتی ارزش پول کاهش یابد ثروت در جایی تشکیل نمی‌شود و در جایی هم از بین نمی‌رود، بلکه از بخش پایین جامعه به بالای هرم جامعه منتقل می‌شود. ایجاد ابرغول‌های ثروتمند، متاثر از فقیر شدن صدها نفر است، استقرار پول‌طلا در نظام مالی و بانکی کار نشدنی نیست، گرچه مشکل است. ما در مقابل یک جبهه عظیم رباخوار، غیرانسانی و ظالم قرار دادیم، بنابراین خرمشهرهای اقتصادی را باید در سیستم پولی و بانکی فتح کنیم. (از «رد پول اعتباری از پایگاه فقه شیعه» تا «پیشنهاد «پول‌طلا» به عنوان الگوی تحریم گریز و تورم ناپذیر» آذر ۱۶، ۱۳۹۹ - سایت شبکه اجتهاد)

## ایشان در مقاله ی دیگری می نویسد:

برخی از روشن‌فکران بر این عقیده‌اند که اعتقاد به پول‌طلا، یعنی بازگشت به صدر اسلام و دوران بدوی گذشته؛ در حالی که دنیا امروزه پیشرفت کرده و نسخه جدیدی را برای نظام پولی ایجاد کرده که در قالب بانک، عینی شده است. بعد برای این‌که این سخن را توجیه شرعی کنند، این‌گونه مغالطه کرده و می‌گویند: در صدر اسلام از الاغ و قاطر و اسب برای جابجایی و حمل و نقل استفاده می‌شد، اما امروزه بشر به پیشرفت رسیده و وسایل جدیدی را برای حمل و نقل اختراع کرده است. وضعیت پولی و بانکی امروز، ناشی از پیشرفت بشر است و باید از آن درست استفاده کرد تا مشکلات شرعی و ربوی ایجاد نکنند!! این سخنان مغالطه‌ای بیش نیست و متأسفانه برای توجیه وضعیت غرب‌زدگی جامعه ایرانی، بر زبان خیلی افراد جاری می‌شود؛ که ناشی از خام‌بینی و تحلیل‌های سطحی از علم و تمدن است. بزرگ‌ترین چالش جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته، چنین نگرش‌هایی است که متأسفانه از سطوح بالای تصمیم‌گیری در این کشور تا کوچه و بازار طرف‌دار دارد. تشبیه و یکسان‌انگاری انتخاب پایه پولی

طلا با موضوعاتی مثل بازگشت به دوران قاطر و الاغ، مغالطه‌ای بیش نیست و برای فرار از جواب‌گویی در برابر مشکلات پول اعتباری است و بدور از انصاف علمی می‌باشد. مگر هر رویه‌ای که بشر امروز دنبال می‌کند و آن را به لحاظ علمی تئوریزه کرده، لزوماً مطلوب و خوب است؟ و مگر هر آنچه در گذشته بوده، بد و قدیمی و فرسوده شده است؟ مگر «ولایت فقیه»، ریشه در سنت اسلامی ندارد و مگر لیبرال - دموکراسی، دستاورد سیاسی بشر در دوران جدید نیست؟... از سوی پول‌طلا، در احکامی مثل زکات، موضوعیت دارد و طلا و نقره بودن پول، قید اجرای حکم است. از سوی دیگر، با مقایسه روایات و تحلیل متون دینی، نه تنها ویژگی‌های غیر عصری و خاصی را برای طلا و نقره پیدا می‌کنیم، بلکه می‌توان فهمید که طلا، به عنوان پول اسلامی، موضوعیت دارد. امام خمینی، مقام معظم رهبری و سایر مراجع تقلید، یکی از موارد زکات را طلا و نقره مسکوک به سکه رایج میدانند و هیچ‌یک قائل به تغییر موضوع دینار و درهم به نقد رایج نشده‌اند. مستند این بزرگان، دسته‌ای از روایات است که نه تنها تصریح دارند که موارد شرعی زکات، منحصر در ۹ مورد است، بلکه بر خصوصیت طلا و نقره نیز تأکید کرده‌اند.... برخی تلاش می‌کنند موضوع زکات درهم و دینار را به نقد رایج توسعه دهند. به نظر می‌رسد کسانی مثل مرحوم شاهرودی که قائل به زکات اسکناس‌های اعتباری شده‌اند، دلیل قوی و قابل قبول فقهی ارائه نکرده‌اند و هیچ‌یک از عالمان و مراجع تقلید نیز چنین استدلال‌هایی را نپذیرفته‌اند. مشکل اصلی این بزرگواران، پذیرش بستر پولی ناهماهنگ با احکام فقهی است. کسی که وارد بازی‌ای می‌شود که قواعد آن را دیگران نوشته‌اند، مجبور است خود را با قواعد آن میدان هماهنگ کند و یا دست به توجیه شرعی آن قواعد بزند. (دیدگاه و نظر؛ فاصله پول‌طلا با سلفی‌گری چیست؟/ سید محمدحسین متولی امامی آذر ۱۷، ۱۳۹۸ - سایت شبکه اجتهاد)

پل ساموئلسن نیز در این باره می‌گوید:

علت این که امروز اشخاص محافظه کار معتقدند که باید پول کاغذی پشتوانه طلا داشته باشد، آن نیست که طلا به پول، ارزش می‌دهد. دلیل چیز دیگری است. این محافظه کاران می‌دانند که دولت می‌تواند ارزش پول را تغییر دهد؛ هم چنین معتقدند که نمی‌توان به حکومت اعتماد کرد تا در استفاده از این قدرت افراط نکند (پل ساموئلسن، اقتصاد، ترجمه دکتر پیرنیا، ج ۱، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ششم منطبق با چاپ اصل کتاب، ۱۹۶۱م، ص ۴۸۷).

## مناظره حجج اسلام موسویان و متول امامی:

چندی پیش میان این دو بزرگوار که شاخص ترین طرفداران نظام پولی طلا و نقره ای و نظام پولی اعتباری بودند مناظره ای انجام شد که لازم است گزارش آن دیده شود:

به گزارش شبکه اجتهاد، شنبه شب نشست علمی ارائه و نقد دیدگاه «پولطلا» از سوی انجمن های علمی حوزه علمیه با حضور حجت الاسلام دکتر محمدحسین متولی امامی رییس مؤسسه تحقیقات راهبردی تمدن اسلامی و حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید عباس موسویان عضو شورای فقهی بانک مرکزی جمهوری اسلامی و حجت الاسلام والمسلمین جواد محقق نیا مدرس حوزه و دانشگاه برگزار شد. در این نشست حجت الاسلام متولی امامی دقایقی به ارائه طرح «پولطلا» پرداخت و در ادامه حجت الاسلام موسویان و حجت الاسلام محقق نیا به نقد و بررسی این طرح پرداختند که مشروح این نشست در ادامه برای مخاطبین گرامی به رشته تحریر درآمده است. (گزارشی از نشست ارائه و نقد پولطلا؛ سایت شبکه اجتهاد)

### متولی امامی:

در ۹۰ سال گذشته ارزش ریال ۲ میلیون برابر فروریخته است، قانون پولی و ریالی که در سال ۵۱ تصویب و در سال ۹۶ مجدد تایید شده است تضمین داده که هر ۱۰ ریال معادل یک گرم طلا است اما در سال ۹۷ شاهد بودیم که ریال از نظر ارزشی فروریخت و این حاصل اتکا به پول اعتباری است، روزانه ۱۲ هزار و ۵۰۰ تومان از جیب هر ایرانی به دلیل خلق پول بانکی برداشته می شود. وضعیت پولی و بانکی کشور امروز آشفته است و روز به روز اموال مردم کاسته می شود، امروز یک کیلو طلا باید معادل ۱۰ هزار تومان باشد نه ۶۰۰ میلیون تومان، این سؤال پیش می آید که آیا فقه و شورای فقهی بانکی در این زمینه موضع و برنامه عملیاتی دارند یا خیر؟ امروز در این زمینه دو راهکار داریم، یکی آن چیزی است که حجت الاسلام موسویان به عنوان عضو شورای فقهی بانک مرکزی می گوید و آن انضباط مالی است که غرب به سمت آن می رود و معتقد هستیم این انضباط مالی مانند حرکت مستقیم در مسیر انحرافی است. خلق پول بانکی اجازه می دهد پول پر قدرت در اختیار یک قشر خاصی قرار بگیرد و پول ضعیف در اختیار مردم باشد، مانند آنچه در شرکت های هرمی رخ می دهد، امروز ۱ درصد مردم دنیا به اندازه نیمی از دنیا ثروت دارند، آیا فقه برای این موضوع برنامه ای دارد؟ جنبش هایی که در سالها و دهه اخیر در اقصی نقاط جهان شاهد آن بوده ایم نشان دهنده جدی بودن این مشکل در جهان است. بانک مشغول به یک دزدی سیستمی است، یعنی فقرا در حال تخلیه شدن در اغنیا هستند، بانک اکل مال به باطل انجام می دهد و کسی هم به این موضوع

توجه ندارد، در شورای فقهی بانک مرکزی به روی عقود کار می‌شود درحالی که مسأله اصلی ما خلق پول بانکی و ربوی بودن بانک است. ذلتی که ما امروز در اقتصاد برخلاف دیگر عرصه‌ها شاهد هستیم یکی از مشکلاتی است که باید با آن مقابله کنیم، بستر پول اعتباری تمام دنیا را برده آمریکا کرده است، اینکه برخی می‌گویند باید **fatf** و قراردادهایی از این قبیل را بپذیریم به دلیل تسلط آنها بر اقتصاد ما است. پول اعتباری قابلیت استفاده از عقود اسلامی را ندارد، ریال نمی‌تواند نشان دهنده ارزش واقعی کالا باشد، خمس را با ریال نمی‌توان محاسبه کرد، گاهی به جای ۲۰ درصد که باید در خمس اخذ شود ۶۰ درصد گرفته می‌شود و این به دلیل مشکلاتی است که ریال پدید آورده، پول اعتباری بستر و امکان ویژه خواری را پدید آورده است. قبل از انقلاب علما ریال را از مهریه ساقط کردند، اگر قرار است الگو و سیستم ما برخاسته از مدل اروپایی و آمریکایی باشد پس چه نیازی به حوزه علمیه و مباحث فقهی داریم؟ از خارج عده‌ای اقتصاد دان وارد کرده و کارها را بر مبنای آنها پیش ببریم. مبنای اقتصاد اسلامی پول ثابت است نه پول اعتباری، طلا و نقره جزء کالاها هستند و نوسان ندارند، در کالاها اگر ارزش‌ها بالا پایین می‌شود مبتنی بر عرضه و تقاضا است و این مشروع می‌باشد، اما تورم زایی بر مبنای پول اعتباری آسیب‌زا و خلاف شرع است. امروز شاهد هستیم طلا گران نشده بلکه پول ما بی ارزش شده است، طلا با ثبات ترین پول است و به همین دلیل اسلام بر طلا تأکید دارد، طلا تقسیم پذیری و چکش پذیری بالایی دارد، ارزش فراوانی را در خود جا داده و اکسید ناپذیر هم هست، انسان امکان تولید طلا را ندارد و ویژگی‌های برجسته و خاص طلا باعث شده است این فلز بتواند جایگاه خاصی در عرصه اقتصاد داشته باشد و بتوان از آن به خوبی استفاده برد. اکنون در سیستم پولی ما زکات جایگاه درستی ندارد. این درحالی است که بنا بر روایات زکات می‌تواند ریشه فقر را در جامعه برکند اما ریال ظرفیت زکات را از ما گرفته است. جنس طلا و نقره هم بنا بر برخی روایات دارای شرایط خاصی است به همین دلیل هم برای مقدار خاصی از آن زکات وضع شده است و تا زمانی که هب حد نصاب نرسد بر آن زکات جاری نمی‌شود. در روایات از پولهای غیر از درهم و دینار یعنی نقره و طلا نهی شده است و این هم یکی دیگر از ویژگی‌های طلا و پولطلا است. راهی جز اجرای احکام با پول ثابت نداریم و قرض واقعی جز با طلا محقق نخواهد شد، وضعیت فعلی کشور حاصل ساده انگاری ما نسبت به تمدن غرب و تلاش برای الگو برداری از غرب برای حل مشکلات کشور است که هم عملی نیست و هم مشکل ساز خواهد بود، اگر شرایط نظام پولی و بانکی به همین نحو پیش برود می‌تواند لطمات و ضربات جدی به نظام مقدس اسلامی وارد کند. امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی نظیر کویت و مالزی و امارات پولطلا و یا تراکنشات با طلا وجود دارد، اینکه مردم قدرت خرید خود را از دست داده‌اند و توان خرید آنها در ابتدای سال با پایان سال متفاوت و ضعیف‌تر است در حقیقت دزدی است که بانک از جیب همه انجام می‌دهد و اختصاص به سپرده گذاران ندارد بلکه شاهد اثرگذاری آن بر همه جامعه هستیم. طلا ۷ هزار سال تاریخ دارد اما پول اعتباری ۳ قرن است پدید آمده، اینکه

تورم را با دلار بسنجیم غلط است، چرا که دلار دچار نوسان و تلاطم است و ذات این پول تورم‌زا است. در کشور امارات تراکنش طلائی وجود دارد، یعنی اینکه تراکنش دیجیتال پدید آمده است که افراد به حساب یکدیگر طلا واریز کنند، امروز بسیاری از اندیشمندان و دانشگاه‌های جهان اسلام طرفدار پول‌طلا هستند و در حال محقق کردن این مسأله در کشورشان برای مقابله با مشکلات پول اعتباری هستند. طلا و نقره همیشه مورد تأکید ائمه اطهار (ع) در روایات برای استفاده در زمینه معاملات و اخذ زکات بوده است. امروز شرایط پول اعتباری به نحوی رفته است که شکاف طبقاتی در حال افزایش است و شاهد هستیم اغنیا قدرتمندتر و فقرا ضعیف‌تر می‌شوند و این حاصل اتکای ما بر پول اعتباری است. برندگان نوبل اقتصادی و اندیشمندان اقتصادی جهان به دنبال پول‌طلا و ضرورت بازگشت به پول‌طلا هستند، بحران اقتصادی آمریکا و اروپا که شاهد آن بوده‌ایم حاصل همین خلق پول است و ما امروز در سیستم بانکی بر این موضوع تأکید داریم، سیستم بانکی که امروز برخی از آن دفاع و سعی در مشروع جلوه دادن آن هستند مانند ذبح شرعی خوک است، قرار نیست که مشکلات مالی دولت را به قیمت بیچاره کردن و فقیر کردن مردم برطرف کنیم.

موسویان:

وجود نظریات خوب و قوی در حوزه اقتصاد اسلامی بسیار خوشحال‌کننده است، وضعیت پولی و مالی و اقتصادی کشور قابل دفاع نیست، اما دزدی بانک از جیب همه مردم نیست، بلکه از کسانی است که صاحب مال و وجوه و پول نقد هستند، طبق آمار بخش اصلی سپرده‌ها متعلق به کسانی است که میلیاردها تومان در بانک‌ها دارند و این برداشت از آنها انجام می‌شود، این وضعیت قابل دفاع نیست و اینطور نیست که همه مردم اموال خود را از دست می‌دهند، بلکه صاحبان سپرده‌های نقدی تنها ارزش پول خود را از دست می‌دهند. اینکه افراد دارای اموال فیزیکی ارزش اموالشان افزوده می‌شود درست است اما کسانی که سپرده‌های میلیاردی دارند بخشی از اموال خود را از دست خواهند داد، اکل مال به باطل در ساختار بانکی وجود ندارد، چرا که اکل مال به باطل یعنی معامله باطل نه اینکه افراد به میل خود خرید و فروش انجام دهند، اینکه کسی سرمایه خود را درون بانک قرار دهد و از سپرده او دولت دزدی کند موضوعی است که نقشی در کل جامعه ندارد و نمی‌توان گفت از همه جامعه دزدی می‌شود. مسأله خلق پول واقعا یک مشکل برای کشور است، اما اینکه بحث عقود حل شده است، این هم باید گفت انصافاً مسأله عقود حل نشده و باید روی آن کار شود. موضوع دیگر ذلت اقتصادی و مسائلی نظیر تحریم است، در پول ملی موضوع تحریم مطرح نیست اما بحث پول بین‌المللی که در اختیار ما نیست و ما نمی‌توانیم دنیا را وادار به استفاده از طلا و پول‌طلا کنیم، اما در مسأله پول ملی ممکن است بتوانیم یک پول منضبط ایجاد کنیم و ربطی هم به تحریم



نداشته باشد اما اگر دنیا طلا را به عنوان پول از ما نپذیرد همچنان مشکل تحریم در عرصه بین المللی باقی است. اینکه بگوییم احکامی که به سمت درهم و دینار رفته در حقیقت ما را به پول اسلامی می‌رساند درست نیست، اما اینکه بگوییم پول رایج درهم و دینار بوده است و اسلام خود را با آن در روایات تطبیق داده صحیح و مقبول است، نمی‌توان گفت چون احکام حمل و نقل ما مربوط به احشام است دیگر نمی‌توانیم احکامی مربوط به خودروها در نظر بگیریم، این مسائل پدیده‌های زمانی و مکانی هستند و ما در لابه‌لای احکام می‌توانیم اصول را استخراج و روی دیگر مسائلی که امروز با آن مواجه هستیم پیاده کنیم. به دنبال پیاده سازی نظام اقتصادی غرب و آمریکا و زاین نیستیم بلکه معتقد هستیم ذاتا پول اعتباری تورم ندارد، پول می‌تواند اعتباری محض باشد اما تورم‌زا نباشد و این در دنیا ثابت شده است. ما پولی به نام پول اسلامی نداریم و درهم نیز هزار سال پیش از اسلام فنیقی‌ها در ایران درهم را اختراع کردند و اعراب نیز با درهم با ایرانی‌ها معامله می‌کردند، دینار هم پول رومی بود که آن هم بیش از هزار سال قبل از اسلام اختراع شده بود و اعراب نیز آن را پذیرفتند و با آن معامله می‌شد.

حجت الاسلام غلامرضا مصباحی مقدم حفظه الله نیز در مقاله ای که برای دانشنامه جهان اسلام نوشته اند در پایان مقاله چنین می‌آورند<sup>۳۹</sup>:

امروزه نظام پولی در جهان اسلام تابع نظام پولی دنیاست و مسائل فقهی نیز با توجه به این نظام مطرح می‌شود. در این میان، برخی محققان و اقتصاددانان مسلمان معاصر دیدگاههایی خاص درباره انتخاب نظام پولی ارائه کرده اند که به اهم آنها اشاره می‌شود: (۱) بازگشت به نظام پولی دو فلزی. عمر ابراهیم وادیلو در کتاب (بازگشت دینار طلا) به دفاع از بازگشت از پول کاغذی موجود به نظام پولی دو فلزی دینار و درهم در صدر اسلام، پرداخته است. به نوشته وی، بازگشت دینار طلا منجر به حذف بانکهای مرکزی می‌شود. تعداد بسیاری مؤسسه مالی خصوصی ایجاد می‌شود که فعالیتهای مالی آنها با ۱۰٪ ذخیره انجام می‌گیرد. به عقیده وی، ایجاد بانکهای اسلامی در کشورهای مسلمان بدون تغییر پول اساساً نادرست است و در فقه اسلامی جایی برای بانک اسلامی وجود ندارد (ص ۱۳)، زیرا پول اعتباری رایج، در واقع، بدهی است و برخلاف طلا و نقره، ثروت واقعی نیست و بدهی در فقه اسلامی، نمی‌تواند وسیله مبادله باشد (همان، ص ۱۸). وی می‌افزاید: پول فلزی طلا و نقره ثروت واقعی است. یک جوجه مرغ در زمان پیامبر اکرم — صلی الله علیه وآله — یک درهم بود و امروزه در اروپا هم یک جوجه مرغ تقریباً معادل یک درهم است؛ یعنی طی ۱۴۰۰ سال «اثر تورمی» نقره عملاً صفر بوده است، اما در ۲۵ سال گذشته در اروپای غربی قیمتها دست کم ده برابر، و در مکزیک و برزیل و ترکیه بمراتب بیشتر شده است

(همان ، ص ۱۹). روشهای پیشنهادی وادیلو برای انتقال از نظام پول اعتباری موجود به نظام پولی دوفلزی درهم و دینار عبارت اند از: ضرب و نشر دینار و درهم بر طبق وزنها و اندازه های مشخص و معیار سنتی ؛ آزادی کامل در خرید و فروش و مالکیت هر مقدار از درهم و دینار در چارچوب فقه اسلامی که شامل چهار مرحله است (برای آگاهی از این مراحل رجوع کنید به همان ، ص ۲۵)؛ تسهیل در حمل و نقل طلا برای تجارت بین المللی به وسیله شبکه ای از مؤسسات معین در سراسر جهان که شبیه به «تسویه در بانکداری» عمل می کند؛ برگزیدن دینارها و درهمهای ضرب شده جدید به جای تمام پولهای کاغذی و ملغی 'کردن تمام امتیازات پول کاغذی (همان ، ص ۲۴). ۲) بازگشت به استاندارد طلا. نظام پولی فلزی با حاکمیت استاندارد طلا، یکی دیگر از روشهای پیشنهادی برخی پژوهشگران مسلمان است ، زیرا از صدراسلام تا اوایل سده چهاردهم ، پول جهان اسلام بوده است انتخاب این نظام باعث ثبات پایدار اقتصاد کلان در درازمدت می شود، برای مبارزه با بهره برتری دارد، و افزون بر اینها در محاسبه نصاب زکات نقدین از پول طلا استفاده می شود (احمد، ص ۲).

حضرت آیت الله سبحانی حفظه الله نیز نظریه اعتباری بودن محض اسکناس را نمی پذیرند:

به نظر آیت ... جعفر سبحانی، پول طلا و نقره، مثلی حقیقی و اسکناس مثلی، اعتباری است. تفاوت این دو، در جبران تورم در مواردی آشکار می گردد؛ به طوری که اگر کسی بدهکار طلا و نقره باشد، با پرداخت مثل آن ذمه او بری می شود، اگر چه این نوع پول نسبت به کالاهای دیگر ترقی یا تنزل کند. این نوع تورم، برای بدهکار تکلیف آور نیست، زیرا و متاع و کالا چیزی در ذمه ندارد ولی اگر کسی مبلغی اسکناس را به دیگری قرض بدهد و شرط کند که ارزش معادل آن را به هنگام بازپرداخت تحویل دهد، بدهکار باید آن مقدار اسکناس را به او برگرداند که ارزش آن برابر با ارزش هنگام قرض دادن باشد، زیرا اسکناس حکم کالا را ندارد که ارزش ذاتی داشته باشد. و چون طلبکار شرط مماثلت از نظر ارزش را کرده است، تخلف از آن صحیح نیست. آری، در صورتی که شرط حفظ ارزش و مالیت نکرده باشد، به مقدار اسکناسی که قرض داده است، بر عهده قرض گیرنده حق دارد. و اگر بیش از آنچه پرداخته است به عنوان تورم و کاهش ارزش بگیرد، ربا خواهد بود، زیرا مثل در این صورت خود اسکناس است، نه مالیت آن(رهنمون، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، مجله شماره ۶، پاییز ۱۳۷۶ ، صص ۹۱-۹۳).

شهید بزرگوار آیت الله سید محمد حسین بهشتی رحمه الله نیز اعتبار محض را نمی پذیرند:

بهترین تعبیر برای پول در این سطح عمومی، بحث «حواله انبار» است که در هر انباری آن را می پذیرند و در برابرش مقداری کار انباشته یا کار زنده تحویل می دهند (حسینی بهشتی، سیدمحمد، ربا در اسلام، ص ۹۳)

## حجت الاسلام محمد اسماعیل توسلی حفظه الله نیز می نویسد:

شیر هر گاه با آب مخلوط شود، مالیتش کاهش می یابد و این عمل به کاهش ارزش منجر شده به نقص در مال می انجامد؛ بدین سبب، پول که مال اعتباری، و دارای اجزای مثلی اعتباری است، نقصان خاص خودش را دارد که از طریق عملکرد اعتبارکننده به وسیله سیاست های انبساطی پولی بی حد با بر هم خوردن اعتبار تثبیت شده در قانون حاصل می شود؛ بنابراین، دولت مسؤول این بخش از کاهش ارزش است (و بررسی و نقد نظریات برخی از اندیشه‌وران اسلامی درباره ماهیت پول، محمد اسماعیل توسلی، مجله اقتصاد اسلامی سال پنجم ۱۳۸۴ شماره ۱۹)

شهید بزرگوار آیت الله مطهری رحمه الله هم به سفته صوری و اعتبار محض و بی پشتوانه اشکال می نمایند:

سفته صوری: اما سفته صوری را از این راه هم نمی شود حل کرد، چون راه حلی که طرح شد بر اساس بیع دین بود و در سفته صوری آن کس که سفته را امضا کرده واقعاً مدیون نیست و دینی در میان نیست که معامله بشود. برای این مورد هم آمده اند توجیهاتی کرده اند، یعنی راههایی قرار داده اند که قضیه درست بشود. گفته اند در واقع آن کس که سفته صوری را امضا می کند مدیون نیست و خودش را مدیون صوری قرار می دهد به فروشنده سفته که دائن صوری است و می خواهد با بانک معامله کند. مدیون صوری وکالت می دهد به دائن صوری که از جانب او از بانک قرض بگیرد؛ یعنی وکیل است در قرض گرفتن و بعد هم وکیل است که این قرض را که از بانک می گیرد به خودش انتقال بدهد، یعنی آن را از طرف خود او قرض بگیرد. (چون قرض را از بانک گرفته، قهراً ملک مدیون صوری است). به این صورت که مدیون صوری وقتی سفته را امضا می کند دو وکالت می دهد: یکی وکالت برای خرید و فروش اسکناس، و دیگر وکالت برای قرض برداشتن برای خود. یعنی اول به او وکالت می دهد که برو از بانک برای من مثلاً نه هزار و نهصد تومان بخر به ده هزار تومان برای مدت شش ماه. پس سفته گیرنده به وکالت از سفته دهنده می رود پولی را که از بانک می گیرد، از بانک می خرد و فرض این است که خرید و فروش اسکناس اشکال ندارد. پس از خریدن، مالک این نه هزار و نهصد تومان سفته دهنده صوری است. وکالت دوم این است که تو حق داری از طرف من برای خودت قرض بگیری و او قرض می گیرد. بنابراین مدیون صوری مدیون بانک می شود به موجب یک معامله، ده هزار تومان، و دائن صوری مدیون این مدیون صوری می شود به موجب قرض گرفتن، نه هزار و نهصد تومان. اینجا صد تومان زمین می ماند که مدیون صوری البته حاضر نیست حواله بدهد که تو برو قرض مرا بپرداز، چون صد تومانی باقی می ماند. ناگزیر این طور گفته اند که موقع سر رسید، دائن صوری نه هزار و نهصد تومان را به حواله طلبکارش به بانک می پردازد مثل هر کسی که طلبکارش او را حواله می کند که دین را به طلبکار خودش بپردازد، و صد تومان دیگر را به قصد مجانی و هبه از طرف آن وام دهنده صوری به بانک می پردازد. به این صورت خواسته اند قضیه را حل کنند. می بینیم که این راه حل نیز مبتنی است بر اینکه معاملات ربوی مخصوص به

مکیل و موزون باشد و در اسکناس که مکیل و موزون نیست معامله ربوی اشکال ندارد. و اساس دوم هم مالیت خود اسکناس است. اگر این دو اساس را کسی شبهه کند، قهراً سفته صوری هم اشکال پیدا می‌کند. این مطلب از نظر ما حتی وجه شرعی‌اش هم درست نیست تا چه رسد به اینکه ماهیت واقعی‌اش تغییر کند. از طرف دیگر همان‌طور که آقای مهندس بازرگان اظهار داشتند و در یادداشت‌های خود نوشته‌اند یک احتیاجی هم در خارج وجود دارد که اگر جلو همین خریدوفروش سفته‌ها را بگیرند، بازار راکد می‌ماند. برای این حاجت آیا راه حل دیگری غیر از ربا وجود دارد که از آن راه بتوان این مشکل را حل کرد؟ چون نوشته‌اند ایشان را درست نتوانستم بخوانم، خود ایشان مجدداً توضیح خواهند داد. وام سرمایه‌گذاری و راه حل آن: اما راجع به نوع چهارم قرض، یعنی وام‌های تولیدی و سرمایه‌گذاری. در این رساله‌ها در مقام حل این مسأله بر نیامده‌اند ولی معلوم است که اگر آن راه حل‌ها در مورد سفته درست باشد، در این مورد هم درست است. اگر ما خریدوفروش اسکناس را اشکال نکنیم، اینجا هم به طریق اولی اشکال نمی‌کنیم. زیرا مثلاً اگر کسی می‌خواهد برای طرح صنعتی یا کشاورزی خود یک میلیون تومان پول از بانک قرض بگیرد، به جای قرض گرفتن می‌گوید یک میلیون تومان خریدم دوساله به یک میلیون و دویست هزار تومان. از نظر راه حل صوری فقهی اشکال ندارد ولی از نظر راه حل عملی و واقعی می‌دانیم که واقعیتش ظلم است. برای اینکه این واقعیت ظلم وجود نداشته باشد، راه حلی که ایشان پیشنهاد کرده‌اند این است که بانک هم خودش را در ضررهای احتمالی شریک بکند به این ترتیب که سهام بخرد، شرکت بکند و خلاصه از باب مضاربه وارد شود. اینکه بانک حاضر نیست سهام بخرد و سرمایه‌اش را به عنوان یک سرمایه‌داری که خود سرمایه‌اش را در جریان عمل قرار داده، در جریان قرار دهد، برای این است که می‌خواهد از خطر ضرر و تلف سرمایه مصون بماند. چرا باید این‌طور باشد؟! (مَنْ لَهُ الْغَنَمُ عَلَيْهِ الْغُرْمُ) چرا در فایده‌ها صد درصد شریک باشد و حتی جایی که فایده نیست فایده‌اش را ببرد اما در ضرر و کسری فایده شریک نباشد؟! الزامی نیست که بانک را دارای منافع تضمین شده بشناسیم. (فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۲۰، ص: ۲۹۸ تا ۳۰۰)

## جمع بندی بخش چهارم:

عمده آن است که پول جامعه، لنگر و پشتوانه ی محکم داشته باشد تا کسی نتواند در آن اخلال ایجاد کند و از خون جامعه بدزدد یا خون را رقیق سازد و مردم را دچار کم خونی کند. طلا و نقره را خدای متعال اولین بار به برکت حضرت آدم علیه السلام و دومین بار به برکن برخی نوادگان حضرت نوح علیه السلام برای لنگر شدن در گردش ارزش در جامعه تعیین فرمود ولی اگر پشتوانه ی عادلانه در کار باشد و شخص ثقه ای طلا و نقره را در جایی انبار نماید و به مردم حواله جات و پول های اعتباری دهد تا کارشان راحت تر انجام شود و از حمل مقادیر طلا و نقره معاف شوند به ظاهر بی اشکال به نظر می رسد اما اشکال آنجاست که اولاً ممکن است این حواله ها از بین برود و بی ارزش شود و حال آنکه طلا و نقره اگر هم پاره و نصف شود با حفظ وزنشان ارزششان حفظ می شود و به آسانی پاره شدن اسکناس و امثال آن پول مردم باطل نمی شود و ثانیاً انباشت طلا و نقره در یک جا طمع دزدان برای سرقت را می افزاید و ثالثاً طلا و نقره از حیث نسبت ارزش به وزن خیلی مناسب هستند و مشکلی برای حمل آنها در تاریخ وجود نداشته است که بخواهیم بگوییم که حملشان مشکل دارد. رابعاً اگر گفته شود که انتقال پول طلا و نقره در دنیای امروز با ارتباطات رایانه ای و شبکه های جدید گره ای محسوب می شود در اینجا هم باید گفت عمده آن است که صراف های عادل و ثقه که شبکه های فراگیر دارند می توانند مشکل را حل کنند و نیازی به این که حتماً پول عینی به پول اعتباری تبدیل شود نیست بلکه هر کس یک صراف ثقه ی معتمدی دارد که به مقدار کافی پیش او طلا و نقره دارد و او می تواند برای شخص با ارتباطات الکترونیک به راحتی به هر حساب دیگری پول انتقال دهد و گره ی خاصی ایجاد نمی شود.

ممکن است گفته شود خلق پول توسط دولت اسلامی برکاتی هم دارد و می تواند مردم را به سمت فعالیت های خاصی سوق دهد اما پاسخ آن است که این یک خیانت ملی است و در خیانت هیچ خیر و برکتی وجود ندارد و حضرات معصومین علیهم السلام همیشه پول های تقلبی را که مصداق قدیمی خلق پول بودند به بالوعه ها ارجاع داده اند و فلوس ها را در حد قیمت فلز قبول نموده اند نه اینکه خود با تاسیس پول جدید و پول غیر طلا و نقره بخواهند در جامعه تصرفات سیاست گزارانه داشته باشند. عموماً هم در جامعه باید فکر مردم را تغییر داد نه اینکه با روش های مزورانه آنها را در مجاری خاصی کشاند زیرا حفظ کرامت مردم به آن است که خود تصمیم عقلانی و حکیمانه بگیرند

نه این که مثل گوسفند خدای ناکرده آنها را هدایت کرد و در عصر ظهور هم عقول مردم رشد نموده و آنها کریمانه به سیاست های مهدوی تن می دهند نه اجباری و زورکشانه.

## بخش پنجم: حرمت و حلیت خلق پول:

یکی از مهمترین مشکلات نظام بانکی جدید بحث خلق پول است که در عمل منجر به رقیق سازی پول جامعه و افت ارزش پول می شود. برخی در دفاع از این کار گفته اند که با این کار ما به نفع فقرا پول تولید می کنیم و در واقع از جیب ثروتمندان به نفع جیب فقرا پول را رقیق می کنیم و مثلا در طرح مسکن مهر میلیاردها تومان خلق پول به نفع فقرا انجام شده است. پاسخ آن است که در اسلام رابین هود بازی و عیاربازی و دزدی حتی اگر به نفع فقرا هم باشد حرام است. اسلام خواسته اغنیاء خودشان مورد ابتلا قرار گیرند و زکات طلا و نقره شان را به فقرا دهند. قرار است نظام کرامت محور باشد و جبر و تکلف و اکراه در کار نباشد و گرنه سلب پول از ثروتمندان نیازی به دور زدن آنها توسط حاکمیت با خلق پول ندارد بلکه نظام اسلام می تواند بر کنز کنندگان پول مالیات ویژه ببندد کما اینکه بسته است و کنز کردن پول و راکد کردن پول زکات خاص خود را دارد و هر سال که طلا و نقره راکد بماند باید زکات آن یعنی یک چهلم آنها با امام داده شود.

جالب است در بحث فقر و غنا به نسبت یک به چهل که نسبت زکات طلا و نقره است اشاره شده نه بقیه نسبتهای زکاتی یعنی در واقع عمده ی پول و شیره ی حیاتی که ثروتمندان از فقرا انبار می کنند با همین کنز کردن و راکد کردن طلا و نقره است و اگر این نباشد فقیری نمی ماند. در سیره ائمه و علما چنین بوده است که حتی یک شب نیز اجازه نمی دادند حجم زیادی پول در خانه شان یا حتی بیت المال باقی بماند و سریع آن را به گردش می انداخته اند.

متأسفانه در طرح بانکداری جدید به دنبال حذف رابطه ی پول و طلا و باز کردن راه خلق پول به صورت گسترده هستند. حجت الاسلام توکلی حفظه الله از مخالفان خلق پول می فرماید:

در ۴۰ سال اخیر تولید ناخالص ملی حدود ۵ برابر شده اما حجم نقدینگی حدود ۸ هزار برابر شده است. نکته دیگری که در طرح جدید بانکداری آمده و باید درباره آن تأمل شود این است که در قانون قبلی رابطه ای بین ریال و طلا در نظر گرفته شده بود که ریال معادل این میزان از طلا است. این مبنایی برای حفظ ارزش پول بود اما در قانون جدید، این ماده حذف شده و فقط گفته شده که پول باید پشتوانه داشته باشد و برابری ریال با مقدار طلا حذف شده و به نظرم این مشروعیت بخشی برای خلق پول و کاهش ارزش آن است و کاش برای آن فکری جدی می شد تا بیش از حد نقدینگی ایجاد نشود چراکه نتیجه ای غیر از تورم در پی نخواهد داشت. (سایت شبکه اجتهاد)

۱۰ دی، ۱۳۹۸، حجت الاسلام محمدجواد توکلی، کارشناس مسائل اقتصادی و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در گفت‌وگو با ایکننا

حجت الاسلام رسول قهرمانی حفظه الله از دیگر مخالفان خلق پول نیز می فرماید:

یکی از راه‌های خلق پول، پرداخت تسهیلات بدون نظارت است. به عنوان مثال فردی برای کار تولید وام می‌گیرد اما صرف خرید ملک می‌کند. سوال می‌شود چرا قوه قضاییه به این مسایل ورود پیدا نمی‌کند. جواب این است که هیچ قانونی در این خصوص وجود ندارد و در این موارد شورای پول و اعتبار باید به این مسئله ورود پیدا کند ولی مصوبات شورای پول و اعتبار هم ضمانت اجرایی ندارد و برای آن جرم انگاری نشده است و قوه قضاییه بدون قانون نمی‌تواند به موضوع ورود پیدا کند.... در سال‌های اخیر یکی از روسای بانک مرکزی عنوان کرد که چرا باید الزام داشته باشیم ۳۰ درصد منابع بانکی را به صنعت و کشاورزی اختصاص دهیم. در نتیجه این قانون حذف و به توصیه‌نامه تبدیل شد و در حال حاضر بانک‌ها ۷ درصد از منابع خود را به کشاورزی، ۱۷ درصد به صنعت و ۵۰ درصد به بازرگانی اختصاص یافته که این رقم فاجعه است. ریشه مفاسد اقتصادی، قدرت خلق پول توسط بانک‌هاست. (سایت شبکه اجتهاد، گزارش نشست تخصصی «قوه قضاییه، خلق پول و صیانت از حقوق عامه» دکتر رسول قهرمانی قاضی و نماینده دادستانی در پرونده‌های جرایم کلان اقتصادی . دی ماه ۹۹)

برادر جواد اقدس طینت حفظه الله نیز که از دیگر مخالفان خلق پول است می فرماید:

نظریه اقتصادی به روشنی نشان می‌دهد که اگر خلق پول، همراه با محو پول نباشد باعث ایجاد رانت خاص برای خالقین پول شده و به دلیل ایجاد تورم و افزایش سطح عمومی قیمت‌ها باعث تجاوز به حقوق عامه می‌شود. سوالی اساسی در اقتصاد مطرح است که قدرت خرید از کجا می‌آید؟ جواب این است که باید فرد قبلاً کار کرده و ارزش افزوده ایجاد کرده باشد و بر مبنای ارزش افزوده اضافه شده به حوض (استخر) اقتصاد فرد می‌تواند از این حوض کالا خریداری کند. اقدس طینت بیان کرد: سوال بعدی اساسی این است که آیا فرد بدون اینکه ارزش افزوده‌ای ایجاد کرده باشد می‌تواند از این حوض اقتصاد چیزی برداشت کند؟ یک پاسخ این است که کسی که کار جعل پول انجام می‌دهد می‌تواند بدون ایجاد ارزش افزوده از حوض اقتصاد برداشت داشته باشد. کسی که چک پول جعلی چاپ و وارد بازار می‌کند چیزی به اقتصاد وارد نمی‌کند ولی قدرت خرید به اندازه آن چک پول به دست می‌آورد. چک پول تقلبی بین مردم می‌چرخد و سرانجام کشف و از چرخه اقتصاد خارج می‌شود یعنی قدرت خریدی به اقتصاد اضافه نمی‌شود بلکه از جیب نفر آخر به جیب جاعل منتقل می‌شود اما اسکناس‌هایی که بانک مرکزی چاپ



می‌کند کشف نمی‌شود زیرا پول قانونی کشور محسوب می‌شود. اگر دولت و بانک مرکزی بدون ایجاد ارزش افزوده و بدون فروش کالا و خدمات به جامعه و به جای اینکه از طریق مالیات پول به دست آورند، پول چاپ کرده و وارد اقتصاد کنند تورم ایجاد می‌شود. جمع آوری مالیات باعث انتقال قدرت خرید از جیب مردم به جیب دولت می‌شود اما مجموع قدرت خرید را تغییر نمی‌دهد اما چاپ و خلق پول با ایجاد قدرت خرید اضافه باعث تورم می‌شود.... اگر روزانه میزان خلق پول فعلی را محاسبه و میان ۸۰ میلیون ایرانی تقسیم کنیم، عددی حدود ۲۵ هزار تومان می‌شود؛ یعنی افرادی هستند که روزانه از هر یک از ما ۲۵ هزار تومان مالیات پنهان می‌گیرند که ماهیانه ۷۵۰ هزار تومان می‌شود و این عدد بالایی است. آیا مردم و کارگران از پرداخت این وجه راضی هستند؟ وظیفه قوه قضاییه برای جلوگیری از این کار چیست؟ ریشه مفاسد اقتصادی قدرت خلق پول توسط بانک‌ها است؛ سوال این است که اگر به سرچشمه فساد بانکی پرداخته نشود آیا با برخوردهای موردی با مفسدان، مشکلات حل شده و دیگر هیچ فسادی رخ نمی‌دهد؟ ممکن است گفته شود تا زمانی که این موارد جرم انگاری نشود قوه قضاییه نمی‌تواند به موضوع خلق پول ورود پیدا کند اما شایسته است تا دادستانی با فهم صحیح از این موضوع به نحو مقتضی از حقوق عامه صیانت داشته باشد. امروز یک خانواده ۴ نفره ماهیانه ۳ میلیون تومان مالیات پنهان پرداخت می‌کند که به جیب ثروتمندان دارای رانت می‌رود. خلق پول بزرگترین رانت در کشور است ۹۰ درصد خلق پول توسط بانک‌ها انجام می‌شود. (سایت شبکه اجتهاد، گزارش نشست تخصصی «قوه قضاییه، خلق پول و صیانت از حقوق عامه» دکتر جواد اقدس طینت عضو هیئت علمی گروه حقوق و اقتصاد پژوهشگاه قوه قضائیه. دی ماه ۹۹)

### حجت الاسلام مبشری حفظه الله از دیگر مخالفان خلق پول نیز می‌فرمایند:

به تعبیر آیت‌الله بهجت که خود بنده از طرف یکی از علما، از ایشان استفتای کتبی کردم، ایشان فرمودند که اعتبار مقوم مالیت پول اعتباری است؛ یعنی اگر این پولی را که چاپ می‌شود باعث کاهش قدرت خرید مردم شود، در مقابل آن ضامن هستیم. وقتی آیت‌الله مکارم و برخی دیگر از بزرگان، فتوا به حرمت خلق پول و اکل مال به باطل بودن آن می‌دهند از این جهت است، چراکه در این شرایط در قدرت خرید مردم، بدون اجازه آنها تصرف شده است... با این اوصاف، خلق پولی که الان انجام می‌شود حرام است و با اما و اگر هم نمی‌توان این مشکل را حل کرد. تمام مشکلاتی که در فقه الاقتصاد داریم و در بانکداری بدون ربا هم برخی از علما با این مشکل مواجه هستند این است که خواسته‌ایم مشکلات شرعی خلق پول را با اما و اگر برطرف کنیم، اما مسئله این است که در اینجا دیگر اگر وجود ندارد، بلکه این اتفاق رخ داده و تورم نقطه به نقطه از عید پارسال تا عید امسال که به آن نزدیک می‌شویم را که حساب کنیم، گاهی تا سه برابر بیشتر شده است؛ یعنی حدود سیصد درصد قدرت خرید مردم تنزل پیدا کرده است. اسلام، ربا و نزول خواری را حرام کرده است، چراکه مردم به تولید اعتبارات صوری عادت می‌کنند

و سپس معلوم نیست بتوانند آن بدهی را بپردازند یا خیر؟ بنابراین در مورد مسائلی همانند نزول خواری، ربا و بسیاری دیگر از مسائلی که در دین به آن‌ها اشاره شده، کوتاهی کرده‌ایم و دلداده سیستم اقتصادی غربی شده‌ایم. برخی افراد به آمریکا، انگلیس و سایر کشورهای غربی رفتند و پایان‌نامه‌هایی نوشتند، اما دل به قرآن و عترت نبستند، بلکه سریعاً مشابه همان نظام اقتصادی را برای ایران خواستند. مگر می‌شود دینی که ادعای خاتمیت می‌کند، در مسئله اقتصاد، معیاری نداشته باشد. متأسفانه این کوتاهی در چند دهه گذشته رخ داده است؛ بنابراین باید به سمت گفتمان حقیقت‌شرعیه برگردیم و هرچه را که شارع واجب یا حرام کرده است، باید براساس آن عمل کنیم، اما متأسفانه تاکنون چنین کاری نکرده‌ایم. (اسفند ۲۴، ۱۳۹۷ گزارش سایت شبکه اجتهاد، حجت‌الاسلام مبشری‌عارف، طلبه سطح چهار (دکتری) فقه و اصول، مدرس کفایه الاصول، دارای سابقه ۱۴ سال تدریس از ابتدا تا اتمام کفایتین و مباحث فقه الاقتصاد، مدرس فقه در دانشگاه علوم و حدیث و سراسری قم با سابقه ۱۴ سال حضور در درس خارج حضرات آیات خامنه‌ای، وحید خراسانی، مکارم شیرازی، بهجت و هاشمی شاهرودی).

حجت‌الاسلام توسلی حفظه الله نیز از دیگر مخالفان خلق پول هستند. ایشان نیز می‌فرمایند:

به خاطر همین قدرت خلق پول است که شاهد رشد قارچ گونه بانک‌ها هستیم و از این رو است که پیگیر معوقات نمی‌شوند چون هر مقدار که برگردد برایشان دارای سود است و اگر برنگشت هم مهم نیست چون در اصل پولی وجود نداشته است. ... بانکداری ذخیره جزئی و ظرفیت عظیم خلق پول اعتباری که مشهور است از صندوق امانات پالمستراخ، بانکدار سوئدی شروع شده، با یک خیانت در امانت آشکار همراه بوده است. پالمستراخ به تجربه فهمید مردم به یکباره برای دریافت سکه‌هایشان که به امانت گذاشته بودند مراجعه نمی‌کنند؛ ضمن این که وقتی عده‌ای از صندوق پول برداشت می‌کنند، عده‌ای دیگر به همان مقدار پول در صندوق به امانت می‌گذارند لذا اگر مقداری از این امانت را به دیگران وام بدهد و مقداری را احتیاطاً در صندوق نگه دارد مشکلی پیش نمی‌آید. صندوق امانی مذکور با این کار از بهره پول استفاده می‌کند ضمن اینکه پس از مدتی اصل پول هم به صندوق بر می‌گردد. از اینجا بود که بانک‌ها پدیدار شدند... به خاطر حاکمیت این اندیشه بسیار ناصواب در چهار دهه گذشته و جولان بانک‌ها در دهه اخیر، حجم نقدینگی به بیش از ۱۷۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده و تورم شدید ناشی از آن، هم اکنون بر نظام و مردم سنگینی می‌کند و نیز به خاطر وجود بازی در حال گسترش پانزی در نظام پولی و مالی کشور که در آن بدهی‌ها و تعهدات به تعویق افتاده و بازپرداخت آنها به آینده موکول می‌شود لذا به زودی بحران ورشکستگی‌های عظیم بانک‌ها را هم در پیش رو خواهیم داشت. (۲۹ بهمن ۹۷ گفتگوی سایت شبکه اجتهاد با حجت‌الاسلام والمسلمین محمداسماعیل توسلی، استادیار گروه اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی)

ایشان در جای دیگری می‌فرمایند:

آن ویژگی که بانک را بانک می‌کند همین خلق پول اعتباری است و همچنین در اصلاحیه اخیر ماهیت مسلم حقوقی حساب جاری را که امانت بوده و هست، با مسلم فرض کردن باز بودن دست بانک‌ها در استفاده از وجوه امانی، ماهیت حقوقی حساب جاری را به ماهیت قرض بدون بهره تبدیل کردند. ... روشن است در سپرده جاری، نه سپرده‌گذار و نه بانک به دنبال هدف‌های خیرخواهانه نیستند و هدف سپرده‌گذار از این حساب، سامان دادن دریافت‌ها و پرداخت‌های خود از راه خدمات حساب جاری است، اما این اندیشه‌وران هدف بانک را که کسب سود از این وجوه امانی است حق مسلم او فرض کردند؛ بنابراین هم از حیث موضوعی و هم از حیث معیارهای عدالت این نوع از خلق پول باطل و مصداق ربا است. لذا از حیث فقهی میتوان عنوان غرر و اکل مال به باطل را بر آن صادق دانست چرا که مالی را که وجود ندارد برایش فرض وجود می‌کند. پس اگر در چک‌های صوری و دوستانه مشروعیت آن پذیرفته نشد، در اینجا هم مشروعیتش پذیرفته نیست و اکل مال به باطل است. پس این اندیشه که بانک حق انتشار پول اعتباری دارد باطل است؛ بنابراین بانک مرکزی باید با جدیت هرچه تمام‌تر با این پدیده که منجر به شکاف طبقاتی، تورم‌های بالا و بی‌عدالتی و توزیع ناعادلانه مالکیت و توزیع نامتوازن درآمد شده است مقابله اساسی نماید. (سایت شبکه اجتهاد ۱۶ اسفند ۹۷، بیست و دومین نشست از سلسله نشست‌های «خلق پول بانک‌ها»)

حجت الاسلام موسویان رحمه الله رئیس فقید شورای فقهی بانکها که از موافقین خلق پول توسط بانکهاست می‌فرماید:

در طرح مسکن مهر بانک مرکزی از طرف دولت مجبور به خلق پول شد. بانک‌های تجاری با دو روش اقدام به خلق پول می‌کنند؛ یک روش که مکانیزم سنتی و رایج در بانکداری است، سپرده پذیری و اعطای تسهیلات است و در روش دوم هم گاهی به جهت کسری در ذخیره قانونی مجبور به استقراض از بانک مرکزی می‌شوند و گاهی نیز به جهت انجام طرح‌ها و پروژه‌های دولتی از طرف مجلس و یا دولت، بانک‌ها ملزم به خلق پول می‌شوند همچون طرح مسکن مهر که بانک مرکزی از جانب دولت ملزم به خلق پول به میزان ۴۲ هزار میلیارد تومان شد که طی آن این مبلغ در اختیار بانک مسکن قرار گرفت و از آن طریق وارد جامعه شد... اگر رئیس جمهور در ایجاد تورم با خلق پول ضامن باشد، هفت نسل بعد از او هم نمی‌توانند کاهش ارزش دارایی مردم را جبران کنند... به طور مثال اگر رئیس جمهور یک کشور در راستای خانه دار شدن اقشار آسیب پذیر به این جمع بندی برسد که باید از منابع پر قدرت بانک مرکزی به بانک‌ها تزریق کنیم و از طریق بانک‌ها در اختیار مردم قرار دهیم تا خانه دار شوند. آیا این تصمیم که در حوزه اختیارات اوست و باعث ایجاد تورم ۴۰ درصدی در اقتصاد کشور می‌شود، ضامن آور است و یا اینکه صرفاً در قبال تصمیم گیری‌های خود، باید پاسخگو باشد؟.. اگر بگوییم ضامن آور است اموال چندین نسل او را باید مصادره کنند تا اموال ضایع شده مردم در اثر تورم جبران شود که البته تا قیام قیامت

هم نمی‌تواند جبران کند، چون ضامن اموال یکی دو نفر نیست. (سایت شبکه اجتهاد ۵ آذر ۹۸، نشست هم‌اندیشی «وظیفه حاکمیت در قالب فقه حکومتی نسبت به نظارت بر بانک‌ها در خلق پول»)

حجت‌الاسلام عبدی پور حفظه‌الله که در این نشست دو نفره به عنوان موافق دیگر خلق پول حضور داشتند فرمودند:

. نگاه معهود و متلقای از علم اقتصاد این است که خلق پول امری ملصق و چسبیده به ماهیت بانک و غیر قابل تفکیک است. بانک‌ها در اثر سپرده‌پذیری، قدرتمند می‌شوند و به دنبال قدرت تاثیرات اقتصادی خواهند داشت که یکی از این تاثیرات، خلق پول است. بانک یعنی خلق پول، زیرا امکان ندارد در بنگاهی که پول در آن مستقر می‌شود و با سپرده‌گذاران تسهیلات اعطاء می‌گردد، خلق پول صورت نگیرد. اینکه برخی خلق پول را ظالمانه می‌دانند و می‌گویند باید حذف شود، اشتباه است زیرا در صورت حذف خلق پول، ارتباطات و معادلات اقتصادی به کلی باید ازاله شوند که در این صورت می‌بایست به اقتصاد معیشتی روستایی در زمان قدیم بازگردیم. (همان)

آیت‌الله مکارم شیرازی حفظه‌الله در پاسخ به استفتاء جمعی از محققین اقتصاد اسلامی مطلبی مرقوم فرمودند که در ادامه بخشی از متن استفتاء و پاسخ ایشان تقدیم می‌گردد:

بخشی از متن استفتاء: بانک به یمن بانک بودن به منزله ماشینی است که پول تزریق شده به اقتصاد و یا پول اعتباری را از طریق سازکار خلق پول به چند برابر پول منتشره اولیه تبدیل می‌کند و این سیکل معیوب و مخرب به شکل تسلسل‌وار همواره ادامه دارد به گونه‌ای که سود نقدینگی ایجاد شده نصیب بانک می‌شود و هزینه‌های متعدد آن دامن گیر اقتصاد و مردم می‌شود. به میزان پول خلق شده تقاضا در بازار برای کالا و خدمات افزوده می‌شود و با توجه به محدودیت عرضه در اقتصاد، این مازاد تقاضا موجب افزایش تورم می‌شود و در نتیجه اولاً موجب تداول ثروت بین اغنیا می‌گردد، ثانیاً به بی‌عدالتی در جامعه منجر می‌شود، ثالثاً اسباب اخلال به نظام اقتصادی جامعه اسلامی را فراهم می‌سازد و رابعا پیامدها و تبعاتی بر خلاف مصالح جامعه و مسلمانان به بار می‌آورد.

پاسخ آیت‌الله مکارم شیرازی حفظه‌الله: با توجه به آنچه مرقوم داشته‌اید این کار مصداق اکل مال به باطل است زیرا سرمایه‌ای وجود ندارد که آنها به وسیله آن معامله می‌کنند و از سوی دیگر باعث تورم و ضرر و زیان جامعه است و در مجموع بی‌شبهت به یک نوع کلاهبرداری نمی‌باشد که آن هم حرام است و اگر روزی سپرده‌گذاران بخواهند سپرده خود را بگیرند آن بانک مسلماً ورشکست خواهد شد؛ چون چند برابر موجودی مصرف کرده است.

(سایت شبکه اجتهاد ۱۱ آذر ۹۷)

## بخش ششم: بررسی فقهی کاهش ارزش پول و روش جبران آن

کاهش ارزش پول ملی به عنوان یکی دیگر از دغدغه‌هایی است که بسیاری را به پول اعتباری حاضر بدبین ساخته است.

در این زمینه چهار نظر وجود دارد:

۱: نظریه عدم جبران کاهش ارزش پول، مطلقاً (مطابق فتوای مشهور) طرفداران این نظریه، جبران کاهش ارزش پول را مطلقاً و در هیچ حالتی از میزان تورم، جایز نمی‌دانند. بسیاری از فقها و صاحب‌نظران، کاهش ارزش پول را ضمان‌آور ندانسته و پرداخت بیش‌تر از ارزش اسمی پول را غیر جایز و ربا به حساب می‌آورند. مطابق این نظریه، معیار در بازپرداخت دیون و بدهی‌های نقدی، ارزش و «قدرت خرید اسمی» است؛ در نتیجه، حتی اگر در اثر تورم، ارزش و قدرت خرید پول، کاهش چشم‌گیری یابد، قابل جبران نیست. ۲: نظریه جواز و لزوم جبران کاهش ارزش پول (مطلقاً) طرفداران این نظریه معتقدند که در دیون و داد و ستدهای اموال با پول‌های اعتباری، «قدرت خرید حقیقی پول» ملاک بوده و کاهش ارزش پول، مطلقاً باید جبران شود. ۳: نظریه تفصیل: برخی در این مسأله به گونه‌های مختلف چون تفصیل بین غصب و غیرغصب، تفصیل بین مهریه و قرض، تفصیل بین اطلاع و عدم اطلاع از آینده پول، نظر داده‌اند. ۴: نظریه مصالحه: عده‌ای از صاحب‌نظران نیز بر این عقیده‌اند که وقتی ارزش و قدرت خرید پول بر اثر تورم کاهش می‌یابد، دو طرف باید با همدیگر مصالحه نمایند. فقهایی که قائل بر این نظریه‌اند، چند گروه‌اند: الف) فقهایی که به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول حکم کرده و از باب احتیاط، مصالحه را لازم می‌دانند. ب) فقهایی که به لزوم جبران کاهش ارزش پول حکم کرده و در عین حال، مصالحه را لازم می‌شمارند. ج) فقهایی که بدون ارائه نظریه علمی، فقط لزوم مصالحه را بیان کرده‌اند. فقهایی که جبران کاهش ارزش پول را لازم دانسته؛ لیکن مصالحه را طریق احتیاط می‌شمارند. (مقاله تأثیر عملکرد عرف در حکم فقهی نظریه، جبران کاهش ارزش پول، حسن عباسی حسین‌آبادی)

برخی فقها برای حل موقت مشکل بحث مصالحه را پیشنهاد داده‌اند:

مثلاً آیت الله مشکینی رحمه الله در این باره می‌نویسد:

در رابطه با مطلب مورد سؤال به نظر اینجانب در مهریه‌های قدیمی و بلکه در تمام دیون پولی غیر نقدین «درهم و دینار» که پرداخته نشده و در بازار روز به حکم زوال مالیت است، باید راه عادلانه برای تامین حقوق پیدا شود.

مهریه همسر مؤمنی قبل از چهل سال چهارصد تومان بود و آن وقت قیمت یک باغ بود و فعلا در حدود ۱۶ عدد تخم مرغ طبیعی است. به نظر می رسد باید وجه رایج آن زمان را با طلا تحدید کنند و امروز طلا یا قیمت امروز طلا را بدهند واولی آن که به قیمت کار کارگر حساب کنند که مثلا چهارصد تومان آن روز قیمت کار چند روز کارگر بود و قیمت آن به مقدار کار اخذ شود... (آیت الله مشکینی، پاسخ به پرسش پیشین کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، مورخ ۱۳۷۵/۷/۲۲).

آیت الله جعفر سبحانی حفظه الله نیز نظرشان را این گونه اظهار می دارند:

برای جلوگیری از چنین ضررهای مالی «کاهش ارزش پول»، راه مشروعی در پیش است و آن این که وام دهنده، به هنگام دادن قرض، شرط کند که من این مبلغ از اسکناس را که ارزش آن معادل است با فلان مقدار پول ثابت یا کالا به تو قرض می دهم و به هنگام بازپرداخت باید این جهت را رعایت کنید و مبلغی را بدهید که دارای چنین ارزشی باشد. چنین شرطی ربا نیست؛ زیرا شرط افزایش نیست.... (مجله رهنمون، سال ۱۳۷۲، ش ۶، همان، ص ۹۲).

آیت الله شمس رحمة الله نیز درباره صحت شرط جبران افت ارزش پول می فرمایند :

اگر در ضمن عقد لازمی چنین شرطی شد باید خسارت ناشی از کاهش ارزش پول پرداخت شود. این شرط نیز مانند همه شرطهای دیگر اگر بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بر اساس عموماً و اطلاقاتی که وفای به شرط را واجب می دانند، الزام آور است. (آیت الله سید حسین شمس رحمة الله، مجله فقه اهل بیت، ش ۹، ص ۳۴).

برخی اشکال کرده اند که اگر قرار باشد ارزش معادل طلای پول در نظر گرفته شود و بعدا هم پول معادل همان طلای در وقت قرض دادن باز پس داده شود مشکلی که پیش می آید آن است که قیمت طلا هم در نوسان است و لزوماً برابر با مقدار کار معادل پول نیست :

[یک راه حل آن است که] ارزش آن پول، با کالاهایی که غالباً از ارزش ثابتی برخوردار هستند، مانند طلا مقایسه گردد و ارزش طلا، ملاک هنگام بازپرداخت قرار گیرد. [اشکال آن است که] قیمت طلا در داخل کشور، هم متأثر از قیمت جهانی بازار طلا بوده و هم فعالیت اقتصادی داخل کشور از جمله بورس بازی و عرضه و تقاضای طلا، قیمت آن را تحت تاثیر قرار می دهد. در نتیجه قیمت طلا نیز نوسان بوده و هماهنگ با کاهش ارزش پول، افزایش نمی یابد تا کاهش ارزش پول به وسیله ارزش طلا جبران گردد. (سعید فراهانی، سیاست های پولی در بانکداری بدون ربا، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۶۱).

آیت الله بهجت رحمه الله نیز از کسانی هستند که معتقدند در صورت کاهش فاحش ارزش پول باید معادل ارزش خرید پول لحاظ شده و مصالحه شود:

احتیاط واجب آن است که در صورت تنزل فاحش، به نرخ روز مصالحه شود و فرقی بین اقسام دیون نیست. .  
(پاسخ ایشان به پرسش شماره ۵۶۹۰، مورخ ۱۳۷۹/۴/۴، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی دفتر قم، شماره پاسخ ۵۶۹۰/۱ مورخ ۱۳۷۹/۸/۷).

آیت الله عباس کعبی حفظه الله نیز می فرماید:

حق مردم بر دولت که جزء حقوق عامه است شامل خیرخواهی و دلسوزی نسبت به مردم، تعلیم و تربیت و غنی کردن منابع عمومی و تقویت پول ملی می شود. بر این اساس، وظیفه قوه قضاییه است که در عصر حاضر چرایی کاهش پول ملی را بررسی و ریشه آن را پیدا کند. اینکه آیا علت آن مربوط به برنامه اقتصادی کشور است یا در اجرای آن مشکلی وجود دارد؟ علت در بودجه بندی است یا در اجرای قوانین و مقررات؟ در تصمیم گیری اشتباه است یا در ضعف قوانین و مقررات؟ بدین ترتیب هر مانعی که در راستای احیای حقوق عامه وجود داشته باشد را باید برطرف کند. (سایت شبکه اجتهاد ۴ آذر ۹۹، استاد عباس کعبی، در سومین جلسه «بررسی جایگاه و مصادیق حقوق عامه در حقوق اسلامی»)

برخی دیگر از فقها ولی این کار را ربا و حرام می دانند.

چکیده:

یکی از ضرورت های کشف نظام اقتصادی اسلام دیدن همه ی گزاره های اقتصادی در کنار هم است. یک دسته از گزاره های اقتصادی اسلام که در قرآن کریم نیز برخی آیات به این گزاره ها اشاره دارد و متاسفانه توسط پژوهشگران اقتصاد اسلامی مغفول واقع شده است گزاره های مرتبط با نظام اقتصادی امام محور است. در این گزاره ها صریحا به محوریت امام در نظام اقتصادی اسلام تصریح شده است. از حیثیت های مختلف امام محور اقتصاد در جامعه است و خمس و زکات و صدقه و تعیین مرجع وزنی ارز و تعیین موارد مشمول مالیات های اسلامی (خمس و زکات و صدقه) همه به عهده ی امام است. ضمن اینکه گذر پول های صدقاتی و زکاتی از مجرای دست مبارک امام موجب تطهیر و تزکیه ی پول می شود. از طرف دیگر اصولا مالک کل کره ی زمین و هر چه در آن است به تعبیر قرآن و روایات وجود مبارک امام است و مردم از طرف امام در عمران زمین (و استعمارکم فیها) خلافت دارند و به نیابت از امام به عمران زمین مشغولند. لذا بحث اقطاعات امام و بحث حیازت به اذن امام و بحث توفیر فیء و اصولا واژه ی فیء که به معنی بازگشت به نزد امام است و در ذیل آیا ما افاء الله علی رسوله به آن اشاره شده است همه مرتبط با محوریت امام در جامعه است که در زمان نبی اکرم ایشان امام بودند و بعد از ایشان نیز ائمه ی هدی علیهم السلام امام بوده و هستند. از آنجا که در مقاله ی مستقلی با نام درآمدی بر نظریه نظام اقتصاد درختی امام محور به این موضوع پرداخته شده است مجدد به این موضوع وارد نمی شویم. فقط این نکته ذکر می شود که این نظام شباهت فوق العاده ای با اقتصاد و بودجه بندی توزیع شیره ی گیاهی در درختان دارد و در موارد متعدد در قرآن کریم و روایات نیز شجره ی طیبه و نباتات برای تشبیه جامع ایمانی مورد اشاره قرار گرفته است. متاسفانه بیشتر کسانی که وارد فضای تولید علم اقتصاد اسلامی شده اند دو گانه اقتصاد سرمایه داری و سوسیالیستی یا به تعبیر دیگر اقتصاد چپ دولتی و اقتصاد راست آزاد و یا به تعبیر سوم اقتصاد دولت محور و اقتصاد مردم محور را پذیرفته اند. در حالی که در واقع ما با یک دوگانه مواجه نیستیم و حداقل یک چهارگانه داریم :

اقتصاد دولت محور

اقتصاد اغنیاء محور



اقتصاد مردم محور

اقتصاد امام محور

اقتصاد مقاومتی که حضرت آقا می فرمایند و معتقدند مردم بنیاد است و حرف دقیقی هم هست الزاما در مقابل اقتصاد حکومتی نیست گر چه بحث خصوصی سازی و اصل چهل و چهار قانون اساسی مورد تاکید ایشان و در جای خود درست است اما اقتصاد امام محور اصولا از جنس اقتصاد حکومت محور و دولت محور مرسوم نیست بلکه با آن تفاوت های بنیادی دارد. در واقع اقتصاد امام محور اقتصاد قائم به مردم است و قوام آن به کار و تولید مردم است و مردم نقش بازوهای امام را دارند. یعنی کما اینکه نظام ولایت فقیه دیکتاتوری و دوگانه با مردم نیست بلکه اتحاد با مردم و مردم سالاری دینی است نظام اقتصاد امام محور هم در واقع یک اتحاد اقتصادی بین مردم و امام است و امام مانند تنه ی درخت که در خدمت شاخ و برگ و میوه ی درخت است تنها نقش محوریت سالم و بی خیانت دارد کما اینکه در سیاست هم امام محور سیاسی جامعه است و نظرات و مشاوره های مردمی را لحاظ می فرماید و این گونه نیست که تحمیل سیاسی بر مردم باشد کما اینکه وقتی مردم خواستار مذاکره با آمریکا و پاسخ دادن به پیشنهاد او باما در دولت دهم بودند حضرت آقا اجازه ی مذاکره را برای تجربه ی عمومی و واضح شدن کذب گفتار او باما صادر فرمودند و کما اینکه در بسیاری موارد پیامبر اکرم صلوات الله علیه و حضرت امیر علیه السلام علی رغم میل شخصی به نظر مردم احترام گذاشته و آن را می پذیرفتند زیرا قوام حکومت و مدیریت به همراهی مردم است و اگر مردم همراهی نکنند و حضور الحاضر و اطاعت مردم نباشد حکومت معنای خود را از دست می دهد کما اینکه حضرت امیر علیه السلام فرمود لولا حضور الحاضر و همچنین ایشان در جای دیگری فرمود لا امر لمن لا یطاع. لذا همان گونه که امام و نایبش ولی فقیه آمده اند که جلوی دیکتاتوری را بگیرند در اقتصاد امام محور هم امام محور اقتصاد است که محور اقتصاد دست نا اهل نیفتد و به مردم ظلم اقتصادی نشود کما اینکه در دعای ندبه حضرت فرمود:

و شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیه الدنیا

و شرط است برای محور اقتصاد که خود طمع اقتصادی نداشته باشد و زهد در اقتصاد داشته باشد و گرنه بهترین جا برای خیانت همیشه محور امور است.

حضرت آقا فرمودند:

الآن ما چند وزارتخانه داریم که با هزاران نفر کارمند و میلیاردها تومان پولی که خرج می کنند، نظام اقتصادی را برنامه ریزی و هدایت می کنند. وزارت دارایی، برنامه و بودجه، وزارت صنایع سنگین، وزارت معادن و فلزات، وزارت کشاورزی و وزارت بازرگانی، این کارها را بر عهده دارند. معمولاً رؤسای دولتها در این ده، یازده سال اخیر هم، خودشان بشخصه دخالت می کردند. این، اداره ی امور اقتصادی کشور می شود. تاجری که همه ی زندگیش محکوم برنامه ریزی دستگاه حاکم است، حالا یک پنجم درآمدش را هم که به یک عالم بدهد اگر بدهد اینکه سیستم اقتصادی اسلام نیست. این، یک گوشه ی کوچک است. بله، هم خمس، هم زکات، هم کتاب تجارت، هم بقیه ی کتب معاملات، مزارعه و مساقات و رهن و سایر عقود، می تواند فراهم کننده ی نظام اقتصادی کشور باشد... امروز مثلاً از شما سؤال می کنند که آیا حیل ربای به آن شکل جایز است، یا جایز نیست؟ شما با یک نیش قلم که البته متکی به استنباط و فتوا و بررسی جوانب فقهی مسئله است می توانید بخش عظیمی از چیزهایی که به عنوان حیل ربا به کار می رود، تعطیل کنید، یا راه بیندازید. از شما می پرسند که حکم زمینهای بایر یا دایر یا مثلاً انواع و اقسام زمینهایی که امروز در کشور ما هست؛ آنهایی که در اختیار طاغوتها بوده و امروز در اختیار افرادی به عنوان کشت موقت قرار گرفته؛ آنهایی که در اختیار هیئت هفت نفره است، چیست؟ اینها چه کار باید بشود؟ به افراد تملیک بشود؟ با چه شرایطی؟ این کار، کار روحانیت است؛ یعنی بینش فقهی اسلام است که امروز این مسائل را

تعیین می کند. اینها مسئولیت است. (حوزه و روحانیت، ص: ۲۲۲ و ۲۲۳)

## بخش هشتم: بانک و گردشگاه های اقتصادی در نظام اقتصادی اسلام

چکیده:

برخی کارکردهای بانک ها مثل واسطه گری در گردش مال و ارز در جامعه و تبدیل ارزها به یکدیگر نیازهای اجتناب ناپذیر جامعه است کما اینکه در روایات شریفه نیز به ضرورت طلا و نقره و صرافی اشاره شده است و روایات آن تقدیم شد. اما سوال اینجاست که مشکل کجاست که بانکهای کشور این قدر به اقتصاد کشور آسیب زده اند و تقریباً همه معترفند که این بانکها ربوی هستند و به تعبیر برخی چون حضرت آیت الله جوادی آملی نظام اقتصادی با هشتاد درصد ربا در حال تنفس است. به نظر می رسد مشکل اصلی کار بانک ها در دو مقوله است که اگر به این دو مقوله که در روایات شریفه هم تذکر داده شده است توجه می شد این مشکل ایجاد نمی شد. اول این که فضای قرض و صرافی باید به شدت از هم فاصله گیرد زیرا اصولاً ربا که در یهود شروع شد از صرافی ها شروع شد و صرافی بسیار مستعد رباگیری و ایجاد اعتبار کاذب و خلق پول از پول است. لذا در روایات فراوان تصریح شده است که صرف پول حتماً باید نقدی و یداً بید در مجلس واحد باشد و به هیچ وجه هم کم و زیادی در کار نباشد و اگر هر دو همجنس مثلاً طلا هستند حتماً وزنا بوزن باشد و هم وزنی دقیق رعایت شود. از طرف دیگر بحث عدم انباشت پول و ارز در روایات شریفه بسیار مورد توجه قرار گرفته است و صرافی ها به شدت مستعد انباشت پول و ارز هستند و الان بانکها چنین نقشی دارند. لذا اگر در صرافی هیچگاه پول کنز نشود و از ۲۰۰۰ درهم که حد کنز است بیشتر در هیچ صرافی نباشد مشکل لخته شدن خون در جامعه و اختلال در نظام گردش ارز در جامعه پیش نمی آمد. الیوم هم برای حل مشکل بانک چاره همین است که به روایات برگردیم یعنی:

اولاً قرض الحسنه خانه ها را از بانک ها بیرون بکشیم و مثلاً در مسجد ها تشکیل دهیم تا نظام قرض الحسنه ی تولید محور ( کما اینکه در روایات داریم اصولاً کارکرد اصلی قرض الحسنه تولید است) بدون هیچ خوف ربایی برای توسعه تولید و منفعت در جامعه شکل گیرد.

دوماً اینکه گردشگاه های پول را ملزم کنیم که هیچگاه نباید بیش از دو هزار درهم یا معادل آن پول در هیچ گردشگاه ارزی باشد.

سوما باید بحث خلق پول متوقف شود و همه ی پولها دارای پشتوانه ی حقیقی و در مدیریت یک متولی عادل و متقی معتمد قرار گیرند تا خوف خلق پول و خیانت به نظام اقتصادی و ارزش پول وجود نداشته باشد.

مختصری از بحث بود که تقدیم شد ان شاء الله در فرصت مقتضی مقاله ی کامل تقدیم خواهد شد.

بخش نهم: فرایندهای تغییر نظام پول و ارز کشور به نظام پول و ارز اسلامی

بحث مهمی که باقی مانده است این است که به فرض که بخواهیم به طلا و نقره به عنوان پول جدید برگردیم در این صورت فرایند این بازگشت چگونه باید باشد. آیا دفعی باید باشد یا تدریجی، مردمی باید باشد یا حکومتی، و سوالاتی از این دست.

پاسخ این است که این بازگشت هم می توان مردمی باشد و هم می تواند حکومتی باشد و هم می تواند تدریجی باشد و هم می تواند دفعی باشد. کفایت کم کم مردم سعی کنند معاملات خود را با طلا و نقره انجام دهند و از اسکناس های جاری استفاده نکنند به مرور خود به خود این اسکناس ها متروک می شود و از سبد ارز مردم حذف می شود. اما دولت برای اینکه به مردم اجحاف نشود بهتر است خود دست به جمع آوری اسکناس ها بزند و به جای آن به مردم از داشته های کالایی و طلا و نقره ای بدهد. اما عمده این است که بیشتر نقدینگی کشور الان به صورت صرفا روی کاغذ در حسابهای بانکی است و حتی اسکناس هم ندارد. برای این چه باید کرد؟ متاسفانه خلق پول بلائی خانمان سوزی بر سر کشور آورده است که به راحتی قابل جمع شدن نیست و یک جهاد اقتصادی عمومی و یک نوزایی و تولد جدید ققنوس گونه می طلبد. الان خون رقیق فراوانی در جامعه توزیع شده است که باید تغلیظ شود و به مرور نقدینگی تنظیم و دارای پشتوانه واقعی شود. ایده هایی در این زمینه وجود دارد که به شرط عمر و توفیق در فرصت های بعد ان شاء الله مکتوب خواهد شد فعلا به دلیل ضیق وقت همین مقدار مکتوبه کفایت می کند والله الحمد.

## جمع بندی و تحلیل:

عمده آن است که یا پول طلا و نقره واقعی باشد که کسی به راحتی نتواند به پول ملی خیانت کند یا اینکه امام محور اقتصادی جامعه باشد و پشتوانه و مدیریت ارز در جامعه در اختیار او باشد تا خیال جامعه از خیانت در پشتوانه ی پول راحت باشد. نه اینکه از سالی که ریال معادل طلا اعلام شد ۱۳۵۱ تا کنون از هفتاد هزار سهم مردم شصت و نه هزار و نهصد و خرده ای از آن نابود شده است و امروزه خونی که در جامعه جاری است هفتاد هزار برابر رقیق شده است و شصت و نه هزار و نهصد و خرده ای برابر به مردم جفای اقتصادی شده است.

## منابع

غالباً نرم افزارهای نور در ارجاعات استفاده شده. ان شاء الله سر فرصت در نسخه نهایی منابع به صورت دقیق افزوده خواهد شد. بقیه ی منابع هم از سطح اینترنت گردآوری شده اند و هیچ منبعی از نسخه چاپی تایپ نشده است به جز نقل قول استاد رفیع در کتاب تاریخ فکر و فلسفه ایرانی از جاماسب حکیم تا حکیم سبزواری.

منابع اینترنتی هم به راحتی قابل جستجو ودانلود در اینترنت است.

در نسخه نهایی منابع به تفکیک تنظیم و تقدیم خواهد شد ان شاء الله.